آیا عیبی در قرآن یافته اند؟

پاسخهای دقیق و علمی به

ادعاهای واهی تناقض در قرآن

حکمتیار

معرفی کتاب:

نام کتاب: آیا عیبی در قرآن یافته اند؟

نویسنده: حکمتیار؛ امیر حزب اسلامی افغانستان

طبع اول: حوت ۱۳۹۳

طبع دوم: ۱۳۹۸

تعداد: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ( ) افغانی

تمامی حقوق طبع محفوظ است.

فهرست

عنوان **صفحه**

عرض ناشر----------أ

مقدمه ---------- ۱

قرآن می گوید: آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند----------۱۸

معنی حقیقی عرش خدا و یوم الهی ----------۲۹

آیا آسمان سقف محفوظ است؟----------۳۸

روزهای خدا ۱۰۰۰ سال است یا ۵۰۰۰۰ سال؟----------٤٤

آدم علیه السلام و سجده ملائك----------٤۹

آیا ابلیس از زمره فرشته ها بود؟----------٦۱

قرآن و اقتباس از تورات ----------٦٤

معنی این سخن چیست که انسان از علقه آفریده شده؟----------۷۹

آیا داستان موسی علیه السلام در قرآن از بایبل اقتباس شده؟---------- ۱۱۰

ادعاء بی بنیاد "بازتاب افسانه های سامی در قرآن"---------- ۱۲۲

آیا داستان طالوت و جالوت از بایبل گرفته شده؟---------- ۱۲۷

داستان ابراهیم علیه السلام و نمرود---------- ۱۳٦

آیا انسان قادر است خدا را با چشم خود ببیند؟---------- ۱٤۱

آیا مریم خواهر هارون بود؟---------- ۱۴۲
ناقد و سوره یوسف در قرآن و مقایسه اش با داستان یوسف در بایبل---------- ۱۴۷
آیا هر شکست و مصیبت نتیجه یك اشتباه است؟---------- ۱۵۵
اعتراض بر حروف مقطعات در قرآن---------- ۱۶۷
برده صحرایی و تکیه بر اریکه اقتدار متمدن ترین و بزرگترین کشور! ---------- ۱۶۹
ناقد می گوید: قحطی هفت ساله در مصر حقیقت ندارد!!---------- ۱۷۲
داستان هاروت و ماروت---------- ۱۷۳
أفسانه دوفرشته فرستاده شده برزمین در مِدراش یلکوت ---------- ۱۸۳
ناقد و اعجازهای علمی قرآن---------- ۱۸۸
آفرینش آسمان ها و زمین---------- ۱۹۰
طلوع و غروب خورشید---------- ۱۹۷
هدف آفرینش ستاره ها---------- ۲۰۲
آیا آسمان بر ستونهای نامرئی استوار است؟---------- ۲۰۸
آسمان سقف خانه ماست!!---------- ۲۱۲
زمین مسطح است یا کروی؟---------- ۲۱۵
آگاهی از زمان بارش و حالت جنین در رحم---------- ۲۱۷
اعتراض بر نظریه پیدایش انسان در قرآن---------- ۲۲۲
معنی این حرف چیست که انسان را از علقه آفریده ایم؟---------- ۲۲۴
تولد انسان از یك نطفه مختلط آغاز می گردد ---------- ۲۳۵
گوشهای جنین قبل از دیده هایش شکل می گیرند ---------- ۲۳۸

کلام آخر یکی از معترضین---------- ۲۵۰
هفتاد بار مغالطه و هفتاد من دروغ---------- ۲۵۵
آغازش مربوط توزیع میراث---------- ۲۵۵
چرا سهم پسر دو برابر سهم دختر است؟---------- ۲۵۹
چند فرشته برای مریم فرستاده شده بودند؟---------- ۲۶۳
چند باغ در بهشت وجود دارد؟---------- ۲۶٤
در روز قیامت مردم به چند گروه تقسیم می شوند؟---------- ۲۶۵
روح انسان را چه کسی قبض می کند؟---------- ۲۶۵
بالهای فرشته ها---------- ۲۶۷
عذاب قوم عاد یك روز دوام کرد یا بیش از آن؟---------- ۲۶۸
آیا آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند؟---------- ۲۷۰
انسان از چه چیزی ساخته شده؟---------- ۲۷۱
آیا قرآن کامل و جامع و تفصیل همه چیز است؟---------- ۲۷۳
آیا خدای ما و معبود دیگران یکی است؟---------- ۲۷۷
آیا در آخرت شفاعتی وجود دارد یا نه؟---------- ۲۸۲
الله کجاست و عرشش در کجا؟---------- ۲۸۵
آیا مصیبتها از سوی خداست یا منشأ آن انسان و شیطان؟---------- ۲۸۹
آیا خداوند انسان سزاوار هدایت را از رحمت و هدایت محروم می کند؟------- ۲۹۳
آیا در بهشت بازجویی خواهد بود یا نه؟---------- ۲۹۹
آیا فرشتگان محافظ هستند؟---------- ۳۰۲

آیا همه چیز مطیع الله اند؟---------- ۳۰۵
آیا الله شرک را می بخشد؟---------- ۳۰۷
ماجرای پرستش گوساله طلایی---------- ۳۰۹
یونس به بیابان رسید یا نرسید؟---------- ۳۱۱
موسی علیه السلام و انجیل؟---------- ۳۱۲
آیا کسانی که به زنان تهمت ناپاکی میزنند بخشیده میشوند؟---------- ۳۱۳
در روز آخرت کارنامه خود را چگونه دریافت میکنیم؟---------- ۳۱۵
آیا فرشته ها می توانند نامطیع باشند؟---------- ۳۱۶
چه کسی قرآن را به محمد وحی میکند؟---------- ۳۱۷
آیا وحی جدید وحی قدیم را تصدیق می کند یا تعویض؟ ---------- ۳۱۸
آیا قرآن عربی خالص است؟---------- ۳۲۱
حلقه بینهایت (تسلسل)---------- ۳۲۲
مجازات زناکار چیست؟---------- ۳۲۷
آیا یك انسان به گناه انسانی دیگر مؤاخذه می شود؟---------- ۳۳۵
آیا مسیحیان به بهشت وارد خواهند شد؟---------- ۳۳۹
تعبیر نادرست از یك آیت متشابه---------- ۳۴۰
فرعون کی فرمان قتل پسرهای خردسال را داد؟---------- ۳۴۳
جبر و اختیار---------- ۳۴۷
شراب در بهشت---------- ۳۵۸
آیا مسلمانان به دوزخ میروند؟---------- ۳۵۹

آیا مسیح به جهنم خواهد رفت؟---------- ۳٦۰
جن و انس برای پرستش آفریده شده اند یا برای دوزخ؟---------- ۳٦۱
آیا الله می توانست فرزند داشته باشد؟---------- ۳٦۲
آیا مسیح مرده بود؟---------- ۳٦۳
یک خالق یا چند خالق؟---------- ۳٦٤
آیا پیامبران تنها از میان ذریه ابراهیم علیه السلام برگزیده شده اند؟ ---------- ۳٦٦
چند شرق و چند غرب؟---------- ۳٦۷
انکار از آیات قرآن، اهانت به علماء دین؛---------- ۳٦۸
و رسانه های تصویری بیگانه پرست و دین ستیز---------- ۳٦۸
آیا طریقه انتخاب و تعیین زعیم در اسلام مشخص نیست؟---------- ۳۸٤
آیا عائشه رضی الله عنها در نه سالگی به نکاح پیامبر درآمد؟---------- ۳۹٤
تعدد زوجات در اسلام---------- ۳۹٦
چرا اسلام بردگی را لغو نکرد؟---------- ٤۰٤

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض ناشر

اينك كتاب ديگر برادر حكمتيار را در برابر دوستداران فرهنگ ناب اسلامی و خوانندگان عزيز روزنامه وزين شهادت به گونه قسط وار می گذاريم، اين كتاب پاسخ محكم و دقيق به اعتراضات بی مايه و بی پايه كسانی است كه سعی بيهوده و بی حاصل به خرج داده اند تا موارد قابل نقد و اعتراض را در كتاب مقدس قرآن بيابند، از آن وسيله تبليغاتی درست كنند، و افراد بی خبر از عظمت قرآن را به گمراهی بكشند، اين مبلغين كه از سوی دشمنان اسلام استخدام شده اند و دهن و قلم شان در خدمت آنان است؛ چند آيه قرآن را مستمسك خود ساخته اند؛ آن هم به نحوی كه نخست ترجمه ناقص و ركيك آن را در برابر مخاطب خود می گذارند، سپس تعبير نادرست و محرف آن را ارائه می دارند، بعد روايات ضعيف و مردود را در كنار آن می چينند و در پايان به نقد می پردازند!! با توجه به شدت جنگ سرد و گرم دشمن عليه اسلام و تبليغات وسيعی كه رسانه های مزدور و گمراه كن آغاز كرده اند؛ ضرورت آن را احساس كرديم كه به تمامی اين اعتراضات پاسخ مدلل و علمی ارائه شود، همه را از سايتهای دروغ پراگنی دشمن جمع آوری كرده و به

برادر حکمتیار فرستادیم و از او خواستیم تا قسمتی از وقتش را به رد این اعتراضات اختصاص دهند، ایشان به خواست ما جواب مثبت گفتند، که صمیمانه ممنونیم. هر چند عده ای از علماء و نویسندگان مؤمن و متعهد به اسلام به برخی از این اعتراضات پاسخهای مقنع ارائه کرده اند؛ ولی آن را کافی نیافتیم؛ اگر چنین نبود و خلأی را احساس نمی کردیم؛ هرگز مزاحم برادر حکمتیار نگردیده و در این مرحله حساس تاریخ کشور مصروفیتهای از این قبیل را برایش باعث نمی شدیم. امیدواریم این نوشتار علمی خلأ را پر کند و به عطش نسل جوان کشور؛ که هدف هجوم فرهنگی دشمنان اسلام اند؛ پایان بخشد. إن شاء اللّٰه این کتاب را پس از نشر آخرین قسط آن در شهادت؛ به زینت طبع آراسته خواهیم کرد و در دسترس پویندگان حق و حقیقت قرار خواهیم داد. اگر خوانندگان عزیز ملاحظات و مشوره هایی در رابطه به این کتاب دارند؛ تمنا می کنیم با ما در میان بگذارند. اینك این شما و این هم کتاب.

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

قرآن به تمامی اعتراضاتی که در زمان نزول این کتاب مقدس الهی از سوی معاندین وارد شده؛ به گونه خیلی دقیق و محکم جواب گفته و تمامی شبهات محتمل را که افراد دارای عقل قاصر و فهم ناقص خواهند داشت مرفوع ساخته است، اما سلسله این اعتراضات و انتقادات در محدوده زمان نزول قرآن محدود نمانده؛ پس از آن نیز عده ای همانها را به همان اسلوب کهنه و فرسوده اش و با همان الفاظ رکیك قبلی تکرار نموده اند و عده ای با الفاظ و اسلوب جدید عنوان کرده اند، در میان این معترضین افرادی را نیز سراغ داریم که نه فهم لازم از آیات مورد بحث شان را دارند و نه شایستگی های لازم یك منتقد و معترض عقلمند و حقجو را، اعتراضات شان بازاری و بی مایه و فهم شان ناقص و قاصر. اکثراً به جای اعتراض بر قرآن آراء غلط، تفسیرهای نادرست و روایات جعلی و غیر معتبر را به نقد کشیده اند و به زعم ناقص خود آن را عیب قرآن خوانده اند. غرب در تهاجم فرهنگی اش علیه اسلام همینها را استخدام نموده و امکانات کافی؛ از سایتهای انترنیتی تا شبکه های تلویزیونی؛ در اختیار شان گذاشته تا افکار گنده و پوسیده شان را به خورد نسل بی خبر از قرآن و آموزه های آن بدهند. این سلسله به گونه

فراخ و گسترده اش از روزی آغاز گردید که جنگ غرب با کمونیزم متصل شکست اتحاد شوروی در افغانستان به پایانش نزدیك شد و غرب تمامی نیروها و امکانات جنگی اش را در تمامی جبهات به سوی جبهه جنگ گرم و سرد علیه اسلام توجیه کرد. امروز شاهد استخدام صدها هزار قلم بدستان مزدور، مبلغین اجیر، صدها سایت انترنیتی و دهها شبکه تلویزیونی گنده و مبتذل هستیم که شب و روزشان را یکی کرده و علیه اسلام سمپاشی می کنند. مطالب تکراری که این مبلغین مزدور زمزمه می کنند به وضوح نشان می دهد که مرجع و منبع تهیه کننده، توجیه کننده، تمویل کننده و اداره کننده آن یکی است، هر چند نامها و عنوانهای شان از هم تفاوت دارند. این یکی آن را از انگلیسی به عربی برگردانده و آن دیگر از عربی به فارسی، عجیب تر این که در مقدمه و تتمه نوشتار شان از تذکر این مطلب نیز خودداری می کنند که توضیح دهند آن را از متن اصلی ترجمه و نسخه برداری کرده اند، بر عکس چنان وانمود می کنند که گویا این مترجم یکی دیگر از معترضین است نه انعکاس دهنده افکار معترض اصلی، در حالی که اصل نوشته سالها قبل از سوی یکی از مستشرقین نوشته شده و در این مدت به زبانهای مختلفی برگردانده شده اما اکنون یکی از مترجمین تازه نفس آن را به نام خود و چون معترض جدید به نشر سپرده.

عزیز یاسین، کامران میرزا. . . و چند نام مستعار و مجهول الهویه دیگر از زمره اینها اند، اعتراف می کنند که در خانواده شیعه تولد شده اند، سایتی که افکار منحط و ارتدادی اینها را نشر می کند متعلق به افرادی چون آنها و همه شیعه اند. مؤسسات تبشیری، مسیحی و یهودی چندین سایت و رسانه های خبری صوتی و تصویری و روزنامه ها و مجلات را ساخته اند و توجیه و تغذیه می کنند و افرادی

چون عزیز یاسین و کامران میرزا را استخدام کرده اند تا در جنگ شان علیه اسلام از دست، دهن و قلم این مزدوران استفاده کنند، اگر به فهرست افراد استخدام شده در این سایتها و رسانه ها دقت کنید متوجه می شوید که اکثریت بیش از نود و پنج در صد آنان شیعه اند!! حتماً این پرسش ذهن تان را به خود مصروف خواهد کرد که چرا شیعه ها؟!! جواب آن روشن است، بغاوت از مذهب برای یك شیعه و آن هم شیعه ای که چنین بغاوتی سفره اش را رنگین می سازد و کامش را شیرین؛ و او را صاحب گرین کارد می سازد. . . . امر کاملاً عادی است، او مذهب را در آغوش خانواده اش فراگرفته، همین که چشمش باز و عقلش به پختگی رسیده مذهبش را مجموعه از خرافات مضحك و مشمئز کننده یافته، خلاف عقل، مغایر علم و عکس واقعیتها، خدای مذهبش خدای ترسو و جبون است که از ترس ابوبکر و عمر جسارت نکرد علی را جانشین محمد (ص) بخواند، نه تنها جانشینی او را تضمین و تبیین نکرد بلکه از ذکر نام علی، فاطمه، حسن، حسین، عباس، مهدی امام زمان. . . طفره رفت، و اشاره ای به آنان در تمامی آیات قرآن نکرد، خدایی که در انتخاب پیامبرش اشتباه کرد، قصدش این بود تا علی پیامبرش باشد ولی قرعه فال به نام محمد زده شد، فرشته اشتباهاً به جای علی نزد محمد رفت، شخصی که نتوانست با وجود خواست قلبی اش علی را جانشین خود سازد و پیروانش را متقاعد کند پس از رحلتش ابن عمش علی را مولا و امام خود بگیرند، امام مذهب شان کسی است که با غاصبین امامت (ابوبکر، عمر و عثمان) بیعت کرد و در حدود سی سال عقب آنان در نمازهای پنجگانه اقتداء کرد، مشاور و همکار و فرمانبردار شان بود، و حتی دخترش را به نکاح عمر درآورد، کسی که او را عالم الغیب می خوانند و یکی از نواسه هایش را امام زمان و متصرف کَون و مکان می دانند، ولی او در عمل از دست کسی خنجر

خورد که در مسجد برایش کمین گرفته بود، نمی دانست چند گام جلوتر دشمنی در کمین است. اگر علی رضی اللّٰه عنه علم غیب می داشت در مسجد مورد حمله ناگهانی قرار نمی گرفت و مجروح و شهید نمی شد، اگر امام حسین رضی اللّٰه عنه علم غیب می داشت در کربلا با هفتاد و دو تن از یارانش به شهادت نمی رسید. اگر امام رضاء علم غیب می داشت با پسر هارون الرشید بیعت نمی کرد و جام زهر را نمی نوشید، (همانگونه که برخی از آخوندها ادعاء می کنند). . . اگر علی رضی اللّٰه عنه علم غیب می داشت؛ دارالخلافه را از مدینه به کوفه انتقال نمی داد، از میان تمامی کسانی که به دست پیامبر تربیه شده بودند عده ای انگشت شماری که تعداد شان به ده نفر نمی رسید او را در این کار یاری کردند، دیگران اهل کوفه را شایسته اعتماد نمی دانستند و انتقال پایتخت از مدینه به کوفه را خطرناك و دارای عواقب جبران ناپذیر می خواندند، عملاً دیده شد که اهل کوفه به او و پسرش حسین رضی اللّٰه عنه خیانت کردند و انتقال پایتخت به کوفه پیآمدهای جبران ناپذیری برای امت اسلامی در پی داشت، اگر این کار نمی شد نه کسی جرأت می کرد دارالخلافه ای در شام بسازد، نه در مصر و نه در ماوراءالنهر و مرو. آیا عقل انسان عقلمند می پذیرد که طفل پنج ساله غائب امام زمان و واسطه میان خدا و شیعیان باشد، طفل موهومی که اصلاً زاده نشده، وجود خارجی ندارد، این ادعاء کاملاً جعلی و دروغین است که امام عسکری پسری به نام محمد مهدی داشت، در حالیکه برادر او جعفر می گوید: برادرم عسکری هیچ پسری نداشت!! کدام حرف را باور کنیم؛ ادعاء آخوندهای شیعه را یا حرف عم مهدی مزعوم را؟!! جعفر برادر (امام عسکری) می گوید هیچ فردی از خانواده ما غائب نشده!!! اما این مذهب می گوید: کودك پنج ساله (اما امام زاده!!) به مغاره ای درآمد، ناپدید شد و امام غائب از او ساخته شد،

امامی که معنی کلمه خود را نمی فهمید، یك رکعت نماز نخوانده و یك روز روزه نگرفته، یك آیه قرآن را یاد نداشت... !!!، مذهبی که قرآنش مبهم، غامض و دارای بطون است، بالاتر از درك همه جز اهل بیت پیامبر و آن هم تنها اولاد فاطمه، این بطون نیز در بطون مراجع و روحانیون، معنی آیات قرآن نه آن است که از ظاهر الفاظ آیات و ترکیب و سیاق و سباق آن فهمیده می شود بلکه چیزی است که از این بطون می برآید!! مذهبی که امامت را موروثی می خواند، دقیقاً چون نظام ظالمانه شاهی ولی در پوشش مذهب، مذهبی که به جای خدا پرستی بر شخصیت پرستی و حتی قبر پرستی استوار است، قبرهایی برای پیشوایان مذهبی شان ساخته اند که مجللتر از قصرهای افسانوی سلاطین ستمگر است، قصرهای اروپا و امریکا نیز به پای زیارت های مجلل زرکوب شده اینها نمی رسد!! این زیارتهای افسانوی قصرگونه با دروازه های و گنبد ها و ضریح های زرکوب شده از پول فریب خورده هایی ساخته شده که به لقمه نانی محتاج اند، از دستیابی به کلبه های محقر نیز محروم اند، فریاد می کشند که امام زمان به داد شان برسد و حاجات شان را بر آورده سازد ولی نه تنها فریادرسی نمی یابند بلکه جیب شان را نیز به نام صدقه به امام زمان خالی می کنند.

مذهبی که از کتب یهودی ها نسخه برداری شده، مؤسس آن یك یهودی به نام عبدالله بن سبا است، سینه زنی ها، رقص های مذهبی شان، آن هم در خیابان ها، و در محضر مردم!!! شبیه نبوت (رقص مذهبی) یهودی ها، اعتقاد به دوازده امام؛ شبیه دوازده قبیله یهود و دوازده شاگرد مسیح، انتظار به امام زمان صد در صد شبیه انتظار یهودی ها به مسیح موعود شان،. . . .

مذهبی که چند نمونه ای از روایاتش به گونه مثال اینها اند:

علامه برقعی در آخر کتاب خود می نویسد: در جلد هشتم کافی یعنی الروضه صفحه ۲۳۲ این روایت آمده است: عن عبدالله بن طلحه قال سئلت أبا عبدالله عن الوزع. . . . از أبا عبدالله (جعفر صادق) سؤال کردم در باره غورباغه (بقه)، فرمود: نجس است همه آنها مسخ شده، چون او را کشتی غسل کن!! پس امام فرمود پدرم امام باقر (ع) در کنار کعبه نشسته بود، و با او مردی بود که با او حدیث می گفت، ناگاه غورباغه ای پیدا شد که زبان خود را تکان می داد، پدرم امام باقر به آن مرد فرمود: آیا می دانی که این غورباغه چه می گوید؟ او گفت من نمی دانم، چه می گوید، امام فرمود: این غورباغه می گوید: اگر شما به یك کلمه فحش کوچکی عثمان را ذکر کنید البته البته من علی را فحش خواهم داد، امام صادق فرمود که پدرم باقر فرمود: کسی از بنی امیه نمی میرد مگر آنکه بشکل غورباغه می شود، و عبدالملك بن مروان زمانی که موتش رسید غورباغه شد و فرار کرد و فرزندان او چون او را گم کردند بنظر شان بزرگ آمد و ندانستند چه بکنند، سپس رأی شان بر این قرار گرفت که چوبی را به هیئت مردی کردند و بر آن زرهی از آهن پوشانیدند و کفن کردند و دفن کردند و کسی از مردم مطلع نشد مگر من و فرزندانش!!

به ادامه آن می نویسد: در همین جلد و در صفحه ۸۹ آمده است: عن أبان بن ثعلب عن ابی عبدالله قال سئلته عن الارض علی ای شئ هی. . . . أبان بن ثعلب گوید: از امام صادق ع سؤال کردم از زمین که بر روی چه چیزی است؟ امام فرمود: زمین بالای ماهی می باشد، گفتم ماهی بالای چه باشد؟فرمود: بر روی آب، گفتم آب بالای چه می باشد؟ فرمود: بالای سنگ، گفتم آن سنگ بالای چه باشد؟ فرمود: بر روی شاخ گاو صاف!! گفتم گاو بالای چیست؟: فرمود بر روی خاك، گفتم خاك بالای چیست؟ فرمود: هیهات این جا علم علماء حیران است!!!

سپس می نویسد: در جلد سوم باب اللباس الذی تکره الصلاة فیه، حدیث ۱۲ص ٤۰۰ آمده است:

عن أبی عبدالله قال سئلته. . . . یعنی از امام صادق ع سؤال کردم که مردی در سفر است و کاردی همراه دارد و بخود بسته نماز بخواند؟ فرمود: برای مسافر باکی نیست که کلیدی که می ترسد فراموش کند و شمشیر و اسلحه در جنگ همراه داشته باشد، و در غیر این صورت نماز در چیزی که از آهن باشد جائز نیست، زیرا آهن نجس است!!!

همچنان می نویسد: "در جلد دوم در باب فضل القرآن حدیث ۲۸ روایت کرده: علی بن الحکم از هشام بن سالم از امام صادق (ع) قال: إن القرآن الذی جاء به جبرئیل إلی محمد (ص) سبعة عشر الف آیة یعنی امام فرمود: قرآنی که جبرئیل آن را بسوی محمد آورد هفده هزار آیه بود!! البته خواننده مستحضر باشد قرآنی که از صدر اسلام تا امروز میان مسلمانان متواتر است (در حدود) ٦۲۲٦ آیه بیشتر ندارد، پس این روایت می خواهد بگوید: قریب یازده هزار آیه از آیات قرآن تحریف یا سرقت شده و هیچ کس خبر نشده جز علی بن حکم و هشام بن سالم که فقط اینان از امام شنیده اند حال خدا که در سوره حجر آیه ۹ فرموده: إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون: یعنی ما نازل کردیم این قرآن را و البته البته البته ما آن را حفظ خواهیم کرد، پس خدا یا نعوذ بالله دروغ فرموده و یا نعوذ بالله فراموش کرده است!!! بدبختی این است که این روایات را علماء شیعه صحیح می دانند، یعنی راویانش را ثقه معرفی کرده اند ولی به متن آن نظر نکرده اند!! "

جناب نویسنده و هر خواننده این سطور! آیا همین چند روایت مضحك و مسخره به گونه چند نمونه از صدها مثال دیگر کافی نیست که بگوییم اصول کافی

مملو از روایات خرافی و مضحك و مغایر قرآن و عقل است؟!! نه بقه ها انسانهای مسخ شده اند، چون پیامبر علیه السلام فرموده است: قومی که مسخ شود زنده نمی ماند، و این در پاسخ سؤالی در باره بوزینه ها بود، کسی پرسید آیا این بوزینه ها مسخ شده های قوم بنی اسرائیل اند؟ فرمود: "نه، قومی که مسخ شود زنده نمی ماند" نه زمین بر پشت ماهی، شاخ گاو، آب، سنگ و بالآخره خاك قرار دارد، آب و خاك و ماهی اجزاء زمین اند، امروز بچه خردسال مدرسه نیز می داند که زمین بر هیچ چیزی تکیه نکرده و چون تمامی اجرام سماوی در فضاء قرار دارد، تمامی حرفهای این روایات خلاف قرآن و مغایر عقل، علم و واقع است، آهن نه تنها نجس نیست و خواندن نماز با آن نه تنها اشکالی ندارد، بلکه پیامبر علیه السلام با انگشتر، ذره و سلاح خود نماز خوانده و قرآن در سفرهای جنگی داشتن سلاح را در اثنای نماز نیز ضروری خوانده تنها به کسانی اجازه داده تا سلاح شان را از خود جدا کنند که بیمار اند و حمل سلاح برای شان اذیت دهنده است!!

نه تنها هیچ آیه از آیات قرآن حذف نشده بلکه هیچ حرفی از حروف قرآن نیز حذف نشده و هیچ کم و کاستی در قرآنی که بر محمد صلی اللّٰه علیه و سلم نازل گردید و از طریق صحابه امین و صادق به گونه تواتر تا ما رسید صورت نگرفته است، هر کی در مورد قرآن ادعای شبیه ادعاء این روایت جعلی می کند، یا کذاب است یا منافق و مرتد و یا گمارده دشمن که می خواهد ایمان مؤمنان نسبت به قرآن را سست و متزلزل کند.

به من بگویید: عاقبت مقلدین متمدن نمای چنین مذهبی چه خواهد بود، کسی که پیرو چنین مذهبی مملو از خرافات باشد آیا عاقبتش چون عزیز یاسین نخواهد شد؟!! به همین دلیل است که می بینیم اینها به زودی در مرداب ارتداد و بغاوت از

مذهب سقوط کردند، برخی به کمونیزم رو آوردند و برخی به دامن غرب سقوط کردند و اکنون مدافع بایبل و معترض اسلام اند.

برخی از اعتراضات و انتقادات این معترضین فرومایه و ناآگاه از عظمت قرآن؛ در اختیارم قرار گرفت، این رساله را به بررسی این اعتراضات و پاسخ آنها اختصاص داده ام.

د زمره این منتقدان کسی به نام مستعار کامران میرزا نوشتاری بی مایه تحت عنوان (برخی تناقضات قرآن کریم) تحویل داده که در اصل از نوشته های مستشرقین دین ستیز اقتباس و به فارسی برگردانده شده، ترجمه آن خیلی رکیك و ضعیف و متن آن نمایانگر عدم درك او و استادانش از قرآن و رهنمودهایش. ناقد با مطالعه نوشتار های استادانش پنداشته است که به اعتراضات مهم و بی پاسخ و عیب و نقص بزرگ در قرآن دست یافته!! در حالی که عیب یا در فهم ناقص او است نه در قرآن مقدس و منزه از عیب و نقص، یا در نحوه دین ستیزی استادانش که اعتراضات شان از عداوت با اسلام و مسلمین مایه گرفته نه از تحقیقات علمی در قرآن. بیایید در کنار این اعتراضات کمی درنگ کنیم و پاسخ آن را در جلو نقادان بگذاریم.

آسمانها و زمین در چند روز آفریده شده؟

ناقد می نویسد: در مورد معجزات عددی قرآن بسیار شنیده ایم، حال کمی هم به تناقضات عددی آن بپردازیم ... در اینجا به برخی اشاره می کنیم:

۱- آفرینش آسمان ها و زمین چند روز طول کشید؟ متصل آن به چند آیه قرآن استناد کرده که به آفرینش آسمانها و زمین در شش روز اشاره دارد، ترجمه رکیك و غیر معیاری ناقد از این آیات چنین است:

پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید - سورة الأعراف: ٥٦

پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید - سورة یونس: ۳

همان (خدایی) که آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو وجود دارد، در شش روز آفرید - سورة الفرقان: ٥٩

او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید - سورة هود: ۷

آیات فوق صراحتاً گویای آن است که خداوند آسمان ها و زمین را در شش روز خلق فرمود. اما مطابق آیات زیر:

بگو آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید و برای او همانندهایی قرارمی‌دهید؟! - سورة فصلت: ۹

او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و برکاتی در آن آفرید و مواد غذایی آن را مقدر فرمود، اینها همه در چهار روز بود، درست به اندازه نیاز تقاضا کنندگان! - سورة فصلت: ۱۰

سپس به آفرینش آسمان پرداخت،. . . در این هنگام آنها را بصورت هفت آسمان در دو روز آفرید. . . سورة فصلت: ۱۱- ۱۲

جناب ناقد با استناد به این آیات می پرسد: خوب حالا به محاسبه بپردازیم: ۲ روز (برای آفرینش زمین) + ٤ روز (برای آفرینش برکات) + ۲ روز (برای آفرینش آسمان ها) = ۸ روز، و نه ٦ روز .... نتیجه: ٦ = ۸ ؟!

مشکل از کجاست؟ از معجزه ی محمّد بن عبدالله یا از ریاضیات؟

در پاسخ این ناقد بذله گو باید گفت: مشکل نه در معجزه محمد بن عبدالله صلوات الله و سلامه علیه است و نه در ریاضیات، در فهم ناقص و قاصر تو است!! آن چه از نظر تو و امثالت قابل اعتراض جلوه می کند یا جلوه می دهی از نظر من و امثال من به عنوان یك انجنیر و دانشجوی علوم ساینسی و تشنه حقیقت؛ اعجاز بزرگ علمی جلوه می کند، برای من همین آیات کافی بوده که باور کنم این کتاب مقدس از سوی ذاتی نازل شده که بر تمامی اسرار عالم احاطه دارد و حامل این کتاب یك انسان عادی و نابغه نه بلکه یك پیامبر است. قرآن در رابطه به انکار تو و امثالت چه زیبا فرموده:

بَلۡ كَذَّبُواْ بِمَا لَمۡ يُحِيطُواْ بِعِلۡمِهِۦ وَلَمَّا يَأۡتِهِمۡ تَأۡوِيلُهُۥۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ * يونس: ۳۹

نه؛ بلکه آنان چیزی را تکذیب می کنند که احاطه ای بر آن ندارند (اصلاً آگاهی از آن ندارند) و واقعیّت آن برای شان روشن نشده، همین گونه آنان که قبل از ایشان بودند راه تکذیب (حقیقت) در پیش گرفتند، پس بنگر که سرانجام این ستمگران چگونه بود!!

آقای میرزا و استادانش از فهم درست این آیات عاجز اند چه رسد به این که آن

را به نقد بگیرند. مگر درست است که انسان چیزی را تکذیب کند که نه بر آن احاطه علمی دارد و نه فهم درست از بیان و الفاظ آن؟!!

به قول حافظ شیرازی:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطا ست

سخن شناس نه ای جان من خطا این جا ست

جناب ناقد بی دقت! انسان زمانی در محاسبات ریاضی اش مرتکب خبط و خطأ می شود که با اعداد چند رقمی و ارقام بلند و معادله های پیچیده مواجه شود، متأسفانه تو در محاسبه های ارقامی چون شش و هشت نیز مشکلات داری!!

در حالی که قرآن به گونه مکرر می فرماید که آفرینش آسمانها و زمین در شش روز انجام یافته، برای انسان عقلمند همین کافی است که در فهم آیات ۹ - ۱۲ سوره فصلت نیز مرتکب اشتباه نگردیده و از شش؛ هشت نسازد، معنی واضح و آسان این آیات کاملاً روشن است و فقط انسان کور دل و دیر فهم و متعصب لجوج در فهم و تعبیر آن مرتکب اشتباه و تعبیر غلط خواهد شد، دو روز نخست پیدایش زمین مختص به زمین نیست، به پیدایش تمامی آسمانها و زمین تعلق دارد، چون زمین نیز جزء مجموع عالم و یکی از اجرام آن است، در آیات سوره فصلت با وضوح تمام به این مطلب اشاره شده که دو مرحله نخستین آفرینش همزمان شامل آسمانها و زمین است، و چهار مرحله بعدی مختص به زمین است، پس از آن که اراده الهی بر آفرینش زمین و آسمان تعلق گرفته و به آسمانها که شامل تمامی کائنات است عطف توجه کرده، در دو مرحله نخست کار آفرینش تمامی اجرام سماوی از حالت دودگونه به حالت مادی و وضعیت کنونی اش انجام یافته و در چهار مرحله بعدی؛ زمین حالت کنونی را به خود گرفته، یعنی آسمانها و زمین از شش مرحله تکوینی گذشته

اند و به حالت کنونی در آمده اند.

بیایید در برابر این آیات مبارکه کمی درنگ کنیم:

۞ قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْأَرْضَ فِى يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادًا ۚ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ * وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِىَ مِن فَوْقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقْوَٰتَهَا فِىٓ أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَآءً لِّلسَّآئِلِينَ * ثُمَّ ٱسْتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِىَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ٱئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَآ أَتَيْنَا طَآئِعِينَ * فَقَضَىٰهُنَّ سَبْعَ سَمَٰوَاتٍ فِى يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِى كُلِّ سَمَآءٍ أَمْرَهَا ۚ وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفْظًا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ*

فصلت: ۹-۱۲

بگو: آیا به کسی که زمین را در دو روز آفرید، کفر می ورزید (و از او انکار می کنید) و برای او همتایانی قرار می دهید؟ همین او پروردگار جهانیان است، و در آن در چهار روز بر فرازش لنگرها (کوههای استواری) قرار داد، و خیرات و برکات زیادی در آن نهاد، و موادّ غذائی (مورد نیاز ساکنان زمین را) در آن مقدّر و مشخّص کرد، متناسب (به نیاز) نیازمندان، سپس به سوی آسمان توجه کرد، در حالی که دود (گونه) بود، به او و زمین گفت: خواسته و ناخواسته جلو آیید (پدید آیید)، گفتند: به طیب خاطر (فرمانبردارانه) جلو آمدیم، پس آن را در دو روزی هفت آسمان ساخت، و در هر آسمانی وحی لازمه اش را صادر فرمود، و آسمان نزدیك را با چراغهای (ستاره های درخشان و تابان) آراسته و محفوظ ساختیم، این است تقدیر (برنامه‌ریزی) پروردگار بس دانای خیلی عزیز.

در این آیات متبرکه یکی دیگر از اعجاز علمی قرآن به گونه درخشان در جلو ما می درخشد، اعجازی که اگر در جلو هر محقق عادل و ساینس دان زیرك گذاشته شود بی درنگ اعتراف خواهد کرد که قرآن کتاب ذاتی است که از تمامی اسرار عالم

دقیقاً آگاه است، بر اسراری احتوی کرده که انسان اکنون و در قرن بیستم و پس از سفر طولانی و تحقیقات عمیق علمی به حقیقت آن پی برد، محال است انسان حقجو در برابر این آیات قرآن جسارت حرفی دیگر بخود دهد و آن را اعجاز بزرگ علمی نخواند. بیایید در برابر این آیات کمی بیشتر درنگ کنیم و به مطالب علمی و اعجاز آمیز آن دقت نماییم. مطالب اساسی این آیات اینها اند:

- به رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته شده که به مخاطبینش بگوید: آیا شما نسبت به ذاتی کفر می ورزید که زمین را در دو مرحله تکوینی آفرید؟ آیا برای چنین ذاتی همتایان قرار می دهید؟ فقط او پروردگار جهانیان است، همان ذاتی که در چهار مرحله تکوینی دیگر از یك سو کوههایی در زمین آفرید که در رابطه به زمین نقش شان همانگونه است که لنگرهای یك کشتی در رابطه به آن عمل می کنند، متعاقب آن زمین را از خیرات و برکات زیادی مملوء کرد، سپس مواد مورد نیاز تمامی ساکنان زمین، انسان و حیوان، را فراهم کرد، متناسب به نیاز تمامی نیازمندان، نه کم نه زیات، بلکه به اندازه لازم و ضروری، سپس به سوی آسمان توجه کرد، در حالی که دود (گونه) بود، حالت قبل از ماده را داشت، چون انرژی غیر متکاثف، به آسمان و زمین گفت: خواسته و ناخواسته جلو آیید (پدید آیید)، گفتند: به طیب خاطر (فرمانبردارانه) جلو آمدیم، یعنی هردو مطابق به اراده الهی پدید آمدند، در برابر فرمان الهی سر انقیاد فرود آوردند، در برابر ضوابط مطیع اند، همانگونه آفریده شده اند که پروردگار شان خواسته است، به کاری می پردازند که از سوی پروردگار خود بر آن مأمور شده اند، پس آن را در دو روزی هفت آسمان ساخت، در همان دو روزی که مراحل ابتدایی آفرینش زمین نیز در آن انجام یافته، چون زمین یکی از اجرام سماوی است، همزمان با سائر اجرام آفریده شده، دو مرحله نخستین

آفرینش شامل تمامی اجرام کائنات است، در هر آسمانی وحی لازمه اش را صادر فرمود، تا چه کاری در آن انجام یابد و چگونه انجام یابد، آسمان نزدیك را با ستاره های درخشان و تابان که به چراغهایی در تاریکی شب شبیه اند آراست و از آن سقف محفوظ ساخت، به نحوی که هر ستاره ای در مدار خودش حرکت کند، و از تصادم با دیگران در امان باشد، این است تقدیر (برنامه‌ریزی) پروردگار بس دانای خیلی عزیز. در آفرینش آسمانها و زمین و در مدیریت امور آن مظاهر علم و قدرت ذاتی را احساس می کنیم که آفریدگار، پروردگار و نگهدار آن است و ضوابط حاکم در تمامی انحای عالم و مقدرات وضع شده در آن از سوی اوست.

در این جا شاهد چند مطلب اساسی هستیم:

- آسمانها و زمین در شش روز (شش مرحله تکوینی) آفریده شده اند.
- در دو مرحله نخستین آفرینش؛ آسمانها و زمین آفریده شده و در چهار مرحله بعدی تسویه زمین و درآوردنش به حالت کنونی صورت گرفته، در یکی از این مراحل چهار گانه کوههای روی زمین ایجاد شده، با ایجاد این کوهها جلو لرزشهای پیهم زمین گرفته شد، درست همانگونه که لنگرهای کشتی از حرکت نامنظم کشتی مانع می شود، در مرحله دیگر حالت زمین به نحوی درآورده شد که در آغوش آن نباتات، درختها و تمامی لوازم ضروری حیات ایجاد گردید، سپس حیوانات و در پایان مرحله چهارم انسان آفریده شد و به این ترتیب زمین حالت کنونی را به خود گرفت.
- تمامی کائنات، آسمانها و زمین و آن چه در میان آنها است قبل از مرحله نخستین آفرینش دود گونه بود، اگر ماده را انرژی متکاثف و متراکم بخوانیم پس حالت قبل از ماده را انرژی غیر متراکم خواهیم خواند، قرآن برای آن اصطلاح دود را به کار برده تا فهم آن برای مخاطبینش سهل و آسان باشد.

- نزدیکترین آسمان با ستاره های درخشان آراسته شده و در آغوش آن تمامی اجرام سماوی به گونه مصون و محفوظ جابجا شده اند.
- در تمامی آسمانها سنن و اوامر پروردگار یکتا حاکم است، اگر به سوی کائنات نگاه کنیم و به هر نقطه آن برویم و در هر جایی سنن حاکم بر آن و ضوابط طبیعی آن را به ارزیابی بگیریم خواهیم دید که همه با هم یکسان اند، هم در ساختار شان و هم در ضوابط حاکم بر آن، و این نشان می دهد که هم منشأ آنها یکی است و هم آفریدگار آنها، نه در ساختار آنها شاهد دو گانگی و تفاوت خواهیم بود و نه آثار دست بیش از یك آفریدگار را در آنها خواهیم یافت.
- در زمین برای تمامی موجودات زنده رزق و روزی کافی و متناسب به نیاز آنها تعبیه شده، به نحوی که پاسخگوی تمامی نیازمندی های حیاتی آنها است.
- از این آیات متبرکه این مطلب نیز به گونه ضمنی فهمیده می شود که زمین حالت استثنایی دارد، کاری که در چهار مرحله بعدی آفرینش در زمین انجام یافته در بقیه اجرام سماوی اتفاق نیفتاده، یافته های ساینس از کهکشان مربوط نظام شمسی ما تا حال همین را می گوید که آثار حیات به گونه ای که در زمین مشاهده می کنیم در هیچ ستاره دیگر مشاهده نشده!!

اگر به الفاظ این آیات متبرکه کمی دقت کنیم به آسانی درك خواهیم کرد که فقره فقره آن همان مطالبی را بیان داشته که ساینسدانان و پژوهشگران امروز به آن پی برده اند.

باید متوجه باشیم که در این آیات متبرکه گفته شده که زمین را در دو روز آفرید، سپس گفته شده که در چهار روز آن را تسویه و آماده کرد، متعاقب آن گفته شده که سپس به سوی آسمان توجه کرد، در حالی که دود (گونه) بود، به او و زمین

گفت: خواسته و ناخواسته جلو آیید (پدید آیید)، گفتند: به طیب خاطر (فرمانبردارانه) جلو آمدیم، پس آن را در دو روزی هفت آسمان ساخت، به این نیز باید متوجه باشیم که قرآن پیدایش آسمانها و زمین را همزمان می خواند، می گوید: هر دو به هم چسپیده بودند و با یك فتق و انفجار از هم جدا شده اند، معنی دقیق این سخن چیزی جز این نیست که نه آسمان قبل از زمین آفریده شده و نه زمین قبل از آسمان، کسانی که پیدایش یکی را قبل از دیگری می دانند مرتکب اشتباه شده اند و به بیان قرآن توجه نکرده اند که می فرماید: هر دو همزمان آفریده شده اند. البته تسویه زمین و درآوردنش به حالت کنونی بعداً صورت گرفته و چهار مراحل جداگانه را احتوی کرده است.

اینها مطالبی است که ساینس امروز بر آن اذعان دارد و می گوید:

- در نخست تمامی اجرام عالم به هم چسپیده و چون کتله متکاثف کوچك بود، طی انفجار بزرگ (big bang) از هم جدا و به هر سو پرتاب شده اند، پس از انفجار نخستین تمامی این اجزاء پراگنده دودگونه بود و هیئت مادی بخود نگرفته بود، به تدریج و پس از مدت طولانی هیئت مادی بخود گرفت، برخی از کتله های بزرگ این اجزاء پراگنده تا اکنون در همان هیئت دودگونه اش باقی مانده، آفتاب ما یکی از این کتله هاست.
- کوههای روی زمین در مراحل بعدی آفرینش ایجاد شده اند، زمین قبل از پیدایش کوهها شاهد زلزله های مدهش بود، قشر سنگی زمین به گونه متواتر می شگافت و باعث لرزه ها می شد، با ایجاد این کوهها سلسله زلزله های مدهش گرفته شد و زمین حالت کنونی را بخود گرفت.
- با ایجاد کوهها در زمین نه تنها جلو زلزه ها گرفته شد بلکه شرائطی در زمین

فراهم گردید که بخشهای مختلف زمین دارای آب و هوا و فصلها و موسم های گوناگون شود، و هر بخش آن برای نوع خاص موجودات زنده زمینه مساعد رشد و نمو فراهم کند، تعبیه رزق و روزی برای موجودات زنده پس از این فراهم گردید.

و اینها همه همان مطالبی است که قرآن چهارده قرن قبل در جلو مخاطبین خود گذاشت. مایه تعجب است که کسی در برابر این اعجازهای علمی قرآن نه تنها سر تعظیم و تسلیم فرود نیآرد بلکه به اعتراض بپردازد!! برای من به عنوان یك انجنیر؛ نه یك آخوند و ملا؛ هر یکی از این آیات بزرگتر از معجزه های حیرت انگیز موسی و عیسی علیهما السلام جلوه می کند و آن را برای هر انسان عاقل و خردمند کافی می شمارم تا بر حقانیت قرآن ایمان بیآورد و آن را کتاب الهی بخواند.

قرآن می گوید: آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند

بیایید در برابر آیاتی درنگ کنیم که این مطالب در آن بیان گردیده، به این آیات توجه کنید:

أَوَ لَمۡ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ كَانَتَا رَتۡقٗا فَفَتَقۡنَٰهُمَاۖ وَجَعَلۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ كُلَّ شَيۡءٍ حَيٍّۖ أَفَلَا يُؤۡمِنُونَ * الانبياء ٣٠

آیا کافران به این توجه نکرده اند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از هم جدا کردیم، و هر جاندار را از آب آفریدیم، پس آیا ایمان نمی آورند.

رهنمود های این آیه مبارکه اینها اند:

- این آیه مبارکه به صراحت و وضاحت تمام اعلام می دارد که در آغاز تمامی کائنات، زمین، آفتاب، ستاره ها و تمامی اجرام سماوی به هم پیوسته و کتله واحد بود، الله متعال با یك فتق و انفجار آنها را از هم جدا کرد و به حالت کنونی درآورد،

معنی (رتق) پیوست بودن و به هم چسپیدن و معنی (فتق) جدا شدن و پراگنده شدن است، یعنی همه چیز کائنات و هر آن چه آسمانها و زمین بر آن احتوی کرده بهم پیوسته بودند و خداوند متعال آنها را از هم جدا کرده است.

- ماده نخستین و اصلی تمامی زنده جانها آب است، پروردگار شان آنها را از آب آفریده.
- برای ایمان به خدا همین دو دلیل به تنهایی کفایت می کند، آیا با وجود مشاهده این دلائل محکم و انکار ناپذیر منکران حق از انکار شان باز نمی آیند و ایمان نمی آورند، (افلا یؤمنون؟!!)

قبل از این که این اعجاز علمی قرآن و بیان جان افروز آن را به بحث بگیریم باید عرض کنم که این بیان قرآن در مورد آفرینش کائنات سخن عادی و معمولی نیست، به ارزش و اهمیت آن کسی پی می برد که در باره چگونگی پیدایش کائنات عمرها را تحقیق کرده و در پای آراء، تحلیلها و تبصره های عمیق پژوهشگران حساس نشسته، به تجارب گوناگون پرداخته، و پس سالها تحقیق به نتیجه ای رسیده که قرآن در این آیه به آن اشاره کرده، اگر شما این آیه قرآن را در برابر یکی از چنین پژوهشگران بگذارید و بگویید: در این کتاب مقدس ما هزار و چهار صد سال قبل آمده است که آسمانها و زمین بهم پیوسته بودند و اللّٰه متعال آنها را طی یك انفجار از هم جدا کرده، حتماً و بدون درنگ اعتراف خواهد کرد که این کتاب از سوی پروردگار عالم فرستاده شده، انسان نمی توانست که قبل از قرن بیستم در باره پیدایش کائنات چنین رأیی دقیق علمی ارائه کند، علی الاقل این خبر به پیمانه ای برایش حیرت آور خواهد بود که توان اظهار رأی را از او سلب خواهد کرد.

اگر کسی با ذهن شفاف و با عزم درك حقیقت؛ به الفاظ این آیه عطف توجه

کند به چند نتائج دست خواهد یافت:

متصل نخستین انفجار بزرگ؛ زمین، آفتاب، مهتاب و تمامی ستاره ها باید چون آفتاب درخشان، گرم و آتشین بودند، به تدریج درخشش و گرمایش شان کمتر و کمتر شده و به حالت کنونی درآمده اند.

لابد زمین ما هنگام جدا شدن از آفتاب گرم و درخشان بوده، زیرا هر دو بهم پیوست بودند و همزمان از هم جدا شده اند. آفتاب بنابر بزرگی اش حرارت و درخشش ابتدائی اش را تا اکنون حفظ کرده، ولی زمین که به مقایسه آفتاب خیلی کوچك است تدریجاً به سردی گراییده، قشر بیرونی اش به زودی سرد شده و درونش تا اکنون گرم و داغ مانده، به پیمانه ای که همه چیز در آن به گونه مذاب و در حالت غلیان و به بیان قرآن (نحاس: گداخته) است، عقل هر انسان نیز این نتیجه گیری را خواهد داشت و تجارب و مشاهدات ساینسدانان نیز بر آن اذعان دارد، ما عملاً شاهد این پدیده هستیم که هر روز در این و آن بخش زمین و در نتیجه آتش فشانها مواد مذاب و داغ دل زمین بیرون می ریزد، و ما را از حرارت شدید دل زمین آگاه می سازد، تحقیقات علمی نشان می دهد حرارت دل زمین به هزاران درجه سانتی گرید می رسد.

نتیجه گیری دیگر از این پدیده: قشر بیرونی زمین متصل آغاز سرد شدنش به گونه سنگ سخت و سفت درآمده، همانگونه که مواد مذاب زمین در نتیجه آتش فشانها بیرون می ریزد، و پس از جاری شدن بر روی زمین سرد می شود و به شکل سنگ سفت در می آید، قشر سنگی زمین به تدریج و در نتیجه تحولات جوی، برف و باران، و سرد شدن و گرم شدن ها سایده شده و به خاك تبدیل گردیده، عقل هر انسان این نتیجه گیری ها را خواهد داشت و تحقیقات ساینسی همین مطلب را در

جلو ما می گذارد، قشر اصلی زمین چون سنگ سفت است، این قشر در برخی از جاها با خاك زیاد و در برخی با خاك اندکی پوشیده شده، این قشر سخت و سنگی مواد مذاب دل زمین را چنان در آغوش خود نگهمیدارد که دیگ بخار مواد گرم و در حالت غلیان را از بیرون جهیدن نگهمیدارد. آتش فشانهای زمین در آن بخشهای زمین نمایان می شود که این قشر به دلیل فشارهای درونی یا بیرونی می شکند و از درزهای آن مواد مذاب دل زمین بیرون می جهد.

در رابطه به پیدایش زمین و پیدایش جانداران روی زمین محققین می گویند: زمین متصل پیدایشش خیلی داغ و گرم بود، قشر آن به تدریج سرد شد، به پوسته سنگی تبدیل شد، نخست آب ایجاد گردید، تمامی آب زمین به شکل ابرهای ضخیم و متراکم در ماحول زمین قرار گرفت، بارش باران ها آغاز گردید، باران و عوامل متعدد دیگر باعث شد تا این قشر سنگی زمین آهسته آهسته بساید و به خاك مبدل شود، سیلابها این خاکها را با خود به همواری های زمین انتقال داد، حرارت زمین به پیمانه ای بود که نمی گذاشت آب روی آن بایستد، در نتیجه تبخیر آب گل روی زمین که از بالا به پایین و همواری ها انتقال یافته بود خشك و سفال گونه شد، با سرد شدن هر چه بیشتر زمین و بارانهای بیشتر حالتی در زمین پدید آمد که از جانبی پرده سیاه ابرهای غلیظ بدرد و اشعه آفتاب بر زمین تابید و از سوی دیگر خاك روی زمین نخست به گل نمناك و سپس به گل سیاه بوی ناك تبدیل گردد، پیدایش زنده جانهای روی زمین در همین مرحله آغاز گردید.

بیایید نظریات این محققین و ساینسدانان را در کنار بیان علمی قرآن بگذاریم و بنگریم که قرآن در باره این آراء و نظریات ساینسی چه گفته، آیا در قرآن مطالبی را می یابیم که به این مراحل گوناگون و تغییرات و تحولات روی زمین اشاره نموده؟

اگر چنین باشد و قرآن به این مطالب به گونه صریح و واضح اشاره کرده باشد، همانگونه که در رابطه به آغاز آفرینش و پیدایش آسمانها و زمین از کتله واحد اشاره صریح داشته است، آیا معنی این سخن جز این خواهد بود که ساینس و ساینسدانان امروز به چیزی پی برده اند که قرآن هزار و چهار صد سال قبل گفته؟!!

بیایید بنگریم که قرآن در رابطه به حرارت بلند دل زمین و مواد مذاب آن چه گفته، به این آیات توجه کنید:

يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ إِنِ ٱسۡتَطَعۡتُمۡ أَن تَنفُذُواْ مِنۡ أَقۡطَارِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ فَٱنفُذُواْۚ لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلۡطَٰنٖ * فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يُرۡسَلُ عَلَيۡكُمَا شُوَاظٞ مِّن نَّارٖ وَنُحَاسٞ فَلَا تَنتَصِرَانِ * الرحمن: ۳۳-۳۵

ای گروه جن و انس! اگر می توانید از اقطار آسمانها و زمین (از یك سمت به سمت دیگر) بگذرید، پس بگذرید، نمی توانید بگذرید مگر با قوت و توانمندی (لازمه آن)، پس کدامین نعمتی از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید؟! بر شما شعله های بی دود آتش و گداخته ای فرستاده می شود که قادر به مقابله اش نباشید، پس کدامین نعمتی از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید؟!

در این آیات متبرکه این رهنمودهای علمی روشنگر می درخشند:

- به انسانها و جنها خطاب شده که اگر توان بیرون رفتن از اقطار آسمانها و زمین را در خود سراغ دارید توان تان را بیازمایید، بدانید که از انجام چنین کاری عاجزید، توانمندی لازم برای انجام چنین کاری را ندارید، هر چند برخی از مفسران عزیز گمان برده اند که انجام چنین کاری مشروط به دستیابی به توانمندی لازم آن است، و مراد نفی کامل و مطلق نیست!! ایشان به این مطلب توجه نداشته اند که در آیت بعدی گفته شده: فلاتنتصران: غالب و موفق نخواهید شد، حقیقت این است که برای

انسان نه بیرون رفت از کناره های آسمان ممکن است و نه گذشتن از یك سمت زمین به سمت دیگرش.

در این آیات شاهد دو اعجاز بزرگ علمی قرآن هستیم: نخستش این که در سفر به آسمانها با شعله های آتشین بی دود مواجه خواهیم شد، قرآن در این جا محدودیتهای قاموس الفاظ انسانها در زمان نزولش را در نظر داشته و برای معرفی شهاب ثاقب الفاظ شواظ من نار: شعله های بی دود آتش را به کار گرفته، یعنی در بخشهای بالایی آسمان شعله های گرم و تند شهاب ثاقب به پیمانه ای زیاد و نیرومند است که انسانها از مقابله آن عاجز اند. و این همان حقیقتی است که انسان اکنون و زمانی به آن پی برد که سلسله سفر های فضائی به مهتاب و ستارهای دیگر را آغاز کرد و متوجه گردید که شهاب ثاقب در برابر سفر به عمق فضاء مانع و تهدید بزرگ و اساسی است، مانعی که مقابله با آن برای انسان مقدور نیست. و این یقیناً که یکی دیگر از اعجاز علمی قرآن است!! امروز و پس از تحقیقات عمیق علمی برای ما واضح شده که در اثنای سفر به فضاء با مانع و تهدید بزرگ شهاب ثاقب (شعله های آتشینی که در نتیجه سقوط اجرام پدیدار می شود) جلو فضاء نوردان را سد می کند، اینها که به گونه مسلسل در هر لحظه و از هر سمت پرتاب می شوند، حرارت، سرعت و قدرت تخریب آن به پیمانه ای است که با هر چه تصادم کنند آن را ذوب می کنند، و هیچ چیزی توان ایستادگی در برابر آن را ندارد، گذشتن سالم و محفوظ از تیررس آنها برای انسان مقدور نیست، به این باید متوجه باشیم که انسان تا اکنون به چند ستاره نظام کوچك شمسی اش رسیده و بر سطح آن یا خود فرود آمده و یا وسائل کشف و تحقیقش را بر آن نصب کرده، و یا در جوار آن قرار گرفته، رفتن به عمق فضاء در صورتی برایش ممکن خواهد بود که وسیله

حملش از تصادم با شهابهای ثاقب در امان باشد، شاید برخی از این فقره آیه قبلی (لاتنفذون الا بسلطان) پنداشته اند که انسان می تواند به کمك وسائل و امکانات پیشرفته و مصون از اقطار آسمانها بگذرد، از یك کناره اش به کناره دیگر برسد، و زمین را چنان بشگافد که از مرکزش عبور کند و از سمت دیگرش بیرون آید، این واهمه اش شاید زمانی به یقین قرین شده که انسان توانست به مهتاب برسد و بر روی آن پیاده شود، اما باید متوجه باشیم که مهتاب نزدیك ترین کره به زمین و فاصله اش از آن در حدود ۲٤۰۰۰۰ کیلومتر است، آفتاب که زمین بر محور آن می چرخد و نزدیکترین جرم بزرگ به زمین است در فاصله ای از زمین قرار دارد که اگر راکتی با سرعت ٦۰ کیلومتر در هر ساعت به سوی آن پرتاب شود کم از کم ۳۰۰ سال را در بر خواهد گرفت تا به آفتاب برسد!! تنها قطر کهکشان ما به پیمانه ای است که یك کناره آن از دیگرش به اندازه چند صد ملیون سال نوری فاصله دارد، در حالی که در آغوش آسمان دنیا در حدود صد و بیست ملیارد کهکشان دیگری مثل کهکشان ما شکل گرفته، برخی به مراتب بزرگتر و فراختر از کهکشان ما!! آفتاب از زمین ما ۵۰۰ ثانیه نوری فاصله دارد، متصل آن نزدیك ترین ستاره در فاصله چهار سال نوری قرار دارد، سال نوری به فاصله ای اطلاق می شود که نور با سرعت سه صد هزار کیلومتر در ثانیه در یك سال آن را طی می کند. با توجه به این ارقام مدهش بگویید: آیا بیرون رفت از اقطار آسمانها برای انسان مقدور و ممکن است؟!!

همچنان حرارت دل زمین به پیمانه ای بلند است که تمامی فلزات آن می سوزند، می گدازند و در حالت مذاب و غلیان اند، انسان موادی در اختیار ندارد که در برابر این حرارت شدید مقاومت کند و ذوب نشود تا مجال عبور از این ساحه را برایش میسر سازد.

- **اعجاز دیگر این آیه در همین مطلب مضمر است، قرآن هزار و چهار صد سال قبل گفته: اگر انسان بخواهد از دل زمین بگذرد با (نحاس: فلز گداخته شده) مواجه خواهد شد، نمی تواند از این ساحه عبور کند، و این چیزی است که ساینس امروز بر آن اذعان دارد. قرآن در آیه دیگری این مطلب را این گونه در جلو ما می گشاید: ءَأَمِنتُم مَّن فِی ٱلسَّمَآءِ أَن یَخۡسِفَ بِكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فَإِذَا هِیَ تَمُورُ * الملك: ۱۶**

آیا از آن که در آسمان است از این بابت مصون و در امان هستید که شما را در زمین فرو برد و آن گاه (بنگرید که زمین) می جنبد.

در این آیه که از نظر هر انسان خردمند و آگاه از اسرار زمین اعجاز بزرگ علمی خوانده می شود چند مطلب اساسی را در برابر خود می یابیم:

الف: مگر گمان می برید؛ این زمین که شما را بر شانه های خود حمل می کند و و سیله رزق و روزی شماست و سفره تان را با غذاها و میوه های لذت بخش رنگین می سازد، همواره چنین خواهد ماند و همواره در خدمت تان خواهد بود، و حالت کنونی اش جاودانه، مستمر و ثابت است و هیچگاهی تغییری در آن نمایان نخواهد شد؟ مگر بیمی از این ندارید که پروردگارش فرمانی از بالا صادر کند و حالت آرام و پرسکون زمین را دگرگون سازد، چنان که دیگر نه در خدمت تان باشد، نه شما را بر شانه های خود حمل کند و نه رزق و روزی اش را در پای تان بریزد، بلکه برعکس به گورستان جمعی تان تبدیل شود، شما را زیر خاك کند، مواد مذاب دل پر غلیانش را به چشم خود مشاهده کنید؟!! چه چیزی شما را از فرارسیدن چنین حالتی مطمئن ساخته و تضمین نموده که به سراغ تان نخواهد آمد؟!! برای این اطمئنان کاذب چه پشتوانه، دلیل و تضمینی دارید؟

ب: در این آیه صیغه خسف: فرو رفتن زمین با صیغه تمور (می لرزد و می

جنبد) توأم آمده، اسلوب کلام چنان است که نشان می دهد: اگر در کدام بخش زمین خسف واقع شود متصل آن شاهد جنبیدن زمین خواهیم بود، این جنبش هم زلزله را افاده می کند و هم جنبش مواد مذاب درون زمین را، و این صد در صد همان سخنی است که امروز ساینس در رابطه به عوامل زلزله های زمین و مواد مذاب درون آن می گوید.

تحقیقات علمی مشعر بر آن است که یکی از اسباب اساسی زلزله در زمین؛ خسف و فرورفتن زمین است که از شکستن و فروریختن قشر سنگی ~آن رونما می شود، می گوید: دل زمین بنابر درجه بلند حرارت در حالت غلیان است، تمامی مواد و مرکبات آن به شمول فلزات گداخته اند، این مواد گداخته و مذاب با پوسته و قشر سفت سنگی احاطه شده، سطح زمین و بخش خاکی آن توسط همین قشر سنگی از بخش درونی و مذاب زمین جدا شده، هر گاه در بخشی از این قشر سنگی بنابر فشار درونی یا بیرونی و عوامل دیگر درز و شگافی ایجاد شود و بشکند از یك سو انفجار آن باعث جنبیدن همان بخش زمین می شود که زیر آن حادثه شکستن قشر سنگی رخ داده، از سوی دیگر این بخش روی مواد مذاب قرار می گیرد و موجب جنبش های بعدی در آن ساحه می شود. مطلبی که در این آیه در رابطه به خسف و زلزله تذکر رفته؛ ساینس پس از تحقیقات ژرف و طولانی در اوایل سده بیستم به آن پی برد.

همچنان این آیه نشان می دهد که خسف زمین باعث می شود تا بخش مذاب زمین که در حالت جنبیدن است نمایان می شود، و این نیز به حقیقتی اشاره دارد که به غلیانی بودن و مذاب بودن مواد دل زمین اذعان دارد.

به این حقیقت که قرآن چهارده قرن قبل اشاره کرده؛ دنیای ساینس اکنون و در قرن اخیر به آن رسید، امروز همان حرفی را بر زبان دارد که مؤمنان به قرآن طی

هزار و چهار صد سال گذشته زمزمه کرده اند: اگر به سوی آسمان بالا رویم با اجرامی مشتعل و سوزان شبیه شعله های بی دود آتش مواجه خواهیم شد، همان که قرآن آن را (شواظ من نار) می خواند، و اگر سعی کنیم به دل زمین نفوذ کنیم پس از عبور از قشر سرد روی زمین به تدریج به آن جا خواهیم رسید که بنا بر درجه بلند حرارت همه چیز در آن گداخته و مذاب اند، قرآن صیغه (نحاس) را برای آن شایسته دیده و به کار برده.

به این پرسش نیز باید پاسخ گفت که چرا قرآن این را چون نعمتی خوانده، این حالت آسمان و زمین چگونه و از کدام ناحیه نعمت تلقی می شود؟ پاسخ آن واضح است، و آن این که روی زمین، این فرش خانه او، میان دو موقعیتی قرار گرفته که یکی شواظ من نار: شعله های آتش است و دیگرش نحاس: فلز گداخته، ولی خانه او از گزند هر دو محفوظ و مصون!!

در آیه ۳۰ سوره الأنبیاء؛ همان که جناب میرزا با تلاش بی حاصلش به نقد آن جسارت کرده؛ مشاهده می کنیم که متصل پیدایش آسمانها و زمین به پیدایش آب و این که تمامی جانداران را از آن آفریده است اشاره نموده و می فرماید: آیا کافران به این توجه نکرده اند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از هم جدا کردیم، و هر جاندار را از آب آفریدیم، پس آیا ایمان نمی آورند؟! در این آیه که متصل پیدایش آسمانها و زمین به پیدایش آب و تمامی جانداران از آن اشاره دارد، حقیقتی بازگو شده که با بیان ساینس صد در صد وفق دارد، آن چه را ساینس امروز می گوید قرآن هزار و چهار صد سال قبل گفته!! اگر شما امروز از متخصصین علوم ساینسی نه بلکه از یك دانشجوی آن نیز در باره پیدایش آسمانها، زمین، آب و جانداران بپرسید جواب شان بدون شك همان خواهد بود که قرآن فرموده،

ساینسدانان، زمین شناسان، علماء جیولوژی و بیولوژی می گویند: هایدروجن سبك ترین عنصر است که اتم آن دارای یك الکترون و یك پروتون است، و از جمله اولین عناصری است که قبل از بقیه ایجاد شده، متعاقب آن هیلیوم است که اتمش یك پروتون و دو الیکترون دارد، هایدروجن دو سوم ترکیب مالیکول آب را تشکیل می دهد، دو مالیکول هایدروجن با یك مالیکول آکسیجن یك جا می شود و آب تحویل می دهند، بقیه عناصر و مرکبات آن بعداً ایجاد شده اند.

بیایید در برابر آیه ای دیگر که نقاد ناآگاه و کم مایه آن را به باد نقد گرفته کمی درنگ کنیم، آیه هفتم سوره هود چنین است:

وَهُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ وَكَانَ عَرۡشُهُۥ عَلَى ٱلۡمَآءِ لِیَبۡلُوَكُمۡ أَیُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلاً وَلَئِن قُلۡتَ إِنَّكُم مَّبۡعُوثُونَ مِنۢ بَعۡدِ ٱلۡمَوۡتِ لَیَقُولَنَّ ٱلَّذِینَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٌ مُّبِینٌ * هود: ۷

و او همان ذاتی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرشش بر آب بود، تا شما را بیازماید که کدامین تان عملاً بهترین است، اگر به آنان بگویی که پس از مرگ برانگیخته می شوید آنان که کفر ورزیده اند حتماً می گویند: این چیزی جز جادوی آشکارا نیست!!

در این آیه مبارکه گفته شده که خداوند متعال آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی که عرشش بر آب بود، در تفسیر آیت شاهد اختلاف عمیق میان مفسران هستیم، هم در این رابطه که مراد شش روز مذکور همین شش روز ما یعنی هفتاد و دو ساعت است یا شش مرحله تکوینی، و هم در این رابطه که معنی این فقره چیست که در اثنای آفرینش آسمانها و زمین عرش خدا بر آب بود، آیا عرش و آب قبل از آسمانها و زمین آفریده شده اند؟ آیا عرش چیزی است که بر

سطحی قرار گرفته، همانند تخت های معمول؟ و یا معنی آن این است که در آن مرحله جز آب ترکیب دیگری زیر عرش ملکوت الهی سراغ نمی شد؟ آیا مراد از آب همین آب موجود ما است یا این که در آن مرحله تمامی موجودات آسمانها و زمین به گونه مایع بود؟ در این رابطه آرائی نیز ارائه شده که نه تنها با بیان قرآن عمیقاً مغایرت دارد بلکه وسیله ای در دست افرادی چون میرزا قرار گرفته و آن را به قرآن منسوب کرده و به نقد آن پرداخته، نقد رأی غلط و انتباه نادرست يك شخص را چون نقد قرآن قرار داده.

معنی حقیقی عرش خدا و یوم الهی

برای درك درست رهنمودهای این آیه متبرکه این مطالب را در نظر داشته باشید:

در این جا در رابطه به خداوند متعال الفاظ (عرش) و (یوم) به کار رفته، انسانها این نامها را بر دو مسمی خاصی گذاشته اند، زمانی که این نوع اسماء در رابطه به ذات و صفات الهی به کار می روند نباید آن را به معنی متبادر و متداول آن گرفت، نه عرش چیزی شبیه به تخت روی زمین است و نه این یوم زمانی است که ما آن را به نام روز یاد می کنیم و دوازده ساعت است، در آیاتی که این گونه الفاظ برای اشیاء غیبی به کار رفته قرآن آن را آیات متشابهات خوانده است، که در آن اشیاء غیبی که انسان در قاموس خود نام و اسمی برای آن ندارد به الفاظی یاد شده که در اصل برای اشیاء ملموس و مشهود و قابل رویت وضع گردیده، با این شیوه بیان معلومات نسبی از اشیاء غیبی در اختیار ما قرار می گیرد، یکی از مثالهای آن همین اسم یوم است که قرآن در محلی و به مناسبتی آن را برای زمانی معادل هزار سال آورده و در

محلی دیگر برای زمانی معادل پنجاه هزار سال، پس آن شش روز همین شش روز ما که معادل هفتاد و دو ساعت است نبوده بلکه به شش مرحله تکوینی اشاره دارد که شاید هر یکی ملیون ها سال را احتوی کند. تفصیل این مطلب را در تفسیر آیه ٥٤ سوره الاعراف در تفسیر د قرآن پلوشی مطالعه کنید.

در رابطه به این فقره (وکان عرشه علی الماء) مفسران عزیز آراء گوناگون ارائه داشته اند، از تعبیر برخی چنان بر می آید که شاید عرش الهی شبیه به تختهای روی زمین خواهد بود و بودنش بر آب شبیه به قرار گرفتن کدام تخت زمینی روی آب!!! در حالی که نه عرش الهی شبیه تختهای روی زمین است و نه استقرارش بر آب شبیه استقرار تخت معمول بر آب، نه عرش شی ازلی است و نه آب، نه مراد و معنی این الفاظ این است که عرش خدا روی آب قرار داشت و نه عرشش چنان است که برای استقرار به سطحی هموار ضرورت دارد، خداوند متعال خیمه آسمانها را بدون ستونهای ملموس و مشهود بلند داشته است، عرشش چگونه به مستقر ضرورت خواهد داشت؟! این پندارها و تصورات نادرست و غلط زاده ذهن تاریك کسانی است که خدا و عرشش را با مخلوقات روی زمین تشبیه می کنند، در حالی که قرآن می فرماید هیچ چیزی در این عالم وتمامی مخلوقات عالم شبیه خدا نیست (لیس کمثله شئ: هیچ چیزی شبیه و همانند مثل او نیست، معنی آیت قطعاً این نیست که در اثنای پیدایش آسمانها و زمین عرش خدای متعال روی آب قرار داشت، کسانی که در تعبیر و تفسیر این آیت و بقیه آیات متشابه این اسلوب غلط را به کار می گیرند با پرسش هایی روبرو می شوند که هیچ پاسخی برای آن نخواهند یافت، چون این که: مگر آب قبل از پیدایش کائنات خلق شده؟ قبل از پیدایش آب عرش در کجا بود و بر چه چیزی قرار داشت؟ خداوند جل شأنه قبل از پیدایش عرش و آب در

کجا بود؟! مطلب اصلی آیت را کسانی به آسانی و بدون زحمت و تکلف درك می کنند که سیاق و سباق آیت، آیات ماقبل و مابعد آن را در نظر داشته و متوجه باشد که این آیت در ارتباط به کدام موضوع و در چه محلی آمده و موضوع اساسی و محوری بحث چیست، اگر در این جا با کمی دقت و اهتمام توجه کنیم به زودی برای مان هویدا می شود که این آیت با آیت قبلی ارتباط عمیق دارد، در آیه قبلی می خوانیم که رزق و روزی تمامی جانداران بر ذمه پروردگار عالم است، همان که از مستقر و مستودع (از موعد پیدایش و مرگ) شان آگاه است، متعاقب آن آمده است که الله متعال همان ذاتی است که آسمانها و زمین را آفریده است، همه می دانیم که اسباب و وسائل اساسی و اصلی رزق و روزی انسان آسمان و زمین است که از یکی باران می بارد و آفتابش به زمین نور و حرارت می بخشد و دیگرش دانه و میوه می رویاند، و در تمامی اسباب رزق و روزی زمین و آسمان مهمترین آن آب است که باریدن، جاری شدنش روی زمین و ذخیره کردنش به مشیت الهی و طبق سنن الهی انجام می یابد، حال که واقعیت چنین است باید بدانی که خداوند متعال یقیناً ذمه وار رزق و روزی تمامی جانداران روی زمین است.

این مطلب به همین اسلوب و فحوی در سوره العنکبوت به این صیغه آمده است:

وَكَأَيِّن مِّن دَآبَّةٍ لَّا تَحۡمِلُ رِزۡقَهَا ٱللَّهُ يَرۡزُقُهَا وَإِيَّاكُمۡۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ * وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۖ فَأَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ * ٱللَّهُ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ * وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ مِنۢ بَعۡدِ مَوۡتِهَا لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ *

چه بسا جنبندگانی که بار روزی شان را بردوش ندارند، خداوند به آنها روزی می دهد و به شما نیز، و او دانای شنوا است، و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و آفتاب و مهتاب را مسخر کرده؛ حتماً خواهند گفت: اللّه، پس چگونه شکار فریب و دروغ می شوند، خداوند روزی کسی از بندگانش را که بخواهد فراختر می سازد و یا تنگتر، یقیناً که خدا به هر چیزی خوب آگاه است. اگر آنان را بپرسی که چه کسی از آسمان آب بارانده است و زمین را به وسیله آن بعد از مردنش زنده گردانده است؟ حتماً بگویند: اللّه! بگو: ستایش ها خدا راست، امّا بیشتر آنان تعقل نمی ورزند.

در این آیات مشاهده می کنید که نخست به قضیه اعطاء رزق و روزی به جانداران و جنبندگان می پردازد، سپس به آفرینش آسمانها و زمین و تسخیر آفتاب و مهتاب (که هر دو شب و روز را افاده می کنند و اینها از مهمترین اسباب رزق و روزی اند)، سپس به باریدن باران از آسمان، بعد پیدایش حیات در زمین و رویش بته ها اشاره دارد و بدین ترتیب مخاطبش را رهنمایی می کند که رزق و وسائل و اسباب آن را خداوند آفریده و ذمه وار تأمین رزق و روزی تمامی جانداران است، این فیصله از سوی وی صادر می شود که به رزق و روزی چه کسی بیفزاید و از چه کسی را بکاهد، اگر کمی دقیقتر توجه کنیم به خوبی و آسانی درك می کنیم که در آیات هر دو سوره مذکور همگونی و هماهنگی کامل مشاهده می شود و یکی شرح و تفسیر دیگر است.

افرادی چون میرزا به این نیز باید توجه داشته باشند که در فهم فقره (علی اللّه رزقها) مرتکب خبط و خطأ نشوند و (علی) را به معنی فوقیت و بالا بودن تلقی

ننمایند، همانگونه که در این جا (علی) را نمی توان به معنی فوقیت گرفت و نمی توان گفت رزق شان بر (دوش) خداست بلکه می گوییم: رزق شان بر (ذمه) خداست، در رابطه به (کان عرشه علی الماء) نیز نادرست است بگوییم: عرشش بالای آب قرار داشت، بلکه مفهوم درست آن چنین است: عرشش بر آب احاطه داشت، آب تحت عرش سلطه الهی بود، چون در این جا موضوع اصلی بحث چگونگی عرش و چگونگی استقرار آن نه؛ بلکه قضیه اعطاء رزق و روزی به مخلوق است و این که اسباب و وسائل رزق در حیطه سلطه و تصرف الهی است.

می دانید که آب مهمترین عنصر رزق جانداران و نباتات است، دانه، میوه و علف نیز با آب می رویند، طی رهنمودهای این آیات به مخاطبین قرآن گفته شده که آفریدگار شان قبل از آفرینش جانداران روزی آن را آفریده، و قبل از بقیه آب را، همانگونه که قبل از پیدایش طفل؛ در پستان مادرش شیر برایش تعبیه و آماده می کند.

برخی از مفسرین عزیز در تفسیر این فقره (وکان عرشه علی الماء) گفته اند که کائنات قبل از خلقت آسمانها و زمین هیئت مایع داشت، هر چند این تعبیر تا حدی قابل توجه است؛ ولی این تعبیر تنها زمانی قابل قبول بود که موضوع اصلی بحث چگونگی عرش و چگونگی استقرار آن می بود، نه اعطاء رزق و روزی به جانداران!! برخی دیگر به این باور اند که در مراحل ابتدائی آفرینش؛ زمین با ابرهای انبوه و ضخیم پوشیده شده بود، بارانهای شدید و مسلسل آغاز گردیده و کار به جایی رسیده که تمامی روی زمین زیر آب گردیده، و همین حالت را مصداق فقره (و کان عرشه علی الماء) می خوانند، چون در این مقطع بر روی زمین چیزی دیگر جز آب وجود نداشت، نه نباتات خلق شده بودند و نه حیوانات، آنان می گویند: در میان

تمامی مرکبات زمین مقدار آب بیش از همه است، چنانکه اگر سطح زمین هموار می بود، پستی ها و بلندی هایی در آن نبود و تمامی آب زمین به شکل مایع در می آمد، تمامی زمین را به نحوی می پوشاند که عمق آب ایستاده بر آن نزدیك به دو میل می بود.

با کمی دقت به خوبی درك می کنیم که در میان تمامی این تعبیرها و تفسیرها؛ دقیقترین آنها همان است که آب نخستین مرکب ایجاد شده در زمین است.

به این نیز باید بپردازیم که چرا قرآن پیدایش کوهها بر روی زمین را یکی از پدیده های بعد از دو مرحله نخستین آفرینش و مربوط به مراحل چهار گانه بعدی خوانده؟! و این که این کوهها چه نقش و ارزشی در رابطه به تعبیه زمین برای جانداران دارد. به این آیات توجه کنید:

وَجَعَلْنَا فِی ٱلْأَرْضِ رَوَٰسِیَ أَن تَمِیدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِیهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ * وَجَعَلْنَا ٱلسَّمَآءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا ۖ وَهُمْ عَنْ ءَایَٰتِهَا مُعْرِضُونَ * وَهُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلَّیْلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ ۖ كُلٌّ فِی فَلَكٍ یَسْبَحُونَ * الانبیاء:۳۱- ۳۳

ما در زمین لنگرهایی (کوههایی) ساختیم تا زمین انسانها را نه جنباند، و در آن راههای گشادی ساختیم تا راه یابند، و آسمان را سقف محفوظی ساختیم، ولی آنان از نشانه‌هایش اعراض می کنند، و اوست که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید، چنانکه هر یکی در مداری شنا (حرکت) می کند.

در این آیات چند موضوع توجه و دقت جدی را ایجاب می کند:

- در این جا برای کوهها صیغه رواسی (لنگرها) به کار رفته، رواسی جمع راسیه به معنی ثابت و محکم است، لنگرهای کشتی را به این دلیل به نام رواسی می نامند که باعث استقرار و ثابت ایستادن کشتی می شوند.

- در این آیه برای پیدایش کوهها صیغه جعل: گرداندن به کار رفته، چرا عوض خلقت و آفرینش این صیغه برگزیده شده؟ چرا برای کوهها عوض جبال لفظ رواسي: لنگرها برگزیده شده؟ چرا گفته شده که کوهها را برای آن لنگرهای زمین ساختیم تا زمین سرنشینانش را نجنباند؟ آیا قبل از پیدایش کوهها زمین می جنبید؟ کوهها چگونه از لرزه های زمین مانع شد؟ چرا در کنار کوهها از راههای فراخ نام برده شده، آیا میان کوهها و راهها رابطه ای وجود دارد؟ باید برای تمامی این پرسشها جوابهای دقیق و مقنع بیابیم.
- تحقیقات علمی نشان می دهد که کوهها از دل زمین زاییده شده و بیرون آمده اند، نه تنها چون برجستگی های مستقر بر روی زمین نیستند بلکه درست چون میخ بخش عمده آن در دل زمین و بخش کوچك آن بر روی زمین می باشد، کوهها زمانی ایجاد گردیدند که قشر بیرونی زمین به سردی گرایید و چون سنگ سفت گردید، ولی نازك بود و توان مقاومت در برابر فشار های ناشی از غلیان مواد مذاب درونی زمین را نداشت و به گونه متواتر می شکست و درز و شگاف برمیداشت، از این درزها مواد مذاب بیرون می جست، که همینها به تدریج به شکل کوههای بلند در آمد، اکنون نیز این سلسله ادامه دارد و در نتیجه آتش فشانها کوهها در حال تکون و ایجاد اند، این دریافت علمی نشان می دهد که کار برد صیغه (جعل) برای پیدایش کوهها؛ حقیقت بزرگ علمی را افاده می کند، و یکی دیگر از اعجاز علمی قرآن را در جلو مخاطب می گذارد، ایجاد کوهها در زمین درست به آن شباهت دارد که کسی تخم مرغ را در آب جوش بگذارد، مواد درون تخم به تدریج گرم می شود، می پندد و حجم آن می افزاید، بر پوست تخم فشار وارد می کند و باعث شکستن آن می شود، سفیده تخم از درزها بیرون می جهد و به امتداد درزها به گونه

برجسته و بلند قرار می گیرد، پیدایش کوهها نیز شبیه این بود.

- تحقیقات علمی این را نیز بازگو می کند که زمین در مراحل نخستین خلقتش و زمانی که قشر سنگی آن سفت و ضخیم نشده بود و کوهها ایجاد نگردیده بود، بنابر درزهایی که در قشر آن رونما می شد شاهد زلزله های پیهم و شدید بود، کوهها باعث آن گردید تا بر وزن و مقاومت قشر سنگی آن بیفزاید، بخشهای مختلف آن را به هم محکم بچسباند و بدین ترتیب مقاومتش را در برابر فشارهای درونی بیشتر سازد، درست همانگونه که تخته های یخ شکسته شده روی آب تا آنگاه یکجا با تلاطم آب می جنبند که با کتله بزرگ یخ متصل شوند و به آن بچسبند.
- کوههای بزرگ و وزین زمین در حقیقت بخشهای مختلف قشر سنگی زمین را با هم ویلد (جوش کاری) کرده، درست چون جوش کاری کردن تخته های آهن، همچنان این کوهها را بارهای سنگین و وزینی بگیرید که نمی گذارد قشر سنگی زمین به دلیل فشارهای درونی بشگافد. کاربرد صیغه لنگر برای کوهها به همین حقیقت علمی اشاره دارد و این بدون شك یکی دیگر از اعجاز علمی قرآن است.

انسانها پس از تحقیقات عمیق و طولانی به این حقیقت پی بردند که زیر قشر خاکی زمین و در چند کیلومتری آن پوسته محکم سنگی؛ دل زمین و مواد مذاب آن را احاطه کرده، فشارهایی که غلیانهای دل زمین باعث می شود این قشر را با شکست و ریخت مواجه می کند، درست چون دیگ بخار روی آتشدان و در حال غلیان، که اگر بخار آن از والهای احتیاطی آن خارج نشود باعث انفجار و شکستن دیگ می شود، قشر سنگی زمین نیز با سرنوشت مشابه مواجه است، اگر این کوهها و وزن زیاد آن نبود تاب مقاومت در برابر فشارهای درونی اش را نداشت و به گونه پیهم می شکست و زلزله ها را باعث می شد. این یکی دیگر از اعجاز علمی قرآن است که

کوهها را میخ ها و لنگرهای زمین خوانده، و این حقیقتی است که انسان فقط در سده اخیر به آن پی برد. قرآن این حقیقت را نیز بیان داشته که زمین قبل از پیدایش کوهها دچار زلزله های پیهم بود، پس از پیدایش کوهها این زلزله ها مهار گردید، و این نیز بدون شك اعجاز علمی دیگر قرآن است که انسان امروز آن را درك کرده.

امروز این را نیز درك می کنیم که کوهها ذخائر بزرگ آبی را در آغوش خود نگهداشته است، ذخائر بزرگ برف را از ذوب شدن سریع و بی رویه مانع می شود، نهرها، چشمه ها و کاریزها از همین کوها مایه می گیرند، به سوی همواری ها سرازیر می شوند، اگر کوهها نبودند نه نهری می داشتیم و نه چشمه و کاریزی، کوهها در ایجاد مناطقی دارای آب و هوای و موسمهای گوناگون و پیدایش و رویش نباتات گوناگون نیز نقش تعیین کننده دارند، اگر کوهها نبودند ما نه این مناطق مختلف می داشتیم و نه میوه ها، دانه ها و سبزیجات گواناگون را، پس کوهها از این ناحیه نیز برای خیمه زمین حیثیت میخها را دارند که در بقای حیات بر روی زمین و تعبیه رزق و روزی برای جانداران سهم اساسی دارند.

تحقیقات ما این را نیز نشان می دهد که نهرهای روی زمین که در پیدایش شان مرهون کوهها اند باعث شده اند دره ها ایجاد شوند، سنگهای مسیر آب بسایند و دره ها ایجاد شوند، و همین دره ها برای انسان این مجال را فراهم کند که از مناطق کوهستانی عبور کند و از یك ساحه به ساحه دیگر برود، اگر به راههای که از میان کوههای بلند گذشته اند دقیق شوید خواهید دید که تمامی راهها در کنار نهر ها افتاده اند، و از دره هایی گذشته اند که این نهر ها ایجاد کرده اند. آیا این یکی دیگر از اعجاز علمی قرآن نیست که کوهها، نهرها و راهها را در کنار همدیگر آورده؟!! اگر در مناطق کوهستانی این راههای فراخی که نهرها ایجاد کرده اند

نبودند انسان برای عبور از این کوههای بلند و رفتن از این سو به آن سوی آن دچار چه دشواریهای بزرگی می شدند؟!

آیا آسمان سقف محفوظ است؟

فقره اول آیه ۳۲ می گوید: آسمان را سقف محفوظ ساختیم، در آیات متعدد قرآن آسمان به نام سقف محفوظ یاد شده، امروز و پس از چهارده قرن و در نتیجه پژوهشهای عمیق علمی، انسان فهمید که در فضاء زمین چیزی وجود دارد که برای زمین سقف محفوظی فراهم کرده، ساحه متکاثفی که زمین و ساکنان آن را هم از اشعه مضر آفتاب که برای جانداران روی زمین مضر اند حفظ می کند و هم از شهاب ثاقب که با سرعت زیاد بسوی زمین می آیند نگهمیدارد، این شهابها پس از تصادم با این فضاء متکاثف اطراف زمین یا منفجر می شود و به ذرات کوچکی تبدیل می گردند و یا مسیرشان را تغییر می دهد و به سمت دیگری منحرف می شوند. اگر به ساینسدان منصف و حق پرست بگوییم: در کتاب دینی ما که هزار و چهار صد سال بر آن سپری شده در چند آیه آن آمده است که آسمان زمین برای شما سقف محفوظی فراهم کرده، اما زمانی این سقف محفوظ خواهد شگافت، همان مطلبی که شما امروز می گویید، فضاء زمین را سقف محفوظ آن می خوانید، پرده اوزون آن را باعث حفاظت زمین از تابیدن اشعه مضر آفتاب بر سطح زمین می خوانید، پرده ای که اکنون برخی از ساحات آن به دلیل افزایش گازهای گلخانه ای ساییده شده و شگافها برداشته، به من بگویید: عکس العمل این ساینسدان منصف و حقپرست در برابر این مطلب حیرت آور چه خواهد بود؟ در باره این بیان علمی قرآن چه خواهد گفت؟ قضاوتش در باره قرآن و تقدیم کننده و حاملش چگونه

خواهد بود؟ آیا مجال سخنی دیگر جز این را خواهد یافت که بگوید: این سخن نمی تواند سخن یك انسان، آن هم در وضعیت چهارده قرن قبل باشد، تنها کسی می توانست چنین مطلبی در باره آسمان به زبان آرد که از اسرار فضاء ما اطلاع دقیق دارد!! و در قرآن با استناد به مطالبی این چنینی گفته شده: این کتاب از سوی ذاتی فرستاده شده که از تمامی اسرار آسمانها و زمین آگاه است.

در این آسمان گسترده و نهایت فراخ و بزرگ؛ این نظم محکم و دقیق، این همه ستاره های بی شمار، که هر یکی در مدار خاصش حفظ می شود، از تصادم میان آنان و از این که یکی در مدار دیگری داخل شود، اجرام بزرگتر کوچکتر ها را جذب کند و باعث بدنظمی و تشتت و تصادم بزرگ و تباه کن شود جلوگیری می شود، با صدای بلند شهادت می دهد که در این عالم نظم حاکم است، عبث و بیهوده آفریده نشده، هیچ چیزی در آن بی هدف نیست، به حال خود وبی مهار گذاشته نشده، همه را ذات مقتدری اداره می کند که بر هر کاری قادر و تواناست.

در فقره اخیر همین آیه ۳۲ گفته شده: (این در حالی است که آنان از آیاتش اعراض می کنند)، ارتباط این فقره با ماقبلش چنین است: پروردگار تان در حالی تمامی این نعمتهای بی شمار را شامل حال انسانها ساخته که آنها راه عصیان و اعراض را در پیش گرفته اند، به دلیل اعراض آنان مانع دستیابی شان به نعمتهای الهی نمی شود.

در آیه سی و سوم سوره الانبیاءگفته شده: خداوند همان ذاتی است که شب، روز، آفتاب و مهتاب را آفریده، به گونه ای که هر یکی در مداری شنا می کند. شما می دانید که زمانی انسانها می پنداشتند که زمین ساکن است و آفتاب متحرك، سپس زمانی که دانستند زمین بر محور آفتاب می چرخد گمان می کردند که آفتاب ساکن

است و زمین در حال حرکت، بعدها درك کردند که آفتاب نیز یکجا با تمام ستاره هایی که در حول و حوشش می چرخند در یك مدار بزرگ به گونه منظم و مسلسل در حرکت است، یکجا با این اقمارش: عطارد، زهره، زمین، مریخ، مشتری، زحل، أورانوس، نپتون و پلوتون، که برخی مثل زمین دارای اقمار اند، که تمامی اینها در یك سطح ولی در مدارهای جدا جدا از هم بر محور آفتاب می چرخند، و همه یکجا با آفتاب در مدار بزرگتری در حال حرکت اند، میانگین حرکت نظام شمسی در این مدار بزرگ ۷۰۰ کیلومتر در ثانیه است، این مدار را در هر نوبت در دو صد ملیون سال نوری طی می کند، به این نیز باید متوجه باشیم که آفتاب نیز مثل زمین و سائر اجرام سماوی حرکتی بر محور خود دارد، این چرخش بر محور خود بیست و شش روز را احتوی می کند. تمامی این حقائق که قرآن به گونه مجمل در آیات قبلی به آن اشاره کرده؛ در اواخر سده بیستم برای ستاره شناسان هویدا گردید. آیات دیگر قرآن نیز به این مطالب اشاره هایی دارد، چون این آیات:

وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلَّيۡلُ نَسۡلَخُ مِنۡهُ ٱلنَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظۡلِمُونَ * وَٱلشَّمۡسُ تَجۡرِي لِمُسۡتَقَرّٖ لَّهَاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ * وَٱلۡقَمَرَ قَدَّرۡنَٰهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَٱلۡعُرۡجُونِ ٱلۡقَدِيمِ * لَا ٱلشَّمۡسُ يَنۢبَغِي لَهَآ أَن تُدۡرِكَ ٱلۡقَمَرَ وَلَا ٱلَّيۡلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِۚ وَكُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ *

يس: ۳۷-۴۰

و برای آنان این شب نشانه روشنگریست، که روز را از آن بیرون می کشیم، و بنابر این آنان آنگاه در تاریکی باشند، و خورشید که در مستقر و قرارگاه خودش حرکت می کند، این است تقدیر خدای دانای عزتمند، (وضع اندازه ها و مقادیر از سوی ذاتی که بس چیره و توانا و دانا است). برای ماه نیز منزلگاههایی تعیین کرده ایم، تا آن که به صورت خوشه کهنه و خشکیده خرما در می آید. نه به خورشید می سزد که

ماه را دریابد، و نه شب سبقت کننده بر روز، هر یکی در مداری شناورند.

این آیات مبارکه چند اعجاز بزرگ علمی را در جلو ما می گذارد:

- روز در مقایسه با شب شبیه پوششی بر یك شئ است، شب زمانی بال سیاهش را می گستراند که پوشش روشن روز آهسته آهسته از آن برداشته می شود، شب و تاریکی حالت اصلی زمین است، زمین در اصل تار و تاریك است، از خود روشنی ای ندارد، نور خورشید باعث روشنی اش می شود، روشن شدنش چنان است که پرده نورانی روز به آهستگی بر روی آن کشانده می شود، و تاریك شدنش نیز چنان که این پرده روشن به تدریج از رخش برداشته می شود، بیان قرآن در رابطه به شب و روز خیلی جذاب و عمیقاً علمی و مطابق واقعیت است، به اهمیت و ارزش این شیوه بیان کسی پی می برد که حالت رفت و آمد شب و روز بر روی زمین را از بلندای فضاء زمین مشاهده کند، از آن بلندی می بیند که پرده سیاه شب به تدریج بر روی زمین کشیده می شود و پرده نور به آهستگی از روی آن کشیده می شود، ابر سیاه شب نور خورشید را دنبال می کند، به نحوی که از روی شئ سیاه رنگ پوشش روشن سفید رنگ به آهستگی برداشته می شود.
- خورشید برای حرکتش مدار ثابت و معینی دارد، و این حقیقتی است که انسان در قرن بیستم درك کرد.
- ماه نیز برای حرکتش منازل ثابتی دارد، در هر منزلش در اندازه و شکل خاصی برای ما نمایان می شود، در آغاز ماه چون خطی باریك و سفید نمایان می گردد، آهسته آهسته بزرگتر گردیده و کامل می شود، سپس به تدریج کوچکتر گردیده تا آن که از دیده ها پنهان گردد.
- در آیه ۳۹ برای ماه الفاظ (عرجون القدیم) به کار رفته، عرجون القدیم یعنی

خوشه کهنه و خشك درخت خرما، کاربرد این الفاظ برای ماه عجیب جلوه می کند و ما را به غور می طلبد، با یك نظر سطحی این مطلب را از آن می گیریم که هلال ماه در آخرین شبهای ماه چون خوشه کهنه و خشك خرما باریك و منحنی می شود، اما باید بدانیم که قرآن چرا این مطلب را با الفاظی دیگر بیان نکرده و تشبیهی دیگر به کار نبرده؟! جواب این پرسش در روشنایی تحقیقاتی به ما داده می شود که پس از پیاده شدن انسان بر کره ماه صورت گرفته، زمانی که انسان بر سطح ماه فرود آمد و سنگهایش را به زمین انتقال داد، در باره ترکیب سنگهای ماه تحقیقات کرد، بخشهای زیاد ماه را بررسی کرد، برایش هویدا شد که در ماه نه اوکسیجن وجود دارد، نه آب، نه گیاه و نبات و نه موجودات زنده، قبل از این چنان می پنداشت که شاید ساختار ماه و ترکیب مواد و غازات فضاء آن کاملاً شبیه زمین خواهد بود، اما آن جا وضعیت را به گونه ای دیگر و خلاف انتظار خود یافت، در نتیجه تحقیقات مزید برایش معلوم شد که ماه در ابتداء پیدایشش چنین نبود، در ابتداء دارای آب بود، ولی به تدریج آن را از دست داده و اکنون به جرمی تبدیل شده که نه آثار آب در آن سراغ می شود و نه نشانه های دیگر مایه های حیات، چون خوشه خشکی که هم تازگی و رطوبتش را از دست داده و هم آثار و نشانه های حیات!! جناب میرزا و رفقایش به من بگویند: آیا بیان دقیق و علمی قرآن در باره ماه اعجاز بزرگ علمی نیست؟!!

- خورشید توان و فرصت جذب و کشش ماه و کشیدنش از مدار خاصش و الحاق به خودش را نمی یابد، یکی در مدار دیگری داخل نمی شود، هر یکی در مسیر خودش جولان می کند، تصادمی میان آنان رخ نمی دهد، در پهنای این آسمان با آن همه گستردگی و فراخی اش و با آن همه ستاره های بی شمارش، هر یکی در جایگاه

و مسیر خاصش جلو می رود، یکی دیگری را به سوی خود نمی کشد و موجب تصادم مدهش نمی شود، هر یکی حدش را شناخته و از آن تجاوز نمی کند، نه خورشید از مستقر و مدارش به سمت راست و چپ منحرف می شود و در مدار ماه یا جرم دیگر داخل می شود، و آن را به سوی خود می کشد، نه میان ماه و خورشید تصادم رخ می دهد و نه شب بر روز سبقت می کند، برعکس هر یکی در زمان ثابت و از قبل تعیین شده اش می آید و می رود!! بگویید: چه کسی این مسیر مشخص و حدود معین را برای ماه و خورشید وضع کرده و نمی گذارد به اندازه یك ذره و یك ثانیه از آن تجاوز کند، این ها در برابر اراده چه کسی محکوم و مقهور اند؟!!

می بینید که خورشید از ملیونها سال به این سو؛ به گونه منظم و متواتر؛ از مطلع تعیین شده ای طلوع می کند و در مغربی از قبل وضع شده ای غروب می کند، این مسیر را طوعاً و کرهاً طی می کند، و توان انحراف به راست و چپ را ندارد، چه کسی آن اداره می کند؟ تمامی اجرام سماوی در برابر اراده کدام ذاتی مقهور و محکوم اند و از تصادم ناگهانی میان آنها مانع می شود؟!! چرا حالت شب و روز و کوتاهی و درازی اش ناگهانی تغییر نمی کند، نه یکی از حد معینش طولانی تر می شود و نه کوتاه تر، یکی بر دیگری سبقت نمی کند، نه شب جای روز را می گیرد و نه روز جای شب را، این نظم دقیق را چه کسی وضع کرده و آن را نگهمیدارد؟!

در این مقدمه دو حقیقت جلی و نمایان در برابر دیدگان حقیقت جوی ما ترسیم گردیده: نخست این که تمامی اجزاء عالم در پیدایش و حرکت شان محکوم و مقهور اند، تحولات کائنات طبق ضوابط و سنن ثابت و تغییر ناپذیر رونما می شود، ثانیاً این که شب و روز دو حالت طبیعت است و خورشید و ماه دو پدیده آن، مشاهده می کنید که هر دو مقهور و محکوم اند، خدای مالك الملك و فرمانروای

کائنات جایگاه و پایگاه هر یکی را تعیین کرده و هر یکی را در مسیر و مدار خاصش نگهمیدارد، به هر سو و هر چیزی در این عالم نگاه کنیم از همه جا همین فریاد و ندا را با گوش جان و روان خود خواهیم شنید که وجود نظم دقیق و محکم در این عالم از وجود پروردگار و دستهای نامرئی ذاتی خبر می دهد که همه چیز در برابر اراده نیرومند و غالب وی محکوم و مقهور اند!!

روزهای خدا ۱۰۰۰ سال است یا ۵۰۰۰۰ سال؟

میرزا در ضمن پرسشهای بیهوده اش می پرسد: روز های خدا برابر ۱۰۰۰ سال است یا ۵۰۰۰۰ سال؟

این آیات قرآن را نیز در پای پرسش خود آورده است:

و یك روز نزد پروردگارت، همانند هزار سال از سالهایی است که شما مشمرید! (۴۷) سورة محمد (مرتکب اشتباه شده، چنین آیه ای در سوره محمد نیآمده، آیه مربوط سوره الحج است)

امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می کند؛ سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمرید بسوی او بالا می‌رود. (۵) سورة السجدة

فرشتگان و روح (فرشته مقرب خداوند) بسوی او عروج می کنند در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است! (٤) سورة المعارج

می پرسد: بالاخره کدام درست است؟ روز خدا معادل ۱۰۰۰ سال زمینی است یا ۵۰۰۰۰ سال؟ ممکن است ادعا شود که این "روزها" فقط ارزش استعاری دارند و

نه حسابی و تاریخی. البته این بهانه ی خوبی برای گریز از این تناقض گویی نیست. اگر الله تبارک و تعالی می خواست به استعاره رو بیاورد، نیازی نبود با ذکر اعداد مختلف برای طول یک روز خدا ضد و نقیض گویی کند. . . . .

به این گزافه گوی بی ادب و بی اعتناء و مُسْتَهتِكٌ به مقدسات دینی يك و نیم ملیارد مسلمان باید گفت: هر زبان انسانی محدودیتهای خود را دارد، قاموس آن در محدوده نامهای اشیایی خلاصه می شود که برای گویندگان آن ملموس و مشهود بود و در زمان آنان وجود داشته، نه برای اشیای غیبی و غیر ملموس نامی و الفاظی دارد که بتواند به درستی آن را معرفی و توصیف کند و نه برای اشیایی که بعداً ایجاد می شود، ساینسدانها وقتی خواستند برای فاصله های دور کیهان و سرعت اجرام سماوی و فاصله شان از همدیگر ارقام ارائه کنند، با مشکل محدودیتهای زبان روبرو شدند، میل و کیلومتر، فرسخ و فرسنگ، ساعت، روز، ماه و سال، و ارقام هزار، ملیون و ملیارد. . . از بیان و افاده درست آن عاجز بود، ناچار اصطلاح ثانیه نوری؛ (فاصله ای که نور در يك ثانیه طی می کند یعنی سه صد هزار کیلومتر) و سپس ساعت و سال نوری را اختراع کردند، قرآن همین اسلوب را در رابطه به مفاهیمی به کار برده که به اشیای غیبی و برتر از معیارهای انسان زمان نزول قرآن تعلق می گرفت و مخاطبش در قاموس خود نام و ارقامی برای آن نداشت، همانگونه که برای مراحل ششگانه خلقت کائنات شش روز را به کار برده، ولی به مخاطبش گفته است که مرتکب اشتباه نشود و این روزها را شبیه روزهای خود نگیرد، به او گفته است برخی از روزها نزد خدا هزار سال و برخی پنجاه هزار سال است، و از این به صراحت و وضاحت معلوم می شود که برخی دیگر به زمان بیشتر از این اشاره دارد. در تورات و انجیل نیز می خوانیم که خداوند آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و روز

هفتم از کار خلقت فارغ شد و به استراحت پرداخت، یهودی ها روز هفتم را سبت (شنبه) خواندند و مسیحیان یك شنبه، متأسفانه ایشان این روزها را همین روزهای معمول خود پنداشتند (یعنی هفتاد و دو ساعت)، قرآن حرفهای بایبل و انجیل را تصحیح نموده، از جانبی گفته است که این روزهای ششگانه آفرینش کائنات شش روز معیارهای انسانی نه بلکه شش روز در مقیاس الهی است، و از سوی دیگر فرمود: خدا را خستگی و ماندگی فرا نمی گیرد، آفرینش کائنات باعث خستگی اش نشده، نه تنها پس از آفرینش آسمانها و زمین به استراحت نپرداخته بلکه اداره کائنات را عملاً در دست گرفت و بر عرش سلطنت کائنات استوی نمود.

اگر به اسلوب بیان قرآن در این رابطه و الفاظی که به کار گرفته دقت کنیم مجال پرسش و شکی برای ما نخواهد ماند، قرآن در تمامی این موارد یوم را به صیغه نکره آورده و نشان می دهد که اینها یکسان نیستند، و به زمان یکسان و معینی اشاره ندارد، بهتر است برای توضیح خوبتر مطلب؛ آیات مربوطه را در جلو خود بگذاریم، قرآن در یکی از آیاتش می فرماید:

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِٱلْعَذَابِ وَلَن يُخْلِفَ ٱللَّهُ وَعْدَهُۥ ۚ وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ * الحج: ۴۷

و با عجله از تو این عذاب را می خواهند، در حالی که خداوند در وعده اش هیچگاهی تخلف نمی کند، و یقیناً که یکی از روزها نزد خدا چون هزار سالیست که شما می شمارید.

در دیگرش می خوانیم:

تَعْرُجُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيْهِ فِى يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُۥ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ* المعارج: ۴

فرشته ها و جبرائیل در (روزی) به سوی وی بالا می روند که اندازه اش برابر پنجاه

هزار سال است.

و در دیگرش چنین آمده:

يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ يَعۡرُجُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥٓ أَلۡفَ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ * ذَٰلِكَ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ * السجده: ۵- ۶

از آسمان تا زمین به تدبیر امور (تمامی مخلوقات) می پردازد، سپس در روزی به سوی وی بالا می رود که اندازه اش برابر هزار سالیست که شما می شمارید. این است دانای پنهان و پیدا عزتمند مهربان.

مشاهده می کنید که هر یکی از این روزها به کار و پدیده خاصی تعلق دارد، یکی مربوط به تدبیر و برنامه ریزی هزار ساله است، دیگری به برنامه ریزی های پنجاه هزار ساله، در یکی فرشته های مأمور تطبیق برنامه ها در پایان هزار سال و در دیگری در پایان پنجاه هزار سال به سوی پروردگار شان بر می گردند. این آیات در پاسخ کسانی آمده که به پیامبر علیه السلام می گفتند: اگر تهدیدها و انذارهای تو حقیقت دارند و ما مستحق عذاب الهی هستیم، چرا تا حال چنین عذابی ما و پدران ما را فرا نگرفت؟ اگر راست می گویی از خدایت بخواه تا این عذاب را بر سر ما فرود آرد!! در جواب آنان گفته شده: عذاب الهی در موعد خودش و طبق سنن الهی نازل خواهد شد، نه عجله شما موعدش را تغییر می دهد و نه انکار شما، هر کاری در این عالم طبق برنامه های دقیق و طویل المدت الهی انجام می یابد. منکران قیامت و عذاب الهی بی جهت عجله دارند و خواهان نزول فوری و قبل از وقت عذاب الهی اند. برنامه های کوتاه مدت و دراز مدت الهی به خواست انسانهای عجول و منکران سفیه تغییر نمی کند، هر یکی طبق دستور الهی و در موعد ثابتش تحقق می یابد.

در ارتباط به این آیات متبرکه به مطالب مهم زیر توجه داشته باشید:

در آیه پنجم معنی دقیق و شرح حقیقی (استوی علی العرش: بر عرش برابر شد) توضیح شده، یعنی معنی و شرح استوی بر عرش این است که خداوند متعال تمامی امور عالم؛ از آسمان تا زمین را اداره می کند و به تدبیر امور آن می پردازد، امور زمین مطابق فرامینی انجام می شود که اللّٰه متعال از آسمان به زمین می فرستد، در این جا گفته شده که فرشته های مأمور بر انجام این اوامر در روزی بالا می روند که برابر هزار سال در مقیاسهای انسانی است، یعنی برنامه هزار ساله به آنان سپرده می شود، به سوی زمین فرستاده می شوند، و پس از انجام مأموریت شان به سوی پروردگارشان بر می گردند. در سوره المعارج آمده است: تَعْرُجُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيْهِ فِى يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُۥ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ: فرشته ها و جبرئیل در روزی به سوی وی بالا می روند که اندازه اش برابر پنجاه هزار سال است. یعنی فرشته ها و سالار و سردار شان جبرئیل علیه السلام (که امور مربوط به روح و حیات را به عهده دارد) برای رفتن شان به بارگاه الهی مَعْرَجْ خاصی دارند، یعنی در ملك خدا هر کاری طبق برنامه دقیق و طویل المدت و در موعد خاصش انجام می شود.

به این نیز باید توجه داشت که قرآن هزار و چهار صد سال قبل فرمود که زمان مفهوم نسبی است، از یکی تا دیگری فرق می کند، زمانی که برای انسان طولانی جلوه می کند برای خدا کوتاه است، انشتین موضوع نسبی بودن زمان را به زبان ساینس عنوان کرد و با این ابتکارش لقب پدر ساینس را کسب کرد. او کاری جز این نه کرد که بر بیان قرآن در باره نسبی بودن زمان صحه گذاشت، حیرت آور است که این بیان علمی قرآن نیز برای افرادی چون عزیز یاسین قابل اعتراض جلوه می کند!!

چه زیباست این گفتار آن مرد دانا که گفت: افراد جاهل پیامبران و نابغه ها را

مجنون خوانده اند و سخنان شان را به تمسخر و استهزاء گرفته اند، چون از درك عظمت شخصیت آنان و رفعت کلام شان عاجز بودند.

آدم علیه السلام و سجده ملائك

عزیز یاسین تحت عنوان اللّٰه، ملائک، آدم و إبلیس می نویسد: در این بخش از بحثهای خویش میخواهیم پیرامون افسانه خلقت آدم، مشوره اللّٰه با ملائک دراین زمینه، اعتراض ملائک، زد و بند اللّٰه با آدم، ناکام شدن ملائک در امتحان آزمایش هوش، سرکشی إبلیس از فرمان اللّٰه، فریبکاری إبلیس، نافرمانی آدم و حواء و رنجش اللّٰه از ایشان صحبتهایی داشته باشیم.

در آیه ۳۰ سوره البقرة میخوانیم:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوٓاْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۖ قَالَ إِنِّيٓ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ *

البقرة: ۳۰

به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد، فرشتگان گفتند: آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می کنیم، پروردگار گفت: من آن چه را می دانم که شما نمی دانید.

این آیت حاکی از آنست که خدا به ملائک خود اطلاع داد که میخواهد انسان را بیافریند و این پیشنهاد خدا به إعتراض ضمنی ملائک مواجه گردید وگفتند: آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند:!

با اندک دقت روی فحوای این آیت، دو سؤال درذهن انسان إیجاد می شود:

۱- آیا این مشورت خواهی و اعتراض ملائک نشاندهنده ضعف و ناتوانی اللّٰه در إتخاذ تصامیم و نیازمندی وی به شریک ساختن دیگران در کارهایش نیست و آیا این امر باعث خدشه دار شدن توانایی مطلق اللّٰه و وحدانیت او نمی شود؟

۲- ملائک از کجا میدانستند که انسان بعد از خلقت خویش به فساد و خونریزی اقدام خواهد کرد حال اینکه با در نظرداشت مدلول همین آیت، ساختن آدم کاملا یک تجربه تازه و بی سابقه بوده است؟

جناب ناقد پاسخهای برخی از مفسرین چون طبری، قرطبی و ابن کثیر. . . را به پرسشهای خود ناکافی و غیر مقنع خوانده می نویسد: أغلب مفسرین و به خصوص طبری و إبن کثیر به ناچارروی مشورتخواهی اللّٰه از ملائک و إعتراض ضمنی آنان در رابطه به این پیشنهاد تأکید نموده اند. هر چند إبن کثیر این سؤال را إعتراض در برابر اللّٰه و یا حسد خوردن ملائک در برابر آدم نی بلکه تمایل آنان به آگاهی یافتن و کشف حکمت خدایی تلقی مینماید و به این باور است که ملائک میخواسته اند بگویند که: ای خدا درآفریدن همچو کسی چه حکمتی نهفته است ؟ اما در مورد اینکه این امر توانایی مطلق اللّٰه و وحدانیت او را زیر سؤال میبرد هیچکدام آنان چیزی ننوشته اند و سکوت را ترجیح داده اند. مگر اکنون زمان آن فرارسیده است تا آنانیکه إدعای فقیه بودن و مفسر بودن را دارند مانند دهها مورد دیگر مذبوحانه تلاش به خرج دهند تا این لکه ناتوانی و شرک را از روی پرودگارشان پاک نمایند، که مسلماً نخواهند توانست.

و اما در پاسخ به پرسش دوم إبن کثیربه نقل از قَتاده فرض را براین نهاده است که اللّٰه قبلاً ملائک را از مفاسد و خونریزیهای انسان آگاه ساخته بوده است. و در تفسیر جلالین آمده است که ملائک انسان را در مقایسه با طائفه جن، فاسد و

خونریز پنداشته اند. طبری نیز بعد از طرح این پرسش به نقل از إبن عباس مینویسد که ملائک با در نظرداشت فساد پیشه گیها وخونریزی های جنیان، انسان را فاسد و خونریز دانسته اند. وی همچنان از قول بِشربن مُعَاذ به نقل از قَتَاده مینویسد که ملائک آفرینش یک موجود عصیانگر از جانب اللّٰه را زشت پنداشتند وتعجب خویش را در زمینه إبراز نمودند و به همین سبب خدا به آنان گفت: من آنچه را میدانم که شما نمیدانید. زمخشری که یک مفسر معتزلی است و با در نظرداشت باورهای اعتزالی خویش صدور شر از جانب اللّٰه را نمی پذیرد، در تفسیر این آیت می گوید: جای تعجب است که خداوند حکیم که جز خیر کار دیگری انجام نمی دهد و جز خیر چیز دیگری نمیخواهد، أهل گناه و معصیت را جانشین أهل طاعت نماید.

قرطبی ضمن تأیید تفسیرهای فوق الذکر می افزاید که ملائک از کلمه خلیفه نیز استنباط کردند که نسل بشر دست به فساد خواهد زد. به همین ترتیب مفسرین دیگر نیزبه نوبه خویش کوشیده اند با إختراع دلائل و گمانه زنیهای عجیب و غریبی این آیت ناهنجار را از تیغ نقد در امان نگهدارند و خواسته اند آفتاب را با دو انگشت پنهان نمایند.

إیرادی که می توان به این تفسیر ها گرفت آنست که مفسرین در مجموع با عنوان کردن اینکه ملائک در مقایسه با جنیان گفته اند که انسانها نیز خون همدیگر را خواهند ریخت، مگر این آقایان فراموش کرده اند که به گواهی همین قرآن، اللّٰه که خود ایده یی بیش نیست، آن موجودات خیالی را گویا از « مارجٍ من النَّار» یعنی از زبانه آتش آفریده است و جسم و خونی در کار نبوده است تا هنگام کشته شدن برزمین ریزد. پس باید از این مخترعین عاقبت نیندیش پرسید که مفکوره ریختن

خون از کجا به ذهن ملائک إیجاد گردیده است؟!

ناقد می نویسد: در آیتهای ۳۳ -۳۱ همین سوره جریان مکالمه میان خدا و ملائک در زمینه آفرینش انسان إدامه می یابد و حاکی از آن است که اللّٰه نامهای تمام آنچه راکه در جهان موجود است به آدم آموخت و آنگاه از ملائک خواست که هرگاه راستگوی اند آن چیزها را نام گیرند، سپس آیات و ترجمه رکیك و غیرمعیاری آنها را ذکر نموده و می نویسد:

با اندک تعمق روی مفهوم این آیتها، در ذهن انسان پرسشی إیجاد می شود مبنی بر اینکه آیا داستان یاد دادن نامها برای آدم و آماده ساختن وی به پاسخ دهی و کشاندن ملائک به آزمونگاه ذهن آنهم درحالیکه اللّٰه خوب میدانست که آنها آن نامها را نمیدانند، لطمه یی بر نزاهت و پاکدامنی اللّٰه محسوب نمی شود ؟!

در پاسخ به پرسشهای بی مایه و منحط عزیز یاسین باید گفت:

ناقد مبتلا به غرض و مرض آراء ضعیف و نادرست برخی از مفسرین را مستمسك خود گرفته و با استناد به آن قرآن را قابل اعتراض خوانده!! اگر او می گفت: فلان فلان مفسر این تعبیر های نادرست را از فلان فلان آیه قرآن دارد و به نقد آراء آنان می پرداخت ما اشکالی با او نداشتیم، ما نیز با آراء برخی از مفسرین در رابطه به این آیات موافق نیستیم و آن را کاملاً ضعیف می خوانیم.

جناب یاسین! در این جا نیز مرتکب خبط و خطأ قبیح شده ای، یکی نه بلکه چندین خطأ!!

نه قول خدا به فرشته ها استشاره (مشوره خواهی) است و نه کلام فرشته ها اعتراض و انتقاد، کسی که کمترین دقت را در فهم درست این آیات به کار گیرد و بیان قرآن در باره فرشته ها را در نظر داشته باشد که می فرماید: آنها از فرمان الهی

عصیان نمی ورزند، کاری را انجام می دهند که بر آن گمارده شوند، هر گز مرتکب اشتباهاتی نخواهد شد که تو شده ای. در این جا کلام الهی اخبار و اعلام است و کلام فرشته ها استفهام، خداوند متعال به فرشته ها قبل از خلقت آدم علیه السلام اعلام داشته که این مخلوق جدید خلیفه زمین خواهد بود، و شما منقاد و مطیع او، نه تنها شما بلکه تمامی عالم را مسخر او می سازم. فرشته ها وضاحت خواسته اند که آیا کسی را خلیفه زمین می سازی که توان و امکان فساد در زمین و خون ریزی را خواهد داشت؟! از لفظ خلیفه درك کرده اند که این مخلوق جدید از استقلال نسبی برخوردار خواهد بود، توان کار نیك و بد را همزمان خواهد داشت، نه چون فرشته ها که چنین استقلالی ندارند، برای این که مفهوم و معنی دقیق این آیات را به خوبی درك کنیم بیایید تفسیر آن را در تفسیر د قرآن پلوشی مطالعه کنیم:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ إِنِّى جَاعِلٌ فِى ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوٓاْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۖ قَالَ إِنِّىٓ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ *وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلْأَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى ٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنۢبِـُٔونِى بِأَسْمَآءِ هَـٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ * قَالُواْ سُبْحَـٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَآ ۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ* قَالَ يَـٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ ۖ فَلَمَّآ أَنۢبَأَهُم بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّىٓ أَعْلَمُ غَيْبَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ * وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُواْ لِأَدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَٱسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلْكَـٰفِرِينَ *

البقرة: ۳۰- ۳۴

و آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریننده نائبی در زمین ام، گفتند: آیا کسی را در آن (نائب) می سازی که فساد خواهد کرد و خونها خواهد ریخت، و حال آن که ما (پیوسته) به حمد و ستایش تو مشغولیم و برایت به تقدیس می پردازیم ؟

گفت: من آن چه را که شما نمی دانید خوب می دانم. و به آدم تمامی نامها را آموخت، سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر صادقید اسامی این ها را برایم بیان دارید، گفتند: پاکی تراست، ما جز آنچه به ما آموخته‌ای علمی نداریم، تو دانای حکیمی. فرمود: ای آدم! آنان را از نامهای شان آگاه کن، پس هنگامی که آنان را از نامهای شان آگاه کرد، فرمود: به شما نگفتم که غیب (امور پنهانی) آسمانها و زمین را خوب می دانم؟ و آن را نیز خوب می دانم که شما آشکار می کنید یا پنهان می داشتید. و آنگاه که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبّر ورزید و از زمره کافران بود.

قرآن معمولاً پس از اظهار مطلب مهم و اساسی برای وضاحت بیشتر مثالهای تاریخی و نمونه های عملی آن را در جلو مخاطب می گذارد، این مثال تاریخی و نمونه عملی را با لفظ (إذ) آغاز می کند، در این جا نیز برای مطلب مهم و اساسی که در آیه قبلی آمده و در آن گفته شده که خداوند جل شأنه همه چیز زمین را برای انسانها آفریده، همه چیز عالم در خدمت آنان و برای استفاده آنان است، متصل آن در این آیات داستان خلافت آدم علیه السلام در زمین، سجده تمامی فرشته ها برای و . . . برای توضیح هر چه بیشتر مطلب مذکور آمده.

در این آیات متبرکه این رهنمایی ها را در جلو خود می یابیم:

- آدم علیه السلام در زمین آفریده شد، در این جا (جاعل) به معنی (آفریننده) است.
- اللّٰه متعال به ملائك خبر داد که در زمین کسی را می آفرینم که چون خلیفه و نائب خواهد بود، برخی از مواصفات و مشخصات این نائب را بیان داشته، فرشته ها این را بالاتر از فهم و تصور خود یافتند که امور زمین به موجودی دارای اختیار و

استقلال تفویض گردد، گمان بردند که چنین کسی حتماً و علی الاقل در برخی از موارد از اختیار و استقلالش استفاده غلط خواهد کرد، کارش به فساد در زمین و خونریزی خواهد کشید، گفتند: در حالی که ما با انهماك کامل به تعمیل اوامر الهی می پردازیم، به کار تقدیس در زمین و مقابله با فساد و آلودگی ها مصروفیم، کاری نمانده که انجام نشده، چه نیازی به پیدایش مخلوق جدید به حیث خلیفه و نائب خواهد بود؟! و آن هم در حالی که احتمال آن نیز وجود دارد که این خلیفه و نائب مرتکب فساد و خونریزی شود!! ملائك از تمامی برازندگی های شخصیت آدم علیه السلام و امتیازات او نسبت به سائر مخلوقات اطلاع دقیق نداشتند، تنها این قدر دانسته بودند که او خلیفه خواهد بود، یا از لفظ خلیفه این انتباه و برداشت را گرفته بودند و یا به آنان گفته شده بود که او مالك اراده و اختیار خواهد بود، توان کار نیك و بد را همزمان خواهد داشت، چون شما نخواهد بود که هیچ کاری را به انتخاب و خواست خود انجام نمی دهید، به همین دلیل گفتند: او را خلیفه می گماری با آن که شاید مرتکب فساد و خونریزی خواهد شد؟! اللّٰه متعال فرمود: من آن چه را که شما نمی دانید خوب می دانم. شما از شایستگی ها و برازندگی های که به این خلیفه عنایت خواهم کرد اطلاعی ندارید. مشاهده می کنید که نه این اعلام و ابلاغ به گونه مشوره با فرشته ها بود و نه کلام فرشته ها چون اعتراض و انتقاد، خداوند جل شأنه از مشوره بی نیاز است و فرشته ها از اعتراض برئ. این تعبیر نیز بی دلیل و بی بنیاد است که ملائك با توجه به عملکردهای جنها حدس زده اند که شاید آدم علیه السلام و اولادش مثل جنها به فساد دست یازیده مر تکب خونریزی خواهند شد، برای این تعبیر هیچ دلیل عقلی و نقلی ندارند، آن چه از بیان قرآن درك می کنیم فقط این است که خداوند جل شأنه معلوماتی عنایت کرده بود که باعث

ایجاد این پرسشها نزد فرشته ها شده بود.

- در این آیت سه بار گفته شده که آدم علیه السلام در زمین آفریده می شود و خلافت زمین به او سپرده می شود، یك بار از سوی خداوند جل شأنه و دو بار از سوی ملائك، این کافی است که بگوییم: آدم علیه السلام در زمین آفریده شده و خلافت زمین به او سپرده شده، در هیچ آیه قرآن نه صراحتاً چیزی می یابیم که خلاف این مطلب باشد و نه تلویحاً و اشارتاً. خیلی عجیب است که کسی خلاف بیان واضح و صریح قرآن و تحت تأثیر روایات اسرائیلی رفته و گمان کند آدم علیه السلام در آسمان آفریده شده و سپس به زمین انتقال شده!!
- خداوند جل شأنه به آدم علیه السلام و نسل او نسبت به فرشته ها این فضیلت را عنایت کرده که استعداد علمی اش فراتر و جامع تر از فرشته ها است، استعداد شناخت هر چیز عالم و وضع نام خاصی برای آن در فطرت او تعبیه شده، اما فرشته ها چنان اند که به هر صنف شان فقط علم مختص به کار و مأموریت خاص آن داده شده، در باره چیزهای دیگر هیچ چیزی نمی دانند، شناخت هر چیز و نامگذاری بر آن از خصوصیات و برازندگی های انسان و وجه برتری و فضیلتش بر فرشته هاست، و دلیل انتخاب او به عنوان خلیفه زمین، این خصوصیت در هیچ مخلوق دیگری سراغ نمی شود. برای خلافت زمین مخلوقی سزاوار است که دارای این خصوصیت و برازندگی باشد، ملائك قادر به انجام چنین مأموریتی نبودند و این شایستگی را نداشتند، متأسفانه برخی پنداشته اند که شاید بیان قرآن و قول فرشته ها مشعر بر آن باشد که فرشته ها خواسته اند خلافت زمین در اختیار آنان باشد و به کسی دیگر سپرده نشود!! خداوند جل شأنه خواست آنان را سرزنش و ملامت کند، و برای شان ثابت کند آدم علیه السلام نسبت به شما سزاوارتر است، پس نام

های تمامی اشیاء را مخفیانه به آدم علیه السلام یاد داد، سپس از فرشته ها در باره این نامها پرسیده، فرشته ها ناکام شده اند و او پیروز این آزمایش!! در حالی که این مکالمه نه پرسش و پاسخ بود، نه امتحان کانکور، نه فرشته ها چنان اند که در برابر پروردگار شان جسارت کنند و به مخالفت بپردازند، و مأموریتی برای خود بخواهند، و نه با چنین آزمونی برازندگی و شایستگی آدم علیه السلام به اثبات می رسد. تمامی آراء از روایات خرافی اسرائیلی اقتباس شده، در تمامی این آراء هم امور خلاف عقل و عدل به خدا منسوب شده و هم کارهای گنه آلود به فرشته ها، و افزون بر همه تعبیرهای نادرست و خلاف واقع از آیات قرآن ارائه شده، اللّٰه متعال نه کاری خلاف عدل می کند و نه خلاف عقل، تعبیر آنان هم منافی عدل است هم خلاف مشاهده، امتحانی که در آن به یکی نقل داده شود آزمون منافی عدالت است، علاوه بر آن ما عملاً مشاهده می کنیم که نامگذاری کار انسان است نه این که به آدم علیه السلام و اولادش نامهای تمامی اشیاء تفهیم شده، به چند دلیل:

- **اگر این نامها از سوی خود آدم نه بلکه از سوی خداوند جل شأنه وضع شده بود باید این نامها تا قیام قیامت میان اولاد او متداول می بود، اولاد عرب و عجم او باید نامهای مشابه را به کار می گرفتند و زبان همه یکسان می بود، اما عملاً می بینیم که نه زبان شان یکی است و نه نامهای شان، نمی دانم اینها چگونه و چرا جسارت می کنند که آیات قرآن را به نحوی تعبیر می کنند که صد در صد خلاف مشاهده و واقع است؟!!! تعلیم نامها به آدم علیه السلام باید صد در صد همانگونه باشد که امروز به اولاد او می آموزد، داستان آدم علیه السلام داستان پدر انسان یعنی خود انسان است، و برای آن در برابر ما فرزندان او قرار گرفته که از طریق این داستان به ما تفهیم گردد که این و آن نعمت الهی شامل حال شما گردیده، بر تمامی**

مخلوقات به شما فضیلت دادم، حتی بر فرشته ها هم، شناخت هر چیز و وضع نام مناسب بر آن خصوصیت و برازندگی است که جز شما به هیچ مخلوقی داده نشده، به گونه ای که اللّه متعال به اولاد آدم علیه السلام نامهای اشیاء را امروز می آموزد همین گونه به آدم علیه السلام آموخته، هر فرزند آدم علیه السلام که به دنیا می آید حتی در نخستین روزهای پیدایشش به هر چیزی دست دراز می کند، این سو و آن سویش را می نگرد، نامی بر آن می گذارد، برای مادر، پدر، نان و آب نامهای دلخواهش را وضع می کند، در ابتداء غذا و آبش را با گریانش می طلبد، زمانی که کمی بزرگتر شد برای اشیاء مورد نیازش نامهای کوچك کوچکی وضع می کند که برای تفهیم مادرش به کار می برد، اگر مادر و پدرش زبان خودشان را بر او تحمیل نکنند برای خود زبان و نامهای جدید اختراع خواهد کرد. معنی تعلیم نامها به آدم علیه السلام چنین است نه آن گونه که در روایات اسرائیلی آمده و برخی از مفسرین ما آن را کاپی کرده اند و تعبیرها و تفسیرهای نادرست آنان امروز مستمسك افرادی چون عزیز یاسین قرار گرفته.

- می دانیم که علم تمامی اشیاء جز خدای متعال برای احدی مقدور و ممکن نیست، آدم علیه السلام و اولادش این توان را ندارند که نامهای تمامی اشیاء را بدانند وحفظ کنند، حافظه اش این ظرفیت را ندارد.
- این اصل را باید همواره در نظر داشته باشیم که قرآن آخرین معیار و ملاك تشخیص حق و باطل است، هر اختلاف؛ در رابطه به هر قضیه ای باید به قرآن محول شود، تنها سخنی را حق بخوانیم که موافق قرآن باشد، هر روایت باید در محك قرآن سنجیده شود، تنها روایتی را معتبر بخوانیم که مغایرت، تناقض و تعارضی با قرآن نداشته باشد، نه این که روایت را اصل بگیریم و آیت را فرع و آیت قرآن را

به نفع روایت تأویل کنیم! این کاریست که اهل کتاب مرتکب شدند و در نتیجه اش کتاب خدا را کنار گذاشتند و به روایات متعارض با کتاب چسپیدند و دچار اختلافات شدند. حاشا و کلا که صحابه سخنی گفته باشند که قرآن نه گفته، صحابه نخستین دانش آموزان و حاملان قرآن بودند، بیش از هر کسی دیگری آن را بهتر و خوبتر فهمیده اند، از زبان کسی بالمواجه شنیده اند که این قرآن بر او نازل شده، چگونه ممکن خواهد بود که آنان حرفی خلاف قرآن گفته باشند؟! اگر گاهی با روایتی روبرو شویم که با قرآن هماهنگی و همخوانی ندارد؛ به جای آن که آیات قرآن را به مذاق چنین روایتی تأویل کنیم باید بی درنگ و بدون احساس واهمه و تشویش بگوییم: یا راوی اشتباه کرده و یا مروی عنه سخن اهل کتاب را بیان می کرده و شنونده گمان کرده که این سخن و رأی خود گوینده است، به دیگران چون سخن و رأی او انتقال داده. خیلی از روایات را می یابیم که در اصل روایات اهل کتاب است ولی به صحابه منسوب شده اند.

- تفسیر (علم آدم الاسماء کلها) را باید قبل از همه در خود قرآن جستجو کنیم و ببینیم که (علَّم) به کدام معنی آمده و چه مطلبی را افاده می کند، تعلیم بالمواجه و رو در رو، و از طریق تکلم، یا القاء و تعلیم فطری؟، قرآن چنان است که برخی برخی دیگرش را تفسیر و توضیح می کند، در این رابطه نیز وضاحت بسنده و کافی در جلو ما می گذارد، در روشنایی آیات دیگر قرآن فهم دقیق این مطلب سهل و آسان است که تعلیم اسماء به آدم علیه السلام چنان بوده که همین اکنون به اولاد او می آموزاند، همانگونه که بیان و سخن گفتن را به اولاد او می آموزاند، که قرآن در باره آن می فرماید: (علمه البیان: سخن گفتن را به او آموخت). یعنی خداوند متعال استعداد سخن گفتن را در فطرت و ساختار انسان به ودیعت گذاشته، چنانچه

مشاهده می کنیم این آموزش به گونه ای نیست که انسان از روز نخست پیدایشش قادر به سخن گفتن باشد، بلکه تدریجاً می آموزد و توانائی های سخن گفتنش آهسته آهسته انکشاف می یابد، قطعاً و صد در صد همین گونه استعداد معرفت اشیاء و نامگذاری اشیاء را به او داده است. نه این که معرفت تمامی اشیاء و نامهای شان از قبل، یکجا و به گونه الهامی به او آموخته شده!!!

از آیه ۳۳ به وضوح تمام فهمیده می شود که ملائك از امتیاز و برازندگی آدم علیه السلام و تفوق استعداد و ظرفیت علمی اش آگاه نبودند، نمی دانستند که بنابر چه شایستگی هایی این مخلوق جدید به مقام خلافت زمین برگزیده خواهد شد، تنها با توجه به (اختیار) و استقلالش پنداشته اند که مبادا در زمین باعث فساد و خونریزی شود، این پندار نادرست و بی بنیاد است و هیچ منشأی در قرآن برای آن سراغ نداریم که گویا فرشته ها خواهان تفویض این منصب و مأموریت به آنان بودند.

در رابطه به آیه ۳٤ سوره بقره چند مطلب شایان توجه و اهتمام جدی است:

- مراد از سجده فرشته ها برای آدم علیه السلام تنها و تنها اظهار اطاعت و انقیاد است، نه پیشانی بر زمین گذاشتن، زیرا فرشته ها و ابلیس نه در ساختار شان شبیه انسان اند و نه سجده شان شبیه سجده انسان، سجده خورشید، ماه، ستاره ها، درختها و کوهها نیز شبیه به سجده انسان نیست، اختلاف در این رابطه کاملاً بی ربط و بیهوده است که آدم علیه السلام مسجود بود یا قبله، سجده ملائك به آدم علیه السلام بود یا برای آدم ولی در برابر الله متعال؟ چون اسلام هیچ مسجودی دیگر جز خدا را نمی پذیرد و کسی دیگر را سزاوار چنین سجده ای نمی داند.
- از این آیه متبرکه این مطلب نیز به آسانی اخذ می گردد که مقام و منزلت

ملائك در این عالم چنان است که انقیاد و سجده آنان در برابر کسی مترادف انقیاد هر چیز آسمانها و زمین در برابر اوست، سجده شان در برابر آدم علیه السلام به این معنی است که همه چیز عالم مسخر و منقاد او می شوند، چون متصل آن گفته شده که جز ابلیس همه سجده کردند، یگانه کسی که از سجده سرباز زد ابلیس بود، دیگران در برابر آدم مسخر شدند، در آیات متعدد قرآن مشاهده می کنیم همین مطلب به الفاظ گوناگون در برابر ما جلوه می کند و نشان می دهد که همه چیز آسمانها و زمین برای انسان مسخر گردیده.

- این آیات گرامی و پرمایه به ما می آموزاند که نخستین گناه بر روی زمین گناه تکبر بود، و نخستین کسی که بنابر این گناه از رحمت الهی رانده شد ابلیس متکبر بود. متکبر کیست؟ کسی که نسبت به دیگری خود را بهتر و برتر شمرد، قوم خود را نسبت به قومی دیگر، تبار خود در مقایسه به تباری دیگر، خود را نسبت به دیگری بهتر و برتر شمردن همان کاری است که قبل از دیگران و برای نخستین بار شیطان مرتکب شد. در سوره ای که این آیات بخشی از آن است مشاهده می کنید که سرداران مغرور بنی اسرائیل از پذیرفتن زعامت طالوت علیه السلام انکار می کردند و خود را سزاوارتر و شایسته تر به احراز این مقام می خواندند، با این کار تجربه شیطان را تکرار می کردند، این داستان چون نمونه تاریخی برای سرگذشت شیطان و تکبر اوست.

آیا ابلیس از زمره فرشته ها بود؟

حال در روشنایی این شرح و تفسیر؛ اعتراض و نقد بی مایه و بی سر و پا عزیز یاسین را به ارزیابی بگیرید که می نویسد: درآیت سی و چهارم این سوره به موضوع

سجده ملائک به آدم و سرکشی إبلیس از امر اللّه در این زمینه، پرداخته شده است که ذیلاً آنرا بررسی مینماییم.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُواْ لِأَدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَٱسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلْكَـٰفِرِينَ * البقرة: ٣٤

و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس به جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند ٣٤

پرواضح است که در روند افسانه آفرینش آدم، این فرمایش به گونه یی ناگهانی مطرح گردیده است. و از آنجا که در ضمن آیتهای مربوط به این افسانه، هدف و منظور از صدور فرمان سجده به آدم مشخص نگردیده است، افسانه را غموض و سردرگمی یی فراگرفته است که نا هنجاریهای دوگانه زیرین را بار می آورد:

نخست اینکه صدور فرمان سجده به آدم نشاندهنده آنست که اللّه کس دیگری را غیر خودش نیز مستحق پرستش دانسته به پدیده شرک مجال و مجوز می دهد زیرا سجده کردن عمده ترین نماد از مناسک عبادت به شمار می آید.

دوم اینکه به گواهی قرآن، ملائک هیچگاه در برابر اللّه عصیان و نافرمانی نمی کنند، چنانکه در آیت ششم سوره التَّحرِیم آمده است:. . . . لَا یعْصُونَ اللّه مَا اَمَرَهمْ وَیفْعَلُونَ مَا یوْمَرُونَ. یعنی دربرابر امر خدا عصیان نمی کنند و آنچه را که به آن فرمان داده می شوند إجراء مینمایند، پس چرا إبلیس از امر اللّه سر باز زد و آنچه را که به او فرمان داده شده بود إجراء ننمود، حال اینکه از متن آیت دانسته می شود که او نیز از طائفه ملائک بوده است، هرچندکه مفسرین قرآن هنگام تفسیر این آیات. . . . تلاش ورزیده اند تا او را شامل طائفه جنیان نموده روی این تناقض آشکار نیز پرده بیفگنند!!

جناب عزیز یاسین! فهم تو از قرآن و آموزه های ابتدائی اش تا این پیمانه بی مایه است که نمی دانی در قرآن سه طائفه جداگانه انسان، فرشته و جن به عنوان ذوات متفاوت از همدیگر، دارای ساختارها، مشخصات و مواصفات جداگانه و متفاوت از هم به بحث گرفته شده اند، در این آیه و آیات متعدد دیگر قرآن به این تفاوتها اشاره شده، از جمله این تفاوتها این که انسان از تراب (خاك)، جن از مارج من نار: شعله آتش و فرشته از نور آفریده شده، و حتی به مطلب واضح این آیه نیز اعتنایی نداشته ای که می فرماید: کان من الجن: ابلیس از طائفه جن بود!! آیا برای انسان باشعور همین کافی نیست که جن را از زمره ملائك حساب نکند.

این را نیز نمی دانی که در قاموس قرآن سجده تنها به معنی پیشانی بر زمین گذاشتن و در پای کسی افتادن نیست، اگر تنها این معنی را داشت نه برای فرشته ها و جن به کار می رفت و نه برای خورشید، ماه، ستاره ها، درختها و کوهها!! چون اینها نه پیشانی دارند، نه مهره های ستون فقرات، نه زانوی کج شونده، تا کمر خم کنند و پیشانی بر زمین بگذارند. . . قرآن می فرماید:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَٰلُهُم بِٱلْغُدُوِّ وَٱلْأَصَالِ۩*

الرعد: ۱۵

آنچه در آسمانها و زمین است - خواه ناخواه - برای خدا سجده می کنند و سایه‌های شان نیز، بامدادان و شامگاهان.

از فحوی این آیه به وضوح بر می آید که سجده در این جا برای افاده اطاعت و انقیاد فطری و طبیعی تمامی مخلوقات آسمانها و زمین آمده، که طوعاً و کرهاً در برابر سنن الهی و فرامین تکوینی اش مطیع و منقاد اند، نه تنها فرشته ها و انسانهای مؤمن و مسلمان بلکه افرادی کافر و مرتدی چون عزیز یاسین نیز، نه تنها

مخلوقات بلکه سایه های شان نیز، که همچون خود آنها طبق سنن الهی نمایان می شود، دراز و کوتاه می شود و پنهان می گردد.

در آیه بعدی نیز همین مطلب را با شرح و بسط بیشتر مشاهده می کنید:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ مِن دَآبَّةٍ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ*

النحل: ۴۹

و آن چه از جنبنده ها در آسمانها و زمین است برای خدا سجده می کنند و فرشته ها نیز، و خود بزرگ بینی نمی کنند.

این را نیز نخوانده ای که می فرماید:

فَسَجَدَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ: پس تمامی فرشته ها جمعاً سجده کردند، اگر قرآن جن را از زمره ملائك می گرفت هرگز الفاظ کلهم اجمعون را برای بیان سجده تمامی ملائك به گونه مجموعی به کار نمی برد، استثنای ابلیس به معنی آن نیست که او از زمره فرشته ها بود و سرکشی کرد، چون فرشته ها سرکشی نمی کنند، به این معنی است که در تمامی کائنات هیچ چیزی جز ابلیس از انقیاد در برابر آدم اباء نورزید، همه یکجا با فرشته ها سر اطاعت خم کردند و مسخر آدم شدند.

قرآن و اقتباس از تورات

عزیز یاسین و استادان مستشرقش سخن فرسوده قریش مکه را زمزمه می کنند که قرآن از آنان چنین حکایت می کند:

وَقَالُوٓاْ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ٱكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً * الفرقان: ۵

گفتند: (قرآن) افسانه‌های پیشینیان است که خواسته است آن را برایش بنویسند، که اینها سحرگاهان و شامگاهان بر او خوانده می شود.

وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّهُمۡ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُۥ بَشَرٞۗ لِّسَانُ ٱلَّذِي يُلۡحِدُونَ إِلَيۡهِ أَعۡجَمِيّٞ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيّٞ مُّبِينٞ * النحل:۱۰۳

و به یقین می دانیم که ایشان می‌گویند: جز این نیست که این قرآن را انسانی به او می آموزد. زبان کسی که (آموزش قرآن را) به او نسبت می دهند غیر عربی است و این (قرآن) به زبان عربی واضح و روشن!!

او می نویسد: شواهد فراوانی وجود دارد که محمد بن عبدالله افسانه هایی را از تورات و انجیل شنیده و بدون اینکه پیرامون آن غور و دقت نماید، آنرا به گونه یی ناقص در قرآن إنعکاس داده ا ست. چنانکه همین مفکوره سجده ملائک به آدم ظاهراً از درک نادرست وی از آنچه در انجیل (عهد جدید) - عبرانیان - ۱ - آیت ٦ آمده است، نشأت گرفته است، چه در آنجا آمده است:. . . هنگامی که فرزند ارشد او به جهان می آمد، فرمود: "همه فرشتگان خدا او را پرستش نمایند! "در اینجا موضوع سجده به آدم نی بلکه پرستش عیسا از جانب ملائک مطرح است و محمد (ص) همینکه اینرا شنیده است گمان برده است که پرستش شونده و یا سجده شونده آدم بوده است نه عیسا، لذا بایک نسخه برداری ناقص و عجولانه آنرا وارد قرآن نموده است و غافل از این بوده است که این امر به تناقضاتی خواهد انجامید که اساس دیانتش را به لرزه در خواهد آورد.

نقاد پر رو که نه از قرآن چیزی می فهمد و نه از بایبل پر از خرافات؛ این مجموعه (تورات و انجیل تحریف شده)؛ مایه در کیسه اش دارد، نمی داند که قرآن بیش از نود در صد بایبل را تردید و تصحیح نموده، هیچ قصه ای را در قرآن سراغ نداریم که از لحاظ محتوی قصه و خم و پیچ ها و فراز و نشیبهایش شبیه قصه ای در بایبل باشد، و نتیجه گیری ها از قصه در هر دو شباهت هایی با هم داشته

باشند، اگر نمونه آن را در بایبل بیابیم نمونه خیلی ناقص خواهد بود، قصه های بایبل افسانه های بی محتوی و بیهوده، مملو از خرافات و حتی مسخره اند و اکثراً به قصد بیان تاریخ قوم بنی اسرائیل و اثبات برتری این قوم بر سائر اقوام آمده، در حالی که قصه های قرآن واقعی، آموزنده، هدفمند، پر محتوی و مطابق واقع است. محور قصه های بایبل قوم بنی اسرائیل است و محور قصه های قرآن انسان، در قصه های قرآن دعوت انسان به سوی خدا مطمح نظر است و در قصه های بایبل اثبات این مطلب که بنی اسرائیل فرزند بزرگتر خداست!! اگر شما داستان خلقت آدم علیه السلام را در بایبل مطالعه کنید و آن را در کنار قرآن بگذارید دل و دماغ تان بی درنگ و بدون شك گواهی خواهد داد که قرآن کتاب منزل الهی است و بایبل زاده اذهان بیمار و ناشی از اوهام و خرافات.

جناب عزیز یاسین نمی داند که پیامبر علیه السلام در راه ابلاغ رسالتش و دعوت مردم به سوی خدا و دین حق و دست برداری از شرك، کفر، نفاق، ظلم و فساد با موانعی بزرگی مواجه بود که از باورهای خرافی اهل کتاب و افسانه های غافل کننده و فریبنده نشأت می کرد، باورها و افسانه هایی که به شخصیت های بزرگ و پیامبران گذشته منسوب شده بود، باید این باورها را نقد می کرد، باید این افسانه ها را تصحیح می کرد، نمی توانست از کنار آن بگذرد و اعتنائی به آن نکند، این ها میان اکثریت مخاطبین او شائع شده بودند، در هر محفل و هر خانه ای زمزمه می شدند، اکثریت مردم دیندار و خدا جو را بخود مصروف ساخته بودند، اگر قرآن به این افسانه ها پرداخته دلیلش همین است، پرداختن به این مسائل یك مجبوریت بود، تقاضای زمان بود. اگر شما داستان خلقت آدم علیه السلام را در بایبل مطالعه کنید و آن را در کنار قرآن بگذارید، نه تنها دل و دماغ تان بی درنگ و بدون شك

گواهی خواهد داد که قرآن کتاب منزل الهی است و بایبل زاده اذهان بیمار و ناشی از اوهام و خرافات؛ بلکه به زودی خواهید فهمید که قرآن برای تصحیح باورهای خرافی که در باره چگونگی خلقت، مخصوصاً آفرینش آدم علیه السلام میان مخاطبینش شائع بود؛ به این موضوع پرداخته و حقیقت را نمایان کرده است.

عزیز یاسین و امثال او از درك این واقعیت عاجز اند، معلومات ناقص شان از قرآن و بایبل باعث شده تا به نقد منحط رو آورند، از اعتراض او نمایان است که او حتی این را نیز نمی داند که موضوع خلقت آدم علیه السلام در کجای بایبل آمده و به چه صیغه ای، بیان قرآن در رابطه به سجده فرشته ها برای آدم را اقتباسی ناقص از این سطر انجیل می خواند:. . . هنگامی که فرزند ارشد او به جهان می آمد، فرمود: "همه فرشتگان خدا او را پرستش نمایند! "!!! عجیب پر رویی و بذله گویی و نافهمی!! در حالی که داستان خلقت آدم در نخستین کتاب بایبل و تحت عنوان کتاب پیدایش آمده، بیایید این داستان را به بررسی بگیریم تا تهافت این اعتراضات و بی مایه گی بیان بایبل در باره خلقت را به خوبی درك کنیم، الفاظ بایبل چنین است:

. . . سرانجام خدا فرمود: «انسان را شبیه خود بسازیم، تا بر حیوانات زمین و ماهیان دریا و پرندگان آسمان فرمانروایی کند. » ۲۷ پس خدا انسان را شبیه خود آفرید. و انسان را زن و مرد خلق کرد۲۸ و ایشان را برکت داده، فرمود: «بارور و زیاد شوید، زمین را پُر سازید، بر آن تسلط یابید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیوانات فرمانروایی کنید. ۲۹ تمام گیاهیان دانه‌دار و میوه های درختان را برای خوراک به شما دادم، ۳۰ و همه علفهای سبز را به حیوانات و پرندگان و خزندگان بخشیدم. » ۳۱ آنگاه خدا به آنچه آفریده بود نظر کرد و کار آفرینش را از هر لحاظ عالی دید. شب گذشت و صبح شد. این، روز ششم بود. به

این ترتیب آسمانها و زمین و هر چه در آنها بود، تکمیل گردید. ۲ با فرارسیدن روز هفتم، خدا کار آفرینش را تمام کرده، دست از کار کشید. ۳ خدا روز هفتم را برکت داده، آن را مقدس اعلام فرمود، زیرا روزی بود که خدا پس از پایان کار آفرینش، آرام گرفت. ٤ به این ترتیب آسمانها و زمین آفریده شد.

در این چند سطر بایبل چند خطأ و حرفهای بیهوده ای را مشاهده می کنیم که از کلام الهی و حقیقت و واقع فرسخها فاصله دارد:

- نه خدا شبیه انسان است و نه انسان شبیه خدا، خدا؛ خدا است و انسان انسان، خدا خالق است و انسان مخلوق، خدای بزرگ آفریدگار تمامی کائنات است و انسان مخلوق کوچك روی زمین، خدایی که شبیه انسان باشد خدای حقیقی نه بلکه زاده ذهن انسان است، قرآن می فرماید: خدا مثل و مثال و همتا و همسانی در عالم ندارد، هیچ چیزی در این عالم شبیه خدا نیست. تمامی اقوام جاهل؛ از قوم نوح علیه السلام تا امروز؛ مجسمه انسان را ممثل و جاگزین خدا گرفته اند، خدایان هندوها و بودائی ها مجسمه های انسانها اند، آنان نیز تصویری از خدا در ذهن خود ساخته اند که شبیه انسان است، خدای آفریدگار آسمانها و زمین نه در ذات، صورت و هیئت شبیه انسان یا مخلوق دیگر است و نه در صفات و افعالش، قرآن در رابطه به الله متعال واهمه غلط مسیحیان و یهودان را با قاطعیت و صراحت تمام رد نموده و می فرماید: الله متعال شبیه هیچ چیزی در این عالم نیست و در محدوده این کائنات گسترده هیچ چیزی وجود ندارد که شبیه خدا باشد:

فَاطِرُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ جَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَمِنَ ٱلۡأَنۡعَٰمِ أَزۡوَٰجٗا يَذۡرَؤُكُمۡ فِيهِۚ لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ * الشوری: ۱۱

چیزی شبیه مثال وی نیست، و او بینای شنواست.

- این حرف کاملاً بی معنی است که انسان بر حیوانات زمین، ماهیان دریا و پرندگان آسمان فرمانروایی دارد!! ادعاء بایبل خلاف واقع است. معنی فرمانروایی این است که فرمانروا دستور دهد و فرمانبر اطاعت کند، نه حیوانات تحت فرمان انسان اند، نه ماهیان دریا و نه پرندگان آسمان، اکثریت شان از ما می ترسند و می رمند، قرآن حرف بایبل را تصحیح نموده و می فرماید: همه چیز آسمانها و زمین در خدمت انسان و مسخر او اند، میان زیر فرمان بودن و مسخر بودن تفاوت زیاد وجود دارد، آفتاب در خدمت انسان است ولی زیر فرمان او نیست. بیایید به ندای روح پرور قرآن گوش دهیم که در این رابطه چه بیانی زیبا دارد:

أَلَمْ تَرَوْاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةً وَبَاطِنَةً ۗ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِى ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَٰبٍ مُّنِيرٍ * لقمان: ۲۰

آیا ندیده‌اید که خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است برای تان مسخّر کرده است و نعمتهای پیدا و پنهانش را بر شما گسترده و افزون ساخته است؟ برخی از مردم چنان اند که در باره خدا بدون هیچ گونه دانش و هدایت و کتاب روشن و روشنگری به جدال می پردازند.

وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * الجاثية: ۱۳

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را از سوی خود برای تان مسخّر کرده است. یقیناً که در این نشانه‌هایی برای کسانی است که می اندیشند.

در این آیات به جای حکمروایی و حکمرانی؛ لفظ تسخیر به کار گرفته شده و می فرماید: همه چیز زمین و آسمان را برای تان مسخر کرده ایم، یعنی در خدمت

شما گمارده شده اند، شب و روز مصروف نفع رسانی به شما اند، وجود و فعالیت آنان ضامن بقاء و حیات شما اند، اگر آنها نبودند زندگی تان با تهدیدهای گوناگون مواجه می گردید، ما بر خورشید و ماه تسلطی نداریم و فرمان نمی رانیم، اما هر دو در خدمت ما اند، به یقین می توان گفت که بیان تورات و انجیل اصلی حتماً شبیه بیان قرآن بوده ولی نویسنده بایبل با الفاظ غلط آن را تعبیر نادرست کرده است.

- این دو سخن نویسنده بایبل نیز هم ناقص و غلط است و هم خلاف واقع؛ که "تمام گیاهیان دانه‌دار و میوه های درختان را برای خوراک به شما دادم، و همه علفهای سبز را به حیوانات و پرندگان و خزندگان بخشیدم"، برای آن که نه این تنها برای خوراك انسانهاست و نه آن تنها برای حیوانات، پرندگان و خزندگان، ما علاوه بر بته های دانه دار از بته های دیگر نیز استفاده می کنیم و آنها علاوه بر علف؛ دانه و میوه نیز می خورند، خیلی از پرندگان چنان اند که تنها دانه می خورند و علف نمی خورند، و در حیوانات نیز خیلی ها به جای علف گوشت می خورند. این تقسیم و توزیع بایبل را نه ما مراعات می کنیم و نه آنها، این تقسیم خلاف واقع است، کدام انسان خردمند و عاقل این سخنان غلط و خلاف واقع را سخن کتاب الهی خواهد شمرد.

آخرین سطر فصل اول باب پیدایش این است: آنگاه خدا به آنچه آفریده بود نظر کرد و کار آفرینش را از هر لحاظ عالی دید. شب گذشت و صبح شد. این، روز ششم بود.

فصل دوم باب پیدایش به این سخن مسخره آغاز می شود: به این ترتیب آسمانها و زمین و هر چه در آنها بود، تکمیل گردید. با فرارسیدن روز هفتم، خدا کار آفرینش را تمام کرده، دست از کار کشید. خدا روز هفتم را برکت داده، آن را

مقدس اعلام فرمود، زیرا روزی بود که خدا پس از پایان کار آفرینش، آرام گرفت. به این ترتیب آسمانها و زمین آفریده شد.

در رابطه به این حرفهای بیهوده هر انسان باشعور این اعتراضات جدی را خواهد داشت:

- بایبل با این بیان خود از خدا کسی درست کرده که در تمامی عمرش فقط شش روز کار کرده و در همین شش روز کار آفرینش را به اتمام رسانده و با فرارسیدن روز هفتم از کارش فارغ گردیده، تمامی امور عالم را به حال خود گذاشته و او برای رفع ماندگی و خستگی اش به استراحت پرداخته، بایبل این را نیز نگفته که آیا این استراحت تنها در همان دوازده ساعت روز هفتم بود و یا تا امروز ادامه دارد، از الفاظ بیان چنان فهمیده می شود که کارهای خدایی در شش روز تکمیل گردیده، پس از آن از کار دست کشیده، کاری نمانده بود که خدای بایبل برخیزد و رخصتی اش را به پایان برد!!
- بایبل خدایش را بر انسان قیاس کرده، چنانچه انسان با کار فوق توانش خسته می شود و برای رفع خستگی اش به رخصتی و فراغت ضرورت دارد، ضعف و ناتوانی اش باعث شده تا در هر هفته یك روز کارهایش را تعطیل کند، خدای بایبل نیز باید شبیه انسان باشد، شش روز کار کرد و روز هفتم استراحت!! کدام انسان عقلمند و باشعور کسی را به عنوان آفریدگار آسمانها و زمین خواهد پذیرفت که نویسنده بایبل به تصویر کشیده، خدایی که ماندگی و خستگی بر او طاری می شود و به استراحت می پردازد؟!!
- در حالی که ما عملاً مشاهده می کنیم که جریان پیدایش به گونه متواتر ادامه دارد، هیچ تعطل و توقفی در آن رونما نمی شود، حتی برای یك ثانیه نیز، به هر

سوی این عالم که نگاه کنیم می بینیم که پیدایش مخلوقات بی شماری هر ثانیه تحقق می یابد، از هیچ آغاز می شود، دستهای نامرئی آهسته آهسته آن را بزرگتر و بزرگتر می سازد، به سوی کمال رشد می دهد، به بلند ترین قله ارتقاء و کمالش می رساند، کار ضروری ای توسط آن انجام می یابد، ضرورتی مرفوع می گردد، خلأی با آن پر می شود، از همین جا زوالش آغاز می گردد، به پیری، فرسودگی و مرگ محکوم می گردد، و جایش به دیگری تخلیه می گردد، پیر و کهنه می میرد و جایش را به جوان و توانمند تخلیه می کند، این کار هر لحظه در هر سو و سمت عالم تکرار می شود، ما و هر انسان دیده ور در وراء تمامی این مظاهر؛ آثار تصرف مسلسل و متواتر ذات آفریدگار و خالق، و نشانه های ملموس ربوبیت و پرورش را مشاهده می کنیم، پیروان بایبل و همطرازان عزیز یاسین بگویند: اینها کار کیست؟ خود بخود انجام می یابند یا پروردگار عالم انجام می دهد؟ بیایید ادعاء پوچ و بی محتوی بایبل را با این بیان علمی قرآن به مقایسه بگیرید که می فرماید:

يَسْـَٔلُهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ * الرحمن:۲۹

هر کی در آسمانها و زمین است حوائج شان را از او می طلبند، وی هر روز مصروف کاریست، (یعنی همواره در حال انجام امور است).

الله متعال به حوائج تمامی مخلوقات آسمانها و زمین پاسخ می گوید، خود به رفع احتیاجات شان می پردازد، نیازمندی های شان را رفع و ضرورتهای شان را مرفوع می سازد. هر کار این عالم را، هر لحظه، خداوند جل شأنه خود و با فرمان مستقیمش انجام می دهد، چنان نیست که امور عالم را به حال خود گذاشته باشد، و او هیچ مداخله و تصرفی در آن نمی کند، بلکه هر کار، چه خرد و چه بزرگ، به اراده، إذن، حکم، قدرت و تصرف مستقیم وی انجام می یابد، وی سبحانه و تعالی یك

لحظه نیز از اداره امور عالم و حفظ و پرورش آن غافل نمی شود.

در آیه ۲۵۵ سوره البقره می خوانیم:

... وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ ۖ وَلَا يَـُٔودُهُۥ حِفْظُهُمَا ۚ وَهُوَ ٱلْعَلِىُّ ٱلْعَظِيمُ *

البقرة: ۲۵۵

... کرسی (اقتدار و حکمروایی) اش بر تمامی آسمانها و زمین حاوی است، و نگهداری اینها وی را درمانده نمی سازد و او بلند مرتبه سترگ است.

إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۖ يُغْشِى ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ يَطْلُبُهُۥ حَثِيثًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ وَٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَٰتٍۭ بِأَمْرِهِۦٓ ۗ أَلَا لَهُ ٱلْخَلْقُ وَٱلْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ * الاعراف: ۵۴

پروردگار تان خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش استوی کرد، (تدبیر امور عالم را در دست گرفت و به اداره جهان هستی پرداخت). روز را با (پرده تاریك) شب می پوشاند و شب شتابان در پی روز می افتد، خورشید و ماه و ستارگان مسخّر فرمان وی اند. آگاه باشید که هم آفرینش به او تعلق دارد و هم (اداره) امور، پروردگار عالم مبارك و برکتناك است.

مشاهده می کنید که بایبل ادعاء دارد که الله متعال پس از شش روز کار آفرینش مانده شد و روز هفتم به استراحت پرداخت، اما قرآن در رد ادعاء غلط و نادرست بایبل می فرماید که الله متعال پس از آفرینش آسمانها و زمین به اداره امور عالم پرداخت، بر عرش سلطنت تمامی کائنات استوی کرد، وی هم خالق است و هم مالك و حاکم، چنانچه پیدایش مخلوقات خاصه اوست همانگونه حاکمیت و حکمروایی و اداره و تدبیر امور عالم کار اوست، شب و روز به امر او می آیند و می روند، خورشید، ماه و ستارگان را او اداره می کند، خداوند متعال هم خالق است و

هم پروردگار و نگهدار عالم.

مشاهده می کنید که قرآن این عالم را چنان معرفی می کند که ملك خداست و وی سبحانه و تعالی خالق، مالك و حاکم آن، هر کاری به اراده و إذن او انجام می شود، اگر خورشید طلوع می کند و غروب، اگر ابرها در آسمان از سمتی به سمتی می جنبند، برف و باران از آن می بارد، اگر بته و درخت از زمین می روید و دانه و میوه تحویل می دهد، اگر جانداران آفریده می شوند، نمو می یابند به آخرین قله ارتقاء شان می رسند و به مرگ محکوم می شوند. . . هر کاری به اراده پروردگار عالم و إذن و توفیق وی انجام می یابد، این بیان ادعاء بایبل را از بنیاد رد می کند که الله متعال سلسله پیدایش را پس از شش روز نخستین متوقف کرد، خسته شد و استراحت کرد!!! می بینید که تعریف بایبل از خدا و ذات و صفات او تا چه پیمانه ای ناقص و خلاف واقع است و بیان قرآن تا کدام حدی جامع و مطابق حقیقت، آیا انسانی خردمند خدایی را خواهد پذیرفت که درمانده می شود و از اداره امور ملك خود غافل؟!!

بیایید حرفهای بایبل را در باره خلقت آدم علیه السلام نیز به ارزیابی بگیریم، بایبل تحت عنوان آدم و حوا ادعاء می کند: "هنگامی که‌خداوند آسمانها و زمین را ساخت، ٥ هیچ بوته و گیاهی بر زمین نروییده بود، زیرا خداوند هنوز باران نبارانیده بود، و همچنین آدمی نبود که روی زمین کشت و زرع نماید؛ ٦ اما آب از زمین بیرون مآمد و تمام خشکیها را سیراب مکرد. ٧ آنگاه خداوند از خاکِ زمین، آدم را سرشت. سپس در بینی آدم روح حیات دمیده، به او جان بخشید و آدم، موجود زنده ای شد. ٨ پس از آن، خداوند در سرزمین عدن، واقع در شرق، باغی به وجود آورد و آدمی را که آفریده بود در آن باغ گذاشت. ٩ خداوند انواع درختان

زیبا در آن باغ رویانید تا میوههای خوش طعم دهند. و در وسط باغ، «درخت حیات» و همچنین «درخت شناخت نیک و بد» را قرار داد. ۱۰ از سرزمین عدن رودخانه‌ای بسوی باغ جاری شد تا آن را آبیاری کند. سپس این رودخانه به چهار رود کوچکتر تقسیم گردید. ۱۲و۱۱رود اول «فیشون» است که از سرزمین حَویله می‌گذرد. در آنجا طلای خالص، مروارید و سنگ جزع یافت می شود. ۱۳ رود دوم «جیحون» است که از سرزمین کوش عبور می کند. ١٤ سومین رود، «دجله» است که بسوی شرق آشور جاری است و رود چهارم «فرات» است. ۱۵ خداوند، آدم را در باغ عدن گذاشت تا در آن کار کند و از آن نگهداری نماید، ۱۷و١٦ و به او گفت: «از همه میوههای درختان باغ بخور، بجز میوه درخت شناخت نیک و بد، زیرا اگر از میوه آن بخوری، مطمئن باش خواهی مرد. »

بیایید این جملات را کمی دقیقتر بررسی کنیم و ببینیم که تا چه پیمانه ای بی معنی، مبهم، خلاف حقیقت و شبیه افسانه های خیالی است!!

- ما هر لحظه با چشم خود مشاهده می کنیم که خداوند متعال جانداران را چگونه می آفریند، چگونه نطفه اش را از خاك مرده می آفریند، چگونه و چه زمانی روح در آن می دمد، و موجود زنده ای از آن می سازد، آیا آن چه ما با چشم خود مشاهده می کنیم با آن چه بایبل در باره خلقت آدم علیه السلام می گوید مطابقت و همخوانی دارد؟! آیا در رابطه به پیدایش جانداران سنت الهی چنان است که نخست مجسمه اش را می سازد بعد از طریق بینی در او روحش را می دمد و موجود زنده از آن می سازد؟! آیا نویسنده بایبل و باور کننده اش این گونه آفریده شده اند؟!! اگر آنان به گونه آفریده نشده اند که بایبل مدعی آن است؛ جد آنان آدم علیه السلام چرا باید چنین آفریده شده باشد؟!! اللّٰه متعال انسانها، حیوانات و

گیاهان را به نحوی می آفریند که در بدو خلقت شان نطفه ای کوچکی می باشد که به چشم دیده نمی شود، به تدریج بزرگ می شود و موجود کاملی از آن ساخته می شود، چگونه و چرا باور کنیم که خداوند متعال نخست مجسمه های تمامی جانداران را آفریده و سپس از طریق بینی شان در آنان روح دمیده و زندگی به آنها بخشیده؟!! این پندار ابلهانه نه با عقل انسان سازگار است و نه با سنت مشهود و تغییر ناپذیر الهی در باره پیدایش جانداران.

- در فصل اول باب پیدایش گفته که قبل از پیدایش آدم علیه السلام همه جانداران به شمول گیاهان و درختان آفریده شده اند، ولی در این جا عکس آن را می خوانیم که می گوید: در اثنای پیدایش آدم بر روی زمین هیچ گیاه و بته ای وجود نداشت!! خداوند پس از پیدایش او باغ عدن را آفرید!! تناقض صریح و توجیه ناپذیر.
- از بیان بایبل چنان فهمیده می شود که آدم علیه السلام در باغی بر روی زمین مستقر گردیده، همزمان با این می گوید که خداوند جل شأنه در این باغ در کنار درخت های دیگر در وسط باغ (درخت حیات) و (درخت شناخت خوب و بد) را نیز آفرید!! ولی ما بر روی زمین نه درخت حیات را سراغ داریم و نه درخت شناخت خوب و بد را!! نویسنده بایبل و هوادارانش بگویند که این درختها در کجا اند؟!! شما کدام درختی را به این نام و صفت می شناسید؟در هیچ گوشه زمین چنین درختی وجود ندارد، درخت حیات، درخت معرفت، آب حیات و اوهام شبیه آن افسانه های بی بنیاد و زاده وهم و خیال اند، انسان چنان آفریده شده که حتماً می میرد، اللّٰه متعال آب و میوه ای نیآفریده که با خوردنش انسان به زندگی جاودانه و ابدی نائل شود و از مرگ برهد!! معرفت انسان اکتسابی است، به تدریج افزون می

گردد، از طریق تعلیم، تعلم، آموزش، و تجربه سطح معرفت و شناخت خوب و بدش ارتقاء می یابد، اللّٰه متعال میوه ای نیآفریده که با خوردنش ملکه معرفت و شناخت خوب و بد در انسان ایجاد شود!! قرآن ادعاء بیهوده بایبل را رد می کند و بر عکس آن می فرماید که اللّٰه متعال نه تنها جد انسان را از دستیابی به معرفت مانع نشده بلکه او را به این دلیل خلیفه زمین ساخت و بر تمامی مخلوقات برتری بخشید و فرشته ها را به سجده در برابر او گماشت که ملکه معرفت و علمش نسبت به تمامی مخلوقات به شمول فرشته ها نیرومندتر و علمش جامع تر بود. در نخستین آیاتی که بر پیامبر علیه السلام نازل گردیده و با نزول آن نزول قرآن آغاز شده است چنین آمده:

ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ * ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ * ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ * عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ * العلق: ۱- ۵

بخوان بنام پروردگارت که بیافرید. انسانرا از اویخته ای (کتله اویخته به رحم) آفرید. بخوان که پروردگارت هست اکرم. آنکه بیاموزاند با قلم. به انسان آموخت آنچه نمی دانست.

در این آیات متبرکه شاهد چند رهنمود اساسی هستیم:

الف: وحی الهی با دستور اقرأ: بخوان آغاز شده است که مبین جایگاه مهم خواندن در مکتب اسلام است.

ب: خواندن را بنام پروردگارت و با استمداد از او آغاز کن، همان پروردگاری که همه چیز را آفریده، تو که مخلوقی، باید خالق و آفریدگاری داشته باشی، بنام آنکه آفریدگار توست بخوان.

ج: از دستور اقرأ فهمیده می شود که فرشته پیام آور باید الفاظ وحی نخستین

را بشکل نوشته ای در برابر پیامبر علیه السلام قرار داده باشد. ابن زبیر از عائشه رضی الله عنها روایت می کند که آغاز وحی بر پیامبر علیه السلام بشکل رؤیاهای صادق بود، رؤیا هایش چنان بود که گویا صحنه ها را در روز روشن مشاهده می کند، سپس به "تنهائی" متمایل شد، شب ها و روز های زیادی را در غار حرا به عبادت سپری می کرد. مقداری خوردنی و آشامیدنی باخود می گرفت و به کوه می رفت و مدتی را در آنجا در تنهائی می گذراند، بعد بسوی خدیجه برمی گشت و آذوقه بیشتری با خود می گرفت و به غار می رفت، ناگه روزی فرشته ای آمد و به او گفت: بخوان! پیامبر علیه السلام می فرماید: گفتم: من خواندن بلد نیستم، فرشته مرا در آغوش خود محکم گرفت و تا آنگاه فشرد که تاب مقاومتم سلب شد. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان! گفتم: خواندن بلد نیستم. دوباره مرا در آغوش خود گرفت و تا آنگاه فشرد که حوصله ام سر رفت، سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان، گفتم: خواندن بلد نیستم، بار سوم مرا در آغوش گرفت و فشار داد تاجائی که حوصله ام سر رفت، مرا رها کرد و گفت: بخوان بنام پروردگارت که بیافرید، انسا نرا از لخته های خون آفرید، تا آخر آیه پنجم "علم الانسان مالم یعلم" به انسان آنچه را نمی دانست آموختاند.

- از الفاظ حدیث بوضوح فهمیده می شود که نوشته ای در برابر پیامبر علیه السلام قرارگرفته و از او خواسته شده تا آنرا بخواند، اگر چنین نمی بود لزومی نداشت که پیامبر علیه السلام بگوید: من خواندن بلد نیستم. برعکس می گفت: چه بخوانم ؟

معنی این سخن چیست که انسان از علقه آفریده شده؟

- در رابطه به این که انسان را از علق آفریده؛ چند نکته درخور توجه است:

الف: قرآن پیدایش موجودات زنده را از آب و ماده نخستین پیدایش انسان را خاك و آغاز خلقت او را از نطفه می خواند، باید ببینیم چرا در این آیه پیدایش انسان را از علقه گرفته است؟ دو توجیه برای این بیان داریم:

۱ـ ترکیب ادبی ایجاب می کرد که کلمه هموزن و همردیف با کلمه خلق، در اخیر آیه دوم می آمد و هردو آیه را دوجمله هموزن و هم قافیه و دارای فراز و نشیب همسان می ساخت.

۲ـ دو حالت خیلی متفاوت از همدیگر، انسان کامل و کتله اویخته به رحم را در کنار هم گذارده و عقل آدمی را مخاطب قرار داده، به او می گوید: پروردگاری که کتله اویخته به رحم را رشد می دهد و به انسان کامل درمآرد، همچنان با وحی، قرائت و تعلیم بالقلم انسان را به آنجا می رساند که موجود آگاه از ندانستنی ها شود.

یکی از مسایل پیچیده که تا هنوز انسان نتوانسته است برای آن جواب نهائی و قاطع داشته باشد، چگونگی آغاز حیات بر روی زمین و خلقت انسان است. قرآن در این رابطه، بحث هائی دارد که نه تنها به عطش علمی افراد مؤمن جواب می گوید، بلکه در برابر پژوهشگران و محققان اسرار هستی، خطوطی را ترسیم و مبادی ای را ارائه می دارد که اگر از طریق آن وارد شوند، راه به هدف خواهند برد و به آنچه که از طریق دیگری پی بردن به آن ممکن نیست، دست خواهند یافت. از اعجازهای علمی قرآن یکی هم بحث های دقیق این کتاب الهی در مورد پدیده هایی است که برای انسان، پی بردن به حقیقت آن در زمان نزول این کتاب، مقدور و ممکن نبود و

به سالها سفر علمی و قرن ها تحقیقات عمیق ضرورت داشت تا به آنجا برسد که قرآن نشاندهی کرده است. بحث در مورد چگونگی آغاز خلقت انسان یکی ازین مسائل است.

قرآن طی آیات متعددش در رابطه با ماده نخستین ترکیب وجود انسان و حالت قبل از حیاتش چنین می فرماید:

۱ـ ... وَجَعَلْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ كُلَّ شَىْءٍ حَىٍّ ... الانبیاء: ۳۰

هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم ...

۲ـ وَمِنْ ءَايَـٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ * الروم: ۲۰

و از آیات اوست که شما را از خاك آفرید، سپس ناگه بشری شدید منتشر شونده.

۳ـ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن طِينٍ * الانعام: ۲

اوست آنکه شما را از گل آفرید.

۴- وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ مِن سُلَـٰلَةٍ مِّن طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَـٰهُ نُطْفَةً فِى قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا ٱلنُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا ٱلْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا ٱلْمُضْغَةَ عِظَـٰمًا فَكَسَوْنَا ٱلْعِظَـٰمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَـٰهُ خَلْقًا ءَاخَرَ ۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَـٰلِقِينَ * المؤمنون: ۱۲ ـ ۱۴

و یقیناً انسان را از چکیده و عصاره گل آفریدیم، سپس او را چون نطفه ای در قرارگاهی استوار جای دادیم، سپس نطفه را بصورت اویخته ای، این اویخته را به شکل پارچه گوشت جویده ای، و این تکه گوشت جویده را به صورت استخوانی درآوردیم، بعد این استخوان را با گوشت پوشاندیم، سپس در پیدایش دیگری او را می آفرینیم، با برکت است خدا، بهترین سازندگان.

۵ – ٱلَّذِىٓ أَحْسَنَ كُلَّ شَىْءٍ خَلَقَهُۥ ۖ وَبَدَأَ خَلْقَ ٱلْإِنسَـٰنِ مِن طِينٍ * السجده: ۷

آنکه هر چه را آفرید زیبا و بهترش ساخت، و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد.

۶- وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن صَلۡصَٰلٖ مِّنۡ حَمَإٖ مَّسۡنُونٖ * وَٱلۡجَآنَّ خَلَقۡنَٰهُ مِن قَبۡلُ مِن نَّارِ ٱلسَّمُومِ * الحجر: ۲۶ ـ۲۷

و یقیناً انسان را از گل خشکیده، سیاه و گندیده و بوناك آفریدیم و جن را قبل از وی از آتش سوزان.

۷- ... إِنَّا خَلَقۡنَٰهُم مِّن طِينٖ لَّازِبِۭ * الصافات: ۱۱

یقیناً ما آنانرا از گل چسپنده آفریدیم.

در این آیات ماده نخستین ساختار انسان؛ آب، خاك، گل، خلاصه گل، گل خشکیده، گل خشکیده سفال گونه، گل چسپنده و گل سیاه و گندیده و بوناك معرفی شده. باید بنگریم که آیا اشاره به آب به این معناست که: آب ماده اصلی حیات است که بدون آن حیات امکان ندارد؟ آغاز حیات با آغاز پیدایش آب روی زمین بوده است. علم انسانی پس از سفر طولانی اش و بعد از قرنها غور و تحقیق به این نتیجه دست یافته و اعلان کرد که (آب جزء اصلی و ضروری حیات است) و (آغاز حیات بر روی زمین بعد از پیدایش آب بوده است).

باید بدانیم که معنی آفرینش انسان از آب و خاك و حالات مختلف ترکیب این دو چیست؟

آیا معنایش این است که: فرشته ها مأمور شده اند تا از قسمت های مختلف زمین خاك جمع آوری نموده، با آب ترکیب داده، به گل تبدیل کنند، خوب لگدمال کنند، مدت ها بگذارند تا چسپنده، سیاه، و بوناك شود، بعد مجسمه آدم علیه السلام را از آن درست کنند، بعد بر آتش بگذارند تا سفال گونه شود، سپس خداوند از روح خود در او دمید و زنده شد و به حرکت افتاد و زنش حوا را نیز از گل اضافی یا به اصطلاح بایبل از قبرغه چپ او آفرید...!!

و یا معنایش این است که: زمین در ابتدای خلقتش، کتله داغ و آتشین بود، همه آب های موجود در زمین، چون ابرهای تیره متکاثف و ضخیم، حول زمین را پوشانده بود، قشر زمین به تدریج به سردی گرائید، تغییر جو زمین، باران های شدیدی را در پی داشت که باعث سرد شدن بیشتر قشر سنگ گونه زمین و تبدیل شدن آن به خاك شد، سیلها این خاك ها را روفت و با خود به هموارها و قسمت های عمیق زمین برد، حرارت زمین باعث تبخیر آب و باقیماندن گل خشك و سفال گونه شد، بارانهای بیشتر و سرد شدن مزید قشر زمین باعث بقای نسبی آب در زمین و ایجاد گل شد، در ابتداء بشکل گل چسپنده، سپس سیاه، سپس گندیده و بوناك و به این ترتیب خداوند خلاق حکیم، زمینه مساعد نموی حیات را بروی کره زمین فراهم می کند و اولین موجودات زنده را می آفریند، نخست همه موجودات زنده غیر از انسان را و در آخرین مرحله آدم علیه السلام و حواء را.

کدام یکی از این دو تعبیر درست است؟ بیائید جواب آنرا از خود قرآن بخواهیم:

در آیه ۳۰ سوره الانبیاء می خوانیم:

أَوَ لَمْ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ كَانَتَا رَتۡقٗا فَفَتَقۡنَٰهُمَاۖ وَجَعَلۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ كُلَّ شَيۡءٍ حَيٍّۖ أَفَلَا يُؤۡمِنُونَ * الانبیاء: ۳۰

آیا آنانکه کفر ورزیده اند بسوی آسمان و زمین نمی نگرند که به هم پیوسته بودند و ما آنانرا از هم جدا کردیم و هر چیز زنده ای را از آب ساختیم، آیا ایمان نمی آرند؟

این آیه چند مطلب اساسی ذیل را افاده می کند:

الف - همه کائنات در ابتداء یکی بود، که با یك انفجار عظیم از هم متلاشی شده و بشکل فعلی درآمده است.

ب - لابد کره زمین ما در ابتداء مثل آفتاب داغ و آتشین بود، چون با هم یکی

بودند و یکجا و همزمان از یکدیگر جدا شده اند. کره آفتاب بدلیل بزرگی و عظمتش توانسته است حرارت خود را تا امروز حفظ کند، ولی کره زمین بدلیل کوچکی اش بتدریج به سردی گرائیده، قشر بیرونی اش سرد شده و درونش گرم و آتشین مانده است.

ج ـ اشاره به آب و پیدایش همه موجودات زنده از آن، در همین آیه و متصل اشاره به یکی بودن کائنات و از هم گسستن شان با یك انفجار، بوضوح نشان می دهد که اولین ماده حیاتی خلق شده در زمین آب بوده است.

اینها مطالبیست که علم در قرن بیست به آن پی برد و به حقانیت آن گواهی داد.

این آیه با همه صراحت و وضاحت نشان می دهد که جریان تحولات روی زمین، از تولید آب، خاك، گل خشکیده سفال گونه، گل چسپنده، سیاه و گندیده، تا آفرینش موجودات زنده، همان روندی را تعقیب کرده است که قبلاً به آن اشاره شد.

قرآن در آیه دیگری در این رابطه می فرماید:

خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن صَلۡصَٰلٖ كَٱلۡفَخَّارِ * وَخَلَقَ ٱلۡجَآنَّ مِن مَّارِجٖ مِّن نَّارٖ* الرحمن: ۱۴-۱۵

انسان را از گل خشکیده سفال گونه آفرید و جن را ازشعله بی دود آتش آفرید.

این آیه نشان می دهد که (صلصال کالفخار = گل خشکیده سفال گونه)، ماده نخستین خلقت انسان است، نه صورت و مجسمه آدم علیه السلام.

همان گونه که شعله بی دود آتش، ماده ترکیب وجود جن معرفی شده، نه مجسمه و صورت جن.

به این آیه قرآن توجه کنید.

وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرٗا مِّن صَلۡصَٰلٖ مِّنۡ حَمَإٖ مَّسۡنُونٖ * فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ

وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ * الحجر: ٢٨- ٢٩

و آنگاه که پروردگارت به فرشته ها گفت: من آفریننده بشری از گل خشکیده ای، از گل سیاه گونه بوناك هستم. هرگاه برابرش کردم و از روحم در او دمیدم، برایش به سجده بیفتید.

درین آیه تسلسل مراحل گوناگون پیدایش آدم علیه السلام به این شکل آمده است:

١- پیدایشش از گل خشکیده آغاز می شود.

٢- از گل سیاه گونه بوناك خلق می شود.

٣- تسویه اش صورت می گیرد.

٤- روح در او دمیده می شود.

ذکر صلصال (گل خشکیده) بعنوان ماده نخستین خلقت آدم علیه السلام و قبل از حمإمسنون (گل سیاه گونه بوناك) و ذکر تسویه آدم بعد از صلصال و حمإ مسنون، بوضاحت نشان می دهد که نخست خاك بشکل سفال درآمده، سپس به گل سیاه گونه بوناك تبدیل شده، بعد پیدایش انسان صورت گرفته و روح در او دمیده شده. اگر قضیه بر عکس می بود باید به این شکل توضیح می شد: بشری را از گل سیاه بوناك می آفرینم، بعد تسویه اش می کنم، سپس سفال گونه اش می سازم، بعد از روحم در او می دمم.

عجیب است که باوجود آنکه قرآن بطور مکرر، صلصال را قبل از حمإ مسنون ذکر می کند اینان قضیه را برعکس تعبیر نموده، صلصال را مرحله آخری قبل از دمیدن روح معرفی می کنند.

همچنان اشاره به اینکه انسان از چکیده و عصاره گل آفریده شده، یکی از

اعجازهای قرآن است که علوم طبیعی امروز ازحقیقت آن آگاه می شود، در ترکیب وجود انسان همه عناصر زمین بکار رفته، وجود او عصاره و چکیده خاك است. هزار و پنجصد سال قبل، برای انسان دشوار بود بپذیرد که در ترکیب وجود انسان، عناصری مثل آهن نیز وجود دارد!! و در رگهای او منزال ها و مرکبات فلزها یکجا با خون او جریان می یابد و در ساختار سلولهای او بکار می روند!! این حقیقت، امروز برای انسان واضح شده است.

قرآن در مورد خلقت آدم علیه السلام می فرماید:

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ ۖ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ *

آل عمران: ۵۹

یقیناً مثال (خلقت) عیسی نزد خدا، چون (خلقت) آدم علیه السلام است، از خاك خلقش کرد، سپس به او گفت: شو، پس شد.

خلقت این دو شخصیت بزرگ، به حکم این آیه، شباهت هائی دارد که باید آنرا دریابیم:

۱ـ عیسی علیه السلام بدون پدر بدنیا آمد، آدم علیه السلام نیز پدر نداشت.

۲ـ خلقت آدم علیه السلام از خاك بوده، و خلقت عیسی علیه السلام و هر انسان دیگری نیز از خاك است، چون دانه و میوه که از خاك می روید و غذای انسانرا می سازد، در وجود انسان به نطفه تبدیل می شود و مایه پیدایش او می شود.

۳ـ آغاز خلقت عیسی علیه السلام از نطفه بوده که بطور خارق العاده در رحم مادرش بوجود آمده، آغاز خلقت آدم علیه السلام نیز باید بحکم این آیه مثل عیسی علیه السلام از نطفه ای باشد که بطور غیر عادی خلق شده است و برای نگهداری و

نموی آن شرائط لازم فراهم شده است، فقط در این صورت است که می توانیم مماثلت در پیدایش این دو را ثابت کنیم، پیدایش آدم به شکل مجسمه تمام عیار و دمیدن روح در آن، نمی تواند هیچنوع مماثلثی با پیدایش عیسی را نشان دهد.

این تصور با سنن الهی درچگونگی پیدایش مخلوقاتش سازگار نمی افتد، ما هر لحظه شاهد این سنت الهی هستیم که خلقت همه موجودات زنده، از نطفه کوچك و ذره بینی آغاز می شود، بتدریج نمو می کند، مراحل مختلفی را طی نموده و به کمال میرسد. از حیوانات ساده یك سلولی، تا نباتات، پرندگان، خزندگان، حیوانات کاملاً پیچیده و بالآخره انسان، در همه مشاهده می کنیم که پیدایش شان از موجود نهایت کوچك، غیر قابل رویت با چشم، از نطفه آغاز می شود. پیدایش آدم علیه السلام را باید در روشنایی همین سنت ثابت و مشهود الهی مطالعه کرد، نه در تصورات واهی بدون سند. تصور مذکور به این معناست که باید نخست مجسمه های همه موجودات زنده، از ویروس ها تا فیل و شتر، و ازبکتریا تا درخت های بزرگ و تنومند را از گل ساخته، بعد آنرا بر آتش گذاشته و سفت و سخت کرده و سپس حیات مناسب و روح سازگار با ساختارش در آن دمیده باشد. چنین تصوری نه تنها منافی آیات قرآن و مخالف عقل است، بلکه مغایر سنن الهی در خلقت موجودات زنده می باشد.

قرآن بطور مکرر و طی آیات متعددی در رابطه به آغاز خلقت انسان می فرماید که خلقت او بعنوان موجود زنده از نطفه آغاز شده است، حکم همه این آیه ها عام بوده، نشانه ای در آن سراغ نمی شود که استثناء را افاده کند.

مثلاً می فرماید:

خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۖ تَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ * خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٖ فَإِذَا

هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ * النحل: ۳ ـ ۴

آسمانها و زمین را درست و به حق آفرید، برتر است از آنچه شریکش می گیرند، انسانرا از نطفه آفرید، پس او پرخاشگری شد نمایان.

اشاره به خلقت آسمانها و زمین و متصل آن اشاره به خلقت انسان از نطفه، این حقیقت را بازگو می کند که پیدایش انسان در ابتدای خلقت از یك نطفه بوده است.

پیدایش سائر موجودات زنده نیز باید طبق سنت عام الهی بهمین شکل و هریکی از نطفه جداگانه ای بوده باشد.

نظر دقیقی که می توان در روشنائی آیات قرآنی و احادیث پیامبر علیه السلام در مورد خلقت موجودات زنده ارائه کرد این است که خداوندجل شأنه در ابتدای پیدایش موجودات زنده، شرائطی در روی کره زمین فراهم کرده که برای ایجاد نطفه های موجودات گوناگون ذیروح و رشد و نموی آن ضروریست، این شرائط را می توان بهارزندگی خواند، همانگونه که در هر بهاری نطفه های راکد موجودات زنده در زیر قشر سخت زمین، شرائط نمو را برای خود مهیا و آماده می یابند، می جنبند و نمو می کنند و به بته های سرسبز و خرمی تبدیل می شوند، شرائط بهارگونه ای روی کره زمین فراهم کرده، نطفه موجودات گوناگون زنده را خلق نموده و در آغوش این شرائط مساعد به آنها رشد داده بشکل موجودات مکمل زنده در آورده است.

همچنان می فرماید:

وَٱللَّهُ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ جَعَلَكُمۡ أَزۡوَٰجٗاۚ وَمَا تَحۡمِلُ مِنۡ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلۡمِهِۦۚ وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٖ وَلَا يُنقَصُ مِنۡ عُمُرِهِۦٓ إِلَّا فِي كِتَٰبٍۚ إِنَّ ذَٰلِكَ

عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ * فاطر: ۱۱

و خداوند شما را از خاك آفريد، بعد از نطفه اى، سپس شما را جوره جوره ساخت و هيچ ماده اى نه (چيزى را) حمل كند و نه وضع كند مگر به علم او، و به عمر هيچ صاحب عمرى نه افزوده شود و نه كاسته شود، مگر آنكه در كتابيست (نوشته شده) و چنين كارى آسان است بر خدا.

اين آيه در رابطه به اين كه خلقت انسان از خاك آغاز شده، سپس بحالت نطفه در آمده و بعد به جفت نر و ماده تبديل شده، بحدى واضح است كه مجال هيچ نوع شك و شبهه اى را نمى گذارد، يعنى جوره انسان از نطفه ساخته شده، نه مباشرتاً از خاك، نخست خاك به نطفه تبديل شده سپس ازين نطفه جفت انسانى بدنيا آمده است.

قرآن در مورد چگونگى خلقت انسانها مى فرمايد:

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمْ فِى رَيْبٍ مِّنَ ٱلْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَـٰكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ ۚ وَنُقِرُّ فِى ٱلْأَرْحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمْ ۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرْذَلِ ٱلْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنۢ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْـًٔا ۚ وَتَرَى ٱلْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَآ أَنزَلْنَا عَلَيْهَا ٱلْمَآءَ ٱهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنۢبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ * الحج: ۵

هان اى مردم! اگر درباره بعثت شكى داريد، پس ما شما را از خاك آفريديم، سپس از نطفه اى، بعد از علقه (كتله اويخته به رحم)، سپس از پارچه گوشتى (كه يا به آن) صورت داده شده (و يا تا هنوز) شكل نگرفته، تا به شما بنمايانيم و هر چه را خواهيم تا مدت معينى در رحم ها قرار مى دهيم، بعد شما را چون طفلى بيرون مى آريم، سپس براى آنكه به قوت و كمال تان برسيد (شما را تحت رعايت مى

گیریم)؛ برخی از شما می میرند و برخی از شما به بدترین عمر (غایت پیری) رد می شوند، تا آنجا که بعد از علمش به چیزی نمی فهمد، و زمین را می بینی خشك، ولی آنگاه که آب بر آن فرو ریزیم، می جنبد و می پندد و جوره های خرم و شاداب را می رویاند.

این آیه مطالب آتی را بازگو می کند:

الف: همه انسانها از خاك آفریده می شوند، چون نطفه های شان از موادی ساخته می شود که از زمین می روید، خاك است که بشکل میوه و دانه درمآید و در وجود انسان نطفه ای از آن ساخته می شود و از تلفیق این نطفه هاست که خلقت انسان صورت می گیرد.

ب ـ همه انسانهایی که زنده بدنیا آمده، به پیری می رسند، در پیمودن این مراحل مختلف خلقت ازخاك تا نطفه، علقه، مضغه، طفولیت، جوانی و بلوغ و پیری یکسان اند.

ج ـ استثناء در این است که چه کسی را خدا در رحم مادر قرار می دهد و تا چه مدتی در آن به وی مهلت می دهد و چه کسی قبل از طی تمامی این مراحل می میرد و مجال رسیدن از یك مرحله بمرحله ای دیگر را نمی یابد.

در جمله همه انسانها فقط آدم و حواء در خارج از رحم مادر بدنیا آمده اند و در جمله کسانی نبوده اند که قرارگاه نخستین شان رحم مادر است.

د ـ این دگرگونهای منظم و تحولات جهت دار و هدفمند و روند دقیق ارتقاء و رشد انسان از سادگی بسوی کمال و از ضعف بسوی قوت؛ و توقف این حرکت ارتقایی در مرحله معینی و آغاز زوال او که بمرگش منتج می شود، بخوبی نشان می دهد که در ورای این دگرگونی ها حتماً دست هائی نامرئی پروردگار علیم و حکیمی و

اراده آفریدگار قاهری وجود دارد که همه چیز را شکل می دهد و بحرکت می آورد، جهت می دهد و نتائجی از قبل تعیین شده را بر حرکت جهت دار آن مرتب می کند.

چه کسی جز خدا، اجزای مرده و جامد؛ و خشك و بی روح زمین را زنده می کند و در آن جنبش و حرکت و نشاط و خرمی ایجاد می کند، به او احساس و عقل، درد و درك می دهد، و در او ترحم و عاطفه و خشم و خشونت می گذارد؟

اما اینکه چگونگی آفرینش زوج آدم از چه قرار بوده و چگونه بدنیا آمده است، در این رابطه در آیه اول سوره النساء می خوانیم:

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيرًا وَنِسَآءً .... النساء: ۱

هان ای مردم! از همان پروردگار تان بترسید که شما را از نفس واحدی بیافرید و از او جوره اش را خلق کرد و از هر دو مردان و زنان زیادی را پراگنده ساخت.

این آیه نشان می دهد که آغاز خلقت انسان از نفس واحدی بوده و جوره اش از جسد او منشعب گردیده و ازدواج هر دو مایه توالد و تکاثر نسل شان و انتشار آنان در روی زمین شده است.

نظر بی بنیاد کسانی که معتقد اند جوره آدم علیه السلام از گل اضافی مجسمه بی روح و یا قبرغه چپ او ساخته شده و سپس روح در آن دمیده شده با این آیه قرآن شدیداً تصادم می کند، زیرا آیه با الفاظ صریح و واضح می فرماید که جوره آدمی از نفس واحد یعنی از یك موجود زنده آفریده شده است، بدین معنا که یك موجود ذی نفس و زنده بدو بخش تقسیم گردیده و یك جفت انسانی از آن ساخته شده است، نه اینکه نخست دو مجسمه بی جان را جدا از هم ساخته و سپس در هر یکی

روح دمیده و زنده شده اند.

درك این موضوع نیز، به کسانی که از اسرار سنن الهی در خلقت اشیاء واقف نیستند، دشوار جلوه می کند، ولی برای علماء و دانشمندان زیست شناسی نه تنها قابل فهم است بلکه آنرا از اعجاز قرآن می شمارند، دانشمندان علوم زیست شناسی بعد از کشف حیوانات یك سلولی و اطلاع از چگونگی انقسام یك سلول بدو سلول به این حقیقت پی بردند که این نوع تولد و انقسام در هستی وجود دارد و یکی از سنن آفرینش اشیاء در طبیعت می باشد. نطفه نخستین انسان در رحم نیز از طریق انقسام (یك به دو، دو به چهار، چهار به هشت. . . .) رشد می کند، به شکل طفل در می آید. برای کسیکه اعتقادش در مورد خلقت آدم علیه السلام این است که آغاز پیدایش او مثل همه مخلوقات خدا، ازیك نطفه بوده، پیدایش جوره اش از او، هیچنوع اشکالی ایجاد نخواهد کرد و آنرا مطابق سنن الهی خواهد شمرد، ولی کسیکه خلقت آدم علیه السلام را با کار کلال و کوزه گری تشبیه کند که بر خاك آب می ریزد و گل چسپناك تهیه نموده، از آن کوزه های خام درست می کند و بر آتش می گذارد و پخته می کند و... چنین کسی لابد در تفسیر و توجیه آفرینش جوره آدم علیه السلام از کالبد او دچار مغالطه و سرگیچی خواهد شد و راه کج نویسنده بایبل را در پیش خواهد گرفت!!

آیات ۳-٤ سوره العلق که می گوید: بخوان که پروردگارت گرامی ترین است، آنکه بیاموزاند با قلم. یعنی این نشانه اکرام و عنایت بی پایان اوست که ترا از علقه (کتله یی اویخته به رحم) به شکل انسانی درآورد، به تو خواندن و نوشتن آموخت، یگانه موجودیکه پیام دیگران را از طریق خواندن درك می کند و با نوشتن حفظ نموده به آیندگان انتقال می دهد و به این ترتیب از تجارب قیمتی سلف خود

مستفید می شود و از ضیاع دانستنی های خود مانع گردیده، به خلف خود به میراث می گذارد، انسان است، در هیچ ذیروح دیگری این شایستگی سراغ نمی شود. خدا در انسان این استعداد و شایستگی را بودیعت گذاشته که از قلم و سیله تعلیم و تعلم بسازد و از این لحاظ او را برهمه مخلوقات دیگری برتری و فضیلت بخشیده.

از این آیه چند مطلب اساسی ذیل استنباط می گردد:

الف: قرائت، علم، و قلم رمز برتری انسان برهمه مخلوقات دیگر است و عامل فضیلت یکی بردیگری است.

ب: قلم بهترین وسیله آموزندگی و دانش اندوزی است، با قلم انسان مجال آنرا یافته است که خیلی از نادانستنی ها را بداند و به آنچه نمی دانست آگاه شود.

ج: چنانچه آیه علم بالقلم، اشاره به استعدادی دارد که پروردگار انسان در او بودیعت گذاشته، استعداد بکار گیری قلم به عنوان وسیله آموزش. همچنان آیات علمه البیان و علم آدم الاسماء کلها نیز اشاره به استعداد های درونی انسان دارد، به انسان ملکه بیان، اظهار مافی الضمیر و تشریح و توضیح قصد، هدف، نظر و پیام خود با بکار گیری کلمات و الفاظ داده شده و در او ملکه نام گذاری و استعداد شناخت همه چیز و وضع نام مناسب و شایسته برای آن داده شده؛ او شناخت خود از هستی را در قالب اسماء و نامها ترتیب، تنظیم و حفظ می کند و به دیگران انتقال می دهد. مفسرانی که آیه وعلم آدم الاسماء کلها را به شکل دیگری تفسیرکرده اند و گفته اند که اسماء توقیفی اند و نامگذاری از سوی خدا بوده و خداوند نام های اشیا را به آدم آموخت؛ به اشتباه رفته اند. تفسیرشان تفسیر بالرأی است نه تفسیر قرآن بالقرآن. اگر این تعبیر را در مورد این آیه بپذیریم، آیات علم بالقلم

وعلمه البیان را چگونه می توان با این اسلوب تفسیر کرد؟ علاوه برآن اگر چنین می بود باید اسماء همه اشیاء درهمه زبانها یکسان می بودند. جناب عزیز یاسین و رفقایش نیز به خطأ و بی راهه رفته اند که تعبیر ناقص این مفسرین را مستمسك شان گرفته اند و آن را از موارد قابل اعتراض قرآن خوانده اند!!

از آیه پنجم سوره العلق مطالب آتی را اخذ می کنیم:

الف: هر دری از معرفت که بروی انسان کشوده می شود، بهر چه از علم دست می یابد، هر کشف او و بهر چه از اسرار پی می برد در واقع این درهای بسته را خدا بروی او می کشاید، استعداد درك این حقائق و توان کشف این اسرار را خدا به او می دهد، همانگونه که قرآن در جای دیگر می فرماید:

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَ

و به هیچ چیزی از علم الهی احاطه نمی کنند مگر بخواست خدا و به آنچه او خواسته است.

ب: یك بخش این هستی چنان است که انسان جز از طریق وحی بهیچ وسیله دیگری نمی تواند به آن پی ببرد، خداوند هادی از طریق وحی؛ آنچه راکه انسان نمی دانست و از هیچ طریقی نمی توانست به حقیقت آن پی ببرد به او آموخت.

ج: در اصل انسان بی علم است، بتدریج می آموزد و کسب علم می کند. تفاوت علم انسان با بینش و فهم سائر موجودات زنده در این است که بقیه موجودات علم ثابت دارند، از قبل در حافظه آنها جاگذاشته شده، بطور طبیعی و الهامی به آنها تفهیم شده که چگونه زندگی کنند، چه کاری انجام دهند و چگونه مفید را از مضر تفکیك نمایند، ولی انسان می تواند بیش از آنچه بطور الهامی به او فهمانده شده و در ضمیر او بودیعت گذاشته شده، علم بیندوزد، سطح فهم و

بینشش را بالا برد، اسرار را کشف کند و به حقائق پشت پرده پی ببرد و به علم و دانش خود بیفزاید، با خواندن، نوشتن و استفاده از قلم می تواند ظرفیت حافظه اش را بالا برد و به آنچه دیگران دانسته اند و خود از درك آن عاجز مانده است، پی ببرد. اگر استعداد استفاده از قلم در انسان وجود نداشت وخواندن و نوشتن بلد نبود علم و شناخت هریکی در خودش خلاصه می شد، نه تجارب و دانستنی هایش را به دیگری انتقال می داد و نه از دانستنی های دیگران استفاده می برد.

آقای یاسین! این بیان علمی و دقیق قرآن را که سراسر مبنی بر حقائق و واقعیت است با ادعاء بیهوده و بی بنیاد بایبل مقایسه کن که می گوید: انسان با تناول میوه ممنوعه معرفت، آن هم خلاف مشیت الهی؛ دیده ور شد و وضع خود و ماحولش را درك کرد!! و به همین دلیل خدا او را از بهشت بیرون کرد!!

بایبل ادعاء می کند که خدای بایبل نخست برای آدم در منطقه عدن باغی ساخت، سپس برای سیراب کردن این باغ از همین ساحه عدن نهری چنان بزرگ ایجاد کرد که چهار نهری به بزرگی نهرهای دجله و فرات از آن جدا گردید!! اما این باغ به پیمانه ای کوچك بود که آدم و همسرش در آن زندگی می کردند و نگهدار و پاسبان آن بودند!! و این نهر بزرگ زمانی جاری شد که باغ عملاً آماده استفاده آدم بود!! تمامی این حرفها خلاف عقل و خلاف واقع است، معمول چنان است که نخست در یك منطقه آب پیدا می شود و سپس گیاه و بته، نه عکس آن، ولی نویسنده نافهم بایبل عکس آن را ادعاء کرده است!! نه منبع این نهر ها یکی است و نه از یك نهر جدا شده اند، نه در حول و حوش دجله و فرات نهری سراغ داریم که دجله و فرات از آن جدا شده باشند، ادعاء بایبل خیلی مسخره است که می گوید: دجله و فرات از یك نهر جدا شده اند، در حالی که دجله و فرات از سر چشمه شان

نه بلکه در پایان با هم یك جا شده اند، شاید کسی به نویسنده بی خبر بایبل گفته بود که این دو نهر در فلان منطقه با هم یکجا اند و بالا تر از هم جدا، او نیز گمان کرده که در آغاز با هم یکجا اند و در پایان از هم جدا!! او سمت جریان آب را اشتباه گرفته!! اگر این نهر ها از جنوب شرق به سوی شمال غرب سرازیر می شدند ادعاء بایبل درست می بود، اما حقیقت عکس این است، این نهر ها از شمال غرب عراق به سمت جنوب شرق آن جریان دارند و از کوههای ترکیه سرچشمه می گیرند، و نزدیك دهنه خلیج با هم یکجا می شوند!! ادعاء بایبل از این بابت نیز نامعقول است که باغی تحت حفاظت یك انسان با نهری به این بزرگی آبیاری شود!! اگر در کنار دجله و فرات نهرهایی به نام فیشون و جیحون نیز بودند؛ که نیستند و در نقشه به چشم نمی خورند؛ چهار نهری به این بزرگی برای آبیاری تمامی زمینهای کشوری کفایت می کند که تمامی عراق و ایران را احتواء کند، چگونه باور کنیم که اللّٰه متعال نهری به این بزرگی را برای آبیاری باغی کوچك و تحت حفاظت یك انسان جاری کرد!! و اگر مراد از جیحون دریای آمو باشد که سرچشمه اش بلندی های پامیر است و از سرچشمه های دجله و فرات تقریباً پنج هزار کیلو متر فاصله دارد، پس باغ عدن نویسنده بایبل باید چنان فراخ و بزرگ بود که یك کناره آن در افغانستان، تاجکستان و اوزبکستان و دیگرش در عراق!! و اگر جیحون نهری بود که از کوش می گذشت؛ کوش اکنون مربوط ایران است!! این سخن نیز بیهوده است که سرچشمه نهر و موقعیت باغ در یك ساحه به نام عدن بود، چون معمولاً سرچشمه نهر از زمینهای که با آن آبیاری می شود خیلی دور می باشد.

- از پیروان بایبل می پرسم: آدم علیه السلام از خوردن میوه کدام درخت منع شده بود؛ توأم با این اخطار که خوردن این میوه به مرگش می انجامد؛ درخت حیات

یا درخت معرفت؟ بایبل در این جا وضاحتی ندارد، ولی بعداً ناچار توضیح می دهد، طبیعی است که این نباید میوه درخت حیات باشد؛ چون این میوه به مرگ نه بلکه به حیات ابدی و جاودانی می انجامد، و معنی ممانعت از میوه درخت معرفت جز این نیست که به او و از طریق او به فرزندانش گفته شده: اگر سعی و تلاش کنید که معرفت کسب نمایید و از میوه (درخت معرفت خوب از بد) بخورید حتماً می میرید!! یعنی چشمها را ببند، میوه درخت معرفت را مخور، این میوه باعث مرگت می شود!! باز هم از پیروان بایبل می پرسم:

۱. آدم علیه السلام این میوه ممنوعه را خورد، چرا نمرد؟!! چرا سخن خدای بایبل غلط از آب درآمد؟!! او به آدم علیه السلام گفته بود: اگر این میوه را خوردی مطمئن باش که حتماً می مری!!

۲. می دانیم که بزرگترین عامل مرگ انسان، برعکس ادعاء بایبل؛ عدم معرفت اوست، او اگر بنابر بیماری اش می میرد؛ سببش این است که از علاج این بیماری آگاه نیست، معرفتی در باره دوای این بیماری ندارد!! اگر به دست دشمن مغلوب می گردد و کشته می شود دلیلش آن است که معرفت او از دشمن و برنامه اش ناقص است، نمی داند چگونه شر و ضرر دشمن را دفع کند و چه اسلوبی را برای سرکوبی دشمن و عقیم کردن توطئه هایش به کار گیرد!! معرفت باعث دراز شدن عمر اوست نه سبب مرگش!! چگونه باور کنیم که خدای علیم به آدم علیه السلام گفته است: میوه درخت معرفت باعث مرگ توست؟!!

بیایید ببینیم بایبل در باره چگونگی پیدایش همسر آدم علیه السلام چه گفته و تفاوت میان بیان قرآن و بایبل چگونه است:

بایبل می گوید: خداوند فرمود: «شایسته نیست آدم تنها بماند. باید برای او

یار مناسبی به وجود آورم. » آنگاه خداوند همه حیوانات و پرندگانی را که از خاک سرشته بود، نزد آدم آورد تا ببیند آدم چه نامهایی بر آنها خواهد گذاشت. بدین ترتیب تمام حیوانات و پرندگان نامگذاری شدند. پس آدم تمام حیوانات و پرندگان را نامگذاری کرد، اما برای او یار مناسبی یافت نشد. آنگاه خداوند آدم را به خواب عمیقی فرو برد و یکی از قبرغه هایش را برداشت و جای آن را با گوشت پُر کرد، و از آن قبرغه، زنی سرشت و او را پیش آدم آورد. آدم گفت: «این است استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم. نام او نسا باشد، چون از انسان گرفته شد. » به این سبب است که‌مرد از پدر و مادر خود جدا می شود و به همسر خود می پیوندد، و از آن پس، آن دو یکی می‌شوند. آدم و همسرش، هر چند برهنه بودند، ولی احساس خجالت نمی‌کردند.

در این جملات کوتاه چند مطلب مضحك و بیهوده را شاهدیم:

- **معنی گفته بایبل این است که خدای بایبل به اشتباه خود متوجه گردیده که آدم را تنها آفریده و کار نامناسبی کرده، خواست اشتباهش را جبران کند و همسری برای آدم پیدا کند!!**
- **این رفیق را باید او خود و از میان حیوانات و پرندگان انتخاب کند، برای همین منظور تمامی حیوانات و پرندگان را نزد او آورد تا (یار) دلخواهش را انتخاب کند، ولی او در میان آنها یاری مناسب برای خود نیافت، هیچ یکی را نپسندید، تنها این کار را انجام داد که برای هر یکی نامی وضع کرد، و بدین ترتیب همانجا و در همان وخت تمامی اشیاء عالم از سوی آدم علیه السلام نامگذاری شدند!!**
- **بنابر این که آدم علیه السلام از میان حیوانات و پرندگان (رفیقی) برای خود انتخاب نکرد؛ خدای بایبل او را به خواب عمیق فروبرد تا طی عملیات جراحی یکی**

از قبرغه هایش را برون آرد، بدون آن که احساس درد کند؛ و از آن (یار و رفیقی) برایش بسازد، آدم علیه السلام در خواب عمیق فرورفته بود که یکی از قبرغه هایش بیرون کشیده شد و جای خالی اش با گوشت پر شد، از این قبرغه زنی آفریده شد، قبل از بیدار شدن آدم علیه السلام به کنار او آورده شد، هنگامی که از خواب بیدار شد او را در کنار خود یافت، و بلادرنگ گفت: این استخوانی از استخوانهای من و گوشتی از گوشت من است!! نامش (نسا) باشد، چون از (انسان) گرفته شده!! خیلی خیلی حیرت آور است که انسان باشعور و عقلمندی این حرفهای بیهوده و مسخره را به زبان آرد و آن را بپذیرد!! آیا انتساب این سخنان مسخره و پوچ به کتاب مقدس الهی بی باکی و جسارت قبیح نیست؟!! مگر آفریدگار هستی مخلوقاتش را به نحوی می آفریند که بایبل می گوید؟ مگر همین اکنون که خداوند متعال هر لحظه حیوانات و جوره های شان را می آفریند به نحوی می آفریند که بایبل ادعاء می کند؟ آیا کدام انسان عاقل این سخن را خواهد پذیرفت که سنت الهی در رابطه به پیدایش حیوانات به گونه زوج زوج به نحوی است که در بایبل می خوانیم؟!! آیا درست است بگوییم که نخست مذکر هر جفت حیوان آفریده شده و سپس ماده اش از قبرغه های آنها؟!! از پیروان بایبل می پرسیم: آدم علیه السلام چگونه فهمید که همسرش استخوانی از استخوانهایش و گوشتی از گوشتش است؟ بنابر ادعاء بایبل او در خوابی عمیق بود، به نحوی که درد عملیات و این را که یکی از قبرغه هایش قطع شده، نیز احساس نکرد!! کی به شما گفته و چگونه این ادعاء بی بنیاد را ثابت می کنید که زبان آدم علیه السلام عبری یا عربی بود و نام نسا را بر همسرش گذاشته؟!! اگر طبق ادعاء بایبل نامهای تمامی اشیاء از سوی آدم علیه السلام وضع گردیده چرا این نامها در تمامی زبانهای اولاد آدم همسان نیست؟ بر پسر، دختر،

خواهر، برادر، پدر و مادر تان چه کسی نامهای شان را گذاشته؟ نامهای موتر، کمپیوتر، سیکل، تلویزیون، رادیو و. . . را آدم علیه السلام وضع کرده یا اولادش؟

- این سخن بایبل به ماقبل آن چه ربطی دارد که می گوید: (به این سبب است که‌مرد از پدر و مادر خود جدا می شود و به همسر خود می پیوندد، و از آن پس، آن دو یکی می‌شوند). ما که در هیچ بخش جملات قبلی لفظی را نمی یابیم که جدا شدن انسان از پدر و مادرش و انضمامش با همسرش را توجیه کند!! این جملات بی ربط نشان می دهد که نویسنده بایبل از ناحیه ادبی نیز مشکلات زیادی داشته.

بایبل در فصل سوم تحت عنوان سقوط انسان این مطالب را به رخ مخاطبش می کشد:

مار از همه حیواناتی که‌خداوند به وجود آورد، زیرکتر بود. روزی مار نزد زن آمده، به او گفت: «آیا حقیقت دارد که خدا شما را از خوردن میوه تمام درختان باغ منع کرده است؟» زن در جواب گفت: «ما اجازه داریم از میوه همه درختان بخوریم، بجز میوه درختی که در وسط باغ است. خدا امر فرموده است که از میوه آن درخت نخوریم و حتی آن را لمس نکنیم و گرنه می‌میریم. » مار گفت: «مطمئن باش نخواهید مُرد! بلکه خدا خوب می داند زمانی که از میوه آن درخت بخورید، چشمان شما باز می‌شود و مانند خدا می شوید و می توانید خوب را از بد تشخیص دهید. » آن درخت در نظر زن، زیبا آمد و با خود اندیشید: «میوه این درختِ دلپذیر، می‌تواند، خوش طعم باشد و به من دانایی ببخشد.» پس از میوه درخت چید و خورد و به شوهرش هم داد و او نیز خورد. آنگاه چشمانِ هر دو باز شد و از برهنگی خود آگاه شدند؛ پس با برگهای درختِ انجیر پوششی برای خود درست کردند. عصر همان روز، آدم و زنش، صدای خداوند را که در باغ راه می

رفت شنیدند و خود را لابلای درختان پنهان کردند. خداوند آدم را ندا داد: «ای آدم، چرا خود را پنهان می کنی؟» آدم جواب داد: «صدای تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا برهنه بودم؛ پس خود را پنهان کردم. » خداوند فرمود: «چه کسی به تو گفت که‌برهنه ای؟ آیا از میوه آن درختی خوردی که به تو گفته بودم از آن نخوری؟» آدم جواب داد: «این زن که‌یار من ساختی، از آن میوه به من داد و من هم خوردم. » آنگاه خداوند از زن پرسید: «این چه کاری بود که کردی؟» زن گفت: «مار مرا فریب داد. » پس خداوند به مار فرمود: «بسبب انجام این کار، از تمام حیوانات وحشی و اهلی زمین ملعونتر خواهی بود. تا زنده ای روی شکمت خواهی خزید و خاک خواهی خورد. بین تو و زن، و نیز بین نسل تو و نسل زن، خصومت می‌گذارم. نسلِ زنْ سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی زد.» آنگاه خداوند به زن فرمود: «درد زایمان تو را زیاد می کنم و تو با درد فرزندان خواهی زایید. مشتاق شوهرت خواهی بود و او بر تو تسلط خواهد داشت.» سپس خداوند به آدم فرمود: «چون گفته زنت را پذیرفتی و از میوه آن درختی خوردی که به تو گفته بودم از آن نخوری، زمین زیر لعنت قرار خواهد گرفت و تو تمام ایام عمرت با رنج و زحمت از آن کسب معاش خواهی کرد. از زمین خار و خاشاک برایت خواهد رویید و گیاهان صحرا را خواهی خورد. تا آخر عمر به عرق پیشانی ات نان خواهی خورد و سرانجام به همان خاک باز خواهی گشت که از آن گرفته شدی؛ زیرا تو از خاک سرشته شدی و به خاک هم برخواهی گشت. » آدم، زن خود را حَوّا (یعنی «زندگی») نامید، چون او می بایست مادر همه زندگان شود.

مشاهده می کنید که در این بخش بایبل چه حرفهای مضحك، سخیف و یاوه را در برابر خود می یابیم، حیرت آور است که یهودی ها و مسیحیان چگونه این حرف

ها را می پذیرند و آن را جزء کتاب مقدس الهی می خوانند؟!! به این مطالب توجه کنید:

- **می گوید: مار از همه حیواناتی که‌خداوند به وجود آورد، زیرکتر بود، در حالی که زیرکی مار نسبت به خیلی از حیوانات کمتر و کمرنگ تر است.**
- **می گوید: مار غرض اغوا و فریب زن وارد باغ شد!! نمی دانیم مار را با اغوای انسان چه کاری و چه توانی؟!! کدام انسان عاقل این ادعای واهی را خواهد پذیرفت که مار می تواند زن را فریب دهد!!**
- **می گوید: مار به زن گفت: خدا حقیقت را به شما نگفته، درست نیست که شما با خوردن این میوه خواهید مرد، حقیقت این است که با خوردن این میوه صاحب معرفت خواهید شد و خوب و بد را خواهید شناخت!! خدا نمی خواهد شما از این بخورید زیرا با خوردن آن شما در معرفت تان شبیه خدا و رقیبی برای او خواهید شد، او نمی خواهد رقیبی داشته باشد، به همین دلیل شما را از خوردن این میوه منع کرده است!! بایبل می گوید: حرف مار درست ثابت شد و حرف خدا نادرست و خلاف حقیقت، هر دو از آن میوه خوردند نه مردند؛ بلکه برعکس چشمهای شان باز شد و خوب و بد را درك کردند، نخستین نشانی این معرفت این بود که برهنگی شان را احساس کردند، قبل از خوردن این میوه برهنه بودند ولی آن را احساس نمی کردند و خجالت نمی کشیدند!!**
- **بایبل با این بیانش زن را عامل اصلی گناه و محرك مرد به انحراف معرفی کرده، آغاز ارتکاب گناه از سوی او بوده، نخستین گناه روی زمین را او مرتکب شده، مرد نیز از سوی او به گناه کشانده شده، و این بدون شك کاملاً خلاف حقیقت و واقعیت است، جسارت زن در ارتکاب گناه خیلی کمتر از مرد است، شمار مجرمین**

میان مردها همواره بیشتر از زنان بوده، زن غالباً در ارتکاب گناه نیز از مرد تقلید و به او اقتداء می کند، ساختار فطری زن چنان است که تمایلش به نیکی بیش از مردان است، عاطفه نیرومندش او را به جای بدی بسوی نیکی تشویق می کند، همواره مشاهده می کنیم که مرد برای ارتکاب گناه زن را دنبال می کند و به سوی او می رود.

- با اطمئنان کامل می توان گفت که بیان اصلی بایبل در باره درخت ممنوعه بهشت حتماً همانگونه بوده که قرآن فرموده است. قرآن این موضوع را چون موضوع عمیق علمی به بحث گرفته و طی آن به حقیقت بزرگ علمی اشاره کرده است، به این حقیقت که در تمامی جانداران عالم تنها انسان چنان است که برای شناخت خوراك مفید و مضر به رهنمایی ضرورت دارد، باید از مرجعی دیگر معلومات کسب کند، جانداران دیگر چنان اند که از نخستین روز پیدایش شان می دانند چه چیزی را بخورند و از خوردن چه چیزی امتناع ورزند، در دماغ شان ملکه شناخت غذای مفید از مضر تعبیه شده، با استمداد از آن می توانند بدون کسب رهنمای از دیگری؛ به شمول پدر و مادرش، گیاه و دانه مفید و مضر را تشخیص دهد، بچه آهو، بره، بزغاله، گوساله و بچه های سائر حیوانات گیاهی را به دهن نمی برند که برای شان مضر است، اما بچه انسان سنگ، کلوخ، خاك، ذغال، و هر چیزی را که به دست می آورد به دهن می برد، می چشد و می خورد، مادرش ناچار او را از خوردن اشیاء مضر باز می دارد، و این بازداشتن تا چندین سال دوام می کند!! انسان قرن بیست و یکم بیش از گذشته و بیش از هر موضوع دیگری به این دلچسپی نشان می دهد که بداند کدام غذا برایش مفید است و کدام مضر!! شاید برای اکثر انسانها این موضوع قابل توجه و دلچسپ باشد که نظر طبیبی حاذق و

ارزیابی های علمی در باره غذاهای مفید و مضر را بشنود!! جالبترین برنامه رسانه های خبری برای او برنامه های شامل این مبحث است، قرآن با اشاره به استقرار آدم علیه السلام در بهشت و شجر ممنوعه به این موضوع اساسی و علمی مربوط به فطرت انسان تماس گرفته، اما نویسنده بایبل از آن افسانه مضحك ساخته!!

- این گفته بایبل نیز خیلی مضحك است که آدم علیه السلام و همسرش قبل از خوردن میوه ممنوعه برهنگی شان را احساس نمی کردند، و پس از تناول آن فهمیدند که برهنه اند، و این نیز بنابر این دلیل که قبلاً بی معرفت بودند و پس از خوردن میوه درخت معرفت چشمهای شان باز و دیده ور شدند، و برهنگی شان را احساس کردند!!! در حالی که حقیقت کاملاً عکس این ادعاء و چنان است که خداوند متعال به تمامی جانداران روی زمین لباسی عنایت کرده که هم زیبا است، هم برابر قد و قامت شان، نه بافتن می خواهد و نه دوختن، نه فرسوده می شود و نه می شارد، در زمستان از سرما مانع می شود و در تابستان از گرما، لباس برخی از آنها به پیمانه ای زیبا است که اگر تمامی هنرمندان زمین جمع شوند و همدیگر را در ساختن زیبا ترین لباس کمك کنند نمی توانند لباسی به این زیبایی، لطافت و ظرافت بسازند، ببافند و بدوزند!! در میان تمامی جانوران تنها انسان مخلوقی است که برهنه است، جامه ای شبیه بقیه جانوران ندارد، مجبور است برای خود جامه درست کند، برای ایام سرد زمستان جامه جداگانه و مختص به سرما و در ایام گرم تابستان جامه ای مختص برای حفاظت از گرما. از بیان علمی و زیبای قرآن به وضوح تمام درك می کنیم که انسان در بدو آفرینشش چنین نبود، بعداً برهنه شد، قبل از برهنه شدنش جامه ای داشت که همواره او را پوشانده بود و از برهنه شدنش مانع می شد، نیازی به بافتن و دوختن جامه نداشت، از این جامه فطری بنا بر یك اشتباه

محروم شد، خوردن میوه درخت ممنوعه او را از این لباس محروم کرد و به برهنگی اش انجامید، پس از برهنگی نخست از برگ درختان برای خود جامه ساخت، سپس جامه های دیگر، برخی تنها برای پوشاندن بدنش، برخی برای تجمل و زیبایی، برخی برای تقوی و خود نگهداری، مستحکم، سنگین، باوقار و مانع گناه. نویسنده بایبل در باره برهنگی آدم علیه السلام و همسرش چنین تعبیری دارد، از آغاز برهنه بودند، ولی برهنگی شان را احساس نمی کردند، پس از خوردن میوه درخت معرفت به برهنگی خود پی بردند، در میان مسلمانان نیز عده ای تحت تأثیر تبلیغات پیروان بایبل رفته اند و در باره جامه نخستین آدم علیه السلام تعبیر مشابه به تعبیر بایبل دارند، گمان می کنند که این جامه شاید از ابریشم، پشم، پنبه، و. . . بافته شده بود، برابر به قد و قامت آدم و همسرش، در حالی که جامه بافته شده و دوخته شده را اولاد آدم ساخته، جامه ای را که خداوند جل شأنه به مخلوقاتش می دهد نه بافته شده و نه دوخته، اینها نه به الفاظ قرآن اعتناء کرده اند و نه به جامه مخلوقات خدا، جامه ای که هر لحظه در هر سوی حول و حوش خود مشاهده می کنند، در یك طرف هزاران نوع حیواناتی را می بینند که هر یکی ملبس به جامه های زیبای عطیه فطری الهی اند و در سوی دیگر؛ خود و همنوعانش را می نگرد که از چنین جامه ای محروم اند و نیازمند این که جامه ای از پشم، ابریشم، پنبه و نیلون. . . برای خود ببافند و بدوزند، قرآن با بیان این مطلب حقیقت بزرگ علمی را در جلو ما می گذارد اما آنان که در دام روایات خرافی اسرائیلی و اوهام رفته اند از آن افسانه ای مضحك ساخته اند!!!

- ناقدان ناآگاه نمی دانند که انسان با محروم شدن از لباس فطری الهی و تهیه جامه به دست خود به چه مصیبتهای بزرگی مواجه گردیده و پدیده لباس چه فتنه

هایی برای انسان ایجاد کرده، نمی دانند که همین جامه باعث تفریق، تبعیض، فخر فروشی و احساس برتری یکی بر دیگری میان انسانها و وسیله تجاوز و تعدی یکی بر دیگری گردیده، دیده های کوتاه نگر شان از درك این حقیقت عاجز اند که در این جامه مصنوعی چه ظلمهایی صورت می گیرد، در جامه های عسکری و پولیسی چه تعداد انسانان بی گناه مورد تعدی و تجاوز قرار می گیرند، چه تعداد انسانهای شریف به دلیل جامه های محقر و ساده شان تحقیر و توهین می شوند، چه انسانهای ذلیل در جامه های فاخره خود را برتر از انسانهای شریف می خوانند، نمی بینند که یکی از جامه اش پوست روباه درست کرده مردم را با آن می فریبد، دیگری از جامه اش چون گوسفند بی آزار جلوه می کند و لی در سینه اش دل گرگ درنده، آن دیگر از جامه اش دلاور شیر پنجه جلوه می کند ولی در واقع چون روباه ترسو و جبون است، الله متعال بافتن و دوختن جامه را به او آموختاند، برای آن که خود را از ضرر گرما و سرما نگهدارد، لباسش را به سه دسته تقسیم کرده: لباس نگهداری بدن از سرما و گرما و اسلحه دشمن، لباس زیبایی و لباس تقوی، اما برخی از انسانها از جامه شان یا وسیله فریب ساخته اند، یا وسیله تجاوز و تعدی و یا وسیله خودنمایی، تکبر و اظهار برتری بر دیگران!!

- قرآن قضیه تخدیع آدم علیه السلام و اخراجش از بهشت را کار شیطان خوانده، شیطان را عامل تشویق و ترغیب آدم علیه السلام و اولادش (انسان) به گناه و فساد تلقی می کند، کسی که از ناحیه او تحریك به گناه را در دل خود احساس می کنیم، کسی که بر دل ما چندك می زند و ما را به گناه می گمارد، گناه و حرام را برای مان مزین و آراسته می سازد، آن را باعث (ارتقاء) و (دوام) ما می خواند، همان که ما با چشم خود نمی بینیم ولی تحریك و تأثیرش را همواره احساس می کنیم، نزد جد

بزرگوار ما آدم علیه السلام همین وسواس خناس رفته و او را وسوسه کرده، همانگونه وسوسه کرده که امروز اولادش را وسوسه می کند، و این وسوسه را در دل و دماغ او باعث شده که: اگر از این میوه بخورید از (جاودانگی در بهشت) و (ارتقاء معنوی) بهره ور خواهید شد، قرآن در این رابطه چیزی به مخاطبش گفته که هر لحظه در زندگی اش احساس می کند، اما بابیل یاوه سرایی کرده و این وسوسه را کار مار زیرك می خواند!!!

- **حیرت آورتر این که بابیل خدایش را این گونه معرفی می کند: عصر همان روز، آدم و زنش، صدای خداوند را که در باغ راه می رفت شنیدند و خود را لابلای درختان پنهان کردند. خداوند آدم را ندا داد: «ای آدم، کجایی؛ چرا خود را پنهان می کنی؟» آدم جواب داد: «صدای تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا برهنه بودم؛ پس خود را پنهان کردم. » خداوند فرمود: «چه کسی به تو گفت که‌برهنه ای؟ آیا از میوه آن درختی خوردی که به تو گفته بودم از آن نخوری؟» آدم جواب داد: «این زن که‌یار من ساختی، از آن میوه به من داد و من هم خوردم. » آنگاه خداوند از زن پرسید: «این چه کاری بود که کردی؟» زن گفت: «مار مرا فریب داد. »**

در این سطور چند مطلب سخیف جلب توجه می کند:

- **بابیل خدایش را چنان معرفی می کند که در باغ کوچکی قدم می زند، صدای پایش را آدم علیه السلام شنید، خود را عقب درختی از او پنهان کرد، خدا نمی دانست آدم کجاست، صدایش کرد: آدم! کجایی، از این نیز اطلاعی نداشت که هر دو مهمان این باغ از میوه ممنوعه خورده اند!! از آدم علیه السلام می پرسد: چگونه فهمیدی که برهنه ای، آیا از میوه آن درخت خورده ای که به تو گفته بودم از آن نخوری؟ از این نیز اطلاعی نداشت که زن باعث و محرك این کار بود و از این نیز**

که مار او را اغوا کرده بود!!

- به این جزای حیرت آور که به مار فریبکار داد نیز کمی توجه کنید:. . . تا زنده ای روی شکمت خواهی خزید و خاک خواهی خورد. می پرسیم: آیا مار قبل از این بر سینه اش نه می خزید بلکه روی پاهایش راه می رفت؟!! این خزندگان دیگر که بر سینه های شان می خزند؛ جزای کدام جرمی را می چشند؟!! چه خنده آور و یاوه است که خاك خوراك مار است!!! هیچ ماری خاك نمی خورد، خوراکش خاك نه بلکه حیواناتی چون موش و بقه و پرندگان است!!

جزایی که به زن داده شده نیز قابل تعمق است: «درد زایمان تو را زیاد می کنم و تو با درد فرزندان خواهی زایید. مشتاق شوهرت خواهی بود و او بر تو تسلط خواهد داشت. » می پرسیم: تمامی حیواناتی که در اثنای زایش اولاد احساس درد می کنند و شاید بیش از دختران آدم علیه السلام، این درد چرا و به دلیل کدام جرم شان؟!! اشتیاق مرد به زنش بیشتر است یا عکس آن اشتیاق زن به شوهرش؟ مگر این اشتیاق جزای جرم است؟ میان تمامی جانداران این اشتیاق وجود دارد، به اینها بنابر کدام جرمی جزای اشتیاق داده شده؟!! این اشتیاق جزا نه بلکه عنایت بزرگ الهی است، وسیله مهم و اساسی دوام نسل انسان و حیوان است، چرا به این اشتیاق به دیده جزا می نگرید؟ قرآن الفت، محبت و اشتیاق میان مرد و زن را عطیه، رحمت و عنایت الهی می خواند!! آیا درست است که بالادستی و سلطه مرد بر زن را جزاء تلقی کنیم؟! این بالادستی نه تنها جزایی به ماده ها تلقی نمی شود بلکه عنایت بزرگ الهی نسبت به آنهاست، این باعث بقای خانواده است، از تشتت و متلاشی شدنش مانع می شود، اجتماعی بدون رهبر و قیم نمی تواند موجودیتش را حفظ کند، این بالا دستی یك پدیده طبیعی و فطری است، میان اکثر حیوانات شاهد

آن هستیم، به نحوی که نر از ماده اش دفاع و حفاظت می کند، نمی گذارد دیگری مزاحمش شود. . . خروس از ماکیانهایش به پیمانه ای دفاع می کند که زخمی می شود و از زخمهایش خون جاری می شود ولی از حمایت و دفاع دست نمی کشد، خیلی از پرندگان و حیوانات دیگر در دفاع از ماده های شان کمتر از خروس نیستند. هیچ انسانی عاقل سخن بایبل را معقول و پذیرفتنی نخواهد گرفت.

به این حرفهای بیهوده بایبل نیز توجه کنید: خداوند لباسهایی از پوست حیوان تهیه کرد و آدم و همسرش را پوشانید. ۲۲ سپس خداوند فرمود: «حال که آدم مانند ما شده است و خوب و بد را می‌شناسد، نباید گذاشت از میوه درخت حیات نیز بخورد و تا ابد زنده بماند. » ۲۳ پس خداوند او را از باغ عدن بیرون راند تا برود و در زمینی که از خاکِ آن سرشته شده بود، کار کند. ٢٤ بدین ترتیب او آدم را بیرون کرد ودرسمت شرقی باغ عدن فرشتگانی قرار داد تا با شمشیر آتشینی که به هر طرف می چرخید، راه «درخت حیات» را محافظت کنند.

در رابطه به مطالب این سطور چند ملاحظه جدی داریم:

- **سنت الهی در مورد اعطاء لباس به مخلوقاتش چنان نیست که مثل خیاط و دوزنده ای برای شان بدوزد و به آنان بپوشاند، نویسنده بایبل نمی داند که معنی اعطاء لباس از سوی خدای متعال به مخلوقی چیست!، خدای متعال به تمامی حیوانات، درختها و گیاهان لباس مناسب حال شان اعطاء کرده است، که هم آنها را از سرما و گرما حفظ می کند و هم از حشرات و مکروبها، به آدم علیه السلام چون سائر جانداران لباسی مناسب عنایت کرد، که بنابر خوردن میوه درخت ممنوعه از این لباس فطری محروم شد، نخست خود را با برگ درختان پوشاند، سپس از پوست حیوانات و بعد اولادش از جامه های بافته شده از تار و پشم برای خود جامه**

ساخت.

- نویسنده بایبل گاهی باغ عدن را در زمین می خواند و گاهی خارج از زمین، قبلاً گفته بود که این باغ در ناحیه شرقی زمین واقع بود، ولی در این جا می گوید که آدم را از باغ عدن اخراج کرد و به سوی زمینی فرستاده شد که از خاك آن آفریده شده بود!!!
- او خدایش را این گونه معرفی می کند که نمی خواهد در مخلوقاتش کسی معرفت خوب و بد کسب کند، خواست آدم علیه السلام را از خوردن میوه درخت معرفت مانع شود، ولی آدم علیه السلام خلاف اراده و خواست خدا موفق به خوردن این میوه شد!! پس از وقوع این حادثه غیر مترقبه و خلاف خواستش در پی آن شد تا تدابیری بسنجد که نگذارد آدم علیه السلام موفق به خوردن میوه درخت حیات شود، و به رقیب دائمی برای او تبدیل شود!!! به همین دلیل از یك سو آدم علیه السلام را از باغ عدن بیرون راند و از سوی دیگر در راه رسیدن به درخت حیات فرشته هایی را گماشت که مجهز به شمشیر ها بودند، شمشیرهای آتشین که به هر سوی می چرخیدند و نمی گذاشتند کسی از آن جا عبور کند!! می پرسیم: اگر این باغ در آسمان است طبیعی است که پس از هبوط آدم از آسمان بالا رفتن به آسمان و داخل شدن به آن باغ برایش ممکن نبود، پس لزومی نداشت که فرشته های مجهز به شمشیر های آتشین را در مسیر راه بگمارد، خدای بایبل چرا این کار را کرد؟!! و اگر این باغ در زمین بود به ما بگویید: این باغ در کجای زمین است؟!! گذشتن از پهرداران راه را به ما بگذارید، اکنون عبور از چنین پهره دارانی کار آسان و سهل است، اگر آدم علیه السلام نمی توانست عبور کند اولادش با هلیکوپتر می توانند عبور کنند، اگر مردم عادی نمی توانند برای پاپ سهل و آسان است!!!

- از این حرفهای بیهوده و سخیف بایبل هر کسی به آسانی درك می کند که نویسنده بایبل دارای چه شخصیتی است و باورها و تصوراتش در باره خدا تا چه پیمانه ای واهی و خرافی!!

قرآن برای تردید سخنان نادرست بایبل و تصحیح آن می فرماید: خدای متعال؛ آدم علیه السلام را چنان آفریده که معرفتش بیش از فرشته ها و سطح دانشش بالاتر از آنها باشد، استعداد شناخت هر چیز را به او عنایت کرد، توفیق دانستن چیزهایی را به او داد که فرشته ها از شناختش عاجز اند، بنابر همین معرفت و دانش خلافت زمین را به او سپرد، بنابر معرفتش او را از بهشت نه رانده، رقیب خود نگرفته، بلکه او را نائب خود ساخت و به فرشته ها امر کرد در برابر او سر اطاعت فرود آرند و تمامی عالم را در خدمت او گماشت. بایبل می گوید: فرشته ها با شمشیر های آتشین جلو آدم را سد می کنند و به مقابله او می پردازند؛ قرآن می فرماید: فرشته ها برای آدم علیه السلام به سجده رفتند و خدای متعال همه چیز آسمانها و زمین را برای اولاد آدم مسخر کرد!!!

آیا داستان موسی علیه السلام در قرآن از بایبل اقتباس شده؟

جناب عزیز یاسین بخشهایی از داستان موسی علیه السلام در قرآن را به نقد گرفته، آن را اقتباسی از بایبل و تلمود می خواند، بیان بایبل و تلمود را درست و صحیح شمرده و بیان قرآن را نسخه برداری ناقص تلقی کرده است، از اسلوب ضعیف و رکیك نوشته او و مقایسه های بی مایه اش نمایان است که نه از قرآن درکی درست دارد و نه از بایبل و تلمود، حرفهای استادانش را بدون فهم درست محتوی آن به فارسی برگردانده، و مأموریتش را به عنوان یك اجیر قلم بدست در جنگ غرب

علیه اسلام انجام داده!! کسی که فهمی از الف بای قرآن داشته باشد، و توان مقایسه قرآن با بایبل و تلمود را، هرگز این اشتباه قبیح را مرتکب نخواهد شد که قرآن را اقتباسی از این کتب خرافی بخواند، قرآن داستانهای بایبل را از بنیاد رد کرده و حالت تصحیح شده و تعدیل شده آن را در برابر مخاطب خود می گذارد، آن را از حالت افسانه های واهی، خرافی و ملهم شرك، کفر و خرافات بیرون آورده، و به گونه داستانهای آموزنده و واقعی به مخاطب خود و پیروان بایبل پیش می کند، فرازهای این داستانها را به گونه مثالهای تاریخی و عملی پیامهای سازنده و آموزنده خود و تجسم عینی مطالب پرمایه اش قرار داده است.

او تحت عنوان بازتاب افسانه های سامی به گونه یی وارونه و ناقص در قرآن می نویسد:

زیر این عنوان خواهیم کوشید تا باروشی متمدنانه، منطقی و مستدل خطاها و لغزشهای لغوی و علمی و تناقضات منطقی موجود در قرآن را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. لذا از آنانیکه خود را در زمره فقها، علماء و مفسرین اسلام قلمداد می نمایند صمیمانه دعوت به عمل میآوریم تا در مباحثات با ما شرکت ورزیده نظرات و ملاحظات ما را به همان روشی که ما آنرا مطرح مینماییم به نقد بکشند. . . .

پررویی این جناب واقعاً تعجب آور است، نمی دانیم به چه چیزی دل بسته و چه انتظاری از نقدهای بی مایه، مقایسه های سفیهانه و مبارز طلبی های وقیحانه اش دارد؟!! و با تبعیت و نسخه برداری از اعتراضات استادانش برای نامها، داستانها، رهنمودها، و بحث هایی که در قرآن مشاهده می کند منشأی در کتب مذهبی یهودی ها و مسیحیان جستجو می کند و همین که شباهتی را یافت بی درنگ و بدون تعمق؛ و بدون توجه به تفاوتهای عمیق و گسترده؛ بیان قرآن را اقتباسی از این

کتب می خواند!! قبل از بررسی اعتراضات واهی اش در این رابطه از او می پرسیم: بایبل داستانهای تمامی پیامبران قبل از موسی علیه السلام (از آدم علیه السلام تا موسی علیه السلام) را از کجا اقتباس کرده؟ آیا استادانت این منشأ را برایت نشاندهی نموده است؟ چرا آن را منشأ هر دو (قرآن و بایبل) نمی گیری؟ بگو: بایبل داستان ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یوسف علیهم السلام، و دیگران را از کدام کتابها گرفته است؟، چرا بیان بی بنیاد بایبل را معیار و ملاك گرفته و بیان قرآن را به ترازوی آن سنجیده ای؟!! همان بایبل را که مجموعه ای از افسانه های جعلی و خرافی است!!

جناب ناقد می نویسد: در آیت پنجاه و پنج سوره البقرة آمده است:

وَإِذْ قُلْتُمْ يَـٰمُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ ٱلصَّـٰعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ* البقره: ۵۵

و چون گفتید: ای موسی! تا خدا را آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، پس در حالی که می نگریستید صاعقه شما را فرو گرفت.

همینگونه در آیت یکصد و پنجاه و سه سوره نساء تذکر رفته است:

يَسْـَٔلُكَ أَهْلُ ٱلْكِتَـٰبِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَـٰبًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ۚ فَقَدْ سَأَلُوا۟ مُوسَىٰٓ أَكْبَرَ مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوٓا۟ أَرِنَا ٱللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّـٰعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ۚ ثُمَّ ٱتَّخَذُوا۟ ٱلْعِجْلَ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَـٰتُ فَعَفَوْنَا عَن ذَٰلِكَ ۚ وَءَاتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَـٰنًا مُّبِينًا * النساء: ۱۵۳

اهل کتاب از تو می خواهند که کتابی از آسمان [یکباره] بر آنان فرود آوری، البته از موسی بزرگتر از این را خواستند و گفتند خدا را آشکارا به ما بنمای، پس به سزای ظلمشان صاعقه آنان را فرو گرفت، سپس بعد از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد گوساله را [به پرستش] گرفتند و ما از آن هم درگذشتیم و به موسی برهانی روشن

عطا کردیم.

همچنان در آیت یکصدو پنجاه و پنج سوره أعراف میخوانیم:

وَٱخۡتَارَ مُوسَىٰ قَوۡمَهُۥ سَبۡعِينَ رَجُلٗا لِّمِيقَٰتِنَاۖ فَلَمَّآ أَخَذَتۡهُمُ ٱلرَّجۡفَةُ قَالَ رَبِّ لَوۡ شِئۡتَ أَهۡلَكۡتَهُم مِّن قَبۡلُ وَإِيَّيَۖ أَتُهۡلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَّآۖ إِنۡ هِيَ إِلَّا فِتۡنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَآءُ وَتَهۡدِي مَن تَشَآءُۖ أَنتَ وَلِيُّنَا فَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَاۖ وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡغَٰفِرِينَ*

الأعراف: ۱۵۵

موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید و چون زلزله آنان را فرو گرفت گفت پروردگارا اگر می خواستی آنان را و مرا پیش از این هلاك می‌ساختی آیا ما را به [سزای] آنچه کم‌خردان ما کرده‌اند هلاك می کنی! این جز آزمایش تو نیست، هر که را بخواهی به وسیله آن گمراه و هر که را بخواهی هدایت می کنی، تو سرور مایی پس ما را بیامرز و به ما رحم کن و تو بهترین آمرزنده گانی.

آیتهای فوق الذکر همه حکایتگر صحنه یی از راهپیمایی موسی، این قهرمان افسانه های تورات (عهد قدیم)، همراه با گروهی از افراد قوم یهود به میعاد گاه ملاقاتش با خدا می باشد، گروهی که به عقیده اغلب مفسرین قرآن به موسی گفتند: تا زمانی که خدا را به صورت آشکار و با چشمان خویش نبینیم ترا باور نخواهیم کرد. در پاسخ به این پرسش که گروه متذکره متشکل از چه کسانی بوده است، مفسرین قرآن آراء ونظریات گوناگونی إرائه داده اند، مگر رازی در تفسیر خویش به استناد به آیت ۱۵۵سوره أعراف با تأکید خاطر نشان می سازد که آنان همان هفتاد نفری بوده اند که موسی آنان را برگزیده و با خود به میعادگاه برده بود تا از گناهی که در پرستش گوساله (سامری) مرتکب شده بودند معذرت بخواهند. مفسرین متملق و سطحی نگر قرآن در زمینه به اصطلاح شأن نزول این آیات و اینکه آیا موسی با خدا

تنها یک میعاد گاه داشته و یا بیشتر از آن و اینکه آیا این واقعه قبل از گوساله پرستی های قوم یهود روی داده است و یا بعد از آن، قلم فرسایی های فراوانی کرده وصفحات متعددی را سیاه کرده اند مگر تا کنون هیچکدام آنان این زحمت را به خود نداده اند تا به منبع و مصدر اصلی این افسانه که همان کتاب اسطوره یی تورات (عهد قدیم) می باشد مراجعه نموده ببینند که قضیه در اصل از چه قرار بوده است. . . . هنگام مراجعه و بررسی منابع و مآخذ متعلق به زنده گانی موسی، نمی توان چیزی به دست آورد که مؤید افسانه وارده در آیات فوق الذکر باشد و به خصوص در کتاب تورات (عهد قدیم) از همچو حادثه یی اصلا تذکری به میان نیامده است. . . . و اما در زمینه آنچه که در آیات متذکره قرآن پیرامون در خواست یهودیان مبنی بر دیدار آشکار و مستقیم با خدا بیان شده است کاملاً عکس آن چیزیست که در تورات (عهد قدیم) آمده است و آن اینکه یهودیان از موسی خواستند تا او خودش با ایشان سخن گوید، و از اینکه خدا با ایشان سخن گوید ابراز ترس نمودند. چنانکه درآیت ۱۹ إصحاح بیستم سِفرخروج میخوانیم: ۱۹ به موسی گفتند: "تو پیام خدا را بگیر و به ما برسان و ما إطاعت میکنیم. خدا با ماصحبت نکند، چون میترسیم بمیریم. . .

عرائضی در رابطه به نقد و پرسشهای جناب ناقد دارم:

از وی می پرسم: آیا می دانی که قرآن قبل از اشاره به این سخن بنی اسرائیل به موسی علیه السلام، و قبل از آن که پیامبر علیه السلام با پیروان بایبل مواجه شود؛ در باره قریش گفته است که به پیامبر علیه السلام گفتند:

۞وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَوۡ نَرَىٰ رَبَّنَاۗ لَقَدِ ٱسۡتَكۡبَرُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ وَعَتَوۡ عُتُوّٗا كَبِيرٗا * الفرقان: ۲۱

و آنان که امیدی به ملاقات ما ندارند؛ می گویند: چرا فرشتگان بر ما فرو نمی آیند، یا چرا پروردگار خود را نمی بینیم، یقیناً که آنها در ذهن شان خودبزرگ بینی کرده اند و با سرکشی بزرگی سرکشی کرده اند.

جناب ناقد! آیا می دانی که سوره الفرقان در مکه مکرمه، و اواسط دور مکی نازل شده، پیامبر علیه السلام تا قبل از هجرت به مدینه؛ با مشرکین قریش روبرو بود، مشرکینی که نه به تورات باوری داشتند و نه به تلمود، با آن هم خواهان دیدن فرشته ها و خدا با چشم خود بودند!! تا آن زمان ترجمه عربی بایبل (تورات و انجیل) نیز وجود نداشت، پیامبر علیه السلام نه زبان عبری و یونانی بلد بود و نه خواندن و نوشتن، پس سخن قریش در رابطه به این که فرشته ها به گونه ملموس و مشهود بر آنان نازل شوند و خدا را با چشم خود ببینند، از کجا اقتباس شده؟!!

جناب ناقد نمی داند که این سخن میان تمامی مخالفین توحید و رسالت مشترك است، همه به پیامبران گفته اند: خدایی که ما او را با چشم خود نبینیم هرگز باور نمی کنیم، قریش مکه همان جوابی به پیامبر علیه السلام داده اند که بنی اسرائیل به موسی علیه السلام دادند، جوابی که اکنون کمونستها به مسلمانان می دهند. کمونستها نیز خدای غائب از دیده ها را نمی پذیرند، بدون آن که از بنی اسرائیل تقلید و از بایبل اقتباس کرده باشند. قرآن می فرماید: کسی می تواند این کتاب الهی را رهنمود خود بگیرد و از رهنمایی ها و آموزه هایش بهره ای بردارد که به غیب باور کند، حواس تنگ خود و چشم کوتاه بینش را ملاك و معیار نگیرد: ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ * ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ *: این کتاب که هیچ شکی در آن نیست، راهنمای پرهیزگارانی است که به غیب باور می دارند، به اقامه نماز می پردازند، و از رزقی که به آنان

داده ایم انفاق می کنند. قرآن در رابطه به همین وجهه مشترك تمامی منکران خداست که قول بنی اسرائیل به موسی علیه السلام را به عنوان یك نمونه تاریخی آن در جلو ما می گذارد، در همین سوره بقره و چون شرحی برای همین آیه و فقط پنجاه و سه آیت بعدتر از آن!!

هر چند لزومی ندارد بگوییم در کجای بایبل به این موضوع پرداخته شده و به چه الفاظی، ولی برای آن که مستوی معلومات ناقد را از بایبلی که برای دفاع از آن به نقد واهی قرآن کمر بسته است؛ به خوبی دانسته باشید بیایید فرازهایی از عهد قدیم بایبل را مرور کنید:

بایبل زیر عنوان آب از صخره می نویسد: . . . بنی اسرائیل به موسی گفتند: «به ما آب بده تا بنوشیم. » موسی جواب داد: «چرا گله و شکایت می کنید؟ چرا خداوند را امتحان می‌نمایید؟» اما آنها که از تشنگی بی‌تاب شده بودند، فریاد زدند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی؟ آیا ما را به اینجا آوردی تا با فرزندان و گله‌های خود از تشنگی بمیریم؟» موسی به حضور خداوند رفت و گفت: «من با این قوم چکنم؟ هر آن ممکن است مرا سنگسار کنند. » خداوند در جواب موسی فرمود: «برخی از بزرگان بنی‌اسرائیل را همراه خود بردار و پیشاپیش مردم بطرف کوه حوریب حرکت کن. من در آنجا کنار صخره، پیش تو خواهم ایستاد. با همان عصایی که به رود نیل زدی، به صخره بزن تا آب از آن جاری شود و قوم بنوشند. » موسی همانطور که خداوند به او دستور داد، عمل کرد و آب از صخره جاری شد. موسی اسم آنجا را مسّا (یعنی «قوم، خداوند را امتحان کردند») گذاشت؛ ولی بعضی اسم آنجا را مریبه (یعنی «محل بحث و مجادله») گذاشتند، چون در آنجا قوم اسرائیل به مجادله با خداوند پرداختند و گفتند: «آیا خداوند در میان ما

هست یا نه؟» و به این ترتیب او را امتحان کردند.

قرآن ادعاء بایبل را تصحیح نموده می فرماید:

۞وَإِذِ ٱسۡتَسۡقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦ فَقُلۡنَا ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ٱلۡحَجَرَۖ فَٱنفَجَرَتۡ مِنۡهُ ٱثۡنَتَا عَشۡرَةَ عَيۡنٗاۖ قَدۡ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٖ مَّشۡرَبَهُمۡۖ كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ مِن رِّزۡقِ ٱللَّهِ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ * البقرة: ۶۰

و آنگاه که موسی برای قومش در جستجوی آب افتاد، پس گفتیم: با عصایت بر این سنگ بزن. پس دوازده چشمه از آن جوشید. هر تیره‌ای از مردم آبشخور خود را دانست، (گفتم:) از روزی خدا بخورید و بنوشید و در زمین تباهکارانه نپردازید.

در این آیات متبرکه از یك سو ادعاء بایبل رد شده که می گوید: اسرائیلی ها با خدا به مشاجره پرداختند و گفتند آیا خدا میان ما حضور دارد؛ پس کجاست و چرا او را نمی بینیم؟!! قرآن می فرماید: آنان نه تنها در این جا مشاجره ای نکردند بلکه در این جا از مشاجرات محتمل آینده شان جلوگیری شد، در این جا دوازه چشمه جوشید، برای هر قبیله چشمه ای خاص، برای آن که بر سر آب به منازعه نپردازند، از سوی دیگر به مجاهد و مهاجر راه خدا اطمئنان داده شده که پروردگار تان ضامن و ذمه وار رزق و روزی تان است، اگر بخواهد از سنگ خارا برای تان چشمه های آب جاری می کند، همان گونه که برای بنی اسرائیل در بیابان خشك و بی آب سینا از سنگی دوازده چشمه جاری کرد. الله متعال به کسانی که ایمان آورند، نسبت به دین التزام ورزند، و در راه خدا آماده هجرت و جهاد شوند رزق و روزی فراخ را تضمین می کند، جلو منازعاق را می گیرد که دستیابی به رزق و روزی منشأ آن است، و عزت، سرافرازی و آسایش شان را تأمین می کند. من با چشم خود مصداق های زیادی از این وعده و تضمین الهی را دیده ام، در جریان مقاومت علیه اشغال

شوروی و در زمان هجرت افغانها به پاکستان، و در اردوگاه های مهاجرین در بیابانهای این کشور؛ و در آن جا که قبل از اسکان مهاجرین در این ساحات سراغی از آب نبود، به همین دلیل از مدتهای طولانی چون بیابان مانده بود، ولی متصل اسکان مهاجرین در آن آب به چند متری سطح زمین رسید، به نحوی که مهاجرین امکان آن را یافتند که چاههای آب حفر کنند و از این طریق نه تنها مشکل آب آشامیدنی شان را حل کنند بلکه سبزیجاتی چون پیاز، گندنه و بادنجان رومی بکارند!! بی مناسبت نخواهد بود اگر داستان عجیب یکی از اردگاهها را با شما در میان بگذارم: در منطقه ای بنام هنگو از مربوطات ایالت صوبه سرحد (خیبر پشتون خوا)؛ در ساحه ای بی آب و غیر زراعتی که شبیه بیابان بود؛ و ملکیت یکی از اربابان تلقی می شد؛ اردوگاهی برای مهاجرین تأسیس شد، مالك نه تنها اعتراضی بر اسکان مهاجرین در این ساحه نداشت بلکه آن را وسیله خوب برای شهرتش به عنوان شخصیت انسان دوست می شمرد، پس از اندك مدتی در این ساحه چشمه ای جاری شد، آب زیر زمین به پیمانه ای بالا آمد که هر کسی می توانست در خانه اش چاهی حفر کند. . . ارباب حریص با مشاهده این وضعیت صبرش را از دست داد؛ از حکومت خواست تا مهاجرین را از زمین او بیرون بکشد، به محکمه رجوع کرد، محکمه به نفع او رأی داد، حکومت محلی مهاجرین را وادار کرد تا ساحه را ترك کنند و به محل دیگری که بالاتر از این ساحه و در دامنه های تپه ها بود؛ انتقال شوند، مهاجرین نیز چاره ای جز تعمیل این فیصله را نداشتند، اردوگاه تخلیه شد و مهاجرین به ساحه جدید انتقال یافتند، برای مدتی مشکل آب شان با تانکرها حل می گردید، اما پس از مدتی اندك چشمه ای در این جا جوشید، و مشکل آب شان حل شد، در مقابل چشمه محل قبلی و چاه های آب آن خشك شد!!!

در این جا ادعاء بایبل این است که خدا در کنار آن سنگ ایستاده بود، موسی علیه السلام او را می دید ولی بزرگان قوم اسرائیل نمی دیدند، این موضوع باعث نزاع و مشاجره شد که آیا واقعاً و همان گونه که موسی ادعاء می کند؛ خدا میان ما حضور دارد، یا نه؟!! با خدای خود و موسی به نزاع پرداختند، به خدا گفتند: اگر میان ما هستی خود را به ما بنمای!! به موسی علیه السلام گفتند: اگر خدا در کنار ما حضور دارد چرا او را نمی بینیم؟!! منازعه شان حل نشد، از این رو موسی علیه السلام این جا را به نام مریبه (محل شك و ریب) یاد کرد!!! صد حیف به عقل کسی که این حرف های مسخره را می پذیرد و آن را به کتاب خدای متعال نسبت می دهد!!! هزار حیف به حال کسی که از درك تفاوت عمیق میان بیان قرآن و بایبل عاجز است!!!

نقاد بی خبر؛ بیان آیات مذکور را که به حادثه مطالبه بنی اسرائیل مبنی بر رویت خدا پرداخته زیر سؤال گرفته و ادعاء کرده که در تورات و انجیل هیچ اشاره ای به چنین حادثه ای را نمی یابیم!! به این جناب می گوییم: از جانبی ادعاء می کنی که قرآن داستانهای تاریخی اش را از بایبل اقتباس کرده و این را کار اعتراض آمیز می خوانی و از سوی دیگر عکس آن را ادعاء می کنی که قرآن به حادثه ای اشاره کرده که در بایبل سراغ نداریم!! نمی دانم به کدام ادعای واهی ات بپردازم، هر دو نادرست و خلاف واقع است، حقیقت این است که قرآن به تصحیح افسانه های بایبل پرداخته، تحریف های قبیح در این کتاب مملو از خرافات را نشاندهی کرده و حقیقت را در جلو مخاطب خود گذاشته. برای آن که خوانندگان این سطور نیز و نقاد نافهم نیز بدانند که نقد او بی مایه است و نشان می دهد که نه از فهم قرآن بهره ای دارد و نه از بایبل، بیایید در برابر این جملات بایبل کمی توقف کنیم:

وقتی قوم اسرائیل رعد و برق و بالا رفتن دود را از کوه دیدند و صدای شیپور را شنیدند، از ترس لرزیدند. آنها در فاصله ای دور از کوه ایستادند و ۱۹ به موسی گفتند: «تو پیام خدا را بگیر و به ما برسان و ما اطاعت می کنیم. خدا مستقیماً با ما صحبت نکند، چون می‌ترسیم بمیریم. » ۲۰ موسی گفت: «نترسید، چون خدا برای این نزول کرده، که قدرت خود را بر شما ظاهر سازد تا از این پس از او بترسید و گناه نکنید. » ۲۱ در حالیکه همه قوم آنجا ایستاده بودند، دیدند که‌موسی به ظلمت غلیظی که خدا در آن بود، نزدیک شد. موسی به ایشان فرمود: «دو روز بعد، خداوند خود را بر شما ظاهر خواهد کرد. پس خود را برای ملاقات با او آماده کنید و در این دو روز با زنان خود نزدیکی ننمایید. » ۱٦ صبح روز سوم، هنگام طلوع آفتاب، صدای هولناک رعد و برق شنیده شد و ابر غلیظی روی کوه پدید آمد. سپس صدای بسیار بلندی چون صدای شیپور برخاست. تمام قوم از ترس لرزیدند. موسی و هارون و ناداب و ابیهو با هفتاد نفر از بزرگان اسرائیل از کوه بالا رفتند،۱۰ و خدای اسرائیل را دیدند. به نظر می رسید که زیر پای او فرشی از یاقوت کبود به شفافی آسمان گسترده شده باشد. ۱۱ هر چند بزرگان اسرائیل خدا را دیدند، اما آسیبی به ایشان وارد نشد. آنها در حضور خدا خوردند و آشامیدند.

از این سطور چند مطلب به زودی و آسانی اخذ می شود: خدا نزد موسی و قوم اسرائیل آمده، بر کوهی فرود آمده، فروآمدنش با دود غلیظ و صدای مهیب رعد گونه توأم بود، قوم اسرائیل در نوبت نخست خدا را نمی دیدند ولی دو روز بعدتر هنگام طلوع آفتاب، صدای هولناک رعد و برق را شنیدند و ابر غلیظی روی کوه پدید آمد. سپس صدای بسیار بلندی چون صدای شیپور برخاست. تمام قوم از ترس لرزیدند!!!!

نویسنده بایبل از یك سو ادعاء می كند خدا میان شعله های آتش و دود غلیظ بر كوهی فرود آمد. . . از سوی دیگر می نویسد: خدا از طریق موسی به نمایندگان قوم اسرائیل گفت: دیدید كه چگونه از آسمان با شما سخن گفتم!!! پس از این از سیم و زر بتی برای خود نسازید، و آن را عبادت مكنید. . . چه كسی این تناقض قبیح را توجیه می كند، عزیز یاسین یا استادانش؟! در آن هنگام خدا در آسمان بود یا بر سر كوه؟!!

قرآن این حرف ها را رد می كند و می فرماید: این یك تصور واهی است كه خدا یكجا با فرشته ها در لای ابر غلیظ پایین بیاید، كسی او را ببیند، نه تنها افراد عادی توان و مجال دیدن خدا را در دنیا و با این دیده ها ندارد بلكه شخصیتی بزرگی چون موسی علیه السلام؛ یگانه پیامبری كه خدا با او تكلم كرده؛ این مجال را نیافت، موسی علیه السلام خواست خدا را ببیند، تمنایش برآورده نشد، تاب مقاومت در برابر تجلی خدا به سوی كوه را نداشت، از هوش رفت، پس از به هوش آمدن گفت: خدا برتر از آن است كه دیده شود، از تمنایم نادمم، اولین كسی هستم كه به این حقیقت باور می كنم انسان نمی تواند خدا را ببیند!! به این آیات توجه كنید:

وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ قَالَ رَبِّ أَرِنِيٓ أَنظُرۡ إِلَيۡكَۚ قَالَ لَن تَرَىٰنِي وَلَٰكِنِ ٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡجَبَلِ فَإِنِ ٱسۡتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوۡفَ تَرَىٰنِيۚ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلۡجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكّٗا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقٗاۚ فَلَمَّآ أَفَاقَ قَالَ سُبۡحَٰنَكَ تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ* الاعراف: ۱۴۳

و چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او تكلم كرد؛ گفت: پروردگارم! به من بنمای تا تو را ببینم، فرمود: هرگز مرا دیده نتوانی، و لیكن به این كوه بنگر، اگر (در برابر تجلّی من) بر جای خود استوار ماند، تو هم مرا خواهی دید. امّا هنگامی

که پروردگارش بسوی کوه تجلی کرد؛ آن را درهم کوبید و موسی بیهوش شد، وقتی به هوش آمد گفت: تو منزّهی (از آن که با چشمان سر قابل رؤیت باشی). به سویت توبه می کنم و برمی گردم و از نخستینِ مؤمنان هستم.

هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن يَأۡتِيَهُمُ ٱللَّهُ فِي ظُلَلٖ مِّنَ ٱلۡغَمَامِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ * البقرة: ۲۱۰

آیا جز این انتظاری ندارند که خدا و فرشتگان در زیر سایه بانهای ابر نزد شان بیایند و کار انجام یابد، در حالی که تمامی کارها به سوی خدا برگردانده می شود.

ادعاء بی بنیاد "بازتاب افسانه های سامی در قرآن"

نقاد پر رو و گستاخ در رابطه به یکی دیگر از آیات قرآن می نویسد: یکی دیگر از موارد بازتاب أفسانه های سامی به صورت وارونه و ناقص در قرآن، مطلبی است که در آیت شصت و یکم سوره البقرة گنجانیده شده است:

وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نَّصۡبِرَ عَلَىٰ طَعَامٖ وَٰحِدٖ فَٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُخۡرِجۡ لَنَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلۡأَرۡضُ مِنۢ بَقۡلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَاۖ قَالَ أَتَسۡتَبۡدِلُونَ ٱلَّذِي هُوَ أَدۡنَىٰ بِٱلَّذِي هُوَ خَيۡرٌۚ ٱهۡبِطُواْ مِصۡرٗا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلۡتُمۡۗ وَضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلذِّلَّةُ وَٱلۡمَسۡكَنَةُ وَبَآءُو بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ يَكۡفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقۡتُلُونَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۗ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ * البقرة: ۶۱

و این هم ترجمه رکیك و غیر معیاری او از این آیات:

و چون گفتید ای موسی! هرگز بر یك نوع خوراك صبر نخواهیم کرد، از خدایت برای ما بخواه که از آنچه زمین می رویاند؛ از سبزی، خیار، گندم، عدس و پیازش بیرون آورد. گفت: آیا می خواهید چیزی را که کهتر است بر چیزی که بهتر است عوض

کنید؟!! ، پس به شهری فرود آیید که در آنجا همان چیزی برای تان خواهد بود که خواسته‌اید، گرفتار خواری و تنگدستی شدند و در خور خشم خدا گردیدند، این هم بدان علّت که به آیات خدا کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند، و این نیز بدان سبب که سرکشی کردند و به تجاوز و تعدّی دست می یازیدند .

جناب ناقد می نویسد: از آنجایی که یک چنین مطالبه و درخواستی در هیچ جایی از تورات به چشم نمی خورد؛ به گمان غالب (!!) می توان حکم نمود که این آیت، صورت تحریف شده إعتراضات و انتقاداتی است که به روایت تورات، بنی اسرائیل هنگام فرار از فرعون و لشکریان وی و گیرماندن در میان بیابان و رود نیل، در برابر موسی إبراز نموده اند و در آیتهای ۱۰، ۱۱ و ۱۲ إصحاح چهاردهم سفرخروج تورات (عهدقدیم) آمده است: ۱۰وقتی قوم اسرائیل از دور مصریان را دیدند که به آنان نزدیک می شوند دچار وحشت شدند و از خداوند کمک خواستند. ۱۱ آنها به موسی گفتند: « چرا ما را به این بیابان کشاندی؟ مگر در مصر قبر نبود که ما را آوردی در این بیابان بمیریم؟ چرا ما را مجبور کردی از مصر بیرون بیاییم ؟ ۱۲ وقتی در مصر بودیم، آیا به تو نگفتیم که ما را به حال خودمان واگذار؟ ما میدانستیم که بَرده ماندن در مصر بهتر از مردن در بیابان است. (خروج: ١٤/ ١٠ – ١١ – ١٢)

ناقد که مأمور دفاع از بایبل و اعتراض بر قرآن است، و در برابر هر اعتراض چه خیلی ضعیف و چه کاملاً نادرست طمع پاداش و مزد دارد، برای آن که شماره اعتراضاتش را بیشتر و متناسب آن بر مزدش افزوده شود، اعتراضاتی تا این پیمانه سخیف را نیز آورده است!! بیایید ببینیم بایبل در این رابطه چه گفته و قرآن چگونه به رد ادعای بایبل و تصحیح آن پرداخته، به این سطور بایبل توجه کنید:

"قوم اسرائیل از ایلیم کوچ کردند و به صحرای سین که بین ایلیم و کوه سینا بود رفتند. روزی که به آنجا رسیدند، روز پانزدهم ماه دوم بعد از خروج ایشان از مصر بود. ۲ در آنجا بنی اسرائیل باز از موسی و هارون گله کرده، ۳ گفتند: «ای کاش در مصر می‌ماندیم و همانجا خداوند ما را می کشت. آنجا در کنار دیگهای گوشت می نشستیم و هر قدر می خواستیم می خوردیم، اما حالا در این بیابان سوزان که شما، ما را به آن کشانیده اید، بزودی از گرسنگی خواهیم مرد.»"

هر انسان عاقل و خردمند می داند که این ادعاء نویسنده بایبل کاملاً نادرست و خلاف واقع است، قوم اسرائیل در مصر برده های خوار و مظلوم در دست آل فرعون بود، در فقر و گرسنگی بسر می برد، در مصر در کنار دیگهای گوشت نمی نشستند و هر قدر دل و اشتهای شان می خواست نمی خوردند، خوراك شان باید همان باشد که قرآن می فرماید؛ همان که در صحراء سینا نیز بالاتر از آن را تصور نمی کردند، سبزی، خیار، گندم، عدس و پیاز!!

معترض می نویسد: قرآن در آیت فوق الذکرخویش یهودیان را متهم به کشتن پیامبران می نماید مگر نامی از پیامبران کشته شده نمی برد و مفسرین مشهور قرآن نیز بر خلاف عادت همیشه گی شان برای شناساندن آن پیامبران به اجتهاد نپرداخته اند، . . . . و یگانه تفسیری که به این کار اقدام نموده است، تفسیرجلالین است که نوشته است:. . . مانندزَکَرِیا و یحیی. . . . پس می توان گفت که این مفسرتحریف کاری و وارونه سازی افسانه های سامی را که ازجانب قرآن آغاز شده است با تحریف تاریخی دیگری تکمیل نموده اند، زیرا زَکَرِیا و یوحنَّا المُعَمِّدان با موسی نی بلکه گویا با عیسی دریک عصر می زیسته اند.

جناب ناقد از الف بای ادب عربی نیز واقف نیست، نمی داند که معنی آیت این

نیست که قوم اسرائیل در زمان موسی علیه السلام پیامبران را به ناحق می کشتند، متوجه به الفاظ آیت نیست، آیت می گوید: بنی اسرائیل در نتیجه مخالفت با موسی علیه السلام، عدم صبر و شکیبایی بر مشکلات دوران هجرت، تمنای عودت به مصر با وجود تمامی سوابق بد زندگی اسارتبار در آن، . . . با ذلت و مسکنت مواجه شدند، در گذشته نیز چنان بودند که آیات الهی را تکذیب می کردند و پیامبران را به ناحق می کشتند (ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ يَكۡفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقۡتُلُونَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۗ)، کفر شان به آیات الهی و قتل پیامبران نیز از سرکشی ها و تجاوزگری های شان مایه می گرفت (ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ: این نیز بدان سبب که سرکشی کردند و به تجاوز و تعدّی دست می یازیدند).

یعنی قوم اسرائیل سابقه طولانی قتل پیامبران و دعوتگران به حق و عدل را دارد، بعد از موسی علیه السلام به قتل یحیی و زکریا دست یازیدند و خواستند عیسی علیه السلام را به دست حکام رومی بکشند، او را دستگیر کردند، به حکام سپردند، تا به صلیب کشیده شود!! دلیل مخالفت شان با پیامبران و حق پرستان؛ سرکشی ها و تجاوزگری های این قوم است.

نقاد جلو می رود و می نویسد: درمورد این آیت قرآن دو نکته زیرین رانیز قابل یاد آوری میدانیم: نخست اینکه درآن آمده است:. . . وَيَقۡتُلُونَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۗ . . . که عبارت. . . بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۗ . . . هر خواننده با هوش را تکان داده او را وامیدارد تا بپرسد که چطور می توان پذیرفت که پیامبری مستحق کشتن گردد و کشته شدنش برحق بوده باشد؟

جناب ناقد! اگر دشمن پیامبری یا وارث مقام او و رهبر مسلمانان را اسیر بگیرد، از او سپری برای خود بسازد، به پیروانش بگوید اگر سلاح تان را بر زمین نگذارید و

تسلیم نشوید او کشته خواهد شد، مسلمانان تسلیم نشوند، به جنگ ادامه دهند، در جریان درگیری امام و رهبر شان کشته شود، حتی با تیر و شمشیر مسلمانان، این قتل را چگونه ارزیابی می کنی، و قاتل را مرتکب جرم می خوانی یا معذور؟!! در معیارهای دینی چنین کسی قابل مؤاخذه و مجازات نیست و مرتکب گناه و قتل بناحق خوانده نمی شود، قید بناحق در این آیت کمال دقت قرآن را در بیان مطالب خود نشان می دهد، متأسفانه افراد سطحی نگر و کوتاه بین از درك عظمت این دقت عاجز اند و آن را غیر وارد و قابل اعتراض می گیرند!!

ناقد می افزاید: نکته دوم اینکه در هیچ یک از تفسیرهای معتبر قرآن در مورد تعیین معنی واژه « فوم » اتفاق نظر وجود ندارد، چه در همه تفاسیر قرآن آمده است که برخی از مفسرین و از آنجمله عبدالله بن عباس را عقیده برآنست که این کلمه در معنی گندم ویا نان به کار رفته است و برخی دیگر و از آنجمله عبدالله بن مسعود به این باوراند که این واژه در اصل « ثوم » بوده ودر معنی سِیرکه همان سبزی مشهور است به کار رفته است، چنانکه عبدالله بن مسعود در نسخه دست داشته خویش آنرا به همان صورت اصلی یعنی « ثوم » نوشته است نه " فوم". پس باید از این مفسرین و تأویل کننده گان پرسید که موجودیت یک چنین واژه گنگ و بی مفهوم را درکتابی آسمانی و فروفرستاده شده از لوح محفوظ چگونه ارزیابی می نمایند؟

به جناب ناقد می گوییم: در قرآن هیچ لفظی گنگ و مبهم وجود ندارد، اگر عقل کسی قد ندهد و از درك معنی واضح الفاظ قرآن عاجز باشد این را باید عیب آن کس و کوتاه نگری و نافهمی او خواند نه عیب قرآن، تو و استادانت و تمامی مخالفین و معاندین قرآن نمی توانید یك لفظ اضافی، مبهم، گنگ، غیر قابل فهم و بی

ربط به موضوع را در قرآن نشان دهید، کسی که این جسارت را بکند چون تو خواهد بود و اعتراضش نیز چون اعتراض تو!! در باره اعتراض منحط تو باید بگویم: هیچ مفسری در این اختلافی ندارد که معنی فوم؛ گندم است، برخی از قبائل عرب گندم را به نام فوم یاد می کردند و برخی به نام حنطة، عبدالله بن مسعود نیز با این اختلافی ندارد که معنی فوم همان گندم است، اختلاف او با دیگران در این است که آیا در آیه لفظ فوم به کار رفته یا ثوم، و در این رأی تنها است، تمامی صحابه به این اتفاق کرده اند که لفظ به کار رفته در این آیت (فوم) است که معنی آن به اتفاق همه گندم است. متأسفانه برخی از محققین علوم قرآن قرائت ها، تعبیر ها و تأویل های شاذ و نادر را نیز قابل اعتناء و شایسته یادآوری گرفته اند، و با این کار مستمسکی به دست افرادی سطحی نگر چون عزیز یاسین داده اند، اینها رأی ضعیف منسوب به شخصیتهای بزرگ را در پای تفسیر آیات قرآن آورده اند، نقادان بی مایه نیز همین تعبیر ها را بنیاد اعتراض شان بر قرآن گرفته اند!!!

آیا داستان طالوت و جالوت از بایبل گرفته شده؟

جناب نقاد آیتهای ۲۴۷ الی ۲۵۱ سوره البقرة را که در آن به داستان طالوت پرداخته شده، نیز با کمال سطحی نگری به بحث گرفته، بیایید بنگریم انتباهش از این آیات چگونه است، آیات اینها اند:

وَقَالَ لَهُمۡ نَبِيُّهُمۡ إِنَّ ٱللَّهَ قَدۡ بَعَثَ لَكُمۡ طَالُوتَ مَلِكٗاۚ قَالُوٓاْ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ ٱلۡمُلۡكُ عَلَيۡنَا وَنَحۡنُ أَحَقُّ بِٱلۡمُلۡكِ مِنۡهُ وَلَمۡ يُؤۡتَ سَعَةٗ مِّنَ ٱلۡمَالِۚ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰهُ عَلَيۡكُمۡ وَزَادَهُۥ بَسۡطَةٗ فِي ٱلۡعِلۡمِ وَٱلۡجِسۡمِۖ وَٱللَّهُ يُؤۡتِي مُلۡكَهُۥ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ * وَقَالَ لَهُمۡ نَبِيُّهُمۡ إِنَّ ءَايَةَ مُلۡكِهِۦٓ أَن يَأۡتِيَكُمُ ٱلتَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَبَقِيَّةٞ

مِّمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَىٰ وَءَالُ هَٰرُونَ تَحۡمِلُهُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ * فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِٱلۡجُنُودِ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ مُبۡتَلِيكُم بِنَهَرٖ فَمَن شَرِبَ مِنۡهُ فَلَيۡسَ مِنِّي وَمَن لَّمۡ يَطۡعَمۡهُ فَإِنَّهُۥ مِنِّيٓ إِلَّا مَنِ ٱغۡتَرَفَ غُرۡفَةَۢ بِيَدِهِۦۚ فَشَرِبُواْ مِنۡهُ إِلَّا قَلِيلٗا مِّنۡهُمۡۚ فَلَمَّا جَاوَزَهُۥ هُوَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ قَالُواْ لَا طَاقَةَ لَنَا ٱلۡيَوۡمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦۚ قَالَ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ ٱللَّهِ كَم مِّن فِئَةٖ قَلِيلَةٍ غَلَبَتۡ فِئَةَۢ كَثِيرَةَۢ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ * وَلَمَّا بَرَزُواْ لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦ قَالُواْ رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرٗا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ * فَهَزَمُوهُم بِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُۥدُ جَالُوتَ وَءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَهُۥ مِمَّا يَشَآءُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّفَسَدَتِ ٱلۡأَرۡضُ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ*

البقره: ۲۴۷- ۲۵۱

و این هم ترجمه غیرمعیاری او:

و پیامبرشان به آنان گفت: خداوند برای تان طالوت را چون زمامدار برانگیخته، گفتند: چگونه او را بر ما زمامداری باشد با آنکه ما در کار زمامداری از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال گشایشی داده نشده است. گفت: خدا او را بر شما برگزیده است و او را در دانش و توانمندی فزونی بخشیده، و خداوند پادشاهی اش را به هر کی بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست. و پیامبرشان به آنان گفت: نشانه سلطنتش این است: آن تابوتی که در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون بر جای نهاده‌اند، وجود دارد؛ در حالی به سوی شما خواهد آمد که فرشتگان آن را حمل می کنند. اگر مؤمن باشید برای شما در این (رویداد) نشانه‌ای است. و چون طالوت یکجا با لشکرش بیرون شد گفت: خداوند آزماینده شما به وسیله نهری است، پس هر کی از آن نوشید از (یاران)

من نیست و هر کی از آن نچشید یقیناً که از یاران من است، مگر کسی که با دستش کفی برگیرد، پس جز اندکی همه از آن نوشیدند. و هنگامی که او و کسانی که همراه وی بودند و ایمان آورده بودند از آن نهر گذشتند؛ گفتند: امروز ما را یارای (مقابله با) جالوت و سپاهیانش نیست، آنان که باور داشتند خدا را ملاقات کننده اند گفتند: چه بسا گروهی اندك که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است. و هنگامی که با جالوت و سپاهیانش روبرو شدند گفتند: پروردگارا! بر ما شکیبایی فرو ریز و گامهای ما را استوار دار و ما را بر گروه کافران پیروز گردان. پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و داؤد جالوت را کشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت و از آنچه می خواست به او آموخت و اگر سنت الهی در دفع برخی وسیله برخی دیگر نبود زمین حتماً تباه می گردید؛ ولی خداوند نسبت به جهانیان دارای فضل است.

نقاد سطحی نگر در رابطه به این آیات نیز طبق اسلوب و مأموریتش ادعاء می کند که داستان طالوت و جالوت از تورات گرفته شده، اما به گونه وارونه و ناقص!!! و این در حالی که قرآن این فراز داستان را چون نمونه تاریخی برای بحث خیلی مهم و ارزشمند و چون مصداق یکی از آموزه های سازنده اش در جلو ما می گذارد، قرآن در سوره بقره؛ تکبر و خود بزرگ بینی شیطان، سرکشی از فرمان خدا در رابطه به انقیاد در برابر آدم و ادعاء برتری اش نسبت به آدم و شایستگی خودش برای خلافت زمین را چون نخستین گناه بزرگ در روی زمین ترسیم می کند، و پادافراه آن را لعنت و رجم و یأس از رحمت الهی می خواند، در همین سوره و چون نمونه تاریخی این پدیده؛ داستان طالوت و بزرگان قومش را در جلو ما می گذارد، آنان نیز در رابطه به طالوت همان تجربه شیطان را تکرار می کردند، خود را با اتکاء و استناد

بر معیارهای شیطانی و جاهلی سزاوار رهبری و زعامت می خواندند، می گفتند: چرا باید او زعیم ما باشد، که نه چون ما از خانواده ای با سوابق زعامت است و نه چون ما ثروتمند!! پیامبر شان معیارهای الهی شایستگی زعامت را در جلو آنان گذاشته (علم و توانایی)؛ و با توجه به آن طالوت را سزاوار زعامت خوانده، همانگونه که قرآن در رابطه به آدم علیه السلام علم را معیار زعامت و خلافت گرفته و ادعاء برتری نَسَبی شیطان را مبنی بر این که او از آتش آفریده شده و آدم از خاك و گل؛ مردود شمرده!! پس این نمونه تاریخی یك داستان و افسانه نه بلکه مصداق عملی و تجسم عینی یکی از مفاهیم آموزنده قرآن است!!

تکبر نخستین گناه کبیره بر روی زمین است، نخستین کسی که این گناه را مرتکب شد شیطان است، کسی که بنابر کبر از رحمت خدا رانده شد. باید ببینیم از نظر قرآن تکبر چیست و متکبر کیست؟ تکبر یعنی خود بزرگ بینی، نسبت به دیگران احساس برتری، قوم و نسب خود را بهتر و برتر از دیگران شمردن، قوم خود را نسبت به قوم دیگر، خانواده اش را نسبت به خانواده دیگر و خود را نسبت به شخص دیگر برتر و بهتر خواندن، و این همان کاریست که برای نخستین بار و قبل از همه شیطان مرتکب شد، در سوره بقره نخست در ارتباط با پیدایش انسان و سجده فرشته ها در برابر او و اجتناب شیطان از سجده و ادعایش مبنی بر این که بهتر و برتر از آدم است، چون او از آتش آفریده شده و آدم از خاك، به بحث گرفته شده، سپس نمونه تاریخی آن در داستان انتخاب طالوت علیه السلام به عنوان پیشوای قوم و مخالفت سرداران قوم با انتخاب او و ادعاء برتری و شایستگی شان نسبت به طالوت به نمایش گذاشته شده، در حقیقت برخورد مغرورانه سرداران قوم با طالوت علیه السلام تکرار گناه شیطان و مصداق تاریخی آن بود.

با توجه به حقائق تاریخی؛ پس از رحلت موسی علیه السلام و زمانی که قوم اسرائیل مرتکب شرك و فساد شدند و از راه راست بی راهه رفتند، زمامدار جابر و ستمگری به نام جالوت بر آنان مسلط شد، تعداد زیادی از آنان را کشت، همه چیز شان را غارت کرد، آنان را از خانه های شان بیرون کرد، در این زمان اشموئیل علیه السلام رهنمای آنان بود، نزد او آمدند، از گذشته های ننگین شان و عدم جهاد در راه خدا و تسلیم شدن به ذلت و اسارت اظهار ندامت کردند، از او خواستند تا اجازه دهد در راه خدا جهاد کنند، او با توجه به سوابق بد شان به آنان گفت: مبادا جهاد بر شما فرض شود ولی شما از آن اجتناب کنید، گفتند: در حالی که مورد ستم قرار گرفته ایم، از خانه و کاشانه مان رانده شده ایم، هیچ دلیلی وجود ندارد که در راه خدا نه جنگیم، اما زمانی که به آنان گفته شد: حال سلاح بردارید و با دشمنان تان بجنگید، عده ای محدود به ندای پیامبر شان لبیك گفتند، بقیه پیمان شان را شکستند و از جنگیدن در راه خدا خودداری ورزیدند، پیامبر به آنان گفت: خواستید سالاری غرض رهبری تان در جنگ با دشمن داشته باشید، خداوند طالوت را شایسته این مقام ساخته است، سرداران مغرور و گمراه اعتراض کردند و گفتند: او شایسته زعامت قوم نیست، نه از لحاظ نسب و نه از ناحیه مال و ثروت، زعامت قوم باید به کسی سپرده شود که شایستگی قیادت و زعامت را از آبا و اجدادش به میراث برده، به خانواده معروف و معتبری منسوب و ثروتمند باشد!! پیامبر در جواب شان فرمود: پروردگار تان او را برگزیده است و شایستگی زعامت و قیادت را به او عنایت کرده، خردمند و دانشمند است و نیرومند و صحتمند، مواصفات لازمه زعامت اینها اند، نه برتری های موهومی نسبی و ثروت و سرمایه، ولی آنان آماده نبودند قیادت طالوت را بپذیرند، معیارهای آنان دگرگون و تصورات شان در باره

مواصفات لازمه زعامت به رنگ اقوام بی دین و گمراه در آمده بود، شیطان شان نمی گذاشت این ندای پیامبرانه را با گوش جان بشنوند که در معیارهای الهی اهلیت معتبر است نه ثروت و نسب، ملاك های دینی غیر از ملاك هایی است که آنان به کار می گیرند. خدا چون آنان نیست که نسب و ثروت را ملاك شخصیت انسان و اهلیتش برای زعامت بگیرد و در باره طالوت با تمامی برازندگی ها و شایستگی هایش قضاوتی شبیه سرداران مغرور داشته باشد. از پیامبر شان خواستند شاهد و ثبوتی ارائه کند که نشان دهد خدا نیز به زعامت و قیادت طالوت راضی است!!! گفت: نشانه اش این که تابوت مفقود را به شما بر می گرداند، بنی اسرائیل از پدران شان صندوقی را به میراث برده بودند که در آن اشیایی چون عصای موسی علیه السلام، لوحه های تورات، و نشانه های دست موسی و هارون علیهماالسلام نگهداری می شد، باور شان این بود که این صندوق؛ مقدس و متبرك است و مایه پیروزی شان بر دشمن، تا زمانی که آن را باخود داشته باشند هیچ دشمنی بر آنان چیره نخواهد شد!! ناگاه در یکی از درگیری ها این صندوق به دست دشمن افتاد، و این باعث شد که همت و شهامت کمرنگ شان را نیز از دست دهند، از مقابله با دشمن دست کشیدند، و رو به فرار گذاشتند، مرشد شان به آنان گفت: این صندوق به عنوان نشانه رضایت خدا بر زعامت طالوت به شما برگردانده خواهد شد، فرشته ها آن را خواهد آورد، این وعده تحقق یافت. . . قرآن طی این داستان به مؤمنان رهنمایی می کند که مبادا پس از فرض شدن جهاد عقب نشینی کنید، مبادا برای انتخاب قیادت و زعامت معیارهایی را به کار گیرید که مردمان جاهل و گمراه و منحرف از خط ایمان به کار می گیرند، مبادا جز استعداد علمی و توانمندی جسمی مواصفات دیگر را برای انتخاب زعامت معیار و ملاك بگیرید، مبادا با کسی به

مخالفت بپردازید که خداوند متعال او را با مواصفات و شایستگی های زعامت سرافراز ساخته است.

قرآن طی این داستان آموزنده مجاهدین مؤمن را رهنمایی می کند که جهاد در راه خدا کار مجاهدان صابر و شکیباست، افراد ناشکیبا، بی همت، سست عزم، بی اراده و ضعیف النفسی که همت و حوصله تحمل دشواری ها را ندارد، شایسته جهاد در راه خدا نیستند، رهبر جهاد باید مجاهدینش را بیآزماید، ببیند چه کسی آماده تحمل دشواریهاست، دل قوی، اراده محکم، عزم راسخ و همت عالی، صبر و تحمل دارد، تنها بر اینها حساب کند، و بر رفاقت آنان اکتفاء نماید، افراد بی همت و ناشکیبا همراهان نیمه راه بوده و در لحظات دشوار و حساس از صف کنار می روند و سنگرها را به دشمن می گذارند. رفاقت و همراهی اینها به جای سود باعث زیان می شود، به همین دلیل است که طالوت به همراهانش می گوید: کسی می تواند مرا در این سفر جهادی همراهی کند که تشنگی را تحمل کند، از آب نهری که در چند قدمی ماست ننوشد، آنهایی نیز می توانند مرا یاری کنند که بر کف آب اکتفاء کند. این آزمایش کاملاً شبیه آن است که ما به گرفتن روزه مکلف شده ایم، با روزه در انسان خصلت صبر و خودنگهداری رشد می کند. از سپاه بزرگ طالوت تعدادی اندك در این آزمون پیروز شدند، و خداوند جل شأنه به همین گروه صابر و شکیبا و معتقد به تأیید الهی و متکی به آن؛ افتخار پیروزی بر دشمن نیرومند و مجهز را عنایت کرد. پس پیروزی از آن مجاهدان صابر و شکیباست، آنان که چشم طمع به تأیید و نصرت الهی دارند، از خدا می خواهند گامهای شان را در برابر دشمن استوار داشته و صبر و شکیبایی به آنان عنایت کند. نه آن که تعداد جنگجویانش و امکانات و وسائل جنگی اش بیشتر است، در طول تاریخ بارها دیده

شده که گروهی کوچك؛ مشتمل بر مبارزان صابر و شکیبا؛ بر سپاهی پیروز و غالب گردیده که هم بزرگتر بوده و هم مجهزتر، چون خداوند یار و یاور صابران است.

قرآن می فرماید که در این درگیری؛ سالار سپاه دشمن به دست داؤد علیه السلام کشته شد، و خداوند متعال به داؤد علیه السلام که جوانی غیرمعروف و فردی از خانواده گمنامی بود؛ بنابر همین رشادت و قهرمانی؛ زعامت قوم و اقتدار و فرمانروایی و علم و حکمت عنایت کرد و به مقام نبوت و پیامبری سرافراز ساخت. سنت الهی این است که قیادت و زعامت مؤمنان به چنین شخصیتهای مجاهد و رشید تفویض گردد، خدای متعال به این رضایت می دهد که اینها در مقام رهبری مؤمنان قرار گیرند. در پایان این بحث شاهد نتیجه گیری خیلی ارزشمند و آموزنده از این داستان و تتمه خیلی موزون برای آن هستیم، آنجا که قرآن می فرماید: اگر سنت الهی در دفع برخی وسیله برخی دیگر نبود زمین حتماً تباه می گردید؛ ولی خداوند نسبت به جهانیان دارای فضل است. این تتمه جامع چند پیام روح پرور برای ما دارد: پروردگار عالم نمی گذارد زمین به تباهی کشانده شود و مفسدین مجال اشاعه فساد در هر سو و سمت و برای مدت طولانی کسب کنند، ترتیبی می گیرد تا این مجال را از آنان بگیرد، به فساد شان پایان بخشد و زمین را از تباهی نجات دهد، برای این منظور شرائطی را فراهم می کند تا افراد مؤمن و صالح بر محور زعیم صالح جمع شوند، تا به دست پرتوان آنان جلو مفسدین و تبهکاران را بگیرد، و زمین را از تباهی حفظ کند، بنابر همین سنت الهی است که همواره و در هر مقطع زمان شاهد ظهور چنین گروهی مؤمن و مجاهد هستیم، چنانچه پیامبر علیه السلام می فرماید:

عَنْ ثَوْبَانَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰه صَلَّى اللّٰه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي

ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللّٰه وَهُمْ كَذَلِكَ»

از ثوبان رضی اللّٰه عنه روایت است که رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم فرمودند: میان امت من همواره گروهی چنان خواهد بود که استوار بر حق و غالب بوده، کسی آنان را زیانمند نخواهد کرد که آنان را تنها می گذارند، تا آن که خداوند فیصله نهایی اش را صادر کند و آنان همینگونه باشند.

آیا مایه تعجب و حیرت نیست که کسی تمامی این آموزه های خیلی بلند و ارزشمند را نه تنها درك نکند بلکه در مخالفت و اعتراض بر آن قلم فرسایی نموده و به دلیل مغایرتش با افسانه واهی و خرافی بایبل آن را قابل اعتراض بخواند!! در حالی که قرآن فقط چند فراز این داستان را بدون ذکر نام پیامبر، به عنوان درس آموزنده و سازنده و چون نمونه تاریخی برای رهنمودهای جان افروزش به نمایش می گذارد؛ ولی در بایبل چون افسانه بی محتوی و بی هدف و شبیه افسانه های مادر بزرگ ها به نواسه های شان در شب های دراز زمستان!! جناب ناقد از این بابت ناراض است و به اعتراض پرداخته که چرا قرآن تمامی داستان را با همه شاخ و برگ های بی ثمر و پیچ و خمهای بیهوده اش و حرف به حرف از بایبل اقتباس نکرده!!!

جناب ناقد می گوید: در این رابطه دو نکته قابل یاد آوریست:۱- قرآن هنگام صحبت در مورد تابوت، کاری را که داؤد انجام داده است به شائول نسبت داده . . . در حالیکه به روایت تورات، این شائول نی بلکه داؤد بوده است که در جشن پیروزی و تصرف اورشلیم تابوت عهد را به این شهر آورده است، ۲- أفسانه إمتحان کردن سپاهیان از طریق طرز نوشیدن آب از چشمه ساران و افسانه عبور از رود اردن به شخصیت افسانوی دیگری که گویا جِدعون نام داشته است و در نبرد با مِدیانِیان قهرمانیهای خارق العاده یی نشان داده است، تعلق می گیرد.

به این جناب می گوییم: دو روداد کاملاً جدا از هم را خلط کرده ای، یکی در زمان داؤد علیه السلام و دیگری در زمان طالوت علیه السلام واقع شده، در یکی صندوق مفقود شده به قوم اسرائیل برگردانده شده و در دیگری داؤد علیه السلام این صندوق را پس از تصرف اورشلیم به این شهر به عنوان پایتختش انتقال داده!! در رابطه به روداد عبور از نهر خودت نیز شك داری و می گویی: و افسانه عبور از رود اردن به شخصیت افسانوی دیگری که گویا (!!) جِدعون نام داشته است . . . تعلق

می گیرد!! نه ادعای تو حقیقت دارد و نه ادعای نویسنده بایبل، حقیقت همان است که قرآن گفته، این روداد در زمان طالوت علیه السلام واقع شده.

داستان ابراهیم علیه السلام و نمرود

ناقد تحت عنوان (بازتاب افسانه های سامی. . . . افسانه إبراهیم و نِمرود) می نویسد: "افسانه إبراهیم و نِمرود نیز ازجمله افسانه های فولکلوری یهودیست که در قرآن به گونه یی پراگنده و متشتت و در لابه لای نُه سوره، بدون آنکه نامی از نِمرود برده شود، انعکاس یافته است. . . . آنانیکه افسانه ها و اسطوره های یهودی را خوانده و یا شنیده اند، به مجرد شنیدن و یا خواندن این افسانه در قرآن و یا کتابهایی که آنرا به نقل از قرآن و با آب و تاب بیشتری بازتاب داده است، متوجه می شوند که این افسانه از کتابهایی چون « تلمود » و « میدراش ربی » که داستانهای توراتی را شاخ و برگ بیشتری داده . . . گرفته شده است، به منظور روشن شدن هرچه بیشتر موضوع بهتر است این افسانه را نخست طبق روایت قرآن و کتابهای قصص الأنبیاء . . . از نظر بگذرانیم، و بعد ازآن ببینیم که أصل افسانه

در«میدراش ربی » چگونه بوده است و آنگاه هر دو را با هم مقایسه نموده همگونی ها و ناهمگونیهای آن دو را مورد برسی قرار دهیم.

بر أساس گزارش قرآن و سائر منابع اسلامی، فشرده و خلاصه این افسانه از این قرار است: آزر، پدر إبراهیم، پیشه بت تراشی یا مجسمه سازی دارد، و در کارگاه خویش بتها را میتراشد و به إبراهیم می دهد تا به بازار برده به فروش رساند، إبراهیم به جای آنکه مشتریان را به خرید آن بتها تشویق و ترغیب نماید، به آواز بلند می گوید: "کی میخواهد آنچه را بخرد که نه برایش نفعی رسانیده می تواند نه زیانی ؟". . . سپس خدا به إبراهیم دستور می دهد که بسته گان خویش را به یگانه پرستی دعوت نماید. إبراهیم دستور خدا را به منصه إجرا گذارده پدر و دیگر بسته گان خویش را به خدا پرستی فرا میخواند، مگر آنان فراخوان او را نمی پذیرند. اما إبراهم به کار خویش مبادرت میورزد و یکی از کارهایی که در این راستا انجام می دهد شکستن بتهاییست که پدرش آنرا ساخته است، تا آنکه آوازه او به دربار پادشاه آن دیار که نِمرود نام دارد سرایت میکند. نِمرود او را به نزد خویش خوانده با او در زمینه به گفت و شنید میپردازد. این مجادله و پرخاش به جایی کشانده می شود که نِمرود می گوید چون من آتش را میپرستم، تو را به او میسپارم، تا باشد که آن کس که تو او را میپرستی، تو را از آتش نجات دهد. پس امر میکند تا آتش بزرگی برافروخته إبراهیم را به آن پرتاب نمایند. إبراهیم به آتش انداخته می شود مگر بر اساس روایت قرآن (آیت ٦٩ سوره الأنبیاء)، آتش به امر خدا برای او سردی و آرامش میبخشد و او از آتش نِمرود به سلامت نجات می یابد و این رویداد باعث می شود تا شمار بیشتری از بسته گان و خویشاوندانش به وی ایمان بیاورند."

به این ناقد بی خبر از قرآن باید گفت: بیش از نود در صد این حرفها خلاف بیان

قرآن است، و نشان می دهد که از قرآن هیچ بهره ای نداری!! روایت های غلط و کاملاً نادرستت اینها اند:

- **قرآن نه گفته که آزر بت تراش بود، بلکه او را بت پرست خوانده.**
- **قرآن نه گفته که ابراهیم بتهای ساخت پدرش را در بازار می فروخت، بلکه گفته: ابراهیم در همان نوجوانی اش از بت ها بی زار بود.**
- **قرآن نه گفته که ابراهیم علیه السلام در آن زمان به پیامبری مبعوث شده بود، بلکه گفته: او در همان نوجوانی اش در جستجوی حقیقت افتاد و عقلش او را از پرستش معبودان جعلی پدر و قومش باز می داشت و به سوی پروردگار یکتا می خواند، دلائلی محکم برای باور به خدا داشت.**
- **قرآن از نمرود نام نبرده، و نیز نه گفته که ابراهیم به گونه تصادفی با نمرود مواجه شد، بلکه بیان قرآن مشعر بر آن است که ابراهیم بت ها را شکست، تبر را در گردن بزرگترین بت آویخت، تا مردم بر گردند و ببینند که بقیه بت ها شکسته، بت بزرگ متهم به شکستن بت هاست؛ چون تبر از گردن او آویزان است، ولی نه قادر به دفاع از خود است و نه قادر به نشاندهی بت شکن، بت پرستها جمع می شوند، انگشت اتهام بلادرنگ به سوی ابراهیم نشانه می رود، چون او همواره بت ها را رد می کرد و علیه بت پرستی تبلیغات داشت، قرار بر این شد تا او را طی اجتماع بزرگی به آتش بیندازند، تا مجازاتش عبرتی برای دیگران باشد، تا فرارسیدن روز موعود او را به زندان می کشند، دیدارش با حاکم جابر و حامی و مدافع بت پرستی در همین زمان صورت می گیرد، در همان دیدار است که به فرمانروا می گوید: فیصله مرگ و زندگی از سوی پروردگارم صادر می شود؛ نه تو؛ و زمانی که نمرود خلاف آن را ادعاء می کند و نشان می دهد؛ در پاسخش می گوید: پروردگارم**

خورشید را از شرق بر می آرد؛ اگر تو قادر به تغییری در فیصله های پروردگارم هستی آن را از غرب برآر!! یعنی چنانچه در طلوع و غروب خورشید و آمد و رفت روز و شب کسی جز خدا نقشی ندارد، همانگونه نمی توانی یك لحظه بر زندگی ام بیفزایی و یا از آن بکاهی!! پس از شنیدن این پاسخ است که نمرود تصمیمش را مبنی بر انداختن ابراهیم در آتش عملی می کند، اما پروردگار ابراهیم او را از آتش نجات می دهد، و قرآن با ذکر این داستان آموزنده به تمامی موحدین و مجاهدین راه خدا این درس را می دهد که در دفاع از حق چون ابراهیم باشید، از نمرودها و تهدیدهای شان نترسید، از مرگ بیمی نداشته باشید، مرگ در موعد خودش فرا می رسد، کسی نمی تواند موعدش را تغییر دهد!!!

نقاد ادعاء کتاب (میدراش ربی) در مورد ابراهیم و نمرود را به این صیغه اقتباس کرده: . . . و ابراهیم را تارَح، پدرش، به نزد نمرود آورد، آنگاه میان او و نمرود مجادله و مشاجره یی روی داد به این شرح: نِمرود: آتش را سجده کن. ابراهیم: تمنا این که آب را سجده کنم، که آتش را فرو می نشاند! نِمرود: آب را سجده کن. ابراهیم: تمنا این که ابر را سجده کنم که آب را می آورد! نِمرود: ابر را سجده کن. ابراهیم: تمنا این که باد را سجده کنم که ابرها را در آسمان پراکنده سازد. نِمرود: باد را سجده کن. ابراهیم: اینک مرا د ستوری ده تا مگر آن انسانی را سجده کنم که تاب آن باد بیاورد. نِمرود: سخن در میان سخن می آوری، آتش را سجده خواهم کرد و جز او کسی را سجده نکنم و در آتش تو را خواهم افکند، مگر خدایی که تو او را سجده کنی، آمده تو را (از عذاب آتش من) برهاند. و ابراهیم را در آتش افکندند و او به سلامت بیرون آمد. . .

با مقایسه روایتهای قرآنی و میدراشی این افسانه در می یابیم که محمد بن

عبدالله آنرا با تغییر اندکی، نکته به نکته و همانگونه که در میدراش ربی آمده است در قرآن جا داده است. و آن تغییر همانا إطلاق اسم « آزر » برای پدر إبراهیم است که در آیت هفتاد و چهارم سوره الأنعام آمده است، در حالیکه نام وی هم در تورات و هم در میدراش ربی «تارَح» است نه آزر. خلاصه کلام اینکه داستان إبراهیم و نِمرود در قرآن، چیزی نیست جز تکرار حرف به حرف أفسانه میدراشی وفولکلوری یهودی که محمد آنرا از زبان یهودیان سرزمینهای نجد و حجاز شنیده بوده است.

عجیب است که کسی از درك تمامی این تفاوت های عمیق و گسترده در بیان قرآن و میدراش ربی عاجز بوده و بیان قرآن را تکرار حرف به حرف و نکته به نکته افسانه میدراشی تلقی کند!!! در حالی که هیچ حرف و سطر و مفهوم و مطلب میدراش را در بیان قرآن نمی یابیم، اگر قرآن از بایبل و تلمود اقتباس می کرد باید نام پدر ابراهیم را تارح می گرفت نه آزر. نام آزر را نه در تورات می یابیم، نه در تلمود و نه در میدراش ربی. میدراش ربی می گوید که نمرود آتش پرست بود، قرآن عکس آن را و بدون ذکر نام نمرود می گوید: آنان به شمول پدر ابراهیم بت پرست بودند، میدراش می گوید: و ابراهیم را تارَح، پدرش، به نزد نمرود آورد، قرآن می فرماید: ابراهیم به جرم بت شکنی نزد فرمانروای بت پرست برده شد. فیصله سوختاندنش در آتش از قبل و به اتفاق تمامی قوم صادر شده بود. آیا ادعای تکرار حرف به حرف و نکته به نکته دروغ محض نیست؟!! همچنان از مناقشه ای که به زعم میدراش میان ابراهیم و نمرود صورت گرفته و از سؤالها و جوابهایی که گویا در این مناقشه رد و بدل شده؛ هیچ چیزی در قرآن نمی یابیم!!

بیان قرآن در باره ابراهیم علیه السلام کاملاً عکس ادعاء های بی محتوی بایبل است، بایبل در این رابطه هیچ چیزی نگفته که ابراهیم علیه السلام بر دین پدر و

قومش اعتراض کرد، با مخالفت پدر و قومش مواجه گردید، پدرش او را به تبعید و اخراج از خانه تهدید کرد، بت ها را شکست، به زندان رفت، فرمان روا او را به مرگ تهدید کرد، در آتش انداخته شد، از وطنش هجرت کرد. . . بایبل در باره تمامی اینها ساکت است، حتی در باره هجرت ابراهیم علیه السلام می نویسد: تارح (پدر ابرام) یکجا با پسرش ابرام، همسر پسرش سارای و نواسه اش لوط از اورکلدانیان به سوی کنعان کوچید و در حران مستقر شد!!

آیا انسان قادر است خدا را با چشم خود ببیند؟

بایبل در داستان ابراهیم علیه السلام و در موارد زیاد دیگر ادعاء کرده که خدای یهودی ها در این و آن جا به ابراهیم علیه السلام و پیامبران دیگر و حتی کاهنان ظاهر شده و رو در رو با آنان سخن گفته!! اما کسی که در باره عظمت الله متعال و ضعف انسان فهم و تصور درست و دقیق داشته باشد هرگز ادعاء نخواهد کرد که انسان می تواند با این دیده های ضعیف و ناتوان آفریدگار آسمانها و زمین را ببیند!! قرآن می فرماید:

لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَهُوَ يُدۡرِكُ ٱلۡأَبۡصَٰرَۖ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ * الانعام : ۱۰۳

دیده ها او را درك نتواند و او دیده ها را درك می کند، و او باخبر لطیف است.

ساینس و علم می گوید: دیده های انسان از دیدن اشیایی لطیف چون انرژی، نور، جاذبه و ساحه عاجز است، چگونه باور کنیم که این دیده های عاجز توان دیدن خدای لطیف را دارد؟!! اما بایبل برعکس قرآن و علم ادعاء می کند که خدای

بایبل به اکثر پیامبران بنی اسرائیل و حتی کاهنان شان بارها و بارها ظاهر شده، همواره در چهره یك انسان!! از میان ابرها بیرون آمده، حتی با یعقوب علیه السلام کُشتی گرفته و نتوانسته او را به زمین بکوبد، و حتی عاجز بود خود را از چنگ او رها کند!! ناچار خلاف قواعد کُشتی لگدی به ران راست او زد، و یکی از عضلات ران راست یعقوب را به درد آورد!! بنابر همین روداد؛ بنی اسرائیل تا حال از خوردن این عضله حیوانات خودداری می ورزند!!!

آیا مریم خواهر هارون بود؟

جناب ناقد در رابطه به بیان قرآن در مورد زکریا، نام پدر و برادر مریم، تعیین مشخصات شخصیت مادر مریم و اینکه مریم خود کی بوده است و در چه زمان و مکانی میزیسته است و هم اینکه آیا زَکَرِیا متکفل او بوده است یاخیر؛ اعتراضاتی دارد و مدعی آن است که بیان قرآن در رابطه به آنها خلاف واقع و مغایر بیان تورات و تلمود است!!! و این در حالی که مریم، مادرش، عیسی علیه السلام، زکریا و پسرش یحیی به اعتراف بایبل و همچنان بنابر بیان قرآن همزمان زندگی کرده اند، قرآن مادر مریم را به نام زن عمران یاد کرده، ناقد ادعاء می کند که عمران پدر موسی بود، نه پدر مریم!!

به ایشان می گویم: بایبل برای مریم همسری به نام یوسف ابداع کرده است، ولی نمی گوید که این همان یوسف مصر است یا یوسفی دیگر و مسکونه فلسطین؟!! اگر این را به گونه اعتراض علیه بایبل مطرح کنیم چنین اعتراضی از نظر جناب عالی و استادانت وارد و قابل اعتناء است یا نه؟!! اگر نیست پس چگونه بیان قرآن را به

این دلیل قابل اعتراض می خوانی که پدر مریم را همنام پدر موسی علیه السلام خوانده؟!!

جناب ناقد این را نیز قابل اعتراض گرفته که قرآن مریم را به نام خواهر هارون (اخت هارون) نامیده!! باز هم از او می پرسیم: آیا دلیلی نیز داری که مریم برادری به نام هارون نداشت؟!! این را به حال خود می گذاریم و منتظر پاسخت نیستیم، اما برای تفهیمت باید بگویم: مریم فرزند بزرگ مادرش بود، و یهودی ها معمولاً و طبق باورهای مذهبی شان نخستین فرزند را وقف خدمت معبد می کردند، با توجه به این به یقین می توان گفت که مریم برادر بزرگتر از خود نداشت، برخی از مفسرین قرآن گمان کرده اند که شاید او برادری به نام هارون داشته است؛ ولی اکثر مفسرین به این باور اند که در این جا مراد از (اخت هارون) اصطلاح مروج میان عربهاست که اعضاء يك قبيله را به جد بزرگ و شخصیت معروف شان منسوب می کردند؛ چون اخوان لوط، اخا مُضَر، اخا همدان، و غیره که در تمامی این انتساب ها اخوت و برادری نسبی مراد نیست، پس در این جا مریم به جد بزرگش هارون منسوب شده نه این که برادری به نام هارون داشته!!

جناب ناقد! این اعتراض چه وزنی دارد و با توجه به این شرح چه مجالی برای اعتراض می ماند؟!!

ناقد می نویسد: و اما در مورد اینکه آیا زَکَرِیا متکفل مریم بوده است یا نه و اینکه زَکَرِیا و مریم در کجا میزیسته اند، بازهم ناگزیر به تورات و انجیل مراجعه نموده موضوع را در پرتو اسطوره های جا داده شده در این دو کتاب به برسی می گریم. در هیچکدام از این کتابها تذکر داده نشده است که زَکَرِیا در هیکل سلیمان که در شهر اورشلیم موقعیت دارد إقامت دائمی داشته و در آنجا متکفل مریم بوده

باشد، زیرا نامبرده از أهالی حبرون بود و تنها وقتی به اورشلیم می آمد که در نتیجه قرعه کشی برای أداء خدمت در هیکل سلیمان و آنهم تنها برای یک دوره پانزده روزه در یک سال و نه بیشتر از آن برگزیده میشد. و از آنجا که زَکَرِیا از طائفه لاوی و باشنده حبرون بود و مریم عذراء از طائفه یهوذا و باشنده ناصره، لذا مقیم بودن آنان در یک زمان واحد در اورشلیم و بالتالی متکفل بودن و قیمومیت زَکَرِیا بالای مریم، در حیطهٔ عقل سلیم نمی گنجد. . . (۹). به همین ترتیب أسطوره های تورات و انجیل حاکی از آن است که به جز از رئیس کاهنان کس دیگری اجازه دخول به محراب (قدس أقدس) را ندارد و آنهم تنها در روز کفاره بزرگ و به منظور پاشیدن خون قربانی برآن و به خاطر کفاره و جبیره گناهان مردم بنی اسرائیل (۱۰) پس بود و باش مریم در محراب را و تناول غذاهای لذیذ بهشتی را و وارد شدن زَکَرِیا را در محراب و ملاقاتش با مریم را در آنجا چگونه می توان پذیرفت، سؤالیست که تا کنون هیچیک از مفسرین قرآن به آن پاسخ نداده اند.

در پاسخ ناقد باید گفت: قرآن این ادعاء بایبل را از بنیاد رد می کند که زکریا علیه السلام پنجصد سال قبل از عیسی علیه السلام زیسته است، یا علمی از غیب داشت و پیشگویی ها می کرد، می فرماید: زکریا علیه السلام سرپرستی و پرورش مریم مادر عیسی علیه السلام را به عهده داشت، خداوند به او در کهن سالی اش پسری داد که نامش یحیی بود، مؤید و همسن و سال عیسی علیه السلام. قرآن می فرماید: روزی زکریا علیه السلام نزد مریم رفت و در کنارش میوه بی موسم یافت، پرسید: مریم! این از کجا آمده؟ مریم گفت: خداوند به هر کی از بندگانش بخواهد بدون محاسبه رزق می دهد، من مستحق آن نیستم، اللّٰه متعال بنابر فضل و احسانش مرا مورد لطف و رعایت خود قرار داده و میوه بی موسم عنایت کرده!!

حالت مریم و مقام و منزلتش نزد خداوند متعال و گفتارش به زکریا در او این پندار و امید را باعث شد که شاید خداوند به من نیز بی موسم و در پیرسالی ام فرزندی عنایت کند، متقی و پرهیزگار چون مریم و مورد رعایت و عنایت الهی، دعاء کرد، اللّٰه متعال دعاء اش را قبول کرد، فرشته ای فرستاد تا مژده تولد پسر را به او بدهد، زکریا علیه السلام مصروف عبادت بود که فرشته این بشارت را به او داد، در جوابش گفت: پروردگارا! چگونه فرزندی به من عنایت می کنی در حالی که من پیرسالم و همسرم نازا و عقیم؟!! نشانه اش چه خواهد بود؟ به او گفته شد: نشانه اش این که در ایام تولد پسر سه روز قادر به سخن گفتن نخواهی بود!! قرآن با این بیانش به ما می آموزاند: ادعاء بایبل مبنی بر این که زکریا و انبیاء دیگر علیهم السلام علم غیب داشتند و پیشگویی ها می کردند؛ نادرست و خلاف آموزه های دینی است، زکریا علیه السلام از این اطلاعی نداشت که به مریم علیهاالسلام میوه بی موسم می آید، نمی دانست که خداوند پسری به او عنایت خواهد کرد، نمی دانست چه زمانی این مژده تحقق خواهد یافت، در حالی که این مژده از سوی خداوند جل شأنه و توسط فرشته به او داده شده بود با آنهم خواهان نشانه بود!! حقیقت این است که قرآن علم غیب را از ماسوی اللّٰه به گونه قطعی و کلی نفی می کند، با این کار جلو فریبکاران و دغلبازانی را می گیرد که در پوشش دین، مذهب و روحانیت و به عنوان فال بین، کف شناس، کاهن و نجومی مردم ساده لوح و غرق در خرافات را تحمیق و اغواء می کنند، قلب شان از ایمان و جیب شان را از پول خالی می کنند، به آنان می گویند: در برابر شکرانه ها از روداد های مبهم گذشته و حوادث محتمل آینده مطلع تان می سازیم، می گوییم با چه تهدید ها و مخاطرات مواجه خواهید شد، اگر کسی شما را جادو کرده آن را خنثی می کنیم، به شما خواهیم گفت که چگونه

می توانند به آرمانهای تان دست یابند و خواسته های دل تان را برآورده سازند، می توانیم موانعی را از سر راه تان برداریم که شما را در رسیدن به آرمانهای تان مانع می شوند!!! . . . . اما بایبل راه این فریبکاران را باز گذاشته و آنان را در راستای تحمیق مردم یاری می دهد!! بایبل نیز در برخی از موارد وادار شده تا به مخاطبینش بگوید: این پیشگویی ها و غیب دانی ها کار انبیاء راستین نبوده؛ از جعلکاری های انبیاء دروغین اند!! چنانچه می گوید: . . . در این زمان برای خانواده داؤد و مردم اورشلیم چشمه ای جاری خواهد شد که آنان را از تمامی زشتی ها و گناهان پاك می کند!!! پرستش بت ها پایان می یابد، زمین از انبیاء دروغین و جعلی و فال بینان پاك می شود، انبیاء از نبوت (رقص مذهبی و جذباتی) احساس شرم خواهند کرد، و برای فریب مردم جامه نبوت نخواهند پوشید!! هر یکی خواهد گفت: من نبی و روحانی نیستم، برزگرم، از جوانی تا حال پیشه ام کشاورزی بوده!! و اگر از او پرسیده شود: زخم های بدنت نشانه چیست؟!! جواب می دهند: در درگیری با دوستانم زخمی شدم!!! (در حاشیه بایبل در رابطه به این زخم ها آمده: انبیاء دروغین بدن شان را زخمی می کردند، تفصیل آن را در کتاب پاچایان نخستین مطالعه کنید!!

بدون شك که این یك اعتراف عجیب است، ماهیت انبیاء جعلی بایبل را دقیقاً به نمایش می گذارد، و نشان می دهد که آنها با جامه های روحانی گونه مردم را می فریفتند، رقص های مذهبی گونه و حتی زخم زدن ها بر پشت و سینه را نشانه اخلاص و تقرب به خدا می پنداشتند!! خیلی از مذاهب شرکی و خرافی به این بیماری مبتلا اند، شیعه ها نیز سینه کوبی ها به یاد سانحه کربلا و کوبیدن زنجیر های تیغ دار بر پشت و نشان دادن زخمهای سرخ و خونین به دیگران را و آن هم طی رقص

های مذهبی در کوچه و بازار را از یهودی ها فراگرفته اند، این سخن بایبل درست است که با پیروزی و غلبه حق و دین راستین بساط این روحانی نماهای فریبکار برچیده می شود، مردم ماهیت آنان را درك می کنند، دیگر نخواهند توانست با جامه های فریبنده و پیشگویی های دروغین شان مردم را بفریبند، دیگر نه شاهد (رقص های مذهبی) خواهیم بود، نه مستی ها و جذباتی شدن های ناشی از ذکر نام خدا، نه ساز و سرود مذهبی، نه ریاضت های هندوها، نه به یاد زخمهای مسیح خود را زخمی کردنها و نه به نام حادثه کربلا سینه کوبی ها و زنجیر زنی ها؛ هر کی مرتکب این خبط و خطأ شده باشد سعی خواهد کرد خود را تبرئه کند و زخمهایش را آثار زخمهای درگیری دوستانه بخواند!!

این در حالی که بایبل در مقدمه کتاب زکریا می نویسد: . . . کتاب زکریای نبی بنابر پیشگویی های زیادش در باره مسیح خیلی مشهور شده، حجی و زکریا همزمان می زیستند، هر دو مردم را به اعمار خانه خدا ترغیب می کردند،. . . زکریا به مردم می گفت: مسیح موعود حتماً می آید، با آمدنش بر تمامی دنیا حکومت خواهد کرد،. . . برخی از پیشگویی های زکریا ۵۰۰ سال بعد تحقق یافت، بقیه پس از آمدن مسیح تحقق خواهد یافت!! این کتاب مشتمل بر رؤیاها است. . .

ناقد و سوره یوسف در قرآن و مقایسه اش با داستان یوسف در بایبل

قبل از این که در باره نقد بی مایه نقاد در رابطه به سوره یوسف چیزی بگویم لازم می بینم چند مطلب را محضر خواننده عزیز بگذارم:

تا حال بیش از بیست فیلم در زبانهای انگلیسی، فرانسوی، عربی و فارسی . . . بر مبنای این داستان و با مصرف مبالغ هنگفتی (صدها ملیون دالری) تهیه و به نمایش گذاشته شده، آخرینش فیلم ساخت ایران به نام یوسف پیامبر است. که من نقدی بر این فیلم داشتم، در مقدمه کتاب آن نوشته ام: . . . با مشاهده چند بخش نخستین آن متوجه شدم که نویسنده داستان فیلم نه از آموزه های قرآن آگاهی داشته و نه به ارزشهای دینی وقع و اهتمامی، داستان این فیلم را از منابع یهودی مخصوصاً بایبل اقتباس کرده، آن هم از خرافی ترین و مسخره ترین بخشهای بایبل، نویسنده به قصه های مضحك بایبل بسندگی نکرده بلکه خرافات زیادی دیگر را نیز بر آن افزوده است، من بایبل را مجموعه از خرافات مضحك و مسخره یافته بودم ولی در فیلم یوسف شاهد خرافاتی بودم که هر یکی روی سیاه بایبل را سفید می کند. این فیلم در اصل آینه قدنمای مذهبی است که زاده خرافات و زاینده آن است!!

باید واضح کنم که اداء مسئولیت ایمانی در دفاع از قرآن و ارزشهای دینی و مقابله با خرافات و اوهام پرستی مرا وادار ساخت تا قسمتی از وقتم را به نقد این فیلم مملو از خرافات اختصاص دهم، نتوانستم و ایمانم اجازه نداد در برابر تحریف آیات قرآن، افتراءات، دعوت به شرك، اوهام و قبر پرستی و اهانت قبیح و بی نهایت زشت به پیامبران، ساکت مانده و عکس العملی نداشته باشم. اگر دفاع از قرآن در میان نمی بود هرگز وقتم را آن هم در چنین فرصتی حساس در نقد و بررسی این فیلم ضائع نمی کردم، ولی همانگونه که ایستادگی در سنگر مبارزه برای آزادی کشور و مقابله با اشغالگران و هجوم نظامی بیگانگان را مسئولیت ایمانی خود خواندم، مقابله با هجوم فرهنگی بیگانگان را نیز یکی دیگر از مسئولیتهای دینی و میهنی ام

خواندم، باید با قلم و شمشیر به جنگ دشمن رفت و از مرزهای کشور و ارزشهای دینی و معنوی ملت خود دفاع کرد، همین احساس باعث شد نقد تفصیلی بر بایبل را ضروری پنداشتم و به آن پرداختم؛ و همین احساس مسئولیت مرا واداشت تا به نقد این فیلم بپردازم.

باید بگویم که خوشبختانه نقد این فیلم وقت زیاد مرا نگرفت، چون داستان یوسف علیه السلام را هم در بایبل به دقت خوانده بودم و هم در قرآن، و سالهاست که این سوره را ضمن دو سوم دیگر قرآن حفظ و صدها بار آن را تلاوت کرده ام، علاوه بر این سوره یوسف را یك بار به زبان دری، بار دیگر به زبان پشتو ترجمه و تفسیر کرده ام، که هر دو چند بار چاپ و به دسترس مردم قرار گرفته، بار سوم در ضمن تفسیر کامل قرآن به نام (د قرآن پلوشی) مکرراً نوشته های قبلی را بازنگری کردم، البته در دومین و سومین نوبت نوشته گفته های بایبل را نیز در کنار بیان قرآن گذاشته ام و به مقایسه دقیق آن پرداخته ام، در اثناء مشاهده فیلم یوسف پیامبر به خوبی و آسانی درك می کردم که سناریوی کدام بخش را از بایبل گرفته، در کجا از قرآن اقتباس کرده، در کجا مطالبی را از خود علاوه کرده که نه شاهدی در قرآن برای آن سراغ دارد و نه در بایبل، در کجا مرتکب اشتباه شده و در کدام موارد مرتکب تحریف و افتراء.

هر چند فیلم را با تلاوت نخستین آیه سوره یوسف آغاز و با آخرین آیه به پایان می برد و در چند مقطع دیگر نیز به آیات این سوره استناد می کند ولی شاهد بدترین تحریفها در آیات قرآن و ادعاء های صد در صد مغایر و متعارض با آن هستیم، به پیمانه ای که جسارتهای شنیع نویسنده در تحریف حقائق انسان را به حیرت وامی دارد.

حتماً می دانید که ایران سابقه کوتاهی در رابطه به ارائه فیلمهایی با جلوه های مذهبی دارد، سلسله آن در حوالی ۱۳۷۰آغاز شد، یکی از محور های اساسی فیلمسازان ایرانی در تمامی فیلمهایی که پس از سقوط رژیم شاهی تحویل داده اند اهانت به صحابه در پوشش دفاع از اهل بیت است!! آنها یزید را به اهل سنت نسبت می دهند و علی، فاطمه، حسن و حسین رضی اللّٰه عنهم را مربوط شیعه می خوانند!! امارت را منصوصی و متعلق به اهل بیت خوانده و ابوبکر، عمر و عثمان رضی اللّٰه عنهم و تمامی یاران دیگر پیامبر علیه السلام (به استثناء چند تن محدود) را غاصب امارت و حامی غاصبان تبلیغ می کنند!! انتظار برای امام موهومی و غائب محور دیگر این فیلمها است که در فیلم یوسف پیامبر نیز به پیمانه وسیع و مکرر و به گونه ای خیلی مضحك و مسخره خودنمایی می کند. باور به عقیده خرافی انتظار و امام منتظر جعلی و موهومی، به نحوی به نمایش گذاشته شده که گویا این منتظر موهومی چهار هزار سال قبل از تولد خود هزار و دو صد سال را در چاه کنعان به انتظار یوسف نشسته!!!

نمی دانیم چرا این همه مصارف، صدها ملیون دالر، در تهیه فیلمی که مملو از اوهام و خرافات است، چه زیانی می کردند اگر این صحنه های خرافی و ضد مذهب و مغایر با قرآن را در آن نمی گنجاندند، از فیلم؛ فیلم سازنده، آموزنده، دعوت به سوی توحید، خدا پرستی، تقوی، عدالت، وحدت تمامی مسلمانان، . . می ساختند، نه دعوت به سوی خرافات، شرك و قبر پرستی. . . اگر مصرف این فیلم را مجاورین قبر امام رضاء پرداخته باشند که کار آنان است، دعوت به سوی قبر پرستی و خرافات حرفه آنان و منبع عوائد شان است!!

ایران در جریان تمامی این سالها نتوانست فیلمی ارائه کند که از لحاظ محتوی،

تأثیر، ارائه ارزشهای دینی و تمثیل درست تاریخ اسلام با فیلم الرساله ساخت لیبیای زمان معمر القذافی برابری کند، تعجب آورتر این که ایرانی ها فیلم الرساله را به فارسی برگردانده اند ولی توأم با تصرفات خیلی قبیح و زشت، همان کاری که در ترجمه خیلی از کتب اسلامی نیز کرده اند و عقائد خرافی خود را در آن دزدانه گنجانده اند، یکی از تحریفهایی زشت و منفور که در ترجمه این فیلم مرتکب شده اند این افتراء است که گویا رسول الله صلی الله علیه و سلم پس از فتح مکه و در اثناء عودت به مدینه در وسط راه و در منطقه به نام غدیر خم توقف کرد و در خطابی به صحابه فرمود: آگاه باشید که علی ولی و وصی من است، . . . گنجاندن این الفاظ در فیلم از یك سو خیانت و تصرف ناجائز در اصل فیلم است، از سوی دیگر تحریف قبیح در حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم، از سوی دیگر تحریف حقیقت دین و رهنمود های صریح قرآن است که انتخاب زعیم را به صوابدید مسلمانان گذاشته و به آنان دستور می دهد که زعامت را چون امانت خوانده و به کسی بسپارند که اهل آن باشد، و از سوی دیگر اتهامی به صحابه است که گویا با این سفارش پیامبر علیه السلام مخالفت کردند و پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و سلم به جای انتخاب وصی او ابوبکر رضی الله عنه را و پس از او عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه را به اتفاق آراء زعیم انتخاب کردند.

سوره یوسف شامل ۱۱۱ آیه است که به استثنای ۳ آیه مقدمه و ۸ آیه تتمه سوره؛ همه به داستان آموزنده یوسف علیه السلام اختصاص یافته است. همانگونه که این سوره با سه حرف ا، ل، ر آغاز شده است، مضامین محوری این سوره که همه آیات بر محور آن مچرخند نیز سه موضوع است، گویا این سوره نماد تاریخی و عملی این مضامین سه گانه است که در فراز و نشیب این داستان به نمایش

گذاشته شده:

الف: رهروان راه خدا حتماً با آزمون ها و ابتلاءات جانکاه و جانفرسا مواجه می شوند تا آنجا که شخصیت های اولواالعزمی چون پیامبران، گاهی بمرحله یأس و نا امیدی می رسند و گمان می کنند که نسبت به تائید محتوم الهی و پیروزی و غلبه حتمی بردشمن، تصورات اشتباه آمیزی آنانرا فراگرفته و بیجهت خوش باوری کرده اند و نسبت به پیروزی خود این همه اطمینان واهی داشته اند.

ب: در پایان آزمون های دشوار و در مرحله یأس و ناامیدی از پیروزی نهائیست که تائید الهی به سراغ شان رسیده، نجات یافته اند و به پیروزی رسیده اند.

ج: نیروهای شر و فساد و عناصر مجرمی که با دعوت پیامبران به مقابله پرداخته اند، در پایان این کشمکش، بطور ناگهانی و خلاف تصور و انتظار شان و به یکبارگی مورد مواخذه قرارگرفته و با عذاب دردناك الهی مواجه شده اند.

این سه مبحث مهم، در آیه قبل از تتمه سوره با ایجاز و اختصار چنین آمده:

حَتَّىٰٓ إِذَا ٱسْتَيْـَٔسَ ٱلرُّسُلُ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُواْ جَآءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَن نَّشَآءُۖ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ ٱلْقَوْمِ ٱلْمُجْرِمِينَ * يوسف: ۱۱۰

تا آنکه پیام آوران مأیوس شدند و گمان بردند که (وعده یا انتظار) دروغین آنانرا فریفته است، ناگه نصرت و تائید ما به سراغ شان رسیده و بهرکی خواستیم نجات داده شد، و عذاب ما از ستمگران مجرم باز داشته نشود "باهیچ نیرو و هیچ تدبیری نمی توان عذاب الهی را از ستمگران بازداشت"

و این که داستان یوسف علیه السلام چه اهدافی را دنبال می کند و اهمیت آن تا چه پیمانه است؛ برای درك درست این مطالب و پاسخ دقیق به این پرسش این عرائض را دارم:

اگر به روداد های تاریخی با دید سطحی و عامیانه نگریسته شود؛ این باور را در انسان باعث می شود که اقتدار همواره در طبقه حاکم از یکی به دیگری انتقال یافته و از زمامداران به اولاد شان به میراث می رسد، این امکان و احتمال را شبه محال می پندارند و باور کردن به آن برای شان دشوار که به فردی منسوب به طبقه محکوم تعلق بگیرد، سطحی نگران و آنان که با ذهن عامیانه به تحولات اجتماعی و سنت ها و ضوابط مربوط به آن می نگرند این را حکم قاطع و تغییر ناپذیر تاریخ می خوانند که طبقه حاکم همواره حکومت خواهد کرد و طبقه محکوم همواره محکوم و تحت سیطره طبقه حاکم خواهد ماند و ناگزیر اند به سیطره آنان سر خم نموده از بغاوت گریز کنند. مشکل بزرگ پیامبران علیهم السلام و دعوتگران مصلح و انقلابیون تحول طلب همواره این بوده است که چگونه مردم و مخاطبین شان را متقاعد سازند که این ذهنیت نادرست و غلط را کنار بگذارند، ذهنیتی که وضعیت حاکم جامعه در آنان ایجاد کرده، چگونه آنان را مطمئن سازند که می توانند این وضعیت را تغییر دهند، تخت و تاج حکام ظالم و جابر را سرنگون کنند، و به اقتدار شان پایان بخشند، عوام را نمی توان با استدلال های منطقی قناعت داد و مطمئن ساخت که آنان توان تغییر وضع حاکم و برپایی انقلاب را دارند، اگر همت کنند، علیه ستم و ستمگران به پا خیزند، پروردگار شان آنان را یاری خواهد کرد، اگر بخواهیم عامه مردم این حرفها را باور کنند باید مثالهای زنده و عملی ای را در جلو آنان بگذاریم که حقانیت این حرف ها را ثابت کند، باید مصداق این حرفها و ادعاء ها را در آینه تاریخ ببینند تا باور کنند، این جاست که ضرورت استناد بر جریانات تاریخی و تحولات و دگرگونی های مهم اجتماعی پیش می آید، به همین سبب است که قرآن فرازهای خاص داستانهای امت های گذشته را در برابر مخاطبین خود می

گذارد، در داستان های یوسف، موسی، طالوت و داؤد علیهم السلام همین مطلب متجلی شده است، با استناد به آن به مخاطب خود می گوید: ببین چگونه جوانی از تبار مظلومان، صحرانشین، فروخته شده و زندانی از زندان به قصر می رسد و فرمانروای مصر؛ این بزرگ ترین و متمدن ترین کشور دنیا می شود!! ببین چگونه جوانی از تبار غلامان فرعون، فراری، محکوم به اعدام، موفق شد مظلومان را علیه ظالمان متحد و آماده قیام کند، به پیروزی برسد، به دست او فرعون و سپاهش در امواج بحر غرق شود!! ببین چگونه طالوت گمنام توانست علی الرغم مخالفت تمامی صنادید و سرداران قومش زعامت مردم را به دست بگیرد و به پیروزی بزرگی علیه دشمنان مجهزش نائل شود!! ببین چگونه جوانی چون داؤد علیه السلام؛ از طبقه محکوم و مظلوم، از شبانی به زعامت قوم رسید، به پیروزی چشمگیری در یك جنگ نابرابر نائل شد و بنابر همین رشادت و قهرمانی زعیم قومش شد و زعامت کشور بزرگی را به پسرش به میراث گذاشت!!

سوره یوسف زمانی در مکه مکرمه نازل شد که پیامبر علیه السلام با مخالفت شدید قریش مواجه بود، این مخالفتها از سوی آن عده زعمای مذهبی، قومی و سیاسی

قریش رهبری می شد که پیامبر علیه السلام و دعوتش را تهدیدی بزرگ برای زعامت شان می پنداشتند، در برابر عظمت فکری و اخلاقی رسول الله صلی الله علیه وسلم خود را حقیر و کوچك می دیدند، برداشت شان این بود که شخصیت پاکیزه پیامبر، اخلاق برتر، افکار عالی، عدالت خواهی، حمایتش از مظلومان و مستضعفان، مخالفت جدی و آشتی ناپذیرش با ظلم، فساد و بی عدالتی ها باعث خواهد شد که زعماء مذهبی و قبیلوی قریش خلع سیادت و زعامت شوند و تمامی

مردم پیامبر علیه السلام را قائد و زعیم خود بگیرند، این احساس ترس و بیم موجب آن بود که جبهه مخالفت و خصومت جدی و شدید علیه پیامبر علیه السلام را همواره گرم نگهدارند و از سرد شدنش مانع شوند.

این مخالفت ها زمانی بیش از سابق تشدید گردید که زعماء قریش دیدند نسل جوان قوم و شخصیت های صالح و نیك جامعه به گونه گسترده و فراخ به دعوت پیامبرعلیه السلام لبیك می گویند، به صفوف پیروان او می پیوندند، دامنه جنبش به گونه سریع گسترش می یابد و تهدید، تخویف و تعذیب مؤمنان و یاران مظلوم پیامبر نتیجه مطلوب تحویل نمی دهد و مانع پیوستن دیگران به این صف نمی شود، از همین رو عده ای قصد تبعید پیامبر علیه السلام را داشتند، برخی در پی قتل او بودند، و برخی اصرار داشتند که او را به زندان بکشند. در سوره یوسف همین حالت زعماء قریش و مخالفت های شان با پیامبر علیه السلام؛ در چهره یوسف علیه السلام و برادرانش به تصویر کشیده شده!!

آیا هر شکست و مصیبت نتیجه یك اشتباه است؟

همچنان در این سوره به چند پرسش اساسی جواب گفته شده:

- چه کسی در مبارزات فکری و سیاسی به پیروزی نهایی نائل خواهد شد؟ آن که مجهز به وسائل پیشرفته بوده و در مقایسه با حریف و رقیبش امکانات مادی و مالی بیشتر در اختیار دارد؟ و یا کسی که از ناحیه فکری و اخلاقی نسبت به رقیبش جلو تر است؟
- آیا درست است که شکستها و مواجه شدن با دشواری ها را نشانه خبط و خطأ

و نادرستی مسیر و اسلوب کسی بگیریم و باور داشته باشم که شخصیت های صالح و نیك نباید با مشکلات و موانع و مخالفت ها مواجه شوند و همواره و در هر مرحله زندگی شان باید پیروز و موفق باشند؟ همراهان شان و آنان که راه شان را دنبال می کنند نیز نباید با دشواری ها، مشکلات و ناکامی ها روبرو شوند، نباید هیچ کسی به مخالفت آنان بپردازد و با آنان دشمنی کند؟ و اگر کسی به مخالفت و دشمنی آنان بپردازد باید همواره ناکام و نامراد باشد؟

- **آیا روبرو شدن با دشواری ها و شکست ها را علامت و دلیل اشتباهات، غلطی ها، کجروی ها، و ناصواب بودن راه و روش شخصیتها و گروهها تلقی کنیم و به این باور باشیم که این شکستها و دشواری ها در اصل پادافرای اشتباهات آنان و مؤاخذه و عذاب الهی است، جزای گناهان شان را چشیده اند و از تأیید و حمایت الهی محروم شده اند؟!!**
- **اگر چنین نیست پس مواجه شدن این افراد صالح با مصیبت ها و دشواری ها را چگونه توجیه کنیم؟ آیا این یك جریان طبیعی است؟ سنت الهی چنان است که هم افراد صالح و نیك را با آزمون ها مبتلا می کند و هم افراد طالح و بد را؟ آیا این دشواری ها و آزمون های سخت برای عده ای جزای اعمال بد شان و برای عده ای دیگر وسیله تدریب و تربیت و سبب علو درجات، رسیدن به کمال مطلوب و نمو و ارتقاء فکری، اخلاقی و عملی شان است؟**

عدم پاسخ دقیق و درست به این پرسشها و قضاوت ناسالم و ناصحیح در این رابطه باعث می شود که انسان در مورد احداث و رودادها مرتکب قضاوتهای اشتباه آمیز شود، موضع غلط اتخاذ کند، ناکام را کامیاب و پیروز را نامراد تلقی کند!!

این تنها قرآن نیست که به این پرسشها جواب دقیق و علمی ارائه کرده،

نویسنده بایبل نیز تلاش کرده پاسخی به این پرسشها داشته باشد، اما پاسخی چنان ناقص که قادر به اقناع هیچ مخاطبش نیست، بایبل طی داستان ایوب علیه السلام سعی به خرچ داده تا پاسخ هایی به این پرسشها بدهد، اما سعی نافرجام و بی حاصل، هرچند قابل اعتناء ترین بخش بایبل که به خواندن می ارزد همین داستان ایوب علیه السلام است، نویسنده بایبل داستان یوسف علیه السلام را نیز به گونه خیلی تفصیلی آورده، ولی چون کسی که خواسته است شجره یك قوم را به تصویر بکشد، یا تاریخ رودادها و حوادث را بنویسد، نه پیامی، پندی و نصیحتی برای مخاطبش در آن سراغ می شود، نه دوستدار ادب از آن لذت می برد و نه راهی به دل و دماغ انسان عاقل و خردمند باز می کند، اما در مقابل؛ قرآن از یك سو بررسی های تاریخی نادرست و خلاف واقع بایبل را تصحیح می کند، تصویر حقیقی حوادث را به نمایش می گذارد، از سوی دیگر طی داستان یوسف علیه السلام و داستان های دیگر به مهمترین و اساسی ترین پرسشها پاسخهای دقیق و سازنده ارائه می کند، در هر خم و پیچ داستان به یکی از پرسشها پاسخ می گوید!! و نمونه تاریخی یکی از حقائق بزرگ و مهم را در اختیار مخاطبش می گذارد. از سوی دیگر اسلوب بیان قرآن به پیمانه ای جالب، دلکش و مؤثر است که بی درنگ بر دل می نشیند و در حافظه جا می گیرد، در رابطه به داستان ها در قرآن و بایبل نه تنها از این ناحیه تفاوت ژرف و گسترده مشاهده می شود؛ بیان قرآن، اسلوب بیان، الفاظ و ترکیب آن خیلی دقیق، دلنشین و مؤثر است و هر لفظ آن با دقت تمام انتخاب و برگزیده شده و در مورد شایسته و موزون به کار گرفته شده و هر یکی مطلبی خاص را افاده می کند ولی بایبل چنان است که برخی متناقض برخی دیگر، الفاظ و ترکیب جملات آن مملو از رکاکت ها، نه برای انسان عقلمند و خردمند قابل قبول است و نه انسانی

دارای سلیقه ادبی از آن لذت می برد و به دلش راه می یابد. بلکه از این بابت نیز میان این دو تفاوت های عمیق وجود دارد که داستان های قرآن هدفمند و دارای غایه های مشخص اند، هر داستان و فرازها و پیچ و خم هایش برای افاده مطلب مهم و توضیح بهتر آن آمده و در هر داستان رهنمودها و درسهای مهمی نهفته است، در مقابل افسانه های بایبل فقط افسانه و شجره است، داستان یوسف علیه السلام یکی از مثالهای آن است، این قصه در قرآن به گونه ای زیبا و دلنشین آمده که هر دوستدار قرآن به آسانی می تواند آن را حفظ کند، از روز نزول آن تا امروز ملیون ها انسان آن را حفظ کرده، در کشورهای عربی وضعیت چنان است که اکثر امامان مساجد از تلاوت آن در نمازهای جهری به این دلیل خودداری می ورزند که اگر احیاناً در اثنای قرائت اشتباهی کنند از هر سوی و سمتی صدای فتحه را خواهد شنید، در همین سوره آسان، زیبا، دلنشین و کوتاه شاهد ده ها رهنمود سازنده و توصیه ها و سفارش های سودمند هستیم، رهنمودها و توصیه هایی که هر مجاهدی باید آن را بداند و به کار بندد.

این نیز یکی از اعجاز بزرگ قرآن است که از روز نزولش تا امروز ملیونها انسان آن را حفظ کرده، شما در تمامی دنیا و تاریخ بشری هیچ کتاب مذهبی و غیر مذهبی، کتاب شعر یا نثر را نخواهید یافت که تعداد حافظان آن چند در صد حافظان قرآن باشد!! از پیروان و محبان بایبل می پرسیم: چرا در تاریخ طولانی تان تعداد اندکی از حافظان بایبل را ندارید؟!! جوابش واضح و روشن است؛ و آن این که انسان کلامی را به زودی به حافظه می سپارد که درب دل و دماغش برای پذیرایی آن باز شود، با عقلش همخوانی داشته باشد، محتوی آن بلند و سودمند و ترکیب الفاظ آن دل پذیر و دلنشین باشد، من بایبل را با دقت زیاد خوانده ام، به قصد

مقایسه اش با قرآن، خواندنم به این انجامید که نقد مفصلی به مستوای کتابی ضخیم بیش از هشت صد صفحه بر آن داشته باشم، باور کنید در تمامی بایبل تنها یك بخش کوچك چند صفحه ای آن به نام مزامیر داؤد را چنان یافتم که از لحاظ ادبی به دل راه باز می کند و در آن زیبایی ادبی و معنوی را احساس می کنیم، جز این چند صفحه در تمامی بایبل چیزی را نمی توان یافت که ذوق ادبی و زیبا پسندی انسان را سیرآب کند.

در سوره یوسف یك تجربه بزرگ و نادر تاریخی به نمایش گذاشته شده، تجربه انتقال قدرت در کشور بزرگ و متمدنی که در تمامی دنیا همتا نداشت، به جوانی صحرانشین که توسطه برادران حسودش به چاه انداخته شد، چون برده ای به بهای اندك فروخته شد، به جرم پاکدامنی به زندان رفت، کم و بیش ده سال را در سلول های تاریك زندان سپری کرد. . . این روداد تاریخی برای هر پژوهشگری و هر شنونده آن این پرسش را باعث می شود که آیا این یك تصادف بود، تصادف نادر و بدون سابقه تاریخی؟ یا این یك سنت ثابت و تغییر ناپذیر الهی بود که بارها و بارها تکرار شده است؟ کسی که به خدا و مکافات و مجازات الهی در دنیا و آخرت باور دارد؛ به این حادثه و امثال آن به دیده یك تصادف نمی نگرد؛ چه اینها حوادث طبیعی اند و چه فراز و نشیب ها در زندگی انسان، چه مربوط به مواجه شدن انسان صالح با دشواری ها و ابتلاءات یا دست یابی انسان طالح و شریر به زندگی مرفه و آرام، چه این شکست و ناکامی انسان شایسته و خوب است یا پیروزی انسان زشت و بد، کسی که به خدا باور دارد و وی را پروردگار عالم و قیم و مدبر آن می پندارد و حوادث را ناشی از اراده وی، نمی تواند در باره عالم و تمامی حوادث آن تصور و قضاوتی غیر از این داشته باشد، و برای مکافات انسان خوب و صالح و

مجازات انسان بد عمل و طالح دلیل محکم و مضبوط دارد، این را مکافات و مجازات خدای عادل می خواند، و همین را دلیل وجود خدا و تصرف او در عالم به عنوان حکم و قضاوتگر می گیرد، اما زمانی که عکس این را می نگرند؛ و می بینند که صالحان با دشواری ها مواجه اند، به زندانها کشانده می شوند، از کشور تبعید می شوند، و به گونه ای پیهم و مسلسل از دست ستمگران زجر می کشند، و مفسدین و ستگران را نشسته بر اریکه قدرت، برخوردار از رفاه و آسودگی مشاهده می کنند؛ با این دغدغه و واهمه ذهنی مواجه می شوند که این حالت متصادم با باورهای خود را چگونه توجیه کنند، تا هم شکوك و شبهات خود را رفع کنند و هم به پرسشهای مخالفین جواب مقنع ارائه نمایند.

مخالفین تمامی مصلحین به شمول پیامبران علیهم السلام در باره آنان گفته اند: اگر آنان با حق اند و حق با آنان نباید با مخالفت مردم مواجه می شدند، در هر گامی با دشواری ها و مصیبتها دست و گریبان نمی بودند، کسانی که به مخالفت پیامبر علیه السلام می پرداختند و تمامی وسائل و امکانات شان را در مقابله با این نهضت الهی به کار می بردند، یاران مظلوم پیامبر علیه السلام را در وادی مبارك مکه؛ این حرم خانه خدا، زیر تعذیب شدید گرفته بودند، در همین حال می گفتند: چگونه باور کنیم که محمد علیه السلام پیامبر خداست، و جبرئیل این سردار و مطاع فرشته ها از سوی خدا قاصد وحی الهی به او، ادعاء می کند راهش حق و خدا یار و یاور اوست!! در حالی که خودش و یارانش زیر ضربات ما و درگیر این همه دشواری ها و تعذیب ها، در هر گامی ابتلاء و مصیبتی در انتظار شان، تعذیب می شوند، شلاق می خورند، از کشور رانده می شوند، کشته می شوند؛ ولی کسی نیست به داد شان برسد و آنان را از این همه مصیبت ها نجات دهند!!! چرا خدا به داد شان نمی

رسد؟!! چرا فرشته ها به یاری شان نمی پردازند؟!! چرا مخالفین شان مورد خشم خدا و عذاب الهی قرار نمی گیرند؟!! قرآن طی سوره یوسف به این پرسشها جواب می گوید و این ذهنیت نادرست و بیمار را تصحیح می کند و شفا می بخشد. می فرماید: مواجه شدن با آزمون ها و دشواری ها سنت عام الهی است؛ که پیامبران نیز با آن مواجه می شوند و پیروان شان و سائر افراد عادی نیز. اللّٰه متعال انسان را چنان آفریده که حتماً و باید از خم و پیچ محنت ها و مشقت های گوناگون بگذرد، و درد گرسنگی ها و تشنگی ها و بیماری ها را بچشد، و در راه رسیدن به نضج و پختگی؛ گرم و سرد روزگار را لمس کند!! مواجه شدن کسی با دشواری ها و مصیبت ها به این معنی نیست که او از تأیید و رعایت الهی محروم گردیده، و از راه راست بی راهه رفته!! کسانی که این پندار نادرست را مبنای قضاوت های خود قرار داده اند و آن را ملاك و معیار ارزیابی های شان گرفته اند مرتکب اشتباه قبیح شده اند!! مگر یوسف علیه السلام در رابطه به برادرانش و در رابطه به عزیز مصر و همسر او حق به جانب نبود؟ آیا برادران جفاکارش به این دلیل او را به چاه نه انداختند که چرا مورد التفات و رعایت پدرش بوده و او را دوست دارد؟ مگر عزیز مصر و همطرازانش او را به جرم پاکدامنی اش به زندان نفرستاد، تا رسوایی همسران شان را بپوشانند؟!! اما ببینید پایان امر چه بود؟ و انجام او و برادرانش چگونه؟! آیا همین انسان مظلوم، فروخته شده، به بردگی کشانده شده، جوان صحرایی غیر متمدن! از سلول سیاه زندان به قصر پاچایی نه رسید، و فرمانروای بزرگترین و متمدن ترین کشور زمان خود نشد؟!!

روند زندگی هر انسان به گونه ای است که مملو از فراز و نشیب هاست، ناتوان، ضعیف و محتاج به دنیا می آید، در هر چیزی محتاج دیگران، نمی تواند از

یك پهلو به پهلوی دیگر بچرخد، دست و پا می زند، باید کسی دیگر او را کمك کند، غذایش را با گریه، فریاد و اشك به دست می آورد، زمانی که قادر به برخاستن از زمین شود به زحمت می ایستد و در هر گامی برو می افتد، مقابله با بیماری های گوناگون را تجربه می کند، دردها و رنج ها می کشد، تا آن که به جوانی می رسد، مسیر زندگی اش وارد مرحله جدید می شود و مشکلاتش رنگ دیگر می گیرد و پیچیده تر و دشوارتر از سابق می شود، هنوز از یك نزاع فارغ نشده که به نزاعی دیگر دچار می شود، یك مشکلش هنوز حل نشده که دیگری به سراغش می رسد، هنوز از یك بیماری صحت یاب نشده که به دیگری مبتلا می شود. . . چنین است تصویر حقیقی و درست از زندگی انسان، مواجه شدن با آزمون ها، ابتلاءات و دشواری ها مسیر طبیعی زندگی او، مطابق سنن الهی و لازمه زندگی. خدای متعال انسان را چنان نیآفریده که همواره بر بالین برگهای گل بخوابد، خداوند در کنار گل خار آفریده، در کنار خنده گریه، در کنار شادمانی غم و اندوه و در کنار آسایش و آرامی دردها و رنج ها.

قرآن این را نیز توضیح می دهد که خداوند متعال اقتدار زمین را به صالحان می سپارد نه به مجرمین و بدکاران، اگر گاهی عکس این را مشاهده کردیم و مجرمین را بر اریکه قدرت دیدیم؛ این حالت خلاف رضای الهی و ناشی از تصرفات غلط انسان و جرم و انحراف اوست، چون خداوند متعال انسان را آزاد و داری اختیار آفریده، او از اختیارش سوء استفاده کرده و حالت خلاف رضای الهی را باعث شده است. یکی راه ظلم را برگزیده و دیگری به ظلم تن داده، خدای شان نه به این رضایت می دهد که کسی مرتکب ظلم شود و نه به این که کسی به ظلم تن دهد و ستمگران را در ظلم شان یاری کند (لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ). الله متعال به این

راضی نمی شود که بنده اش مبتلای مصیبت شود، برعکس این را می پسندد که بنده اش از مصیبت ها برهد، به بندگان صالح خود هدایت می دهد تا انسان مبتلا به مصیبت را کمك کنند، به آنان می فرماید: کمك به گرسنه، تشنه و برهنه و دادن طعام و آب و جامه به او را چنان بگیرید که مرا کمك کرده اید و به من قرض داده اید!!! تعاون با مظلوم را چنان بشمارید که با من تعاون کرده اید، به حاکم و قاضی دستور داده تا عدالت را تأمین و مراعات کند، بی عدالتی حاکم و قاضی به این معنی نیست که خدا چنین خواسته و انسان مظلومی را به دست قاضی ظالمی مجازات کرده و بر آن رضایت داده!! در واقع قاضی ظالم خلاف حکم و رضاء خدا عمل کرده، از اختیاری که خداوند به او و سائر انسانها داده؛ استفاده غلط کرده، اگر این اختیار از ظالم و مظلوم سلب شود در آن صورت انسان به مخلوقی محکوم و مجبور تبدیل می شود، شبیه سنگ و درخت!! کسی که به استناد کارهای بد انسان، بر پروردگاری اعتراض می کند که انسان را آفریده و این اختیار را به او داده که از میان بدیلهای خوب و بد یکی را انتخاب کند، یقیناً که چنین معترضی خیلی سفیه و سطحی نگر خواهد بود!! یك رخ قضیه را به اهمیت گرفته ولی رخ دیگر آن را کاملاً از نظر انداخته، به این توجه و اعتنائی نداشته که پدیده ارتکاب جرم و گناه نتیجه اختیاری است که به سبب آن انسان بر تمامی مخلوقات عالم کسب شرف و برتری کرد، بنابر همین اختیار و امتیاز برتر از تمامی فرشته ها گردید. آیا کسی که بهترین و حساس ترین کمپیوتر دنیا را ساخته، کمپیوتری که همتای آن یافت نمی شود، و کارهای را انجام می دهد که دیگر کمپیوتر ها از انجام آن عاجز و ناتوان اند، به این منظور آن را ساخته که کار انسان را آسان تر کند، اگر امروز هشتاد در صد مردم از این وسیله خیلی مفید در راه اهداف نیك انسانی استفاده می کنند و بیست در صد

در راه اغراض پلید، آیا درست است که با استناد به کاربرد ناسالم این کمپیوتر؛ صانع و مخترع آن را ملامت و قابل اعتراض بخوانند؟!!

سوره یوسف زمانی نازل گردید که پیامبر علیه السلام و یارانش با چنان آزمون های سخت مواجه بودند که جز معدودی از میان مؤمنان احدی گمان نمی کرد که این نهضت ادامه خواهد یافت، یاران پیامبر در برابر این همه مشکلات جانکاه و جانفرسا مقاومت خواهند کرد، و بر دشمنان نیرومند و مجهز شان غالب خواهند شد، جرأت نمی کردند در کنار آنان بایستند و برای تحمل دشواری ها آماده شوند.

اقارب نزدیك رسول الله صلی الله علیه وسلم چون ابو لهب نیز عوض آن که او را یاری کنند و به دفاع از او بپردازند، در کنار بدترین دشمنان او ایستادند، در طوفان این مخالفت ها و دشمنی ها بود که این سوره مبارکه نازل گردید، و در ضمن داستان آموزنده یوسف علیه السلام از یك سو به مخالفین گفت: سرنوشت شما شبیه سرنوشت مخالفین یوسف علیه السلام خواهد بود، آنها نیز علیه یوسف علیه السلام راه کینه و حسد درپیش گرفتند، و علیه او از هیچ جفا و ظلم دریغ نورزیدند، توطئه تبعید و قتلش را روی دست گرفتند، به چاه انداختند، گذاشتند تا چون برده ای به اسارت برود و به بهایی اندك فروخته شود، به زندان کشانده شد، سالها را در زندان سپری کرد، ولی مخالفینش نتوانستند مقدرات الهی را تغییر دهند، و از رسیدن یوسف علیه السلام به مقامی که شایسته او بود مانع شوند.

این سوره مبارکه به پرسشهای کسانی پاسخهای دقیق می دهد که می خواهند بدانند؛ اسباب و دلائل مخالفت شدید با دعوتگران مصلح و دلسوز چیست؟ چه کسی به مخالفت آنان می پردازد و چرا؟!! انجام این مخالفت ها چه خواهد بود؟ آنان که می خواهند بدانند؛ مواصفات زعمای صالح کدام ها اند، و مشخصات و

خصلتهای بد زعمای ناصالح کدام ها؟!! در این سوره مبارکه تصویر واضح و نمایان از چهره هایی را در برابر خود می یابیم که زعامت جامعه جاهلی را در دست دارند ولی در فساد اخلاقی غرق اند، در این تصویر دقیق پهلوهای نامرئی اخلاق زشت آنان به گونه حکیمانه ترسیم گردیده. خدا بهتر می داند که صنادید و سرداران قریش با شنیدن این سوره به چه پیمانه ای خشمگین شده باشند؟!! آنها حتماً در آینه آن بخش سوره که حالت اخلاقی همسر عزیز مصر و رفقای محافل عیش و عشرتش را به تصویر کشیده؛ وضع بد داخل خانه های خود را می یافتند، در جانب دیگر پیامبر علیه السلام از رهنمود های همین سوره آموخته بود که در اثنای ورود فاتحانه به مکه و آنگاه که تمامی قریش به شمول دشمنان سرسخت و کینه توز پیامبر علیه السلام در کنار کعبه گرد آمده بودند و منتظر این که ببیند پیامبر علیه السلام با توجه به عداوتها و کینه توزی های آنان چه جزایی برای شان تجویز خواهد کرد، سرهای شان از شرم فروافتاده و دیده های شان از ترس خیره، آنگاه که پیامبر علیه السلام از آنان پرسید: از من چه انتظاری دارید؟ با صدایی مملو از عذر، خجالت، عجز و انکسار جواب دادند: همان انتظاری که از برادر بزرگوار و مهربان می توان داشت!! و او در جواب شان فرمود: پاسخ من همان است که برادرم یوسف علیه السلام به برادران خود داد: لَا تَثۡرِيبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَۖ يَغۡفِرُ ٱللَّهُ لَكُمۡۖ وَهُوَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ: امروز هیچ سرزنشی متوجه شما نیست، خدا شما را بیامرزد، و او مهربان تر از هر مهربانیست. و متصل آن فرمود: اذهبوا و انتم الطلقاء: بروید شما آزادید!!

قبل از این که به اعتراضات ناقد به گونه مفصل بپردازیم در رابطه به آیات آغازین سوره یوسف این عرائض را دارم: در دو آیه نخستین این سوره، به پنج صفت مهم قرآن اشاره شده:

الف: قرآن کتابیست مبین، که اغماض، پیچیدگی و ابهامی در آن وجود ندارد و تمامی آیاتش روشن و واضح است. این کتاب بیانگر و روشنگر؛ حقائق پوشیده را نمایان می کند، زوایای تاریك و پنهان از نظر انسان را روشن می سازد و هر چه درك حقیقتش برای انسان ضروریست قرآن به بیان آن پرداخته و حقیقتش را واضح ساخته است.

ب: این کتاب پیامیست از سوی خدا، که از سوی اللّه متعال از (آسمان) (نازل) شده، و به مستوای ما باشندگان (زمین) (پایین) آمده، به حدی که حامل آن یك (امی) و مخاطب نخستین آن (قوم امی). لطف و عنایت الهی چه عمیم و عظیم است، (پیامی) برای ما به زبان ما فرستاده، به زبان مردم و با کلمات مروج شان آنانرا مخاطب قرار داده با (پیامی) قابل فهم برای همه، روشن و واضح.

متأسفانه عده ای از دین داران حرفوی؛ قرآن آسان، واضح و قابل فهم برای همه را پیچیده و غامض جلوه می دهند. درحالی که قرآن از (آسمان) به (زمین) آمده و رهنمایی ها و هدایاتش برای تنظیم امور انسان در روی (زمین)، ولی آنان با تعبیرها و تفسیرهای پیچیده شان این کتاب را از (زمین) به آسمان بالا می برند، به آنجا که از دسترسی همه بالاتر و پی بردن به پیام های آن برای احدی مقدور نباشد.

ج : در نام این کتاب صفت خوانایی مضمر است، پیام های واضح آنرا در لابلای الفاظ و کلمات روشنش بخوبی می توانید بخوانید و دریابید، اغماض و پیچیدگی و تعقیدی در الفاظ آن وجود ندارد.

د : به زبان قومی نازل شده که اولین مخاطب این کتاب بوده، زبان عربی.

هـ : قرآن عقل انسان را مخاطب قرار داده، آنرا بر می انگیزد و به تعقل و تفکر وامی دارد، هیچ چیز مغایر عقل سلیم انسانی در آن سراغ نمی شود.

داستان های قرآن را اساطیرالاولین و قصه های تاریخی پیشینیان مپندارید، اینها احسن القصص (بهترین داستانها) اند، که در آن حقائق بزرگ و مفاهیم عظیم و عمیق، در نمونه های تاریخی اش به نمایش گذاشته می شوند و تجسم عینی می یابند. این قصه ها را چون داستانهای تاریخی مروج میان مردم مشمارید، بلکه (اسراری از غیب) بشمارید که فقط با وحی می توان به آن دست یافت، عامه مردم را که بگذار حتی پیامبر علیه السلام نیز قبل از نـزول وحی از این اسرار غیبی بی خبر بود.

اعتراض بر حروف مقطعات در قرآن

نقاد نخست ترجمه نهایت ضعیف و رکیك آیات سوره یوسف را در نوشته خود جا داده، سپس چند پرسشی را در برابر خواننده می گذارد:

در آغاز می نویسد: این سوره با ألف لام راء (الر) که حروف مقَطَّعة بوده و هیچگونه مفهومی را نمی رساند و از هیچگونه وضاحتی برخوردار نیست؛ آغاز می یابد. . .

ناقد حروف مقطعات در قرآن را مبهم و غیر قابل فهم گرفته و بر آن اعتراض دارد، در حالی که بر حروف مقطعات انگلیسی که United States of America را به گونه USA و UNITED NATIONS ASSIMBLY را به شکل UNA می سازد؛ هیچ اعتراضی ندارد، هر چند این USA و UNA می تواند صدها مصداق داشته باشد، در پاسخ این معترض باید گفت:

در ادبیات قبل از اسلام می یابیم که برخی از نویسندگان، نوشته های شانرا با حروف مقطعات آغاز کرده اند، این شیوه در ادب زمان جاهلیت معمول و برای

همه قابل فهم بود، با نـزول قرآن و ذکر این حروف در ابتدای برخی از سوره ها، برای

احدی سؤالی ایجاد نشد و از جمله صحابه هیچ کسی پیامبر علیه السلام را در باره آن نپرسید و هیچ روایتی در این رابطه نداریم. پس از گذشت زمان، این شیوه متروك قرار گرفت و رمزی را که افاده می کرد به فراموشی سپرده شد، اختلاف میان مفسرین در مورد حروف مذکور از همینجا نشأت می کند. ولی اگر سوره هایی را که با این نوع حروف آغاز شده دقیقاً مطالعه کنیم به وضوح می یابیم که حروف مذکور با مضامین محوری سوره ارتباط تنگاتنگی دارد: سوره ای که با یك حرف آغاز شده می بینیم که در مورد یك موضوع مهم و محوری به بحث پرداخته، اگر با دو و سه. . . حرف آغاز شده، دو و سه . . . موضوع اساسی و بنیادی در آن به بحث گرفته شده، اگر حروف بشکل منظم و با مراعات موقعیت حروف، چون (ا ل م) آمده، موضوعات مورد بحث در سوره نیز بطور منظم یکی پی دیگری و جداگانه بررسی شده و در تتمه سوره و اکثراً در آخرین آیه، خلاصه این مضامین به نحوی آمده که هر جمله را می توان عنوان مبحث مربوطه اش گرفت، ولی اگر نظم حروف مراعات نشده و پس و پیش آمده، چون (ا، ل، ر) که شکل منظم آن (ا، ر، ل) بوده؛ در آنصورت مضامین محوری سوره نیز بشکل مختلط و توأم باهم آمده و هر موضوع بطور جداگانه و تحت مبحثی مستقل بررسی نشده. چنانچه در سوره یوسف، سه مطلب اساسی، در تمامی سوره یکجا و همزمان باهم و در خم و پیچ داستان آموزنده یوسف علیه السلام به بررسی گرفته شده.

برده صحرایی و تکیه بر اریکه اقتدار متمدن ترین و بزرگترین کشور!

ناقد می نویسد: پیش از آنکه در زمینه نقد این داستان به موارد دیگری بپردازیم باید گفت که عمده ترین ایرادی که می توان بالای این (بهترین داستان خدایی) گرفت، زیر سؤال بردن داستان در کلیتش هست و آن اینکه یک نوجوان برده و خریداری شده و خداپرست یهودی می آید و در منزل فرمانده کل قوای مسلح فرعون و بعدها در دربار خود فرعون جاه ومقامی والا کسب می نماید و به حدی میرسد که فرعون مصر را با آنهمه شکوه و جلال و عظمتش که خود را خدای زنده در روی زمین و دیگران را یکسره بنده گان خویش می پندارد، به پرستش یهوه خدای اجداد خویش دعوت نموده و او را شیفته و گرویده عقیده یهوه پرستانه خویش می گرداند. . . حال اینکه با یک نگاه نه چندان ژرف می توان دید که امکان واقع شدن یک چنین رویدادی نه در تصور انسان هوشمند می گنجد ونه در حیطه عقل سلیم، و همانگونه که نمونه یی از آنرا نمی توان در حافظه تاریخ پیدا نمود، با یقین کامل می توان حکم کرد که درآینده نیز تا زمانی که مسأله ملت و ملت پرستی و میهن و میهن پرستی در جهان مطرح است، چنین رویدادی هرگز واقع نخواهد شد. . . . چنانکه تدوین کننده گان تورات خود نیز در یک تناقض گویی آشکار به این گفته های ما مهر تأیید گذارده و در آیت سی و سیوم باب چهل و سیوم سِفر پیدایش نوشته اند: «. . . مصریان با عبرانیان نمی توانند غذا بخورند زیرا که این نزد مصریان مکروه است. » پس در حالیکه مصریان حاضر نباشند تا با عبرانیان به روی

یک سفره نشسته غذا صرف نمایند؛ چگونه می توان پذیرفت که فرعون یک برده بی نام و نشان عبرانی را به صدارت و نخست وزیری همچو کشوری و اداره کننده همچو مردمی بگمارد.

به این جناب می گوییم: آن چه از نظر سطحی نگرانی چون تو مستحیل جلوه می کند و ادعاء آن را داری که نه در گذشته اتفاق افتاده و نه احتمال وقوع آن در آینده وجود دارد، چیزی است که بارها و بارها در تاریخ اتفاق افتاده، تو و امثالت غرض به کرسی نشاندن مدعای بی بنیاد تان تمامی حقائق تاریخی را انکار می کنید. دور نمی رویم؛ همین اکنون و در قرن بیست و یکم، سیاه پوستی به نام اوباما رئیس جمهور کشوری به نام ایالات متحده امریکا است، کشوری که تحت سلطه مطلق سفید پوستان است، سه قرن قبل توسط انگلیسهای سفید پوست اشغال گردید، اشغال کامل سیاسی، نظامی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، بومی هایش را نه تنها از تمامی حقوق انسانی محروم کرد بلکه زبان شان را نیز از آنان گرفت، تکلم و نوشتن به زبان مادری بومیان را ممنوع قرار داد، حتی ورود شان را به شهر ها غیرمجاز خواند، اما امروز همین سفیدپوست های اشغالگر و مستبد؛ اوبامای سیاه پوست را که خانواده اش از افریقا به امریکا پناهنده شده. . . به عنوان رئیس جمهور خود پذیرفته اند!!!

در همین دهه نخست قرن بیست و یکم، کشور پهناور هند با نفوس نزدیك به یك ملیارد؛ که از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تحت سلطه اکثریت هندو هاست، صدراعظمی به نام من موهن سنگ از تبار اقلیت سیك داشت.

در سوریه اقلیت علوی ها بر اکثریت مطلق کشور که سنی مذهب اند حکومت می کند.

کسانی که امروز بر جامعه ایرانی حکومت می کنند چند سال قبل اقلیت کوچك جامعه بودند، شاه اسمعیل صفوی آمد به زور برچه، آن هم برچه ای عاریتی از غرب که او را در جنگ علیه خلافت عثمانی کمك می کرد؛ بر جامعه ایران مسلط شد، مردم را وادار کرد مذهب سابقه شان را کنار بگذارند و شیعه شوند، هر کی انکار کرد کشته شد، کسی زنده ماند که شیعه شد، و به این ترتیب جامعه ایرانی با اکثریت سنی ها به کشوری شیعی تبدیل گردید.

جناب ناقد! تو و استادانت نمی دانید که سلسله فراعنه در زمان موسی علیه السلام و تقریباً چهار قرن بعد از رحلت یوسف علیه السلام رونما شد، فرعون هیچ ربطی به داستان یوسف علیه السلام ندارد، قرآن حکمروای زمان یوسف علیه السلام را به نام ملك یاد کرده نه به نام فرعون، نویسنده بایبل در این رابطه نیز مرتکب خبط و خطأ شده و آن را فرعون خوانده!! رفقایت در ایران نیز مرتکب همین اشتباه شده اند و تحت تأثیر بایبل در فیلم یوسف پیامبر اهرام مصر را که در زمان فراعنه مصر و دقیقاً بعد از بعثت موسی علیه السلام ساخته شده و در زمان یوسف علیه السلام اصلاً وجود نداشتند به گونه مکرر نشان می دهند!! اهرام مصر در حدود ٤-٦ قرن قبل از میلاد ساخته شده، موسی علیه السلام بنابر ادعاء بایبل در حدود ٤٣٠ سال بعد از بعثت یوسف علیه السلام به پیامبری مبعوث شد.

ناقد این را نیز یکی از موارد قابل اعتراض گرفته که قرآن در رابطه به تصمیم زعمای مصر مبنی بر فرستادن یوسف علیه السلام به زندان می فرماید:

ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا رَأَوُاْ ٱلۡأٓيَٰتِ لَيَسۡجُنُنَّهُۥ حَتَّىٰ حِينٖ * یوسف: ٣٥

سپس؛ با وجود مشاهده نشانه های روشن، این کار برای شان بهتر جلوه کرد که تا مدتی او را به زندان بکشند.

نقاد بدون توجه به معنی آیه می نویسد: . . . و اینکه آن نشانه ها چه بوده است معلوم نیست. . .

جناب! اگر استادانت با چشم باز به الفاظ آیه و سیاق و سباقش اعتناء می کردند و معنی آن را می فهمیدند شاید جسارت این اعتراض قبیح را نمی کردند!! در این جا مراد از نشانه ها همان نشانه هایی است که بر پاکدامنی یوسف علیه السلام و برائتش دلالت می کرد، از آن چه در محفل عیش و عشرت همسر عزیز مصر و همتایانش گذشته بود؛ نیز اطلاع یافتند، باوجود تمامی این نشانه ها؛ به مصلحت خود و حفظ آبروی شان این را ضروری و مفید شمردند که یوسف را برای مدتی به زندان بکشند.

ناقد می گوید: قحطی هفت ساله در مصر حقیقت ندارد!!

ناقد علاوه می کند: مورد دیگری که در همین راستا می توان به آن اشاره نمود اینست که برخلاف ادعای قرآن مبنی بر قحطی و خشکسالی مداوم هفتساله مصر، در هیچ یک از تاریخهای نوشته شده مصر باستان و یا آثار باستانی به جامانده از آن دوره ها کوچکترین نشانی از وقوع همچو رویدادی را نمی توان پیدا نمود. مزید برآن درآیه چهل و نهم سوره یوسف چنان وانمود شده است که گویا زراعت مصر و حاصل دهی آن به باریدن باران بسته گی داشته است در حالیکه باریدن و نباریدن باران نقش اساسی و تعیین کننده یی در این زمینه نداشته و این دریای بزرگ نیل است که از هزاران سال بدینسو بی وقفه جریان داشته و سرزمین مصر را آبیاری میکند و با در نظر داشت همین واقعیت بوده است که مصر را هدیه نیل نامیده

اند.

در پاسخ این ادعاء بی بنیاد ناقد باید گفت: زراعت مصر متکی به آب رود نیل است، و آب دریای نیل متکی به برف و باران کوه های دو کشور ایتوپیا و یوگندا، سر چشمه های رود نیل چند هزار میل، تقریباً ٦٦٠٠ کیلومتر از قاهره فاصله دارند!! خشکسالی در یکی از این کشورها باعث می شود تا آب نیل به پیمانه ای کاهش یابد که تا رسیدن به مصر خشك شود. عقل انسان خردمند از یك سو و شواهد تاریخی از سوی دیگر حکم می کند که این خشکسالی باید بارها در مصر رونما شده باشد، علی الاقل سه کتاب مهم مذهبی که در حدود بیش از دو ثلث نفوس دنیا به آن باور دارند از این خشکسالی حکایت می کنند، کدام کتاب تاریخی می تواند بیش از اینها ارزش و اهمیتی داشته باشد؟!!

ناقد بحث هایی دیگر نیز در باره سوره یوسف دارد که به خواندن و جواب گفتن

نمی ارزد، اما اگر می خواهید تفسیر این سوره و شرح مطالب مهم و سازنده آن را مطالعه کنید شما را به خواندن شرح این سوره در تفسیر (د قرآن پلوشی) و رساله نقد فیلم یوسف پیامبر دعوت می کنم. در آن جا به تمامی بحث های کج و بی مایه و اعتراضات بی پایه ناقدان پاسخ مقنع خواهید یافت.

داستان هاروت و ماروت

نقاد زیر عنوان (بازتاب افسانه های سامی به گونه یی وارونه در قرآن)؛ افسانه هاروت و ماروت را به بحث گرفته و در مقدمه آن این شعر را آورده:

زمولانا و خاقانی و عطار

شنیدم قصه های سست و کم بار
یکی زا ن قصه ها هاروت وماروت
که در بر میکشد (لاهوت و ناسوت)
در این افسانه نا بخردانه
محمد داشته پا در میانه
محمد بهر تطهیر سلیما ن
کشیده پای شیطان را به میدان
کَشَد تا پرده بر کُفر سلیمان
مسمی سازد او را هم مسلمان
زده وصله به کارش نام (هاروت)
شریک و همرهش نامیده (ماروت)
به یکجا شد مَلَک هاروت و ماروت
به جایی هردو مردودند و مطرود
به دام عشقِ (زهره) چون فتادند
بساط زهد را یکسو نهادند
برای (زهره) دادند (اسم اعظم)
پَرید و آسمان و شد مُکَرَّم
و آن دو برزمین افتیده بد نا م
به (چاه بابل) آویزان و سرسا م
هرآن کو باور آرد این فسانه
ز دانش کم بُوَد او را نشانه

عجب نبود که او مولای روم است
ویا شَروان و نیشاپورش بوم است
****

قبل از این که در رابطه به ملاحظات ناقد وارد بحث شویم چند نکته را خدمت خوانندگان عزیز عرض می کنم:

- اگر جناب ناقد اعتراضی بر شعر رومی و خاقانی و عطار داشت ما مزاحمش نمی شدیم و شاید در مواردی با او همصدا می بودیم و بر اعتراض وارد او صحه می گذاشتیم، اما متأسفانه او تفنگش را بر شانه رومی گذاشته و به سوی قرآن نشانه رفته، شاید او به گمان اغلب عمداً و احتمالاً اشتباهاً تعبیر و تفسیر نادرست شاعر و مفسری را مستمسك خود گرفته و آن را مدعای آیات قرآن خوانده، در حالی که برای این تعبیر نادرست هیچ نشانه ای در الفاظ آیات قرآن مشاهده نمی شود، به ناقد می گوییم: مولانا در رابطه به داستان هاروت و ماروت در قرآن به خطأ رفته، به افسانه های عامیانه بی بنیاد و بی محتوی تمسك جسته و آن را مبنای شعرش گرفته، و اکنون همین تعبیر های نادرست و متعارض با آموزه های قرآن را عده ای چون عزیز یاسین مستمسك خود ساخته و قرآن را مورد نقد و اعتراض قرار داده!!
- بهتر است نخست ببینیم که قرآن در رابطه به هاروت و ماروت چه بیانی دارد.

آیاتی که قصه هاروت و ماروت در آن آمده است اینها اند:

أَوَ كُلَّمَا عَٰهَدُواْ عَهۡدًا نَّبَذَهُۥ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ * وَلَمَّا جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٞ لِّمَا مَعَهُمۡ نَبَذَ فَرِيقٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ كَأَنَّهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ * وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتۡلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلۡكِ سُلَيۡمَٰنَۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ وَمَآ أُنزِلَ

عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡۚ وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ * وَلَوۡ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَمَثُوبَةٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ خَيۡرٞۚ لَّوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ * البقره: ۱۰۰- ۱۰۳

و آنگاه که فرستاده ای از جانب خدا به آنان آمد، تصدیق کننده آن چه نزد شان بود، عده ای از آنان که کتاب به آنان داده شده بود؛ کتاب خدا را چنان پشت سر خود افکندند که گویی آنان هیچ نمی دانند. و در پی چیزی افتادند که شیاطین (و شیطان صفتان) در رابطه به مُلك (پاچایی) سلیمان می خواندند، در حالی که سلیمان کفر نورزید، بلکه این شیاطین و شیطان صفتان کفر ورزیدند که به مردم جادو و چیزی را می آموختند که در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل گردیده بود؛ و آن دو به هیچ کس چیزی نمی آموختند مگر این که می گفتند: ما وسیله آزمایش هستیم، پس کافر مشو، با آنهم در پی آموختن چیزی از آن دو بودند که با آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند. در حالی که با آن نمی توانستند به احدی رساننده زیان باشند مگر به حکم و إذن خدا، و در پی آموختن چیزهایی بودند که به آنان زیان می رساند و سودی برای شان نداشت، و به خوبی می دانستند هر کی آن را بخرد بهره ای در آخرت نخواهد داشت. و چه زشت است آنچه خود را به آن فروختند، کاش می دانستند. و اگر آنان ایمان می آوردند و پرهیزگاری می کردند؛ پاداشی که نزد خداست بهتر است، کاش می دانستند.

در این آیات متبرکه چند انحراف بزرگ دینداران منحرف از راه راست؛ در سیمای بنی اسرائیل؛ به نمایش گذاشته شده:

- مخالفت با پیامبر جدید، هر چند این پیامبر آنان را به چیزی دعوت می کند که مذهب شان را تصدیق نموده و بر بخشهای صحیح آن صحه می گذارد.
- از کتاب خدا فاصله می گیرند، چنان دور می روند که گویا هیچ رابطه ای با آن و هیچ شناختی از آن نداشتند، رهنمودهایش را چنان پشت سر خود می اندازند که گویا هیچ چیزی از آن نمی فهمند.
- در عوض کتاب اللّٰه؛ به اوهام، خرافات، جادو، منتر و تعویذ پناه می برند.
- اوهام و خرفات را نه تنها حلال و جائز می شمارند بلکه آن را به شخصیت های بزرگ منسوب می کنند، همانگونه که بنی اسرائیل حکمروایی سلیمان علیه السلام بر کشوری بزرگ را به یك انگشتر جادویی و منتر و تعویذ ربط می دادند، گویا سلیمان علیه السلام به طفیل همین انگشتر جادویی به آن جا رسید که فرمانروای کشوری شود که مثال آن در تاریخ بشری کمتر دیده شده، نه در نتیجه مجاهدت های پدر بزرگوار و مجاهدش داؤد علیه السلام.
- به فساد اخلاقی رو می آورند، کار شان در این راستا به آن جا می رسد که با توسل به جادو، منتر و تعویذ همسر کسی را از او جدا کنند و به دام عشق خود بیندازند.
- بنی اسرائیل مصداق قبیح چنین انحرفات است، از دین خدا فاصله گرفتند، به انحطاط فکری و اخلاقی مبتلا شدند، از ناحیه اخلاقی به پیمانه منحط شدند که برای ناموس هممذهب خود در کمین نشستند، تلاش می ورزیدند تا همسر دیگری را از او جدا کنند.
- اوهام و خرافات رنگ مذهب به خود گرفت، کسی را به عنوان پیشوا و رهبر مذهبی خود می گرفتند که جادوگر، فالبین، نجومی، . . . بوده و آنان را از طریق

تعویذ و منتر به آرزوهای شان برسانند.

- **خداوند جل شأنه؛ برای اتمام حجت؛ دو فرشته را در سیمای انسان فرستاد، تا آنان را از عواقب بد انحرافات شان هوشدار دهد، و از انحرافات مذهبی، خرافات، اوهام، سنتهای جاهلانه و مشغله های کافرانه نجات دهد و به آنان بگوید: با توسل به جادو و منتر راه کفر در پیش نگیرید، اما آنها از این فرشته ها نیز خواهان آموختن جادو بودند تا به کمك آن زنان زیبا را از همسران شان جدا نموده و در دام محبت و عشق خود گرفتار کنند!!!**

باید متوجه باشیم که فرستادن این فرشته ها دقیقاً شبیه آن بود که خداوند جل شأنه برای اتمام حجت؛ فرشته هایی را در سیمای جوانان نو رسیده نزد لوط علیه السلام فرستاد، قوم بدکار و مفسد لوط علیه السلام بر خانه وی هجوم بردند و از او خواستند تا این جوانان را به آنان بسپارد!!!

حال از نقاد و استادانش می پرسم: در کجای این آیات متبرکه مطالبی را مشاهده کرده اید و نشانه سراغ دارید که حاکی از سقوط این فرشته ها در گناه باشد، یا مجازات شان به گونه ای که در چاه بابل از مو اویزان شده اند، یا دختری به نام زهره اسم اعظم را از این فرشته ها آموخت، به کمك آن به آسمان رفت و ستاره زهره از او ساخته شد!!! برای این حرف های بیهوده و زاده خرافات و اوهام نه تنها هیچ مدرك و نشانه ای در این آیات و در مجموع قرآن نمی یابیم بلکه صد در صد عکس مطالبی است که این آیات به ما می آموزد و مغایر رهنمودهای قرآن در راستای رد اوهام و خرافات است. قرآن می فرماید که ستاره ها در اثنای آفرینش آسمانها و زمین آفریده شده اند، اجرام سماوی اند، آفریدگار آسمان دنیا را با این اجرام روشن زیبایی بخشیده. . . آیا اعتقاد به تبدیل شدن انسان به ستاره و پروازش

به سوی آسمان با این آموزه ها می خواند؟!! قرآن می فرماید: جادوگری مترادف کفر است، سلیمان کافر نبود، به جادو متوسل نشده، کسانی کافر اند و پیرو شیطان که به جادو متوسل می شوند و آن را به سلیمان علیه السلام منسوب می کنند، پیامبر علیه السلام می فرماید: هر کی نزد فالبین، کف شناس و منجم رفت و حرفش را باور کرد؛ در حقیقت به قرآنی کافر شده که بر محمد نازل گردیده!!!

جناب ناقد بر روایتی استناد کرده که از نظر برخی از محدثین باطل و مردود است، از نظر برخی دیگر از جمله اسرائیلیات و از نظر عده ای دیگر متعارض با قرآن!! چون قرآن در مورد فرشته ها می فرماید که از خدا در آن چه به آنان فرمان داده؛ سرکشی نمی کنند و همان کاری را می کنند که بر آن گمارده شده اند (لاَ يَعْصُونَ اللّه مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ)، هیچ محدثی این روایت را صحیح و معتبر نخوانده، روایت این است:

عَنْ عَبْدِ اللّه بْنِ عُمَرَ، أَنَّهُ سَمِعَ نَبِی اللّه صَلَّى اللّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: " إِنَّ آدَمَ لَمَّا أَهْبَطَهُ اللّه إِلَى الأَرْضِ، قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: أَی رَبِّ، {أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ} [البقرة: ٣٠] ، قَالُوا: رَبَّنَا نَحْنُ أَطْوَعُ لَكَ مِنْ بَنِی آدَمَ. قَالَ اللّه لِلْمَلَائِكَةِ: هَلُمُّوا مَلَكَيْنِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، حَتَّى يُهْبَطَ بِهِمَا إِلَى الأَرْضِ، فَنَنْظُرَ كَيْفَ يَعْمَلَانِ. قَالُوا: رَبَّنَا، هَارُوتُ وَمَارُوتُ. فَأُهْبِطَا إِلَى الأَرْضِ، وَمُثِّلَتْ لَهُمَا الزُّهَرَةُ امْرَأَةً مِنْ أَحْسَنِ الْبَشَرِ، فَجَاءَتْهُمَا، فَسَأَلَاهَا نَفْسَهَا، فَقَالَتْ: لَا وَاللّه، حَتَّى تَكَلَّمَا بِهَذِهِ الْكَلِمَةِ مِنَ الإِشْرَاكِ. فَقَالَا: وَاللّهُ لَا [ص:٣١٨] نُشْرِكُ بِاللّه أَبَدًا. فَذَهَبَتْ عَنْهُمَا ثُمَّ رَجَعَتْ بِصَبِی تَحْمِلُهُ، فَسَأَلَاهَا نَفْسَهَا، فَقَالَتْ: لَا وَاللّه، حَتَّى تَقْتُلَا هَذَا الصَّبِیَّ، فَقَالَا: وَاللّه لَا نَقْتُلُهُ أَبَدًا. فَذَهَبَتْ ثُمَّ رَجَعَتْ بِقَدَحِ خَمْرٍ تَحْمِلُهُ، فَسَأَلَاهَا نَفْسَهَا، فَقَالَتْ: لَا وَاللّه، حَتَّى تَشْرَبَا

هَذَا الْخَمْرَ. فَشَرِبَا، فَسَكِرَا فَوَقَعَا عَلَيْهَا، وَقَتَلَا الصَّبِيَّ، فَلَمَّا أَفَاقَا، قَالَتِ الْمَرْأَةُ: وَاللّٰه مَا تَرَكْتُمَا شَيْئًا مِمَّا أَبَيْتُمَاهُ عَلَى إِلَّا قَدْ فَعَلْتُمَا حِينَ سَكِرْتُمَا، فَخُيِّرَا بَيْنَ عَذَابِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَاخْتَارَا عَذَابَ الدُّنْيَا "

از عبداللّٰه بن عمر رضی اللّٰه عنه روایت است که از رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم شنیده: هنگامیکه اللّٰه متعال آدم را به زمین فرود آورد؛ فرشته ها گفتند: ای پروردگار! آیا کسی را در زمین می آفرینی که درآن فساد و خونریزی کند، در حالی که ما با ستایشت به تسبیح می پردازیم و برایت به تقدیس می پردازیم، فرمود: من به چیزی خوب علم دارم که شما نمی دانید. فرشته ها گفتند: پرودگارا! ما برایت فرمانبردارتر از بنی آدم هستیم. خداوند متعال به فرشته گان گفت: از میان تان دو فرشته را بیاورید تا آنانرا به زمین فروفرستاده؛ بنگریم که چگونه عمل می کنند، گفتند: پروردگارا اینک هاروت و ماروت، آن دو به زمین فرستاده شدند. . . در زمین؛ زهره به صورت زیباترین زن دنیا به آنها نمایش داده شد، پس نزد شان آمد، نفسش را از او خواستند (غرض هوسرانی)، و گفت: نه؛ قسم به خدا، تا آن که این سخن شرک را بر زبان نرانده اید. آن دو فرشته گفتند: نه، ما هرگز به اللّٰه شرک نمی ورزیم. . . آن زن از نزدشان رفت. سپس همراه با کودکی به نزد آنان آمد و آنان باز هم نفسش را از او خواستند، گفت: نه؛ قسم به خدا، تا آن که این کودک را نکشته اید، آن دو گفتند: نه، به خدا قسم که ما هرگز او را نخواهیم کشت. . . پس رفت، سپس همراه با جام شراب نزدشان آمد و آنان باز هم نفسش را از او خواستند، و او گفت: نه؛ قسم به خدا، تا آن که این شراب را بنوشید، آندو شراب را نوشیدند و مست شدند و با او همبستر شدند و در همان حالت مستی کودک را کشتند، هنگامیکه به هوش آمدند آن زن به ایشان گفت: به خدا قسم که شما در هنگام

مستی از هیچیک از کارهایی که قبلا از آن امتناع می ورزیدید سرباز نزدید و همه را انجام دادید. . . پس این اختیار به آنان داده شد تا میان عذاب دنیا و عذاب آخرت یکی را انتخاب کنند، و آن دو عذاب دنیوی را برگزیدند. » (مسند أحمد بن حنبل، جلد دوم، ص: ۲۱۳-۲۱٤،

به جناب ناقد باید گفت:

اگر قرار بر این باشد که روایات ضعیف، غیر معتبر و متعارض با قرآن و تعبیرها و تفسیرهای غیر دقیق هر به نام مفسر و افسانه های عامیانه ای که رنگ مذهبی به خود گرفته؛ به حساب قرآن و رهنمودهای آن درج شود و از آن مستمسکی غرض اعتراض بر قرآن ساخته شود؛ هر ناقد بی مایه و مبتلا به غرض و مرض می تواند صفحات زیادی را با نوشته های گنده اش سیاه کند، اما با این نوشته ها تنها افرادی سفیه و بی خرد را تحمیق خواهند کرد، هیچ انسانی باشعور به سوی آنان نخواهد رفت و افکار آنان را نخواهد پذیرفت.

روایت زمانی قابل اعتناء و اعتبار است که از ناحیه متن و محتوی با قرآن، عقل، علم و روایات موثق و معتبر دیگر تعارض و تناقضی نداشته باشد، راویان آن قابل اعتماد باشند، سند آن ضعیف نبوده، در سلسله راویان آن نه راوی غیر موثق باشد ونه در هیچ مقطعی این سلسه؛ قطع و خلأ سراغ شود.

این روایت با قرآن تعارض دارد، شاهدی برای آن در مجموع قرآن سراغ نداریم، با رهنمود های قرآن هیچ همخوانی و همآهنگی ندارد، از میان تمامی صحابه، تابعین، تبع تابعین، و دو نسل بعدی فقط يك يك راوی دارد، راویانش اینها اند: يَحْيَى بْنُ أَبِي بُكَيْرٍ، زُهَيْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ نَافِعٍ، مَوْلَى عَبْدِ اللّٰه بْنِ عُمَرَ عَنْ عَبْدِ اللّٰه بْنِ عُمَرَ، روایتی که در يك طبقه فقط يك راوی داشته باشد؛

محققین آن را روایت غریب می خوانند و دارای اعتبار اندك، و استناد بر آن را به شرائطی منوط و مشروط می خوانند، که عدم تعارض با قرآن و عقل و روایات معتبر از جمله شرائط قابل قبول بودن آن است، اما اگر در چند طبقه تنها یك یك راوی داشته باشد از اعتبار آن بیشتر کاسته می شود، این روایت در شش طبقه یك یك راوی دارد!! روایتی با چنین سندی ضعیف را هرگز نمی توان در مسائل مهم اعتقادی قابل استناد و معتبر خواند.

محقق معروف شعیب الأرنؤوط در باره این روایت می گوید: إسناده ضعیف و متنه باطل: إسنادش ضعیف و متنش باطل است!!

جناب ناقد: از استادانت بپرس: چرا به روایتی تا این پیمانه ضعیف، مردود و باطل استناد کرده اند؟ چرا نمی توانند متن آیات قرآن و روایات معتبر را به نقد بکشند؟!!! دلیل آن روشن است؛ چون آیت و روایت معتبری را نمی یابند که قابل نقد و اعتراض باشد!!!

ناقد تلاش ورزیده تا برای این داستان پیشینه ای در کتب یهود بیابد، ولی نتوانسته مدرکی در تورات و تلمود بیابد. . . بالآخره افسانه ای را در میدراش یافته که هر چند تفاوتهای زیاد با این داستان دارد ولی چند شباهت آن را کافی شمرده تا ادعای خود را به زعمش به کرسی بنشاند!!! می نویسد: برای پیدا کردن ریشه ها و منابع اصلی این افسانه راهی دیار ادبیات و فرهنگ باستانی یهودیان شده، نخست تورات را ورق میزنیم تا بنگریم که آیا این افسانه در آن کتاب نیز آمده است یانه ؛ از آنجایی که در متن تورات از این افسانه ذکری به میان نیامده است، می رویم به سراغ متون باستانی و ادبیات شفاهی و فولکلوریک یهودیان و با گشت وگذار در این عرصه درمی یابیم که اینجا نیز از « هاروت و ماروت» با همین نامهای مشخص

خبری نیست، مگر در برخی از تلمود ها و یا تفسیرهای تورات و به ویژه در« فصل ٤٧ میدراش یلکوت » افسانه یی را می یابیم که با افسانه روایت شده از زبان محمد (صلی اللّٰه علیه و سلم) همگونی هایی دارد، که ترجمه آنرا ذیلا عرضه میداریم:

أفسانه دوفرشته فرستاده شده برزمین در مِدراش یلکوت

شاگردان ربانی یوسف از استاد خویش در مورد « عزائیل » پرسیدند، و او در پاسخ گفت: آنگاه که نسل طوفان (یعنی آنانی که در زمان طوفان نوح می زیستند) به پرستش با طل روی آوردند، خداوند تبارک و تعالی بر آشفته شد. آنگاه دو تن از ملائک به نامهای « شَمحَزای » و « عزائیل » به پا خاسته گفتند: ای پروردگار جهان! آیا آنگاه که جهان را می آفریدی برایت نگفتیم که این انسان چه باشد که او را می آفرینی! خداوند برایشان گفت: مگر در دنیا چه واقع خواهد شد؟! آن دو گفتند: پروردگارا ما بر دنیا مسلط می شویم. خداوند برایشان گفت: هرگاه شما بر دنیا مسلط شوید آنگاه شهوت زشت بر شما غلبه خواهد کرد و شما بیشتر از بنی آدم ستیزه جویی خواهید کرد. آنان گفتند: یک بار به ما اجازه بده تا در میان خلائق سکونت نماییم، آنگاه خواهی دید که ما نام تو را چگونه پاکیزه خواهیم داشت. خداوند برایشان گفت: بروید و با آنان زیست کنید. همینکه در میان خلائق مسکن گزین شدند « شَمحَزای » دختری را دید که نامش إسطهر (استیر) بود، به او گفت: از من اطاعت کن! دختر گفت: من تا آن زمان از تو اطاعت نمیکنم که تو آن اسم مخصوص خداوند را که با ذکر آن به آسمان پرواز نمایم برایم نیاموخته یی. شَمحَزای

آن اسم را به او آموزش داد و او با ذکر آن، بدون آنکه شرف و عزتش ملوث شود، به آسمان پرواز کرد. و خداوند متعال فرمود: چون او خود را از تجاوز رهانید، بروید و او را در میان هفت ستاره قرار دهید تا از جهت او برای ابد پاکیزه باشید. پس در میان عِقد ثریا جا داده شد. مگر آن دو مَلَک در آمیزش با دختران زیبای بنی آدم نتوانستند بر شهوات خود فائق آیند و ازدواج کردند و دو پسر به دنیا آوردند به نامهای (هواء) و (هیاء) و عزائیل از زیورات گونا گون و انواع وسائل آرایش زنانه به خاطر فریب انسانها و تشویق آنان به ارتکاب تجاوز و گناه استفاده نمود.

ناقد برای توجیه تفاوت های عمیق میان دو روایت منسوب به عبد اللّٰه بن عمر رضی اللّٰه عنه و مدراش می نویسد: . . . چنانکه گفته آمد آنچه در پیوند به این افسانه در قرآن و احادیث . . . . آمده است، با آنچه که در تلمود (مدراش یلکوت) موجود است همخوانی نداشته و این خود می تواند گواهی باشد بر آنکه محمد (صلی اللّٰه علیه و سلم) در افسانه سرایی های خویش بیشتر به آنچه که به گونه یی شفاهی بر سر زبانهای یهودیان میچرخیده است؛ متکی بوده است. . . . محمد رهبر مسلمانان جهان منظور تبرئه سلیمان از آنچه در تورات پیرامون گمراه شدن و کفر ورزی وی آمده است،« هارت وماروت » را به گونه یی مبهم وارد قرآن ساخته. . .

می پرسم: اگر استادانت این افسانه را در تمامی کتب مذهبی یهودیان نیافتند، طبیعی است که در ادبیات شفاهی یهودیان نیز مدرکی برای آن ندارند!! ادعاء بی بنیاد و واهی تو و استادانت مبنی بر این که مسلمانان آن را از ادبیات شفاهی یهودان اقتباس کرده اند؛ چه وزن و قیمتی دارد؟!! اما ما معتقدیم که داستان هاروت و ماروت حقیقت دارد، آنها دو فرشته بودند، نه تنها به احدی سحر نیآموخته اند، بلکه سحر را مرادف کفر خوانده و مردم را از توسل به آن باز داشته

اند، نه مرتکب گناه شده اند و نه مجازات، پای زن زیبا به نام زهره در میان نبوده، و او به ستاره تبدیل نشده و به سوی آسمان بالا نرفته!!!

ناقد علاوه می کند: این افسانه خرافاتی درپهنه فرهنگ وادبیات مردمان اسلام زده و از آن جمله فرهنگ و ادبیات فارسی نیز بازتابی گسترده داشته و شخصیتهای به اصطلاح بزرگی به اشاعه و باز تولید آن در جوامع اسلام زده اقدام نموده اند چنانکه (شاعر بزرگ زبان پارسی) جناب مولانا جلال الدین بلخی که در اشاعهٔ خرافات وعرضه خرد ستیزی در لفافه هایی آراسته با موعظه های به ظاهر خردورزانه دست بالایی دارد با حرکت از موضع واقعی پنداشتن این افسانه خیالی و خرافاتی چنین (میفرماید!):

همچو هاروت و چو ماروت شهیر
از بطر خوردند زهرآلود تیر
اعتمادی بودشان بر قُدس خویش
چیست بر شیر اعتمادِ گاومیش؟
گرچه او با شاخ صد چاره کند
شاخ شاخش شیر نر پاره کند؛
گر شود پُرشاخ همچون خارپُشت
شیر خواهد گاو را ناچار کُشت

و دررابطه به انتقاد (ملائک) از (خدا) در زمینه خطای وی مبنی بر آفرینش آدم وگناهان بشر در روی زمین و پاسخ (خدا) به ایشان، می افزاید:

گفت حقشان گر شما روشنگرید
در سیه‌کاران مُغَفَّل منگرید

شکر گویید ای سپاه و چاکران

رَسته‌اید از شهوت و از چاکِ ران

گر از آن معنی نهم من بر شما

مر شما را بیش نپذیرد سَما

شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری نیز که دراین زمینه کمتر از مولانای بلخی نیست، در چکامه زیبای (عارفانه یی) این افسانه را با آب و تاب بیان داشته است که نشاندهنده اعتقاد راسخ وی به واقعی بودن این افسانه خرافاتی و خرد ناپسند وتلاش کوتاه نگرانه وی در نهادینه ساختن جهل و خرافات در اذهان و عقول افراد جامعه بوده و ایجاب مینماید تا با شدید ترین الفاظ مورد تقبح (تقبیح) و نکوهش قرار گیرد، چنانکه گوید:

شنیدی قصه هاروت و ماروت

که بودند خادم درگاه لاهوت

از اول بر فلک بودند فرشته

شدند آخر چو دیو از غم سرشته

و در رابطه به زهره (ناهید) و تبدیل شدنش به ستاره زیبای آسمان می افزاید:

چو زهره اسم اعظم را بیاموخت

در آتش یکسر مویش نمی سوخت

بخواند آن اسم را بر آسمان شد

مهش دربان و مهرش پاسبان شد

خاقانی شَروانی که می توان و را نیز در زمره بزرگترین خرد ستیزان ادبیات فارسی به حساب آورد، گفته است:

زهره با ماه و شفق گویی ز بابل جادویست

نعل و آتش در هوای قیرگون انگیخته

و در جای دیگری می گوید:

مطرب به سِحر کاری هاروت در سماع

خجلت به روی زهره زهرا برافکند

به جناب ناقد می گوییم: ما در رد حرفهای خرافی و خرد ستیز شعراء، هر کی باشد؛ با تو همصدا و موافقیم، از هیچ یکی به شمول مولانا دفاع نمی کنیم، اگر محققین علوم حدیث روایت منسوب به عبدالله بن عمر رضی الله عنهما را نمی پذیرند و آن را باطل و مردود می خوانند؛ حرفهای مولانای بلخی، عطار نیشاپوری و خاقانی شَروانی در رابطه به این افسانه را چگونه قابل اعتناء خواهند شمرد؟!! اگر خواهان تصفیه حساب با مدافعین اینها و اشعار شان هستید به سراغ عبدالکریم سروش بروید که مولانا را چون پیامبر و مثنوی اش را چون قرآن می خواند، تمامی اشعار مثنوی را با شرح آن به صدای خود ثبت و در سی دی ها به بازار های ایران تحویل داده. یا به سراغ کسی بروید که می گوید:

مثنوی معنوی مولوی

هست قرآن در زبان پهلوی

ما معتقدیم که این شخصیت های بزرگ و محترم افسانه های شائع میان عوام همزمان خود را قابل اعتبار گرفته اند و پیام خود را از طریق آن به مردم رسانده اند، بدون توجه به این که ارزش دینی، علمی و تاریخی آن چگونه است و بیان قرآن در باره آن از چه قرار!!.

ناقد و اعجازهای علمی قرآن

ناقد در نوشتار بی محتوی خود عنوانی به این صیغه دارد: (إعجاز علمی در قرآن یک إدعای بی پایه)؛ که در آن بذله گویی های زیادی کرده و پرسشهایی دارد که ناگزیر به جواب آن بپردازیم، در مقدمه آن می نویسد:

. . . پرسش دیگری که در این زمینه مطرح می گردد اینست که: چرا همیشه درست بعد از طرح و إثبات نظریه یی از جانب یکی و یا گروهی از دانشمندان، إدعای موجودیت آن نظریه در قرآن مطرح می شود؟ به عبارتی روشنتر، باید پرسید که: چرا تا کنون هیچیک از (دانشمندان) مسلمان و مدعیان علمی بودن قرآن نتوانسته اند حتی یک نظریه علمی جدید و یک کشف و یک إختراع تازه را از قرآن بیرون نمایند؟ و چرا معمولاً و در أغلب موارد نظریه های علمی جدید را کسانی إبداع کرده اند که حتی یک حرف از قرآن را هم نخوانده اند؟!

پاسخ این پرسش به ظاهر قابل اعتناء ولی در حقیقت بی پایه؛ خیلی روشن است، ولی غرب زده ها و هویت باخته ها از درك آن عاجز اند، نمی دانند که دلیل اختراعات و اکتشافات در غرب؛ ناشی از برتری های ذهنی و فکری غربی ها نیست، آنها انسانهای برتر نیستند، هیچ تفاوت فطری با سائر انسانها ندارند، بالادستی سیاسی و اقتصادی شان باعث شده تا آنها نیز خود را برتر از دیگران بشمارند و افرادی هویت باخته چون عزیز یاسین نیز آنان را قوم برتر تلقی و تبلیغ کنند!! دلیل عدم این اختراعات و اکتشافت در دنیای اسلام نیز عقب ماندگی های ذهنی و فکری مسلمانان نیست، همانگونه که ناقد تبلیغ می کند، دلیل آن این است که در سه سده اخیر زعامت و قیادت سیاسی دنیا از جهان اسلام به غرب انتقال یافته و امروز غرب بر تمامی دنیا به شمول جهان اسلام از هر لحاظی حکومت می کند، کشورهای

اسلامی به گونه مستقیم و غیرمستقیم به مستعمرات غرب تبدیل شده، مستعمراتی که زمانی مستقیماً و با نیروهای نظامی شان بر آنها حکومت می کردند و زمانی بدون حضور نظامی و از طریق عمال بومی. حکمروایی و سیادت سیاسی امکان آن را برای غرب فراهم کرد که هم سرمایه های مادی و مالی مستعمراتش را غارت کند و هم سرمایه های معنوی و فکری آن ها را تصاحب نماید، و سکان و فرمان سفینه اختراعات و اکتشافات از جهان اسلام به غرب انتقال یابد. تا زمانی که امت اسلامی زعامت فکری و سیاسی دنیا را در دست داشت اکتشافات و اختراعات علمی نیز به مسلمانان تعلق داشت و آنان پیشتاز و پیشآهنگ این میدان بودند.

اما این که چرا پس از هر کشف علمی؛ متصل آن و به استناد آن ادعاء اعجاز علمی قرآن مطرح می گردد؛ باید به جناب ناقد و استادانش گفت: این نشانه عظمت قرآن است، نشانه بحث های جامع و علمی در قرآن؛ این نشان می دهد که قرآن در باره پیچیده ترین قضایای علمی بحث های جامع و دقیق دارد. من از لحاظ مسلك و حرفه یك انجنیر هستم، نه یك آخوند، قرآن را به این دلیل مؤمن به و رهنمای خود انتخاب کرده ام که آن را در مقایسه به تمامی کتب دیگر خیلی خیلی برتر یافته ام، از هر بابتی و از هر ناحیه ای، بیش از دو صد آیه قرآن را چنان یافته ام که هر یکی بزرگترین و حیرت آورترین اعجاز علمی محسوب می شود، این آیات را در کتابی به نام (ساینس او د قرآن علمی اعجاز) گرد آورده و به شرح آن پرداخته ام. برای من هر یکی از این آیات بیش از معجزه های حیرت آور موسی و عیسی علیهماالسلام و بقیه پیامبران مؤثر و دال بر حقانیت قرآن و حاملش جلوه نموده و به باور و ایمانم جلا و قوت بخشیده.

آفرینش آسمان ها و زمین

ناقد تحت عنوان (آفرینش آسمان ها و زمین) و این که (کدام زود تر آفریده شد؟ آسمان ها یا زمین؟ ترجمه ناقص و رکیك دو آیه قرآن را آورده و به ارتباط آن پای چند اعتراض واهی را به میان کشیده، می نویسد:

او خدایی است که همه آنچه را (از نعمتها) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت؛ و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود؛ و او به هر چیز آگاه است. (۲۹) سورة البقرة

آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) مشکل‌تر است یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا نهاد؟! (۲۷) سقف آن را برافراشت و آن را منظم ساخت، (۲۸) و شبش را تاریك و روزش را آشکار نمود! (۲۹) و زمین را بعد از آن گسترش داد، (۳۰) سورة النازعات

آیات مربوطه و ترجمه دقیق آنها این گونه است:

هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ لَكُم مَّا فِی ٱلۡأَرۡضِ جَمِیعًا ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَسَوَّىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖۚ وَهُوَ بِكُلِّ شَیۡءٍ عَلِیمٞ * البقره: ۲۹

وی همان است که تمامی آن چه را که در زمین است برای شما آفرید، سپس به آسمان پرداخت و آن را هفت آسمان مرتب کرد. و وی به هر چیزی خوب داناست.

این آیه مبارکه در ارتباط با آیه قبلی این مطالب مهم را در جلو ما می گذارد:

- چگونه در رابطه به پروردگارتان کفر می ورزید؛ در حالی که خاك مرده بودید و او به شما زندگی بخشید، سپس به اراده وی و در موعد از قبل تعیین شده اش

می میرید و همونست که دو باره شما را زنده می کند، و در پایان نیز بسوی او برگردانده می شوید؟ در تمامی این مراحل حیات تان مقهور و محکوم اراده کدام ذات قاهر و حاکم هستید؟ چرا نه شما می توانید و نه کسی دیگر که این قیدها را بشکند و از این محدودیت ها آزاد شوید؟!!

- انکار از خدا حیرت آور است!! انسان چگونه دل و دماغش را برای چنین انکار قبیح آماده و قانع می کند؟!! چه کسی او را از خاك مرده آفرید؟ چه کسی تمامی این مواصفات و ظرفیت ها را در او به ودیعت گذاشته؟! علمش عنایت کدام ذات علیم است، دیده هایش عطیه کدام دیده ور، سمع و شنوایی او ودیعه کدام سمیع و شنوا، توفیق سخن گفتن را کی به او عنایت کرده، و استعداد حافظه اش لطف و بخشش کدام آفریدگاری؟!! این منکر حق ناشناس و ناسپاس؛ مخلوق و مصنوعی را به من نشان دهد که آثار دست صانع و خالقش در آن نمایان نباشد!! در تن و جان انسان تمامی صفات را ودیعه کدام خالق می خواند؟!! چگونه از صانع یك قطعه پلاستیك نمی تواند انکار کند ولی از خالق این اشرف المخلوقات و اکمل و اکرم آنها انکار می کند؟ چه کسی فیصله مرگت را صادر می کند؟ چرا نمی توانی مرگت را به تأخیر بیندازی؟ کیست آن که در برابر اراده اش مقهور و محکومی و از تغییر موعد مرگت عاجز؟!! چه کسی تمامی این نعمات روی زمین را برای شما آفریده است، چنانچه اگر یکی از آنها نبود و در مقدار آن کمی و بیشی اندکی رونما شود و تناسب موجود میان آنها از میان برود؛ امکان زندگی انسان و حیوان و نبات بر روی زمین از میان می رود؟!!! اگر درجه حرارت زمین بالا و پایین برود، اگر فاصله زمین از آفتاب کمتر یا بیشتر شود، اگر این و آنش از حالت طبیعی اش تغییر کند؛ در یکی از این صورتها بر روی زمین و زیر آسمان زندگی برای انسان محال و ناممکن می شود!! چه

کسی تمامی این ها را با این همه دقت و تناسب ضروری و لازمی آفریده است؟ همآهنگی و وحدت و همکاری میان زمین و آسمان را که مشترکاً و طبق برنامه ای دقیق مصروف اند، به نیازمندی های تو جواب می گویند؛ یکی برف و باران می باراند و دیگری با استفاده از همین آب از دل خود برای تو دانه و میوه می رویاند، اینها کار کیست؟!! آثار (علم) در زمین و آسمان شهادت می دهند که همه را ذاتی آفریده که علیم و داناست.

حقیقتی که در این آیه مبارکه به آن اشاره رفته؛ انسان اکنون و بعد از چهارده قرن به آن فهمید، علم امروز همین حرف قرآن را زمزمه می کند و می گوید: تمامی اشیاء موجود روی زمین؛ از عناصر و مرکبات، تا نباتات و حیوانات همه و در همین مقدار و تناسب موجودش برای زنده ماندن انسان ضروری است، تمامی جانداران چنان به هم پیوسته و وابسته اند که اگر یکی از میان برود و با رفتنش خلأی ایجاد شود که توسط دیگری پر نشود؛ همه یکی پی دیگر از میان می روند. چنانچه سلك گردن بندی بگسلد و مهره ها یکی پی دیگری فرو ریزد. و این همان مطلبی است که در این روایت در برابر ما تجسم یافته:

عن جابر بن عبدالله قال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول خلق الله عز وجل ألف أمة ستمائة فى البحر وأربعمائة فى البر فأول شيء يهلك من هذه الأمم الجراد فإذا هلكت تتابعت مثل النظام إذا قطع سلكه.

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که می گوید: عمر رضی الله عنه گفت: از پیامبر علیه السلام شنیدم که فرمود: الله متعال هزار امت آفریده، شش صد آن در آب و چها صد آنها در خشکه، اولین مخلوقی که از میان می رود ملخ

است، زمانی که نابود شود بقیه جانداران به گونه ای یکی پی دیگر از میان خواهند رفت که سلك گردن بندی بگسلد.

قرآن می فرماید: اللّه متعال هفت زمین و هفت آسمان آفریده، امروز انسان پس از تحقیقات عمیق علمی درك کرده که زمین دارای هفت طبقه است، فضاء مربوط زمین نیز هفت طبقه است، انسان این را نیز درك کرد که تعداد اعظمی مدارهای اتم نیز هفت است، و از این معلوم می شود که کائنات و اجرام و کهکشانهای مربوطه آن مجموعه ای است که هفت طبقه فضائی آن را احاطه کرده.

متأسفانه برخی از این آیت این انتباه غیر حقیقی و نادرست را گرفته اند که شاید زمین قبل از آسمان آفریده شده، در حالی که این یك اشتباه است؛ به چند دلیل:

- **در همین آیت گفته شده که سپس اللّه متعال به آسمان متوجه شد، و این نشان می دهد که آسمان عملاً موجود بود. الفاظ قرآن چنان نیست که سپس آسمان را آفرید!!**
- **این توجه در اصل به سوی تسویه آسمان صورت گرفته تا آن را به شکل هفت آسمان در آورد، نه توجه برای آفرینش آن.**
- **قرآن با الفاظ صریح می فرماید که زمین و آسمان به هم پیوسته بودند و خداوند متعال هر دو را همزمان از هم جدا کردند. و این به وضاحت تام نشان می دهد که هر دو همزمان آفریده شده اند. تذکر نام یکی بعد از دیگر در ارتباط به تسویه و آماده کردن آنها است نه در ارتباط به پیدایش آن ها.**

به این آیه نیز توجه کنید که نقاد به دلیل فهم و درك ناقصش آن را قابل اعتراض خوانده:

ءَأَنتُمۡ أَشَدُّ خَلۡقًا أَمِ ٱلسَّمَآءُۚ بَنَىٰهَا * رَفَعَ سَمۡكَهَا فَسَوَّىٰهَا * وَأَغۡطَشَ لَيۡلَهَا وَأَخۡرَجَ ضُحَىٰهَا * وَٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ دَحَىٰهَآ * النازعات: ۲۷- ۳۰

شما دشوارترید در آفرینش ویا آسمان؛ که بنایش کرد؟. بالا برد بلندی اش را و برابرش کرد. پوشاند شبش را و بیرون آورد چاشتش را. و زمین را بعد از آن گسترشش داد.

در تفاسیر دو تعبیر را در مورد این آیه می یابیم :

الف: شما استوار تر و محکم تر آفریده شده اید یا آسمانی که با این همه بلندی و نظم و دقت آفریده شده؟ چرا این همه خود بزرگ بینی؟!

ب: آیا خلقت و آفرینش شما دشوار تر است یا آفرینش آسمانهای با این بلندی و نظم و استواری؟! آیا ذاتیکه آسمان را با این عظمت و وسعت و بلندی آفریده و شب و روزی در آن قرار داده و زمین را گسترانیده و آب و چراگاهش را از آن بیرون آورده و کوهها را برآن لنگر انداز ساخته و وسائل رزق و روزی شما و مواشی تان را در آن فراهم آورده، قادربه پیدایش مجدد شما نیست؟! مگر پیدایش مجدد تانرا دشوار تر از پیدایش آسمان ها و زمین می شمارید؟

رأی اول به دو دلیل ضعیف است:

یك : نه با آیات این بخش می خواند و نه با مجموع سوره و سیاق و سباق آیاتش.

دو: در آیات قبل و بعد هدفی را که این تذکر بازگو کند نمی یابیم. موضوع بحث سوره، غرور و تکبر و خود بزرگ بینی انسان نیست، در آیات قبل و بعد اشاره ای را به چنین بحثی سراغ نداریم، هیچ اشاره ای به چگونگی آفرینش انسان و مقایسه اش با خلقت همه کائنات در این سوره سراغ نمی شود، این تعبیر از این آیه

کریمه جمله معترضه ای درست می کند که هیچ ربطی به قبل و بعد خود ندارد، غایه و هدفش نیز نامشخص می باشد. در صورتیکه تعبیر دومی ارتباط دقیق آنرا با سائر آیات نمایان می سازد و آنرا چون دلیل محکم و دقیقی برای اثبات مدعای اصلی این سوره می گیرد.

این آیات به چهار حالت آسمان اشاره دارد:

الف: پروردگارش بلندای آنرا بالا برد. این تعبیر زیباترین تعبیر برای توضیح بلندی آسمان است، بلندی آسمان چنان است که نور برخی از ستاره های مربوط به کهکشان ما، پس ازملیون ها سال نوری به زمین می رسد و برخی دیگری به سرعتی در داخل این کهکشان از ما فاصله می گیرند که نورشان هرگز به زمین نمی رسد، و در کنار کهکشان ما ملیاردها کهکشان دیگری به فاصله ملیون ها سال نوری از آخرین مدار این کهکشان قرار دارند که قطر هر یکی ملیونها سال نوری است. ما برای تعیین بلندی آسمان نه واحدی در اختیار داریم و نه رقمی، این بلندی را فقط ترکیب دقیق همین آیه بخوبی بیان می کند.

ب: با همه بلندی و ارتفاعش آنرا استوار و منظم درست کرده و در فضای بیکران آن هر چیزی را در جایگاه شایسته و مناسب خودش قرارداده است.

ج: آسمان را چنان بار آورده که برای مدتی فضای زمین ما تاریك شود، با آنکه در آغوش آسمان ستاره هایی وجود دارند که نور و حرارت هریکی هزاران برابر نور و حرارت خورشید است، ولی این اجرام درخشان آسمان به فاصله ای از زمین ما قرار گرفته اند که شبانگاه و در اثنای غروب آفتاب مزاحم ما نشوند و آرامش و سکون و تاریکی شب های ما را از میان نبرند.

د: در آسمان زمین ما خورشیدی آفریده که بما نور و حرارت می دهد، اگر این

خورشید نبود، زمین ما همواره سرد و تاریك و غیر قابل زیست بود.

آیات ۳۰ـ۳۱ سوره النازعات به سه خصوصیت مهم زمین اشاره دارد:

الف: زمین را بعد از تسویه آسمان هموارکرد، برخی از مفسرین پنداشته اند که شاید زمین و آسمان یکی پی دیگری با تفاوت زمانی آفریده شده، در حالیکه قرآن می فرماید که زمین و آسمان یکی و بهم پیوسته بودند و همزمان و طی یك انفجار بوجود آمده اند. چنان نیست که نخست یکی، سپس دیگری آفریده شده باشد. آیاتیکه تأخیر و تقدم را افاده می کند، مراحل گوناگون تسویه زمین و آسمان را بازگو می کند، نه اصل خلقت و زمان پیدایش آنها را، تسویه آنها یکی پی دیگری و در مراحل مختلف صورت گرفته است، چنانچه آیه ۳۰ به هموار کردن زمین بعد از تسویه آسمان اشاره دارد ونه به پیدایش آن.

ب: در زمین آب خلق کرد و آنرا از دل زمین بیرون آورد، آب از سیاره دیگری به زمین نیامده بلکه در خود زمین ایجاد شده و از درون آن بیرون جهیده است.

ج: در زمین استعداد رویش نباتات وجود دارد، متصل پیدایش آب، نباتات زمین را از آن بیرون آورد. نباتات نیز از محل دیگری به زمین انتقال نیافته بلکه از دل زمین بیرون آمده اند.

در آیات ۳۲- ۳۳ چند مطلب اساسی در رابطه به کوهها جلب توجه می کند:

الف: کوهها دیرتر و پس از خلقت آب و پیدایش نبات بر روی زمین ایجاد شده اند.

ب: قبل از ایجاد کوه ها، زمین می جنبید، به لنگرهایی ضرورت داشت تا لرزش و جنبش آنرا مهار کند، کوهها را لنگر زمین ساخت و جلو لرزش هایش را با آن گرفت.

ج: انسان و حیوان از برکات کوهها متمتع می شوند، سرچشمه نهر ها، چشمه ها و کاریز های شان کوهها اند، فصول مختلف و آب و هوای گوناگون که برای دانه ها، میوه ها و نباتات گوناگون ضروری است، کوهها آنرا باعث می شوند. اگر کوهها نبودند در همه زمین آب و هوای یکسان میداشتیم و از انواع گوناگون دانه ها و میوه ها محروم می بودیم.

جناب ناقد تمامی این مطالب دقیق و علمی را نادیده و نفهمیده گرفته؛ می نویسد:

چنان که در آیات شریفه ی بالا می بینید خداوند یک بار می فرمایند که نخست زمین آفریده شد و بار دیگر حکم به تقدم آفرینش آسمان دارند!!!

طلوع و غروب خورشید

ناقد در رابطه به طلوع و غروب خورشید نیز برخی از آیات قرآن را قابل اعتراض پنداشته و می نویسد: قرآن کریم به ما می آموزد که خورشید در برکه ای گل آلود غروب می کند. . . و ترجمه رکیك و کاملاً غیرمعیاری چند آیه را مستمسك خود گرفته:

تا به غروبگاه آفتاب رسید؛ (در آن جا) احساس کرد که خورشید در چشمه تیره و گل آلودی فرو می‌رود؛ و در آن جا قومی را یافت؛ گفتیم:«ای ذو القرنین! آیا می خواهی (آنان) را مجازات کنی، و یا روش نیکویی در مورد آنها انتخاب نمایی؟» (٨٦) سورة البلد (اشتباه کرده و عوض الکهف البلد نوشته)

تا به خاستگاه خورشید رسید؛ (در آن جا) دید خورشید بر جمعیتی طلوع می کند که در برابر (تابش) آفتاب، پوششی برای آنها قرار نداده بودیم. (٩٠) سورة البلد

(اشتباه کرده و عوض الکهف البلد نوشته)

و از آن این نتیجه گیری را دارد: ظاهرا علم جدید در این مورد در ضلالت مبین است. چرا که اولا بنا به نگرش علمی خورشید هیچ گاه در چشمه ی گل آلودی غروب نمی کند. دوم اینکه هیچ مکان غروب یا طلوعی برای خورشید وجود ندارد. احتمالا باور رایج در مورد کروی بودن سطح زمین غلط است وگرنه چطور ممکن بود که خورشید طلوعگاه وغروبگاهی نداشته باشد؟ . . . احتمال دیگر این است که خداوند متعال، که بنا به تعریف قادر مطلق است، تا پیش از کشفیات کپرنیک، کپلر و گالیله جهان را مطابق هیئت قرآنی می گردانده، اما بعد به این نتیجه رسیده که نظریه های این دانشمندان بلاد کفر مدل بهتری برای تدبیر امور کائنات پیش می نهد و آنگاه به ید قادر خود سیر گردش افلاک را تغییر داده است تا ایمان مؤمنان آزمایش شود. و العلم الکامل عند الله

در پاسخ به بذله گویی های این ناقد پر رو باید گفت: بیا نخست کمی به متن این آیات و ترجمه دقیق آن توجه کن سپس بنگر که انتباهت از یك سو و اعتراضت از سوی دیگر تا چه پیمانه واهی و نفرت انگیز و ناشی از سفاهت و عدم درك درست مطلب و مدعای آیات است:

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَن ذِى ٱلْقَرْنَيْنِ ۖ قُلْ سَأَتْلُواْ عَلَيْكُم مِّنْهُ ذِكْرًا * إِنَّا مَكَّنَّا لَهُۥ فِى ٱلْأَرْضِ وَءَاتَيْنَـٰهُ مِن كُلِّ شَىْءٍ سَبَبًا * فَأَتْبَعَ سَبَبًا * حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ ٱلشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِى عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا ۗ قُلْنَا يَـٰذَا ٱلْقَرْنَيْنِ إِمَّآ أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّآ أَن تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا * قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُۥ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِۦ فَيُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا نُّكْرًا * الکهف: ۸۳- ۸۸

و در باره ذوالقرنین از تو می پرسند، بگو به زودی تذکری در باره وی برای تان

خواهم داشت، یقیناً که ما در زمین تمکینی به او دادیم، و اسباب گوناگون به او دادیم، پس (غرض اقدامی) در پی اسبابی شد، تا آن که به غروبگاه خورشید رسید، آن را چنان یافت که در چشمه گِل‌آلودِ تیره رنگی فرو می رود، و در آنجا قومی را یافت. گفتیم: ای ذوالقرنین! یا آنان را تعذیب کن و یا این که نسبت به آنان روش نیکو اختیار کن. گفت: اما آنان که ستم کرده اند حتماً تعذیب شان کنیم؛ سپس به سوی پروردگار شان برگردانده شوند، که وی با عذابی بدگونه ای تعذیب شان کند. و آنان که ایمان آورده اند و عمل صالح داشته اند برای آنان پاداش نیکوی است و ما حتماً در باره او سخنی از دستور آسان خواهیم داشت.

در رابطه به شرح این آیات که در باره یکی از سفرهای ذوالقرنین است؛ باید گفت:

- این آیات ذوالقرنین را به عنوان زعیمی مؤمن و صالح و فاتح بزرگ به تصویر می کشد، که الله متعال امکانات و وسائل گوناگون در اختیارش گذاشته بود، با استفاده از وسائل و امکاناتش نخست به سوی غرب رو کرد و تا آن جا پیش رفت و مناطق را یکی پی دیگر فتح کرد که بحیره ای با آب گل آلود و سیاه مانع جلو رفتنش شد، آب این بحیره در اصل از زمین جوشیده و شبیه چشمه بزرگ بود، چنان احساس کرد که خورشید در آن طرف این بحیره و در کناره غربی آن غروب می کند، از بیان قرآن معلوم می شود که کناره شرقی این بحیره لای و گل سیاه است، به استقامت غرب امتداد یافته، در آن طرفش هیچ بلندی ای دیده نمی شود، خورشید در اثنای غروبش چنان جلوه می کند که گویا در همین بحیره غروب می کند، از بیان قرآن این نیز فهمیده می شود که این جا بحر بزرگ نه بلکه بحیره ای شبیه یك چشمه بزرگ بود، با توجه به رهنمودهای قرآن به یقین می توان گفت که این زعیم فاتح و

کشور کشا هرگز یکی از زعمای یونان و به زعم برخی سکندر اعظم نیست، چون در غرب یونان چنین بحیره ای سراغ نمی شود، تنها جزائر واقع در ساحل غربی آسیای کوچك و مدیترانه را می توان مصداق الفاظ قرآن گرفت، به این ترتیب پایتخت این زعیم فاتح باید در شرق این بحیره باشد، و این بیش از سکندر اعظم در باره خورس (خسرو یکم مشهور به انوشیروان) صدق می کند.

- این زعیم فاتح در کنار این بحیره قومی را یافت، که خداوند متعال هم توان و امکان تعذیب این قوم را برایش فراهم کرده بود و هم امکان اختیار روش ملائم و نیکو، ولی او قرارش را مبنی بر این صادر کرد: کسی که ستمگر است یا پس از این مرتکب ستم شود جزای مناسبی به او خواهیم داد، سپس به سوی پروردگارش می رود که به سختی مجازاتش خواهد کرد، و آن که ایمان آورده و عمل نیك داشته یا پس از این ایمان بیاورد و عمل نیك کند به او پاداش شایسته در دنیا و آخرت داده می شود و ما نه با او روش خشونت آمیز خواهیم داشت و نه به کارهای شاقه خواهیم گماشت.

از بیان قرآن به وضوح می یابیم که این زعیم فاتح مردی مؤمن و عادل بوده، با اهالی مناطق مفتوحه اش برخورد شایسته و عادلانه داشت، ظالمان را مجازات می کرد و با مؤمنان و نیکوکاران برخورد نیکو داشت، هدفش اشغال سرزمین ها و کشورکشایی ها و غارت سرمایه های مناطق مفتوحه نبود، با توجه به شواهد تاریخی نمی توان سکندر اعظم را مصداق این مواصفات گرفت، چون او فاتحی شبیه چنگیز بود، شواهد تاریخی گواه آن است که خورس (خسرو) دارای این مواصفات بود.

ثُمَّ أَتۡبَعَ سَبَبًا * حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَطۡلِعَ ٱلشَّمۡسِ وَجَدَهَا تَطۡلُعُ عَلَىٰ قَوۡمٖ لَّمۡ نَجۡعَل لَّهُم

مِّن دُونِهَا سِتْرًا * كَذَٰلِكَ ۖ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا * الکهف: ۸۹- ۹۱

سپس (برای اقدامی دیگر) در پی اسبابی شد، تا آن که به مطلع خورشید (خورشیدگاه) رسید، آن را چنان یافت که بر قومی می تابد که از آن هیچ پرده و حجابی برای شان نساخته ایم، چنین بود؛ و یقیناً که ما به آن چه نزدش بود کاملاً مطلع بودیم.

در این آیات متبرکه اقدام نظامی دیگر این مرد فاتح انعکاس یافته، این بار قصد رفتن به سوی شرق می کند، برای آن ساز و برگ لازم تهیه می کند، به سر زمینی می رسد که میان اهل آن و اشعه خورشید هیچ پرده و حجابی نبود، نه لباس و نه در و دیوار و سقف خانه، با طلوع آفتاب اشعه گرم و سوزانش بدون هیچ مانعی بدن شان را لمس می کرد، نه خانه و کاشانه ای داشتند، نه چادر و خیمه ای، نه کاخ و کوخی، نه چتر و سایبانی.

- از فحوی الفاظ قرآن چنان بر می آید که این سرزمین در کناره غربی بحری واقع بود، خورشید متصل برآمدنش نمایان می شد، و اشعه اش به گونه مباشر و بدون مانع بر زمین و بدن ساکنان آن می تافت، به احتمال قوی شاید این منطقه آن بخش قاره هند است که متصل بحر واقع است.
- طی این آیات متبرکه به مخاطبین قرآن گفته شده که بیانش در رابطه به ذوالقرنین و امکانات و وسائل او از علم جامع و کامل الهی مایه می گیرد.

در اثنای تحقیق در باره این آیات خواستم بدانم مصداق آن کدام زعیم و مربوط کدام کشور خواهد بود، چه کسی توانسته است از مدیترانه تا شرق هند و از ساحل یمن تا قفقاز را تصرف کند، به سه سمت غرب، شرق و شمال لشکر کشی کرده، مفسدین و ستمگران را سرکوب کرده، و عدالت و امنیت در این سر زمین

فراخ را تأمین کند. به این نتیجه رسیدم که او جز خسرو اول (انوشیروان) کسی دیگر نیست.

جناب ناقد! دو آیه قرآن را که در رابطه به فتوحات یکی از شخصیتهای نامور و بزرگ تاریخ است، به باد انتقاد گرفته ای، داستان این شخصیت را نیز شاید افسانه تلقی کرده ای، باور دارم که اگر در باره همین شخصیت و فتوحاتش مطلبی را در کدام کتاب نویسنده غربی، سایت مربوط مؤسسه تحقیقاتی غربی و مخصوصاً در ویکی پدیا مطالعه کنی حتماً دیده هایت از حیرت باز خواهد ماند، با خواندن این مطلب احساس برتری نسبت به همتایان و رفقایت خواهی داشت و گمان خواهی کرد که به معلوماتی دست یافته ای که دیگران از آن محروم اند!!! اما حال که قرآن بنا بر خواست مخاطبینش که از پیامبر علیه السلام در باره ذوالقرنین پرسیده بودند؛ در چند آیه مختصر رهنمودهای دارد؛ فتوحات او را با اسلوب زیبا و ادبیات خیلی بلند و دلپذیر؛ بیان داشته؛ چرا آتشی در درونت افروخته شده و تو را به این همه یاوه سرایی و بذله گویی واداشته؟!! چنین برخورد شنیع یا کار کسی است که با اظهار عناد و کینه علیه اسلام مزد متناسب دریافت می کند و یا کار کسی که به بیماری هویت باختگی مبتلا است!! داشته های خودی را حقیر می گیرد و حطام سفره دیگران و پس خورده های شان را لذید می خواند!!

هدف آفرینش ستاره ها

نقاد در باره هدف آفرینش ستارگان بیان قرآن را قابل اعتراض گرفته و در نوشتار بی مایه اش عنوانی به این صیغه گذاشته: (چرا خداوند ستارگان را خلق

فرمود؟) به بذله گویی پناه برده و می نویسد: قرآن کریم با ذکر علت آفرینش ستارگان بر دانش ما می افزاید، سپس ترجمه رکیك و ضعیف دو آیه را به این شرح آورده: و آنها (شهابها) را تیرهایی برای شیاطین قرار دادیم، و برای آنان عذاب آتش فروزان فراهم ساختیم! (۵) سورة الملك

ما آسمان نزدیك (پایین) را با ستارگان آراستیم، (٦) تا آن را از هر شیطان خبیثی حفظ کنیم! (۷) آنها نمی‌توانند به (سخنان) فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند، (و هرگاه چنین کنند) از هر سو هدف قرارمی‌گیرند! (۸) سورة الصافات

در پاسخ آن نخست متن آیات و ترجمه و تفسیر دقیق آن را در برابر خوانندگان عزیز می گذارم:

وَلَقَدۡ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَجَعَلۡنَٰهَا رُجُومَا لِّلشَّيَٰطِينِۖ وَأَعۡتَدۡنَا لَهُمۡ عَذَابَ ٱلسَّعِيرِ* الملك: ۵

و آسمان دنیا را با چراغ های درخشانی زینت بخشیدیم و آنها را وسیله دفع و طرد شیاطین قرار دادیم و برای شان عذاب دوزخ شعله ور آماده کرده ایم.

چند مطلب مهم در این آیه جلب توجه می کند:

الف: نزدیك ترین آسمان، قریبترین بما و زمین ما، با ستاره های چراغ گونه ای آراسته شده است، این آیه نشان می دهد که تمامی اجرام سماوی که در تاریکی شب چون چراغها نمودار می شوند، در آغوش نزدیك ترین آسمان قراردارند. طبقات دیگر آسمان در وراء آن و یکی فوق دیگری. این آیه عظمت و وسعت ملك خدای مالك الملك را بخوبی توضیح می دهد. اگر ملیاردها کهکشان که هر یکی دارای ملیاردها منظومه شمسی و دارای گستره ای به پیمانه ملیارد ها سال نوری را در این فضای بیکران مشاهده می کنیم، همه در آغوش نخستین و کوچکترین آسمان جاگرفته اند،

بقیه آسمانهای هفتگانه هر یکی محیط بردیگری است، برای بیان عظمت و فراخی کائنات هیچ بیانی شیوا تر و دقیقتر از این را نخواهیم یافت.

ب: این اجرام بی شمار که هنگام شب در آسمان نمایان می شوند و چون قندیل های درخشان سقف خانه، جلوه می کنند، نه تنها به آسمان ما زیبائی بخشیده و عظمت و ابهت آنرا نمایان می سازد، بلکه از یك سو مشعل راه پویندگان و جویندگان حق و حقیقت و مصابیح هدایت اند که تماشاگران خود را بسوی پروردگار این هستی رهنمایی می کنند و از سوی دیگری وسیله دفع و طرد شیاطین اند. بدو معنا:

یك: انتباهی که این ستاره های درخشان با آن همه تعداد بزرگ، به هر بیننده می دهد، باعث دفع و طرد تمامی القاءات و وساوس شیطانی درباره پروردگار و آفریدگار مالك این هستی می شود. انسان باشعور و هوشمندی که این ستاره های درخشان؛ چون مصابیح هدایت و مشعل راهش گردیده و در روشنائی آنها راهش را بسوی خدا یافته است، از هجوم شیاطین در امان مانده و همین مصابیح هدایت، شیاطینی را که در دو طرف راه برای او در کمین بودند، از جلو او دور رانده اند.

دو: کاهنان برای تخدعه مردم ادعاء می کردند که اطلاعاتی از غیب به آنان می رسد، جن هایی که می توانند تا کناره های آسمان بالا روند و به استراق سمع بپردازند، حرفهای ملائك را می شنوند، به زمین برمی گردند و ما را از گفتگوهای فرشته ها و از آنچه در آینده واقع می شود، آگاه می سازند. از این راه است که ما از غیب مطلع می شویم و می توانیم به شما بگوییم که چه حالتی در آینده دور و نزدیك در انتظار شماست. بدینترتیب دکان غیب گویی باز می کنند، مردم ساده لوح را می فریبند و پول شانرا مفت و رایگان و با چند دروغی در باره آینده می ربایند.

قرآن برای آنکه دکان این غیب گویان فریبکار را ببندد و ریشه این شجره خبیثه را قطع کند، می فرماید که این ستاره های درخشان، راه شیاطین را بسوی آسمان بسته است. نمی گذارند بالا بروند و از اسرار آسمان اطلاع بیابند و دوستان خود را در زمین از آن آگاه سازند.

بنابر توجیه نخستین، عذاب السعیر در اخیر آیه، به عذاب دوزخ اشاره دارد، ولی بنابر توجیه دومی باید شعله های شهاب ثاقب را که شیاطین با آن رانده می شوند بازگو کند.

هرچند آیاتی را در قرآن می یابیم که بیانگر مفهومیست که در توجیه دومی بکار رفته و اشعار بر دفع و طرد شیاطین ذریعه شهاب ثاقب دارد، ولی بنابر این که در ابتدای آیه برای اجرام سماوی درخشان، لفظ مصابیح بکار رفته و نشان می دهد که برای عده ای از بینندگان خود چراغ راه اند، باید "رجوماًللشیاطین" نیز بهمین مفهوم و به معنای دفع و طرد القاءات شیطانی گرفته شود.

آیات بعدی این مطالب اساسی را در جلو ما می گذارند:

- آنانکه نسبت به پروردگار شان کافر می شوند، از نشانه های نمایان و روشنی که در آغوش گسترده آسمان، در هرسویی جلوه نمائی می کنند و آنانرا بسوی پروردگار شان می خوانند، مایه ای برای هدایت و رهنمایی شان نگرفتند، مستحق عذاب جهنم اند. چه زشت است مصیر و برگشتگاه آنان؟! چون در آن فرو افکنده شوند، با صدای وحشتناك جهنم و خروش هیبتناك شعله هایش استقبال شوند.
- جهنم با چنان خشم و خشونتی با آنان برخورد کند و چنان بر آنان خشمگین باشد که نزدیك است از شدت خشم خود بترکد. پاسبانان جهنم به هرگروه کافری که وارد آن می شود می گویند: مگر هشدار دهنده ای بسوی تان نیامده بود؟

- به گناه خود اعتراف کنند و در پاسخ خزنه جهنم گویند:

الف: آری هشدار دهنده ای بسوی ما آمده بود.

ب: ولی ما عمداً تکذیبش کردیم.

ج: گفتیم: خدا نه پیامبری فرستاده، نه وحیی و نه رهنما و رهنمودی.

د: شما گمراهید که بسوی خدا دعوت می کنید و از انجام وخیم به کافران هشدار می دهید.

هـ: اگر ما فریاد این دعوتگران و هشداردهندگان دلسوز را می شنیدیم و عقل مانرا بکار می گرفتیم و از مصابیح هدایت مایه می گرفتیم، در زمره اهل دوزخ قرار نمی گرفتیم.

اعتراف اهل دوزخ، مبنی براینکه ما عقل خود را بکار نگرفتیم، به وضوح نشان می دهد که در آیات قبلی حتماً به مواردی اشاره شده که عقل را می انگیزند و مایه رهنمایی عقل بسوی حقیقت اند. مصابیح در آسمان دنیا همان مواردی است که اهل دوزخ به عدم تعقل در باره آنها اعتراف می کنند.

آیاتی دیگر که ناقد ملاحظاتی در باره آن داشته است اینها اند:

إِنَّا زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِزِينَةٍ ٱلْكَوَاكِبِ * وَحِفْظًا مِّن كُلِّ شَيْطَٰنٍ مَّارِدٍ * لَّا يَسَّمَّعُونَ إِلَى ٱلْمَلَإِ ٱلْأَعْلَىٰ وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ * دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ * إِلَّا مَنْ خَطِفَ ٱلْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُۥ شِهَابٌ ثَاقِبٌ * الصافات: ۶-۱۰

یقیناً این ما هستیم که نزدیکترین آسمان را با زینت ستارگان آراسته‌ایم. آن را از هر شیطانی متمرّد؛ کاملاً حفظ کرده‌ایم، آنان نمی توانند به ملإ اعلی (گروه والامقام و صدرنشین عالم ملکوت، که فرشتگان کبارند) مخفیانه گوش فرا دهند، در حالی که از هر جانبی هدف پرتاب قرار می گیرند، غرض راندن، و برای شان عذاب دائمی است،

مگر این که کسی چیزی اختطاف کند که شهاب ثاقب (شعله ای تند) تعقیبش کند.

در این آیات متبرکه چند رهنمود درخشان می تابد:

- **آسمان نزدیك به زمین با ستاره های درخشان مزین و آراسته شده، از این بیان فهمیده می شود که تمامی ستاره ها زیر نزدیك ترین آسمان است.**
- **شیطانها نمی توانند به فرشته های والا مقام نزدیك شوند و به حرفهای شان گوش دهد. ستاره ها مانع بالا رفتن شان می شود. اگر تلاش کنند بالا بروند و به ملإ اعلی گوش نهند از هر جانبی هدف پرتاب قرار می گیرند، معنی این سخن این است که: ادعاء کاهنان و نجومیان باطل و واهی است که می گویند: از طریق جن ها به اخبار غیب دسترسی می یابند، گویا جنها به سوی آسمان می روند، نجوی های فرشته ها را می شنوند، از پیش آمدهای آینده مطلع می شوند، به رفقای خود در قطار کاهنان اطلاع می دهند، از این رو آنان قادر اند مردم را از غیب و حوادث آینده مطلع سازند و به این ترتیب مانع پیش آمدهای ناخوشایند شوند. این باورهای خرافی به فریبکارانی که در پی اغوای مردم اند مجال و زمینه فریبکاری ها و اغواگری ها را فراهم می کند، به مردم می گویند: در برابر شکرانه ها و نذرانه ها می توانیم شما را از خطر و ضرر محتمل نجات دهیم!! قرآن با این بیان حکیمانه اش ادعاء این دغلبازان و فریبکاران را از بنیاد رد می کند، مشت محکمی بر فرق این بت می کوبد و بساط این خرافات را جمع می کند، در این آیات متبرکه گفته شده: این ستارگان روشن که به آسمان دنیا زیبایی بخشیده؛ از جانبی مصابیح هدایت اند و از جانبی وسیله راندن شیاطین متمرد و سرکش، و مانع بالا رفتن آنان به بالا، و نزدیك شدن به ملإ اعلی، اگر احیاناً کسی از آنان تلاش کند؛ بالا رود و چیزی اختطاف کند شعله سوزنده ای دنبالش می کند.**

به این نیز باید متوجه باشیم که ساینسدانان و ستاره شناسان در رابطه به سفر های فضایی و خطراتی که هر فضاء نورد را تهدید می کند همان حرفی را می گویند که قرآن چهارده قرن قبل گفته است، می گویند: در مسیر بالا رفتن به آسمان بزرگتری مانع و خطر؛ شهابهای ثاقب اند که از هر سویی پرتاب می شوند، سرعت و حرارتش به پیمانه ای که هر چیزی را به خاکستر تبدیل می کند، در طبیعت ماده ای سراغ نمی شود که در برابر آن مقاومت کند.

آیا آسمان بر ستونهای نامرئی استوار است؟

نقاد بذله گوی اعتراض دیگرش را به رسم استهزاء به این صیغه می نویسد: آسمان چیزی نیست به جز سقف یا سایبانی بر روی زمین! . . . و این که آسمان دارای ستونهای نامرئی است. . . سپس ترجمه رکیك آیاتی را در جلو مخاطبین خود می گذارد که به همین مطلب اشاره دارد.

بیایید قبل از این که حرفهای سخیف این ناقد لدود را برسی کنیم آیات مورد نظر ناقد و ترجمه و تفسیر دقیق آن را در جلو خود بگذاریم:

خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَاۖ وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖۚ وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوۡجٖ كَرِيمٖ * هَٰذَا خَلۡقُ ٱللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦۚ بَلِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ* لقمان: ۱۰-۱۱

خداوند آسمانها را بدون ستونی که آن را ببینید آفریده است، و در زمین کوههایی استواری افکند، تا زمین؛ شما را نلرزاند، و در آن نوع نوع جنبنده پراکند. و از آسمان آب فرو فرستاده‌ایم و با آن از هر جوره ای پرارزش رویاندیم. این است آفرینش خدا، پس به من نشان دهید؛ آنانی که سوای او اند چه چیزی را آفریده؟ نه

بلکه این ستمگران در گمراهی آشکار اند .

این آیات متبرکه چند رهنمودی روشنگر در اختیار ما می گذارد:

- اللّٰه متعال همان ذاتیست که آسمانها را بدون ستون هایی که قابل رؤیت باشند استوار داشته، این ستون ها که اجرام سماوی را بر دوش می کشند؛ چنان هستند که دیده نمی شوند!! و این یکی دیگر از اعجاز علمی قرآن است که حقیقت بزرگ علمی را به تصویر می کشد، انسان امروز به این حقیقت پی برده که میان تمامی اجرام و ستاره های آسمان قوه نامرئی جذب و دفع وجود دارد که باعث حفظ هر یکی در مدارهای خاص خودش می شود، اگر این نیرو نمی بود و یا از مقدار کنونی اش کمتر و بیشتر می بود نظم موجود پایدار نمانده و متلاشی می گردید. یا یکی دیگری را جذب می کرد و یا چنان متشتت و پراکنده می شدند که تمامی نظم عالم از میان می رفت!!! اهمیت این بیان قرآن را افراد سطحی نگر که اقوال دیگران را بدون درك و تعمق رد و تأیید می کنند؛ از درك عظمت این اعجاز بزرگ علمی عاجز اند اما اگر شما این مطلب را در برابر ساینسدان منصف بگذارید و به او بگویید: در کتاب مذهبی ما هزار و چهارصد سال قبل آمده است آسمان با ستون هایی برافراشته شده که دیده نمی شوند، یقیناً که او بدون درنگ و تأمل خواهد گفت: انسان ها در قرن نوزده به این حقیقت پی بردند، قبل از این هیچ کسی از این حقیقت اطلاعی نداشت و تصور آن را نمی کرد که میان اجرام آسمانی چنین نیروی نامرئی وجود دارد و باعث حفظ هر ستاره ای در مدار خاصش گردیده!!!
- در این آیات متبرکه گفته شده که پروردگار عالم در زمین لنگر هایی افکند که از لرزش زمین مانع شد، تا سرنشینانش را نه لرزاند. برای درك ابعاد عمیق و ارزشمند این آیه مبارکه این مطالب را در جلو خود داشته باشید:

- در این جا برای پیدایش کوه ها صیغه (القی: افکند) به کار رفته! باید بدانیم که چرا عوض آفریدن و پیدا کردن این صیغه آمده است؟ چرا برای کوه ها عوض (جبال) صیغه (رواسي: لنگرها) به کار گرفته شده؟ آیا زمین قبل از پیدایش کوه ها می جنبید؟ کوه ها چگونه مانع این جنبش شد؟ باید به این پرسشها پاسخهای دقیق و علمی ارائه کرد.
- تحقیقات علمی نشان می دهد که کوهها از دل زمین سر برآورده، بخش بیشتر آن در دل زمین و کمترش بر روی زمین، این کوهها زمانی سر برآوردند که قشر بیرونی زمین سرد و سنگ گونه شد، اما نازك بود و توان مقاومت در برابر فشار انرژی متراکم دل زمین را نداشت و به گونه مسلسل و پیهم می شکست و از شکافهایش مواد مذاب دل زمین چون آتش فشانه ها بیرون می جهید، و همین به تدریج به شکل کوه ها در می آمد، اکنون نیز این سلسه ادامه دارد و کوه هایی ناشی از آتش فشانها و شکستن قشر سنگی زمین ایجاد می شوند، اما به پیمانه خیلی کمتر از دوران ابتدایی آفرینش زمین، این نشان می دهد که کار برد صیغه (القی: افکند) حقیقت بزرگ علمی را افاده می کند و یکی دیگر از اعجاز علمی قرآن را به نمایش می گذارد!!!
- در نتیجه تحقیقات علمی این حقیقت نیز ثابت گردیده که زمین در مراحل نخستین آفرینش و زمانی که هنوز قشر بیرونی اش به اندازه کافی ضخیم، سفت و محکم نشده بود و کوه ها ایجاد نگردیده بودند؛ بنابر شکستن و درز برداشتن های قشر سنگی اش به گونه ای پیهم می جنبید، این کوه ها باعث آن شد که قشر بیرونی زمین محکمتر، مضبوط تر و سنگین تر شود، همین کوه ها کتله ها و تخته های مختلف قشر زمین را با هم پیوند دهد؛ درست شبیه ویلدنگ تخته های آهنی، یا

تخته های یخ روی آب که با کتله بزرگ یخ وصل می شوند و محکم با آن می چسپند، و محکمتر می شوند، همین باعث شد جلو زلزله های شدید ابتدایی زمین گرفته شود. کار برد نام لنگر ها برای کوه ها به همین حقیقت بزرگ علمی اشاره دارد و این یقیناً یك نمونه واضح و نمایانی دیگر اعجاز علمی قرآن است!! صد حیف به حال انسان بد ضمیر و بدفهمی که نمی تواند این حقیقت را درك و یا بر آن اعتراف کند.

- در این آیه هماهنگی و تنسیق عمیق، مداوم و هدفمند میان آسمانها و زمین نیز به نمایش گذاشته شده، به مخاطب خود می گوید: می بینی که آفریدگارت از آسمان آب می باراند و با این آب برای جانداران زمین دانه و میوه و نباتات گوناگون می رویاند، در این آفرینش و ایجاد تنسیق و هماهنگی و کار مشترك و هدفمند میان آسمانها و زمین؛ مظاهر روشن تصرف پروردگار خلاق می درخشد، همه با صدای بلند می گویند: که تمامی این امور به اراده خدای متعال انجام می یابد، همان که هم آسمانها تحت سلطه مطلق وی اند و هم زمین، کسی که این حقیقت مسلم و روشن را نمی پذیرد برای توجیه این تنسیق و هماهنگی عمیق و مداوم میان آسمانها و زمین چه توجیهی دارد؟ آیا کسی جز خدا را سراغ دارد و می تواند نشاندهی کند که توان آفرینش چیزی را داشته باشد، بگوید: چه چیزی را آفریده؟ آیات متعدد قرآن می گویند که جز خدا احدی قادر به خلقت و پیدایش هیچ چیزی نیست، ساینس امروز بر همین حرف صحه می گذارد و با کمال قاطعیت می گوید: انسان نه قادر است چیزی را خلق کند و نه آن که چیزی را نابود کند، او تنها این توان را دارد که چیزی را از حالتی به حالت دیگر درآورد، چنانچه می تواند چوب را بسوزاند و آن را به دود و خاکستر و انرژی حرارتی تبدیل کند، او با این عملیه نه

چیزی را خلق کرده و نه چیزی را از میان برده و معدوم کرده. در مقدار کتله چوب سوخته شده نه هیچ افزایشی آمده و نه کاهشی، فقط حالتش تغییر کرده.

- کسی که از این حقائق انکار کند مرتکب ظلم قبیح شده، هم نسبت به حقیقت و هم نسبت به عقل و خرد خودش، بی راهه رفته و راه درست و صواب را گم کرده!!

آسمان سقف خانه ماست!!

عده ای از معترضین بر این اعتراض دارند که چرا قرآن آسمان را به نام سقف و زمین را به نام فرش و بساط یاد کرده؟!! این سطحی نگر ها می پندارند که سقف یعنی آن چه بالای اتاق را می پوشاند و از گادر و سمنت و یا دستك و گل ساخته می شود!! و فرش یعنی سطح هموار اتاق و آن چه این سطح را می پوشاند!! به این توجهی ندارند که بخش عمده فرهنگ انسان مشحون از استعاره هاست، در خیلی از موارد نامهای وضع شده برای اشیاء ملموس و مشهود را برای اشیاء غیر ملموس و مفاهیم معنوی به کار می برد.

قرآن می فرماید:

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعْبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُمْ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ فِرَٰشًا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءً وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزْقًا لَّكُمْ ۖ فَلَا تَجْعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ * البقره: ۲۱-۲۲

ای مردم! پروردگار تان را بپرستید، آن که شما را و کسانی را آفریده که پیش از شما بوده‌اند، تا به تقوی دست یابید. آن که زمین را برای تان فرشی گردانید، و آسمان را بنایی، و از آسمان آب فرو فرستاد و با آن این همه میوه ها را بیرون آورد؛ رزقی

برای تان، پس برای خدا همتایانی نگیرید در حالی که می دانید (وی همتایی ندارد).

این آیات ما را رهنمایی می کند که: پروردگاری را بپرستیم که هم ما را آفریده و هم آنان که قبل از ما بودند، همان که آسمانها و زمین را آفریده و میان شان چنان وحدت و تنسیقی ایجاد کرده که یکی چون فرش خانه ما باشد، هموار، نه خیلی سخت و نه بیش از ضرورت نرم و گل گونه، آماده کاشتن و زیستن، و دیگری چون سقف خانه ما، هم از تابیدن اشعه مضر بر روی زمین مانع می شود و هم از سقوط شهاب سنگها، از یکی برف و باران می بارد و دیگری با همین آب برای انسانها از دل خود دانه و گیاه و میوه می رویاند، و اسباب روزی انسان را فراهم می کند!!! به خوبی می دانید که نه در پیدایش انسانها، و نه باراندن باران از آسمان و رویاندن گیاه، نبات و درخت از زمین هیچ کسی جز اللّٰه متعال هیچ نقشی ندارد، خوب می دانید که خدا همتایی ندارد.

در این جا چند مطلب دیگر ایجاب غور و دقت بیشتر می کند:

- زمین فرش خانه شماست، نه سخت و سفت چون سنگ و نه نرم چون گِل، نه خیلی سرد و نه خیلی گرم، نه فشارش بیش از حد لازم و نه کمتر از آن، و آسمان نیز سقف آن، در آیات متعدد قرآن آسمان به نام سقف محفوظ یاد شده، امروز و پس از چهارده قرآن انسانها نیز به این فهمیده اند که در فضاء زمین شان چیزی هست که برای زمین حیثیت سقف محفوظ را دارد، که از یك سو نمی گذارد از خورشید اشعه ای بر زمین بتابد که برای سرنشینانش خطرناك و مضر است، و از سوی دیگر اصابت شهاب ثاقب بر سطح زمین را مانع می شود، شهابهایی که با سرعت زیاد به سوی زمین می آیند و در نتیجه تصادم با این سقف یا ذره ذره می شوند و یا مسیر آن تغییر می یابد و به سمتی دیگر منحرف می شوند. اگر به ساینسدانی باانصاف

بگویید: در کتاب مذهبی ما که هزار و چهار صد سال از آن سپری شده؛ آمده است که این آسمان برای زمین ما چون سقف محفوظ است، زمانی در این سقف درزها و شکاف هایی ایجاد خواهد شد!! همان چیزی که شما امروز می گویید، فضاء زمین را سقف محفوظ آن می خوانید و پرده اوزونش را باعث جلوگیری از تابیدن اشعه مضر برای حیات می شمارید، همان پرده ای که می گویید اکنون بنابر ازدیاد گازهای گل خانه ای (کاربن دای اوکساید) جا جای آن شاریده و سوراخ برداشته. به من بگویید: عکس العمل این ساینسدان در برابر این حرفها چه خواهد بود؟!! در رابطه به این پیشگویی دقیق چه خواهد گفت؟ در باره قرآن و حامل آن چه قضاوت خواهد کرد؟ آیا جز این مجال گفتن سخن دیگر را خواهد یافت که بگوید: این نمی تواند سخن یك انسان عادی باشد، تنها کسی می تواند آن را بگوید و چنین پیشگویی دقیق علمی داشته باشد که از اسرار فضاء زمین و خود زمین دقیقاً و به پیمانه زیاد مطلع باشد؟!! در قرآن به استناد این نوع مطالب گفته شده: این کتاب از سوی کسی فرستاده شده که (علیم) است و از اسرار آسمانها و زمین اطلاع کامل دارد.

- همچنان تنسیق و همآهنگی دقیق میان آسمانها و زمین نشان می دهد که آفریدگار و پروردگار انسان، آسمانها و زمین ذات واحد است، همان که از یکی آب می باراند، و با این آب از دیگری گیاهان زیبا و مفید می رویاند، و دانه ها و میوه های لذید می آفریند و از این طریق به نیازمندی های انسان پاسخ می گوید، یکی را منبع نور و حرارت ساخته تا از طریق آن به دیگری روشنی و حرارت بدهد و آن را برای زیستن انسان مساعد سازد. این تنسیق، همآهنگی و کار مشترك هدفمند را چه کسی باعث شده و به اراده کدام ذاتی تحقق می یابد و چه پیامی برای انسان عقلمند و خردمند دارد؟!! آیا این کافی نیست که بگوید: خدا آفریدگار و پردگار است

زمین مسطح است یا کروی؟

به این بذله گویی های یکی از معترضین توجه کنید: چرا زمین (مانند فرش) مسطح است و نه (مانند توپ) كروي؟ متعاقب آن ترجمه ركيك و غیر معیاری دو آیه را آورده:

و زمین را گستردیم؛ و در آن کوه‌های ثابتی افکندیم؛ و از هر گیاه موزون، در آن رویاندیم؛ (۱۹) سورة الحجر

آیا زمین را محل آرامش (شما) قرار ندادیم؟! (٦) و کوه‌ها را میخهای زمین؟! (۷) سورة النبأ

سپس این یاوه سرایی را دارد: خداوند اطمینان می دهد که زمین مانند فرشی مسطح است و کوه ها برای آن که زمین با ما نلرزد بر زمین کوبیده شده اند. تبارک الله احسن الخالقین! نتیجه ی علمي: اباطیل زمین شناسان در مورد گسل ها را فراموش کنید و خانه های خود را کنار کوه ها بنا کنید. باشد که این میخ های زمین، شما را از بلای زلزال در امان دارند. و چه کم اند پند گیرندگان!

به این بذله گوی نه؛ بلکه به کسانی که در جستجوی حقیقت اند و قضایا را با ذهن شفاف، قلب پاك از تعصب کور و ضمیر صاف از عناد کور و کر کننده می نگرند؛ می گوییم: زمین کروی است، ولی نه به گونه ای که سطح آن فقط بلندی ها و فرورفتگی ها بوده و ساحه همواری در آن سراغ نشود، اگر چنین می بود صیغه فراش بر آن صدق نمی کرد، اما زمین با آن که کروی است در عین حال برای انسان؛ گسترده و فرش گونه نیز است، هر انسانی همواری های زمین را گسترده می نگرد نه

توپ گونه!! آیات قرآن به این پدیده اشاره می کند، نه به آن چه ناقد ادعاء کرده است!!

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ * وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَن لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ * الحجر: ۱۹- ۲۰

و زمین را گستراندیم و در آن لنگرها (کوهها) افکندیم، و در آن هر چیزی را به شکل موزون رویاندیم و در آن برای شما و آنهایی اسباب معیشت فراهم کردیم که شما روزی دهنده آنها نیستید.

رهنمود های روشنگر جان و روان در این آیات اینها اند:

- **الله متعال نخست زمین را هموار و گسترده آفرید؛ سپس کوهها را در آن ایجاد کرد، و این یقیناً که یکی دیگر از اعجاز علمی قرآن است، ساینس امروز همین حرف را با کمال قاطعیت و صدای بلند می گوید، که سطح زمین در ابتداء کاملاً هموار بود، بلندی ها و پستی های موجود در روی زمین در مراحل بعدی ایجاد شده اند، در ابتداء نه بلندی ها داشت و نه فرورفتگی ها.**
- **این آیت می گوید: نباتات و گیاهان گوناگون، زیبا و موزون روی زمین پس از ایجاد کوهها روییده اند، این حقیقت واضح و انکار ناپذیر است که کوهها زخائر آبی روی زمین را در آغوش خود دارد، نهرها، کاریزها و چشمه ها از آنها مایه می گیرند، اگر کوهها نبود نه در روی زمین نهرها می بود، نه کاریزها و نه چشمه ها، همین کوهها باعث شده اند تا زمین به مناطق گوناگون تقسیم شود، برخی سرد، برخی گرم و برخی معتدل، هر یکی سازگار برای رویش نوع خاص گیاه، نبات و درخت، همین کوهها باعث وزش بادها از سمتی به سمتی دیگر می شوند، اگر کوهها نبودند هوای سراسر زمین تا حدی زیاد یکسان می بود، بادها نمی وزید، و ما این**

همه نباتات گوناگون را نمی داشتیم. این که قرآن در این جا نخست به پیدایش کوهها اشاره می کند، بعد به رویش نباتات گوناگون و سپس به بادها، همین حقیقت علمی را به نمایش می گذارد!!!

- اللّٰه متعال تمامی آن چه را آفریده است که شما انسانها به آن ضرورت دارید؛ و بقاء و دوام زندگی تان به آن وابسته است؛ به تمامی حیواناتی نیز روزی می دهد که شما ضامن و ذمه وار رزق و روزی آنها نیستید، تمامی این حیوانات مختلف را آفریده که انسان به یك گونه و گونه ای دیگر به آن ضرورت دارد و از آن استفاده می کند، ذمه وار و متکفل رزق و روزی تمامی این حیوانات نیز خداست.

آگاهی از زمان بارش و حالت جنین در رحم

برخی از ناقدان این را قابل اعتراض گرفته اند که قرآن علم برخی از امور را به خدا اختصاص داده، مطالب این آیه را به نقد می کشند:

إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَۖ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ *

لقمان: ۳۴

یقیناً که علم ساعت (قیامت) نزد خداست، اوست که باران می باراند، به آن چه در رحمهای (مادران) است علم دارد، هیچ کسی نمی داند که فردا چه چیزی کسب می کند، و نمی داند که در کدام سرزمینی می میرد، یقیناً که خدا آگاه داناست.

بیایید در برابر این آیه متبرکه کمی درنگ کنیم و ببینیم برداشت ناقدان از این آیه تا چه پیمانه ای ناقص و سطحی است و نقد آنان تا چه پیمانه ای بی پایه و

واهی.

برای درك آموزه های درخشان این آیه باید مطالب زیر را در جلو مان داشته باشیم:

- این آیه متبرکه آخرین آیه سوره لقمان و تتمه زیبا و خلاصه جامع برای تمامی آیات و مطالب این سوره است. که در آن علم چند امور به خدا اختصاص یافته:

الف- زمان قیام قیامت: قرآنکریم در آیات متعددی بر این مطلب تأکید و ترکیز دارد که جز خدا احدی (به شمول فرشته ها و پیامبران) نمی داند قیامت چه زمانی برپا خواهد شد.

ب – زمان باریدن باران و ساحه آن: که در این رابطه باید دو نکته را در نظر داشته باشیم: ۱- در رابطه به باران پیشگویی انسان مبتنی بر حدس و گمان می باشد، نباید تفاوت عمیق میان حدس (گمان) و (علم) را فراموش کرد، نباید گمان را علم خواند، حدس و گمان بر احتمالات استوار می باشد؛ اما علم؛ احتمالات را کنار می گذارد و فیصله قاطع صادر می کند، در قرار های علم جایی برای احتمالات متعدد وجود ندارد. ۲- زمانی که ما به کمك وسائل پیشرفته؛ سرعت بادها و استقامت آن ها و حالت و کیفیت ابرها را معلوم می کنیم و برویت همین معلومات می گوییم که در فلان وقت و در فلان ساحه احتمال باریدن باران وجود دارد، این پیشگویی هر قدر هم که دقیق باشد از دائره حدس و گمان بیرون نمی رود، انسان نمی تواند تمامی عواملی را که در تولید ابرها، و حرکت آن و باریدن باران، ژاله و برف سهم کم یا زیاد دارد؛ همه را درك و به گونه دقیق بشناسد، محاسبه کند و برویت آن پیشگویی صد در صد دقیق و علمی کند. هر پیشگویی ای که در آن برابر ۱/۱۰۰۰ ثانیه، یا ۱/۱۰۰۰ یك ملیمتر؛ احتمال اشتباه باشد، چنین

پیشگویی در اصل بر حدس و گمان استوار بوده و نباید آن را قرار علمی خواند، چون در قرار علمی احتمال هیچ اشتباهی نمی باشد. همین ابری که با سرعت معینی به استقامت و سمت خاصی در حرکت است و هوای سرد و عواملی که باعث باریدن باران از ابر می شود؛ در چند کیلومتری به انتظارش نشسته، احتمال دارد از استقامت دیگری باد تندی بوزد، ابر استقامتش را تغییر دهد، به سمتی دیگر برود، و باعث اختلال در تمامی محاسبات شود، با توجه به عدم احتوای علمی انسان بر تمامی عوامل دخیل در یك حادثه و با توجه به امکان همین احتمالات است که نمی توان پیشگویی های انسان را قرار علمی تلقی کرد، اما خداوند متعال عالم الغیب است و بر تمامی عوامل علم دارد. به این نیز باید توجه داشت که فقره (ینزل الغیث: باران را فرومی فرستد)؛ این مطلب را افاده نمی کند که علم زمان نزول باران مختص برای خداست و هیچ کسی دیگر آن را نمی داند، البته روایاتی داریم که بر اختصاص این علم به خدا تأکید دارند، بناءً کسانی که در رابطه به این آیت؛ از این بابت ایرادی دارند مرتکب اشتباه شده اند.

ج - اللّٰه متعال به گونه کامل و دقیق می داند که در رحم چیست، نطفه موجود در رحم مادر به جاندار و طفل سعید می انجامد یا شقی، دارای سیمای زیبا و دلکش خواهد بود یا غیر زیبا، ذکی خواهد بود یا غبی، پسر خواهد بود یا دختر، صحتمند و تنومند خواهد بود یا بیمار و نحیف، نیرومند خواهد بود یا ضعیف. . . خدای علیم و خبیر نسبت به تمامی اینها علم کامل دارد؛ اما انسان نمی تواند در رابطه به تمامی مواصفات مولود جدید علم کامل داشته باشد. شناخت تذکیر و تأنیث نطفه؛ آن هم به کمك وسائلی چون الترا سوند که آن طرف جدار رحم را نمایش می دهد؛ نباید این را علم غیب خواند و منافی این آیه، این کمال بدفهمی

است که این را علم غیب می خوانند، علم غیب یعنی دانستن چیزی در غیاب آن، زمانی که شی غائب به کمك وسائل؛ زیر چشم ما قرار می گیرد؛ از دائره غیب خارج می شود. اطلاع بر برخی از مواصفات نطفه و مولود در رحم مادر و به کمك وسائل پیشرفته؛ شبیه آن است که کسی به کمك کامره محافظتی در عقب دیوار چیزی یا کسی را می بیند که بدون کامره قادر به دیدن آن نیست، هر شی عقب دیوار در یك حالت برای او غائب است و در حالت دیگر مشهود، اگر کسی با دوربین قوی؛ اسپ سواری را در فاصله ای می بیند که با چشم عادی قابل رویت نیست، بعد به کسانی که در کنار او اند بگوید: پس از دقائقی فلان دوست ما نیز به این جا خواهد رسید؛ آیا می توان این را علم غیب خواند؟!! کمال سفاهت خواهد بود اگر کسی این را علم غیب بخواند، او در حقیقت معنی درست علم غیب را نمی داند، دچار مغالطه شده، از تفکیك میان غائب و شاهد، و غیب و مشهود عاجز است، برای این بیننده؛ آن اسپ سوار غائب نه بلکه مشهود است، مشاهده مولود در رحم مادر نیز در یك حالت غیب است و در حالت دیگر مشهود، مشاهده آن با الترا سوند او را از حالت غیب می کشد. علم غیب این است که کسی بدون استفاده از وسائل و ذرائع و بدون آن که با حواسش آن را درك کند به اشیای پنهان از دید هایش پی ببرد.

- این مطلب را نیز باید در نظر داشته باشیم: در آیه گفته نشده که کسی نمی داند در رحم مادر پسر است یا دختر، بلکه صیغه ای به کار رفته که نشان می دهد تمامی خصوصیات و مواصفات طفل مطمح نظر است نه فقط پسر یا دختر بودنش، و در این هیچ شکی نیست که علم به تمامی مواصفات این طفل برای احدی جز خدای علیم خبیر ممکن نیست، چه کسی می تواند بگوید که این طفل چگونه انسانی خواهد بود: خوب یا بد، صالح یا طالح، عادل یا ظالم، ذکی یا غبی؟!

- به این نیز باید توجه کنیم که: هر چند با نظر سطحی (قیامت، باریدن باران و مولود در رحم مادر) پدیده های جدا از هم جلوه می کنند و ذکر آن در یك آیه و کنار هم عجیب به نظر می رسد، اما در حقیقت میان آنها مناسبتهای عمیقی وجود دارد، چون یکی از ابعاد مهم و اساسی قیامت زندگی بعد از مرگ و زنده شدن مجدد انسان است، منکرین قیامت باوری به این ندارند و آن را مستحیل می خوانند که انسان پس از مرگش دوباره زنده خواهد شد، قرآن به گونه مکرر به آنان می گوید: آیا پروردگاری که با قطرات باران؛ در زمین مرده جان می دمد و نباتات خرم و شاداب از آن بیرون می آرد؛ آیا وی را از این عاجز می پندارید که در روز قیامت انسان را از قبرش زنده بیرون آرد، همانگونه که بار نخست او را از همین خاك آفرید؟!!! آیا خدای خلاق علیم را که از خاك مرده نطفه زنده درست می کند و این نطفه را به شکل انسان در می آورد؛ از این عاجز می خوانید که انسان تبدیل شده به خاك را باری دیگر زنده کند؟!!!

د - انسان دقیقاً نمی داند که فردا مجال چه کاری را کسب خواهد کرد، فردا برای او (غائب) است و از دید او پنهان، ملیونها احتمال را پیش رو دارد، هیچکسی دقیقاً نمی داند که فردا در چه حالتی خواهد بود و توان کدام کاری را بدست خواهد آورد، تصمیم او می تواند یکی از احتمالات را احتوی کند، از میان احتمالات بی شماری، می تواند حدس بزند، شاید تخمین و گمانش به واقعیت خیلی نزدیك باشد، ولی هرگز نمی تواند دقیقاً و صد در صد درست حکم کند که حوادث و رودادهای فردا چگونه خواهند بود و او قادر به انجام چه کاری، برایش مقدور نیست به آن چه فردا انجام خواهد داد علم کامل داشته باشد!!

هـ - هیچ کسی نمی داند در کجا و در چه حالتی مرگ به سراغش خواهد آمد، و

امانت روح را چگونه به مالکش تسلیم خواهد کرد. نه قادر به پیش بینی در باره خود است و نه در باره انسانی دیگر، نه داکتر معاجلش به گونه یقینی و دقیق می تواندپیشگویی کند، نه فرشته ها می دانند، نه پیامبران علیهم السلام و نه اولیاء اللّٰه، کسی که در باره ساعت فرارسیدن مرگ پیشگویی کند دروغ گفته، و کسی که جز خدا به دیگری علم غیب را نسبت دهد دروغ گفته.

در پایان آیت گفته شده: یقیناً که خداوند آگاه داناست. این فقره همانگونه که با بخش نخست آیت ارتباط عمیق دارد با بخش دوم آن نیز ارتباط ژرف دارد، ارتباطش به بخش اول کاملاً هویداست، اما ارتباطش با بخش دوم از این قرار است: آن چه در باره عدم علم انسان به فردا و آینده اش در این آیه می خوانیم، ارشاد خدای آگاه داناست، آن که انسان را آفریده و از تمامی استعدادها و ظرفیتهایش آگاه است، انسان را خوب می شناسد و می داند که او قادر به درك این نیست که چه زمانی داعی مرگ به سراغش خواهد آمد و در کجا امانت روح را به مالکش تسلیم خواهد کرد، و این که فردا مجال انجام چه کاری را بدست خواهد آورد. اگر هیچ انسانی نمی داند که خودش فردا با چه سرنوشتی روبرو خواهد شد، دانستن این که دیگری فردا با چه پیش آمدی مواجه خواهد شد، چه زمانی داعی مرگ به سراغش خواهد آمد و در کجا به استقبال مرگ خواهد رفت، به مراتب دشوار تر است و بالا تر از توان او. قرآن با نفی علم غیب از انسان؛ مشت محکمی بر فرق عوامفریبان کوبیده و دکان کسانی را بسته که این را وسیله فریب افراد ساده لوح ساخته اند.

اعتراض بر نظریه پیدایش انسان در قرآن

برای عده ای نافهم و سطحی نظر یکی دیگر از موارد اعتراض؛ بیان قرآن در باره

چگونگی پیدایش نطفه در رحم و مراحل مختلف نموی آن تا مستوی طفل کامل است. بیایید بنگریم که قرآن در این رابطه چه فرموده و بیان آن تا چه پیمانه ای علمی، دقیق و چون اعجاز بزرگ علمی است. قرآن می فرماید:

ذَٰلِكَ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ * ٱلَّذِيٓ أَحۡسَنَ كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥۖ وَبَدَأَ خَلۡقَ ٱلۡإِنسَٰنِ مِن طِينٖ * ثُمَّ جَعَلَ نَسۡلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ * ثُمَّ سَوَّىٰهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِۦۖ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَۚ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ *

السجدة: ۶- ۹

همین است دانای پنهان و پیدا؛ عزتمند مهربان، همانکه هر چه آفریده نیکو آفریده، و آفرینش انسان را از گل آغازید. پس نسلش را از عُصاره آب سبك گرداند، سپس او را برابر کرد و از روحش در او دمید، و برای تان گوشها و چشمها و دلها آفرید؛ و چه اندك است سپاسگزاری تان.

در این آیات متبرکه چند اعجاز علمی بزرگ قرآن به نمایش گذاشته شده:

- امروز می دانیم که نطفه مولود انسان از خلاصه منی تشکیل می گردد. چنانچه در این آیت به آن اشاره شده که نسل انسان را از خلاصه و عصاره منی اش می سازیم؛ یعنی چنان نیست که تمامی منی مرد و زن با هم یکجا گردیده و مشترکاً مولود جدید را می سازند، بلکه از برگزیده و عصاره آن نطفه طفل تشکیل می گردد!! و این بدون شك یك حقیقت بزرگ علمی است که انسان اکنون به آن پی برده و می گوید در منی ریخته شده مرد در یك نوبت ملیون ها سپرم وجود داشته که از میان تمامی آن ها نیرومندترین آن موفق می شود که به تخمك ماده به نام اووم برسد و جدار آن را بشکافد و داخل اووم شود، و همین جفت یکجا شده نطفه انسان جدید را می سازد!! یعنی چنان نیست که تمامی سپرم ها در تخمك جا می

گیرد و نطفه طفل از آن ساخته می شود، یقیناً که این بیان قرآن یك اعجاز بزرگ علمی است!!

- در این آیه می خوانیم که این نطفه تشکیل شده بعداً تسویه (برابر و آماده) گردیده و به آن مستوی رشد و کمال می رسد که یك موجود زنده از آن ساخته می شود و روح در آن دمیده می شود. یعنی چنان نیست که از نخستین لحظه پیدایش؛ نطفه شکل و صورت کامل یك طفل در مستوی کوچك را داشته و به تدریج بزرگتر می شود، بلکه آهسته آهسته و به تدریج شکل یك طفل را اختیار می کند. و این یکی دیگر از اعجاز علمی قرآن است که حقیقت آن را انسان امروز به خوبی درك می کند.

معنی این حرف چیست که انسان را از علقه آفریده ایم؟

برخی اعتراض دارند که قرآن چرا یك حالت پیشرفته تر نطفه را به نام علقه یاد کرده!! در پاسخ این معترضین باید گفت: قرآن می فرماید: نطفه انسان از خاك ساخته می شود، مواد موجود در خاك به دانه و میوه و در بدن انسان به نطفه تبدیل می گردد، این نطفه غیر قابل رویت (با چشم) رشد نموده و در یکی از مراحل رشدش به کتله ای چسپیده و اویزان به جدار رحم در می آید، متعاقب آن از چند مرحله دیگر می گذرد تا آن که طفل مکمل الاعضاء از آن ساخته می شود. به این آیه مبارکه توجه کنید:

خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ * العلق: ۲

انسان را از علق آفرید.

در رابطه به این که (انسان را از علق آفرید) چند مطلب را باید در نظر داشت:

الف: علق جمع علقة است، معنی اصلی علقه اویزان است، در این جا برای آن به صیغه جمع آمده که خلقت تمامی انسان ها را افاده کند، یعنی تمامی انسانها در یکی از مراحل پیدایش شان از حالت علقه عبور می کنند، تحقیقات علمی نشان داده که علقه خون بسته نبوده بلکه مجموعه حجراتیست که از طریق انقسام؛ بیشتر گردیده، یعنی همان نخستین خلیه و حجره تولید شده؛ از راه انقسام؛ سلول ها و حجرات جدید را ساخته و حالت یك كتله را به خود گرفته، این کتله در واقع مجموعه سلول های ابتدایی بدن انسان اند؛ نه سلول هلی خون بسته و جامد، این سلولها پس از هژدهمین روز تولید نطفه ایجاد می گردند، سپس حالت مضغه (شبیه گوشت جویده شده) را به خود می گیرد، که سطح بیرونی آن دارای شیارها می باشد، در این مرحله؛ ساخت و ساز اعضاء مختلف بدن آغاز می گردد.

ب: قرآن پیدایش تمامی جانداران را از آب و ماده نخستین بدن انسان را خاك و نخستین حالت آفرینش انسان را نطفه می خواند، باید بنگریم که چرا در این آیه گفته شده که (انسان را از علق آفرید)، در تفاسیر دو توجیه را می یابیم:

۱ـ ترکیب ادبی آیات مقتضی آن بود که این آیه نیز باید به صیغه ای پایان می یافت که به صیغه (خلق) آیه قبلی شباهت داشته باشد، تا فواصل و وزن هر دو یکسان می شد.

۲ـ در این جا دو حالت خیلی متفاوت خلقت انسان در کنار هم گذاشته شده؛ حالت (انسان کامل) و حالت (کتله ای معلق به رحم)، تا به استناد آن به مخاطب خود بگوید: چنانچه اللّٰه متعال انسان را از کتله معلق به رحم مادر می آفریند، رشد می دهد، و انسان کاملی از آن می سازد، همین گونه با (وحی)، (قرائت) و (تعلیم

بالقلم) انسان را به آن مستوای بلند دانش و علم می رساند که به اسراری زیاد ژرف و پنهان از دیده ها پی ببرد، به اسراری که قبل از این و جز از این طریق از راه دیگری نمی توانست آن را درك کند و بشناسد.

ج_ انسان خیلی دیرتر و در سده گذشته فهمید که در رحم مادر و در مراحل ابتدایی پیدایش انسان؛ نطفه شکل گرفته اش به جدار رحم وصل و معلق بوده و در مرحله پیشرفته تر هیئت شبیه به گوشت جویده شده را به خود می گیرد. و این یقیناً که یکی دیگر از اعجاز بزرگ علمی قرآن است، قرآن مرحله دوم رشد نطفه در رحم مادر را به نام علقه یاد کرده، که معنی آن شی معلق است، یعنی این نطفه در مرحله دوم رشد حالت و صورتی اختیار می کند که به جدار رحم اویزان می باشد!! انسان اخیراً و پس از آن به این حقیقت پی برد که توانست وسائلی بسازد که به کمك آن مراحل گوناگون رشد نطفه در رحم مادر را زیر نظر بگیرد. قبل از تولید این وسائل برای انسان درك این حقیقت ممکن نبود!!

باید توضیح دهیم که نطفه انسان چگونه ساخته می شود و از چه مراحلی در رحم مادر می گذرد تا چون طفل مکملی پا به دنیا بگذارد.

نخستین نطفه انسان از یکجا شدن دو نطفه مرد و زن تشکیل می گردد، هر دو نطفه (سپرم و اووم) در بدن پدر و مادر و از موادی ساخته می شوند که انسان از طریق خوراك می گیرد، تمامی مواد خوراکی انسان از خاك ساخته می شوند، همین خاك است که درختها از آن میوه می سازند و گیاهان از آن دانه و حیوانات از آن شیر، و در بدن انسان از آن نطفه و خون و گوشت ساخته می شود، نطفه متشکل از دو نطفه مرد و زن را به نام خلیه، حجره یا سلول یاد می کنند، این خلیه در حقیقت مجموعه ای از ژنهایی است که هر یکی مأموریت خاصی در رابطه به ساخت و ساز

انسان به عهده دارد، اسپرم ها که به وسیله بیضه های مرد ساخته می شوند و تخمک ها که به وسیله تخمدان های زن تولید می شوند. هر یک از این سلول ها نیمی از مجموعه DNA (ماده ژنتیک) را در خود دارند. آنها از طریق مقاربت جنسی، کنار هم قرار می گیرند؛ اگر یک اسپرم وارد یک تخمک شود و آن را بارور کند، DNA مرد و زن ترکیب شده، سلول های جدیدی حاصل می شوند. برخی از این ژنها اعضاء مختلف انسان را می سازند، به گونه مثال این از وظائف ژنهای خاصی است که چشمها را بسازند، موقعیت آن را در روی انسان، اندازه چشم، رنگ آن، تناسب میان سیاهی و سفیدی، اندازه مژه ها و رنگ آن. . . . را تعیین کنند. این نطفه در ابتداء فقط يك حجره و سلول است، آهسته آهسته تعداد آن بیشتر می گردد، در عرض۲ روز پس از بارداری، تخم سفر خود را از طریق لوله حمل تخمک به سمت رحم آغاز می کند که این امر با فعالیت عضلات جدار لوله میسر می شود. در همین زمان، تخم خود را مکرراً تقسیم می کند تا مجموعه ای از سلول ها به نام مورولا حاصل شود. پس از۵ تا ۷ روز این مجموعه سلول به رحم می رسد. ازدیاد سلولها از طریق انقسام صورت می گیرد، به نحوی که به دو، چهار، هشت، شانزده. . . افزایش می یابد، از همین طریق سلول های جدید ساخته می شوند، حجم آن بیشتر می شود، تعداد آنها هر ۱۲ ساعت دو برابر می شود. وقتی این مجموعه سلولی به رحم می رسد، شامل صدها سلول می باشد. زمانی که سلول ها در داخل رحم جای می گیرند، شکل کتله کوچك اویزان را به خود می گیرد، این جنین در کیسه ای در داخل رحم تکامل می یابد، در این مدت مایعی به نام آمنیوتیک در رحم تولید می شود که مثل یک ضربه گیر برای این کیسه حامل جنین عمل می کند، تغذیه آن نیز از طریق بندناف انجام می گیرد. میان بند ناف و رگهای خون مادر

سیستمی ایجاد می گردد که از اختلاط خون مادر و طفل مانع می شود، با وجود آن که مواد حیاتی مورد نیاز طفل از خون مادر گرفته می شود و مواد زائده و قابل دفع نیز از خون جنین به خون مادر انتقال می یابد. جنین در مراحل ابتدائی شکل کتله گوشت را داشته و سطح بیرونی آن شیار گونه می باشد، به تعبیر قرآن چون گوشت جویده شده که آثار دندانها در آن نمایان باشد، داخل این کتله؛ کاواك و خالی بوده، جهازهای داخلی بدن انسان در همین خالیگاه شکل می گیرند، اعضاء بدن یکی پی دیگری ساخته می شوند، تا آن که به هیئت طفل مکمل درمی آید، این مراحل مختلف تکامل نطفه در رحم مادر به کمك وسائل خیلی پیشرفته مشاهده گردیده، و انسان فقط چند دهه قبل آن را درك کرده. نتائج این تحقیقات علمی کاملاً و صد در صد همان گونه است که قرآن هزار و چهار صد سال قبل در باره آفرینش نطفه انسان گفته است!!! به این آیات متبرکه توجه کنید و ببینید که آیا قرآن همان چیزی را چهارده قرن قبل نه گفته که انسان امروز به آن پی برده؟!!!

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ فَإِنَّا خَلَقۡنَـٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡـٔٗاۚ وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۭ بَهِيجٖ * الحج: ۵

ای مردم! اگر درباره رستاخیز در شك و تردید اید، پس (بدانید که) شما را از خاك آفریدیم، سپس از نطفه ای، بعد از علقه ای، سپس از قطعه گوشتی (شبیه جویده شده) شکل یافته و شکل نیافته، تا برای تان هویدا کنیم، آن چه را خواهیم تا موعد معینی در رحم ها قرار می دهیم، بعد شما را چون طفلی بیرون می آریم، سپس (

شما را پرورش می دهیم تا آن که) به نهایت نیرومندی تان برسید، برخی از شما می میرند و برخی دیگر تان به پست ترین عمر برگردانده می شوند؛ به گونه ای که پس از علم (قبلی) اش هیچ چیزی نمی داند، و زمین را می نگری که خشك و بی تحرك است، و چون آب بر آن فروفرستیم بجنبد و نمو کند و انواع گیاهان زیبا و شادبخش برویاند.

در این جا به مراحل مختلف خلقت عادی و روزمره تمامی انسان ها اشاره شده، که از خاك آغاز و با مرگ به خاك منتهی می شود. و این همه همان چیزی است که علم و ساینس به آن اذعان دارد.

اعتراض بر بیان قرآن در باره مراحل گوناگون خلقت انسان

در رابطه به پیدایش انسان برخی می پنداشتند که شاید نطفه انسان از نخستین لحظه پیدایشش یك انسان کامل در مقیاس کوچك خواهد بود، که به تدریج بزرگ و بزرگتر می شود، اما تحقیقات علمی در قرن بیستم نشان داد که نطفه انسان در ابتدای پیدایشش نه تنها شکل و صورت یك انسان را ندارد بلکه تا مدت زیادی از اعضاء اصلی و اساسی بدن نیز محروم می باشد، ساخت و ساز اعضاء و صورت خاص انسان در مراحل بعدی و پیشرفته شکل گرفته، و آهسته آهسته شکل یك انسان مکمل را به خود می گیرد!! و این صد در صد همان چیزی است که قرآن چهارده قرن قبل گفته!!! در این رابطه به این آیات توجه کنید:

وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن طِينٖ * ثُمَّ جَعَلۡنَٰهُ نُطۡفَةٗ فِي قَرَارٖ مَّكِينٖ * ثُمَّ خَلَقۡنَا ٱلنُّطۡفَةَ عَلَقَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡعَلَقَةَ مُضۡغَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡمُضۡغَةَ عِظَٰمٗا فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ * المؤمنون: ۱۲-۱۴

و یقیناً که انسان را از خلاصه (عصاره) گِل آفریدیم، بعد در قرارگاهی استوار و

محکم چون نطفه ای گرداندیم، پس از آن این نطفه را علقه کردیم، سپس این علقه را چون کتله گوشتی جویده شده ساختیم، سپس این کتله گوشت را چون استخوان ها (و غضروف ها) ساختیم، بعد این اسخوانها را با گوشت پوشاندیم، سپس او را در آفرینشی دیگر درآوردیم، پس مبارك است این بهترین آفریدگار.

آموزه های سازنده این آیات متبرکه اینها اند:

- اللّٰه متعال نطفه انسان را از خلاصه گِل می سازد، یعنی در نطفه او آب و تمامی موادی که خاك از آن ساخته شده وجود دارد، از همین خاك تر (گِل) دانه و میوه می سازد، (متوجه باشید که تا خاك گِل نشود و آب به آن نرسد؛ نباتات نمی توانند از زمین تغذیه کنند)، این دانه و میوه در بدن انسان (مرد و زن) به منی و تخمك تبدیل می گردد، از این دو ذره کوچك غیر قابل رویت با چشم، (نطفه) ساخته می شود که چون خشت نخستین تعمیر بدن او بوده و تمامی جسد او از همین خشت و مبتنی بر آن و زائیده از آن آفریده می شود!! علم امروز همین حرف را با صدای قاطع و بلند زمزمه می کند، و می گوید: در ترکیب بدن انسان تمامی مواد خاك به کار رفته، همچنان می گوید: آفرینش انسان از ذره ای کوچك به نام نطفه آغاز می شود.
- یك یك نطفه از منی مرد و تخمك زن انتخاب می گردد، بهترین و نیرومندترین آنها، با هم یکجا می شوند؛ از همین جا آفرینش انسان آغاز می شود، سپس اللّٰه متعال آن را در قرارگاه استوار و مستحکم مستقر می کند، جفت شدن این دو نطفه و سپس استقرار آن در قرارگاه رحم به اراده خدای متعال و طبق سنن الهی انجام می یابد، اراده پدر و مادر در آن هیچ نقشی ندارد. چنانچه مشاهده می کنید قرآن نخست به تشکیل نطفه مزدوج (متشکل از نطفه های مرد و زن) اشاره می کند و

سپس به استقرار آن در قرارگاه استوار (رحم)، معنی این حرف این است که نطفه مزدوج قبل از استقرار در رحم ساخته می شود، در این جا یکی دیگر از اعجاز بزرگ و جلی قرآن نمایش می یابد، و آن این که یکجا شدن نطفه های نر و ماده (سپرم و اووم) در محلی خارج از رحم انجام می یابد، در محلی میان تخمدان و رحم، آن جا که اووم (تخمك) پس از خارج شدن از تخمدان به انتظار سپرم می نشیند، و پس از یکجا شدن بسوی رحم می رود، در آن مستقر می شود و تا زمانی در رحم می ماند که چون طفلی مکمل رحم را ترك کند و متولد می شود. این بیان قرآن که نخست نطفه مزدوج تشکیل می گردد؛ سپس در قرارگاه رحم مستقر می شود؛ همان حقیقت بزرگ را به نمایش می گذارد که انسان پس از تحقیقات ژرف و فراخ بالآخره در قرن بیستم به آن دسترسی یافت!!! قبل از این تصور عامیانه در باره چگونگی پیدایش انسان چنان بود که منی مرد و زن در رحم با هم یکجا می شوند و در همان جا رحم چون زمین و منی مرد چون بذر و تخم عمل می کند و طفل آفریده می شود. اما قرآن این تصور عامیانه و ذهنیت خاطئ و خلاف واقع را تصحیح کرد و فرمود: نخست نطفه مشترك تشکیل می گردد و سپس در رحم مستقر می شود!! آن چه قرآن هزار و چهار صد سال قبل گفته؛ علم امروز بر حرف حرف آن صحه می گذارد.

در کنار این آیه مبارکه نیز کمی درنگ کنید:

خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلْأَنْعَٰمِ ثَمَٰنِيَةَ أَزْوَٰجٍ يَخْلُقُكُمْ فِى بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمْ خَلْقًا مِّنۢ بَعْدِ خَلْقٍ فِى ظُلُمَٰتٍ ثَلَٰثٍ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ ٱلْمُلْكُ ۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ * الزمر: ۶

شما را از یك نفس (جاندار) آفرید، سپس جوره اش را از آن ساخت، و برای شما

هشت جفت چهارپا گسیل داشت، شما را در بطن های مادران تان، در میان تاریکیهای سه‌گانه، طی آفرینشی پس از آفرینشی دیگر می آفریند، همین است خدای پروردگار تان، حکمروایی از آن اوست، جز او معبودی نیست؛ پس به کدام سویی برگردانده می شوید؟!!

مشاهده می کنید که در این آیه متبرکه نیز گفته شده که آفرینش انسان در رحم مادر مراحل گوناگونی دارد، از حالتی به حالتی دیگر در آورده می شود و در هر مرحله و هر حالتی شکل و صورت خاصی به خود می گیرد، چنان نیست که هیئت ابتدائی اش را در تمام مراحل رشد و نمو حفظ می کند و با حفظ هیئت و شکل نخستین به تدریج بزرگ و بزرگتر می شود!!

در این آیه به چند نمونه بارز ربوبیت الله تعالی اشاره شده:

- انسان را از یك نفس و ذیروح آفرید؛ سپس جوره و جفتش را از آن خلق کرد.
- هشت جوره حیوانات اهلی معروف و مورد استفاده عام مردم (شتر، گاو، گوسفند و بز) را آفرید.
- شما را در بطن مادران تان در سه تاریکی (سه محل تاریك) به نحوی می آفریند که به گونه مسلسل و پیهم از حالتی به حالتی و از صورتی به صورتی دیگر در آورده می شوید، از یك مرحله پیدایش به مرحله ای دیگر می روید.
- به اراده ذاتی که تمامی این امور حیرت آور و غیر مقدور برای انسان؛ انجام می یابد؛ همان پروردگار شماست، که حکمروایی هستی در اختیار اوست و جز او معبودی نیست.
- پس با وجود مشاهده این واقعیت ها چگونه و چرا به بی راهه کشانده می شوید و برای اعتقاد و باور به معبودی دیگر چه دلیلی در اختیار دارید؟!!

تحقیقات علمی انسان این حقیقت را نیز در جلو ما می گذارد که نطفه انسان در بطن مادر در سه محل تاریك شكل می گیرد، دو نطفه پدر و مادر که از یك جا شدن آن ها نطفه مختلط و مزدوج تشکیل می گردد، و نخستین سلول طفل را می سازد، در محل خاصی (میان تخمدان و رحم) با هم یکجا می شوند، سپس به سوی رحم می رود، در آن جا در غلافی نگهداری می شود، در همین غلاف و از طریق انقسام به تعداد سلولهایش افزوده می شود، تا آن که شکل کتله اویزان به رحم را به خود می گیرد، از مراحل مختلف تغییر و تحول می گذرد، و از حالتی به حالتی دیگر تغییر می یابد، به تدریج رشد نموده و در پایان هیئت طفل کامل را به خود می گیرد، تخمك این نطفه در تخمدان مادر تولید می شود، پس از پختگی لازم از تخمدان خارج گردیده، در دهنه آن انتقال نموده و در محلی میان تخمدان و رحم و در مسیری که به رحم منتهی می شود، برای مدتی (در حدود چند ساعت) در انتظار سپرم می نشیند، پس از القاح به سوی رحم می رود، در آن جا خریطه ای آن را در درون خود می گیرد، و تا زمانی آن را نگهداری نموده و زمینه تغذیه اش را از طریق خون مادر فراهم می کند که زمان تولدش فرارسد، پس نخستین نطفه انسان در بطن مادر دقیقاً در سه محل (تخمدان، محل القاح و رحم) توقف می کند، صورت و شکلش هم از ناحیه تکامل و رشد و هم از ناحیه چگونگی ساختار از هم تفاوت دارد، این سه محل و موقعیت و حالت متفاوت نطفه در آن زمانی برای انسان هویدا گردید که به کمك وسائل خیلی پیشرفته و حساس توانست مراحل مختلف رشد نطفه را در رحم مشاهده کند، قبل از این گمان می برد که نطفه در رحم تشکیل می گردد و در همان جا رشد نموده و به طفل کامل الاعضاء ارتقاء می یابد؛ این ارتقاء و رشد را نیز کمی می خواند نه کیفی، گویا طفل کوچك به مقیاس یك ذره به طفل

بزرگ ارتقاء می یافت!! مفسرین عزیز نیز این آیه را که یکی از اعجازهای بزرگ قرآن را به نمایش می گذارد؛ به نحوی تفسیر و تعبیر کرده اند که گویا مراد از سه تاریکی در بطن مادر سه تاریکی در وراء جدار شکم، جدار رحم و جدار زهدان است، در حالی که الفاظ قرآن به گونه ای است که نشان می دهد این سه تاریکی سه محل و موقعیت جداگانه است.

- **این مطلب نیز به تأمل و دقت ضرورت دارد که قرآن یك مرحله تکامل نطفه را به نام (مضغة) یاد کرده و مرحله ای دیگر را به نام پیدایش (لحم) بر استخوانها، این نشان می دهد که مضغه و لحم دو حالت متفاوت را افاده می کند، متأسفانه ما به دلیل نقص و ضعف در قاموس الفاظ خود هر دو را به معنی گوشت ترجمه می کنیم.**
- **به این تصویر ها توجه کنید که یکی حالت چسپیدن جنین به جدار رحم را نشان می دهد و دیگری حالت شبیه به گوشت جویده شده جنین در رحم را نمایش می دهد:**

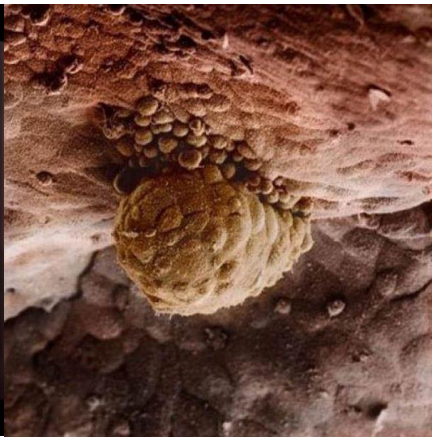

ساینس بر تمامی حقائقی که در این آیات انعکاس یافته؛ صحه می گذارد، حرف حرف آن را تأیید می کند و مراحل مختلف پیدایش انسان را همان گونه می خواند که این آیات متبرکه در جلو ما می گذارد!!

تولد انسان از یك نطفه مختلط آغاز می گردد

تا سده بیستم؛ هیچ کسی نمی دانست که در پیدایش جنین انسان نطفه های مرد و زن به گونه مشترك عمل می کنند و از یکجا شدن هردو؛ جنین ساخته می شود، برخی گمان می کردند که رحم مادر شبیه زمین است و منی مرد چون دانه، گویا این دانه در آن زمین رشد می کند و جنین آدمی از آن ساخته می شود، برخی دیگر به این باور بودند که منی مرد خون حیض را به خون بسته تبدیل می کند؛ جنین طفل از همین خون بسته ساخته می شود، و گمان ها و باورهای دیگر، اما در سده بیستم و به کمك وسائل پیشرفته معلوم شد که ذره کوچك منی مرد (که نام سپرم را به آن دادند) در یك تخکمك زن (که به نام اووم یاد شد، و در هر بیست و هشت روز یکی تولید می گردد) جا گرفته و از این ادغام و اندماج؛ جنین طفل تشکیل می گردد، سپرم و اووم در ذات خود دو موجود ذره بینی کوچك ولی زنده اند، در هر نوبت تقارب جنسی در حدود دو صد تا سه صد ملیون سپرم از بدن مرد خارج می شود، جنین زمانی تشکیل می گردد که از تمامی این سپرمها یکی در اووم مستقر گردد و متصل استقرار آن جلو دخول سپرمهای دیگر در این اووم گرفته می شود. تحقیقات علمی همین را نشان می دهد که اندماج یك سپرم و یك اووم اولین خلیه و سلول وجود طفل را می سازند، که از طریق انقسام افزایش یافته و پس از طی مراحل مختلف به شکل طفل مکمل در می آید، بیایید بنگریم که قرآن در این

رابطه چه گفته؛ به این آیات توجه کنید:

هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ حِينٞ مِّنَ ٱلدَّهۡرِ لَمۡ يَكُن شَيۡـٔٗا مَّذۡكُورًا * إِنَّا خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٍ أَمۡشَاجٖ نَّبۡتَلِيهِ فَجَعَلۡنَٰهُ سَمِيعَۢا بَصِيرًا * إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا * الانسان: ۱-۳

آیا بر انسان مدت زمانی سپری شده که او چیزی قابل ذکر نبود؟! ما انسان را از نطفه آمیخته آفریده‌ایم، که به گونه مسلسل او را می آزماییم، پس او را شنوا و بینا کردیم. ما راه را به او بنمودیم؛ چه سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس.

چنانچه مشاهده می کنید نخستین آیه؛ این پرسش را به هر مخاطبش راجع می کند که انسان قبل از پیدایشش چگونه بود؟ از چه چیزی آفریده شده؟ آیا زمانی را پشت سر گذاشته که شی قابل ذکر نبود؟ خاك، قطره ای آب سبك و حقیر، در صلب پدر و رحم مادر، که نه تنها مهم و جدی تلقی نمی شد بلکه نفرت هر مشاهد را بر می انگیخت!! اگر جواب مثبت است (ناچار باید مثبت باشد) در این صورت باید بگوید: چه کسی او را از این شی ناچیز آفرید؟ مگر پیدایش او از این آب مهین و سبك این حقیقت را بازگو نمی کند که پروردگارش قادر است او را باری دیگر نیز بیافریند؟ یقیناً که این پیدایش مجدد آسان تر از پیدایش نخستین است!!

در رابطه به آیه دوم دو تفسیر و تعبیر را در تفاسیر می یابیم:

الف: برخی پنداشته اند که در این آیه به پیدایش ابوالبشر آدم علیه السلام اشاره شده، و مراد این فقره که (انسان چیزی قابل ذکر نبود)؛ حالت قبل از پیدایش جد انسان است.

ب: دیگران به این باور اند که نطاق آیت عام است و به پیدایش هر انسان اشاره دارد، و مراد این فقره که (انسان چیزی قابل ذکر نبود)؛ همان حالتی است که

هر انسان قبل از تشکیل نطفه اش دارد، خاك و منی (آب سبك و مهین) که انسان از گرفتن نامش نیز حیاء می کند.

رأی دوم به این دلائل ارجح و دقیق است:

- از الفاظ (لم یکن شیئاً مذکوراً) معلوم می شود که در این جا به حالت قبل از تشکیل نطفه انسان اشاره شده، به زمانی که هنوز در بدن پدر و مادرش می باشد؛ چون قطره آبی مهین و غیر قابل ذکر، آدم علیه السلام از خاك آفریده شده؛ در رابطه به پیدایش او الفاظی با چنین ترکیب را نمی توان به کار گرفت.
- در آیت بعدی پیدایش همین انسان از نطفه مختلط خوانده شده که معنی آن بدون شك امتزاج نطفه های پدر و مادر است، از این رو به یقین می توان گفت که تعبیر درست و دقیق آیه چنین است: آیا زمانی را پشت سر گذاشته که شی قابل ذکر نبود؟ در بدن پدر و مادرش چون قطره ای آب سبك و حقیر، که نه تنها مهم و جدی تلقی نمی شد بلکه نفرت هر مشاهد را بر می انگیخت!!

بگوید: چه کسی او را از این شی ناچیز آفرید؟ اللّٰه متعال خود به این پرسش جواب می گوید و می فرماید: ما انسان را از نطفه آمیخته می آفرینیم، با تطورات و تحولات گوناگون مواجه می سازیم، از مراحلی مختلف می گذرانیم، هر مرحله برای او یك آزمایش بوده که در خلال آن توانمندی های بقاء و دوامش به آزمایش می رود، و در بحبوحه و فراز و نشیب همین آزمایشها و از طریق آن است که استعدادهای گونگونی چون گوش و چشم به او داده می شود! آیا انسان جز اللّٰه متعال کسی را می یابد که در پیدایش نطفه او و رشدش تا مرحله انسان مکمل نقشی داشته باشد!؟

مشاهده می کند که قرآن در باره پیدایش انسان همان قضاوتی را دارد که

ساینس در قرن بیست دارد!! قرآن می گوید: پیدایش انسان از یك نطفه مختلط آغاز می شود، آهسته آسته رشد نموده، دارای اعضاء و جوارح می شود، نخست گوشها، بعد دیده ها و سپس بقیه استعدادهای هدایت و رهنمایی. همان چیزی که علم امروز می گوید!!!

گوشهای جنین قبل از دیده هایش شکل می گیرند

قرآن می فرماید:

وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَۚ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ * المؤمنون: ۷۸

و او همان است که برای تان گوش ها، دیده ها و دلها آفرید، چه اندك است سپاسگزاری تان!!

در این جا دو مطلب ایجاب توجه و دقت بیشتر می کند: چرا در رابطه به اعطاء اعضاء به انسان در عوض (خلق لکم) یا (جعل لکم) الفاظ (أنشأ لکم) آمده و چرا گوش ها قبل از دیده ها و دل ها ذکر شده؟ آیا گوش ها قبل از چشمها و دلها آفریده

می شوند؟ آیا کاربرد صیغه (أنشأ) مطلب خاصی را افاده می کند؟ بیایید پاسخ آن را از ساینسدانان و محققینی جویا شویم که در رابطه به چگونگی پیدایش جنین تحقیقات ژرف و فراخ داشته اند و سالها را در کنار وسائل پیشرفته و عدسیه میکروسکوبهای نیرومند گذشتانده اند. عجیب نیست که آنها امروز و در پایان تحقیقات شان همان حرفی را زمزمه می کنند که قرآن چهارده قرن قبل گفته!!! می گویند: در رحم مادر نخست تشکیل گوشهای جنین آغاز می شود، سپس چشمها و

بعد دل، محققین به این حقیقت در قرن بیستم و به کمك وسائل خیلی پیشرفته پی بردند. نتیجه تحقیقات شان این است: هر یکی از این اعضاء توسط ژن خاص و به نحوی ساخته می شود که نخستین سلول عضو رشد نموده، تعداد آن از راه انقسام بیشتر می شود، و به تدریج عضو کامل از آن ساخته می شود، برای تشکیل آن مناسب ترین لفظ همین صیغه (أنشأ) است، چون از طریق رشد تدریجی به عضو کامل تبدیل می شود.

همچنان وجه دیگر ذکر گوش قبل از چشم و دل این است که گوش حساس تر از چشم است، گوش از آن سوی حجاب و پرده نیز مطلع می شود ولی چشم از چنین کاری عاجز است، نازکترین پرده ای مانع چشم گردیده و رویت را برایش دشوار و محال می سازد، گوش بدون دستور صاحبش او را اطلاع می دهد اما چشم را باید خود به سمتی متوجه سازد و باز نگهدارد تا اطلاعی به او بدهد، مغز انسان فیصله هایش را از طریق دل منعکس می کند و کارش همواره پس از گوشها و چشمها و به رویت معلوماتی است که از این دو دریافت می کند.

بیایید در باره چگونگی مراحل رشد جنین در رحم اعتراض واهی یکی دیگر از معترضین را نیز به بحث بکشیم. شخصی به نام دکتر سها در کتابی بنام "نقد قرآن" پای بحث کاملاً غیرعلمی نشسته و بیان قرآن در باره چگونگی مراحل رشد جنین را قابل اعتراض خوانده، و پنداشته است که به اعتراضی بزرگ دست یافته، در حالی که دکتر سها خود مرتکب خبط و خطأی بزرگ و مغالطه بدی شده، او اشکال مراحل رشد جنین را در کنار رأی جالینوس گذاشته، تا خواننده مبتدی گمان کند که این اشکال شرح رأی جالینوس است، سپس ادعاء کرده که رأی جالینوس دقیقتر و صحیحتر از بیان قرآن است، ترجمه رکیك و غیر دقیق آیات قرآن در باره مراحل رشد

جنین را در برابر مخاطب گذاشته، ادعاء کرده که هیچکدام ازین مراحل (متذکره در قرآن) در دوره ی رشد جنین وجود ندارد. جنین در هیچ مر حله ی خون بسته نیست و در هیچ مر حله ی (شبیه) گوشت جویده نیست ودر هیچ مر حله ی استخوان نیست!! عرائضی به این جناب دارم:

آیات ۱۲ تا ۱۴سوره المؤمنون و تر جمه دقیق آیات چنین است:

وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن طِينٖ * ثُمَّ جَعَلۡنَٰهُ نُطۡفَةٗ فِي قَرَارٖ مَّكِينٖ * ثُمَّ خَلَقۡنَا ٱلنُّطۡفَةَ عَلَقَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡعَلَقَةَ مُضۡغَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡمُضۡغَةَ عِظَٰمٗا فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ * المؤمنون: ۱۲-۱۴

و یقیناً که انسان را از خلاصه (عصاره) گِل آفریدیم، بعد در قرارگاهی استوار و محکم؛ چون نطفه ای گرداندیم، پس از آن این نطفه را علقه کردیم، سپس این علقه را چون کتله گوشتی جویده شده ساختیم، سپس این کتله گوشت را چون استخوان ها (و غضروف ها) ساختیم، بعد این استخوانها را با گوشت پوشاندیم، سپس او را در آفرینشی دیگر درآوردیم، پس مبارك است این بهترین آفریدگار.

تو در ترجمه آیات مرتکب چند اشتباه عمدی یا غیرارادی شده ای: علقه را خون بسته خوانده ای، در حالی که معنی دقیق علقه اویزان و معلق است و به حالتی اشاره دارد که جنین به جدار رحم معلق و پیوسته می باشد، این حالت جنین برای انسان تا اواسط قرن بیستم معلوم نبود، نه جالینوس از آن اطلاع داشت و نه نیوتن و انیشتین، پس از ایجاد وسائلی که اشعه اش از جدار شکم و رحم می گذرد و داخل رحم را نمایان می سازد جنین معلق به رحم را مشاهده کردند، و این کشف بر بیان قرآن صحه گذاشت.

تو مضغه و لحم را یکی گرفته ای، در حالی که قرآن آن را به دو نام مستقل

مضغه و لحم یاد کرده، حالت جنین قبل از تشکیل استخوانها را مضغه خوانده و حالت پس از روئیدن گوشت بر استخوانها را لحم خوانده، و این کمال دقت قرآن در بیان مطالب خود و انتخاب الفاظ مناسب را به نمایش می گذارد. مضغه شبیه به گوشت جویده شده، دارای شیارها و پستی و بلندی ها می باشد، آخرین تصویری که از جنین در این مرحله گرفته شده این حالت جنین را با کمال وضوح نشان می دهد و بر بیان قرآن مهر تأیید می زند.

حیرت آور است که جناب داکتر سها از درك این مطلب عاجز است و یا از اعتراف به آن طفره می رود که استخوانهای جنین در مرحله خاصی ایجاد می شوند، همانگونه که قرآن می فرماید، و از همان مضغه ساخته می شوند، ژنهای مأمور ساخت و ساز استخوان در درون همین مضغه کار شان را در مرحله خاصی آغاز نموده و اسکلت استخوانی بدن جنین را می سازند، قبل از این هیچ استخوانی در کالبد جنین سراغ نمی شود. قرآن می فرماید که در مرحله بعدی استخوانها را با لحم (گوشت) می پوشانیم، و این همان چیزی است که امروز کالبد شناسی جنین به آن دست یافته و آن را با وسائل پیشرفته مشاهده کرده.

آقای سها در این رابطه نیز خلاف تقاضای تحقیق علمی و امانت داری عمل کرده که نخستین بخش این آیات را به فراموشی سپرده و اشاره ای به این بیان قرآن نداشته که پیدایش انسان را از سلاله و عصاره خاك می خواند، امروز می دانیم که نطفه انسان در بدن پدر و مادر از موادی ساخته می شود که از خاك گرفته شده، بته، درخت و نبات از خاك دانه و میوه می سازد و غذای انسان و حیوان از آن درست می کند، این غذا در بدن حیوان و انسان به خون، گوشت، استخوان و نطفه تبدیل می شود، جنین انسان از تلفیق نطفه های جوره انسان در رحم مادر تشکیل

می گردد، و این حقیقتی است که قرآن چهارده قرن قبل گفته و علم امروز به آن پی برده.

قرآن در این آیات به مراحل مهم و بارز پیدایش نطفه و رشد جنین در رحم مادر اشاره کرده، و این پاسخی است به کسانی که می گفتند: چگونه باور کنیم که انسان مجدداً زنده خواهد شد، پس از آن که وجودش می پوسد، تجزیه می شود و به خاك مبدل می گردد؟ قرآن در پاسخ این اعتراض می گوید: مگر نمی بینید که خداوند جد نخستین انسان را در ابتدای آفرینش از خاك آفرید و اولاد او را نیز از خاك می آفریند، نه تنها انسان را بلکه تمامی جانداران و حیوانات و نباتات را، هر روز صدها نمونه آن را به چشم خود می بینید، چرا آفرینش مجدد انسان از خاك را محال و ناممکن تلقی می کنید؟!! آفریدگاری که خاك مرده را به نطفه، علقه، مضغه، طفل مکمل الاعضاء و انسان کامل در می آورد؛ آیا او را از خلقت مجدد انسان از خاك عاجز می خوانید؟! آیا صحنه های مکرر و مشهود آفرینش جانداران گوناگون از خاك؛ کافی نیست که باور کنید آفریدگار انسان قادر به خلقت مجدد انسان است؟!!

ادعای آقای سها کاملاً نادرست، غیر علمی و واهی است که رشد تمام بافتها از جمله عضله و استخوان با هم (یکجا) پیش می روند نه اینکه ابتدا جنین تبدیل به استخوان شود و سپس گوشت اطراف استخوانها قرار گیرد!! یا جناب داکتر برای دفاع از عقید اش و در مخالفت با باورهای دینی هر کاری حتی تحریف حقائق و انکار از آن را نیز جائز و مطبوع می بیند و یا از حقائق بی اطلاع است و نمی داند که جنین در ابتداء فقط چند سلول است، سپس کتله ای از سلولها، بدون استخوان، قلب، ریه، جگر، جهاز هاضمه و جهاز تنفسی، چشم و گوش و غیره اعضاء و بافتها، تمامی این

بافتها و اعضاء در مراحل مختلف و یکی پی دیگر ایجاد می شوند، این حرف جناب داکتر اختراع و کشف منفرد به فرد خود او است، نه هیچ کسی از محققین گذشته به شمول جالینوس این حرف را گفته و نه هیچ محقق معاصر ما، محققین امروزی همه متفق اند که تمامی اعضاء بدن جنین در مراحل مختلف رشد آن ایجاد می گردند، چنان نیست که جنین ابتدایی یك طفل مکمل الاعضاء در مقیاس کوچك و دارای تمامی اعضاء بدن بوده و رشد جنین کمی است نه کیفی، حقیقت کاملاً و صد در صد خلاف این تصور واهی و عکس ادعاء داکتر سها است، عجیب این که آقای سها به دیاگرامی که در کتابش آورده نیز عطف توجه نکرده و متوجه نشده که در آن جنین تا قبل از هشت هفته از هیچ پهلو و ناحیه ای به یك طفل شباهت ندارد، پس از این کم کم و آهسته آهسته آثار و علائم برخی از اعضاء به گونه ناقص و ابتدائی نمایان می شوند. او به گونه مجامله گرانه اعتراف می کند که: البته مراحل رشد برخی بافتها و ارگانها مخصوصاً سیستم عصبی پس از تولد هم ادامه می یابد!! این حرف تنها در باره سیستم عصبی نه بلکه در باره تمامی اعضاء و بافتهای بدن صدق می کند، اما نه به گونه ای که همه در ابتداء وجود دارند و فقط از لحاظ کمی و حتی کیفی رشد می کنند، برعکس در مراحل مختلف از نیست هست می شوند و به تدریج رشد و نمو می کنند. آقای سها می نویسد: بعضی از مفسرین گفته اند که منظور از علقه زالوست چون مثل زالو به دیواره ی رحم می چسپد. ... باز هم اگر فرضاً این گفته را قبول کنیم که منظور زالوست باز هم مسأله حل نمی شود چون بعد از هفته ی اول تا اخر ۹ ماهگی به دیواره ی رحم چسپیده است!! آقای سها از یك سو از فهم درست رأی این مفسرین عزیز قاصر است و از سوی دیگر نمی داند که میان چسپیدن و اتصال تفاوت است، جنین مدتی کوتاه به جدار رحم

چسپیده بوده و پس از آن از جدار رحم جدا شده و تا زمان تولد در داخل رحم به حالت شناور قرار می گیرد، و از طریق رگها به آن متصل می باشد.

آقای سها این را نیز درك نکرده که جنین از ناحیه حیات و چگونگی زنده بودنش به مفهوم جامع و کامل کلمه همواره و از بدو آفرینش یکسان نیست، در یکی از مراحل پیشرفته به موجود زنده متحرك تبدیل می شود، قبل از چهارماهگی موجود زنده غیر متحرك است؛ اما پس از آن دارای تحرك می شود، جناب سها به این مطلب توجه ای نکرده که جنین در چند هفته نخستین به گونه آرام و بدون حرکت محسوس رشد می کند و در زمان معینی به حرکت و جنب و جوش می آغازد، مادرش فقط در این مرحله است که حرکات دست و پای او را به گونه ای واضح احساس می کند. قرآن این مرحله را با این فقره توضیح نموده: ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ: سپس او را در آفرینشی دیگر درآوردیم. و در حدیث مورد نظر او این مرحله به صیغه دمیدن روح در جنین یاد شده. اما در رابطه به روایت مورد نظر او باید گفت: روایت این است:

عن عَبْدُ اللّٰه بْنُ مَسْعُود رَضِیَ اللّٰه عَنْهُ قَالَ: " حَدَّثَنَا رَسُولُ اللّٰه صَلَّى اللّٰه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ الصَّادِقُ المَصْدُوقُ، قَالَ: " إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِی بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللّٰه مَلَكًا فَيُؤْمَرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ، وَيُقَالُ لَهُ: اكْتُبْ عَمَلَهُ، وَرِزْقَهُ، وَأَجَلَهُ، وَشَقِیٌّ أَوْ سَعِيدٌ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الجَنَّةِ إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ كِتَابُهُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الجَنَّةِ " رواه البخاری

این روایت از ناحیه سند غریب است، از میان تمامی صحابه تنها یك راوی دارد که

عبدالله بن مسعود است و در طبقه دوم و سوم (تابعین و تبع تابعین) دو دو راوی دارد. از ناحیه متن شاهدی در قرآن برای آن سراغ نداریم، در قرآن به زمان بندی رشد جنین و مدت هر مرحله اشاره ای نشده. حدیث شرح و تفصیل قرآن است، از نظر محققین روایتی که با متن قرآن همخوانی نداشته باشد مدار اعتبار نیست، از نظر محققین روایات غریب نیز که مؤیدی در احادیث صحیح و شاهدی در قرآن برایش یافت نشود باید با احتیاط بیشتر مورد استناد قرار گیرند، مخصوصاً اگر به مسائل مهم اعتقادی و احکام پرداخته باشد. در این روایت مطالبی را مشاهده می کنیم که با مبانی مهم اعتقادی ارتباط می گیرد، برخی از بخشهای این روایت به موضوع مهم قضاء و قدر پرداخته، در این رابطه مسلمانان به سه گروه تقسیم شده اند: جبریه، قدریه و اهل سنت و جماعت، گروه جبریه این روایت را نه تنها معتبر گرفته بلکه مبنای مسلك خود ساخته اند، قدریه آن را نمی پذیرند و قابل اعتبار نمی خوانند، اهل سنت و جماعت با آن برخورد محتاطانه دارند، نه با تعبیر جبریه از این روایت موافق اند و نه با تعبیر قدریه. در چنین مواردی هر گز نمی توان به روایات غریب استناد کرد.

آقای سها بیان قرآن را با نظر جالینوس مقایسه کرده و به قضاوت نشسته؛ ولی قضاوت خیلی دور از انصاف و جداً نفرت انگیز، می گوید: جالبتر از همه اینست که بدانید این گفته ی قرآن در مورد رشد جنین از قرنها قبل از اسلام در جوامع آن زمانها رایج بوده است. گالن (جالینوس) پزشک مشهور یونانی در حدود ۱۵۰ سال پس از میلاد (٤٥٠ سال قبل از محمد) در ترکیه نوشته است که: " خلقت جنین به چهار مر حله تقسیم می شود. مرحله ی اول که شکل منی (معادل نطفه) غالب است... وقتی با خون پر شد (معادل علقه) و هنوز قلب و مغز و کبد ساخته نشده

اند و بی شکل است ولی دارای جسمیت است و اندازه ی قابل ملاحظه ای دارد این مرحله ی دوم است و شکل گوشت دارد (معادل مضغه) نه منی ... مرحله ی سوم بدنبال می آید ... که در آن سه جزء مشخص، یک طرح کلی ورای همه قسمتهای دیگر قابل مشاهده است، پیدایش سه جزء مشخصتر را واضح می بینی، معده را مبهمتر و دست و پاها را. سپس آنها شاخه (بر جستگی که دستها یا پاها را می سازند)تولید می کنند. در چهارمین و مرحله ی نهائی همه ی قسمتهای اندام ها مشخص شده اند... سپس ادعاء می کند: بنظر میرسد که این اندیشه های گلن (جالینوس) از طریق تجارت و روابط دیگر از ترکیه به سرزمین های دیگر از جمله عربستان رسیده و محمد اینهارا بطور ناقص شنیده و بطور ناقص در قرآن آورده است که البته برای یک انسان امر طبیعی است، نه برای خدا.

در پاسخ این قضاوت متعصبانه و سطحی نگرانه باید گفت: اگر شما محمد علیه السلام را به عنوان یك نابغه؛ نه یك پیامبر نیز قبول کنید و اعتراف نمایید که او این توانمندی و استعداد و فهم علمی را داشت که آراء محققینی چون جالینوس را هضم کند و پس از آرایش و پیرایش مناسب ارائه نماید و برای پیروان خود قابل فهم سازد، شما را ملامت نخواهیم کرد و آن را ناشی از شناخت ناقص تان از عظمت شخصیت او و علو و بلندی پیام او تلقی خواهیم کرد، اما شیطان تان راضی نمی شود شما به آن اعتراف کنید و اجازه نمی دهد بر این حقیقت صحه بگذارید، شما را به انکار از حق، تحریف حقیقت، دروغ و اتهام و افتراء وامی دارد. امروز هر دانش آموز صنوف ابتدایی طب می داند که نظریه جالینوس مناسب زمان او بود و از آن چه انسان امروزی از مراحل رشد جنین می داند فرسخها فاصله دارد، اما بیان قرآن در باره تکوین جنین، محلهای استقرار سه گانه آن در بطن مادر، مراحل مختلف

رشد آن کاملاً و صد در صد با آخرین دستآوردهای علمی جنین شناسی مطابقت دارد.

Carnegie Stage Table

Stage	Days (approx)	Size (mm)	Images (not to scale)	Events
1	1 (week 1)	0.1 - 0.15		fertilized oocyte, zygote, pronuclei
2	2 - 3	0.1 - 0.2	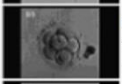	morula cell division with reduction in cytoplasmic volume, blastocyst formation of inner and outer cell mass
3	4 - 5	0.1 - 0.2		loss of zona pellucida, free blastocyst
4	5 - 6	0.1 - 0.2		attaching blastocyst
5	7 - 12 (week 2)	0.1 - 0.2		implantation
6	13 - 15	0.2		extraembryonic mesoderm, primitive streak, gastrulation
7	15 - 17 (week 3)	0.4		gastrulation, notochordal process
8	17 - 19	1.0 - 1.5		primitive pit, notochordal canal
9	19 - 21	1.5 - 2.5		Somitogenesis **Somite Number 1 - 3** neural folds, cardiac primordium, head fold
10	22 - 23 (week 4)	2 - 3.5	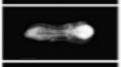	**Somite Number 4 - 12** neural fold fuses
11	23 - 26	2.5 - 4.5	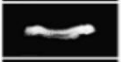	**Somite Number 13 - 20** rostral neuropore closes

جناب سها را به عطف توجه به دیاگرام مورد استناد خودش دعوت می کنم، این بخش را کمی با دقت بنگر:

آیا در این اشکال چیزی شبیه یك طفل در مقیاس کوچك را مشاهده می کنی؟!! آیا ادعاء جناب عالی مبنی بر این که بافتها و جهازهای جنین از اول وجود داشته و پس از هفته هشتم به سرعت رشد می کند!! صد در صد مغایر این دیاگرام نیست؟ اعتراف و عدم اعتراف تو در برابر آن چه علم به آن دست یافته؛ هیچ اهمیت و ارزشی ندارد، علم با الفاظ صریح بر بیان قرآن صحه می گذارد و می گوید: ساخت و ساز تمامی اعضاء و جهازهای جنین؛ هر یکی در مرحله خاصی آغاز و به تدریج به

سوی تکمیل شدن پیش می رود.

این هم اشکال دقیق مراحل رشد جنین در رحم مادر:

در این اشکال از راست به چپ در اولین شکل جنین را به اندازه دانه ارزن روی انگشت می نگرید، در شکل دوم آنرا معلق و اویزان از جدار رحم، در شکل سوم و چهارم شبیه کتله گوشت، پس از آن تا آخرین شکل به تدریج سوی طفل مکمل الاعضاء پیش رفته و فقط قبل از تولد به گونه طفل مکمل نمایان شده. و این

کاملاً و به گونه دقیق بیان قرآن را به نمایش می گذارد.

کلام آخر یکی از معترضین

نقاد؛ انتقادات میان تهی و بی مایه اش را با (کلام آخر) به پایان می برد و می نویسد: قرآن کریم سرشار از بی دقتی ها، تناقض ها، ناهمسازی ها، حشوها و غیره است. فرد می تواند صد ها مورد از این تناقضات، اشتباهات، ناهمسازی ها را در قرآن بیابد. موارد بالا مشتی بود نمونه ی خروار. با این حال هنوز هم قرآن برای اهل ایمان بسان معجزه ای می نماید. آیا این خود معجزه نیست؟

جناب ناقد! تو در رابطه به قرآن عظیم الشأن و پیام آور جلیل القدرش این همه الفاظ مبتذل، رکیك، پوچ، دور از ادب و اخلاق را به کار برده ای، با تمامی لاابالی گری و عدم اعتناء به این که امروز یك و نیم ملیارد انسان روی زمین قرآن را کتاب مقدس الهی می شمارند و محمد علیه السلام را پیامبر خدا، تعداد کسانی که همین امروز بنابر محبت شدید به پیامبر علیه السلام؛ برای خود و اولادشان نام محمد و فرزندان و نواسه هایش (عبدالله، قاسم، زینب، رقیه، ام کلثوم، فاطمه، حسن و حسین) را انتخاب کرده اند به صدها ملیون می رسد!!

گمان نمی کنم الفاظ تو به گونه واقعی احساسات درونی ات را منعکس می کند، دشوار است انسانی که ذره ای از خرد و عقل در مغزش و عدل و انصافی در ضمیر و وجدانش باشد قضاوتی به این دنائت و سفاهت در باره کتابی به این عظمت و شخصیتی به این بزرگی داشته باشد. بیا من نیز احساس درونی ام را در رابطه به قرآن با تو شریك سازم، احساسی که متصل تکمیل تفسیر د قرآن پلوشی و ترجمه و

تفسیر آخرین آیه به من دست داد و آن را در همان روز در چند سطری انعکاس داده ام؛ به این شرح:

"من به تاریخ ۱۳ میزان ۱۳۹۱ هـ ش از نوشتن تفسیر (د قرآن پلوشی در هشت جلد) فارغ شدم، با ترجمه و تفسیر آخرین آیه و در حالی که اشك امتنان، شکر و شادی از چشمانم جاری بود، برخاستم تا به منظور اداء سپاسگزاری و شکر؛ دو رکعت نماز بخوانم، در نمازم خیلی گریستم، چنان احساس می کردم که امروز و با تکمیل این تفسیر به بلندترین قله تمامی آرمانهای زندگی ام رسیده ام، و امروز بزرگترین آرمانم تحقق یافته، سلول سلول قلبم از احساس امتنان و شکر لبریز بود، الفاظی را نمی یافتم که با آن احساساتم را بیان کنم و مراتب امتنانم را اظهار دارم، اشکهایم آن را ترجمانی می کرد، شبیه این حالت آنگاه برایم پیش آمد که نیروهای شوروی از مرز شمالی کشور بیرون رفتند و متصل عبور آخرین سرباز شوروی از مرز؛ فرمانده کل قوای شوروی در افغانستان جنرال گراموف آن طرف پل حیرتان به خبرنگاران گفت: تجاوز بر افغانستان اشتباه بزرگ بود، مسکو چنین اشتباهی را باری دیگر تکرار نخواهد کرد!! با شنیدن این خبر به سجده رفتم، در حالی که دیده هایم از شك لبریز بود، اشك شادی و امتنان، در تمام آن روز حالتی عجیب داشتم، هیچ کسی گمان نمی کرد که نیروهای مغرور شوروی به این زودی به دست مجاهدین افغان با چنین شکستی روبرو و با سرافکندگی از افغانستان خارج شوند!! و آنگاه فرمانده قوای اشغالگر شوروی در اثنای خروج از افغانستان؛ تجاوز بر این کشور را اشتباه بزرگ بخواند!! اما من همواره این امیدواری را داشتم که پروردگارم این آرمان را برآورده خواهد کرد، و از لطف و عنایت وی شاهد این روز خواهم بود. در آن روز یکی از آرمانهای بزرگ زندگی ام تحقق یافته بود، همین گونه در این روز نیز

تحقق یکی دیگر از آرمانهای بلند و بالای زندگی ام را شاهد بودم، این آرمان که سعادت ترجمه قرآن و تفسیر هر چند مختصر آن را حاصل کنم، مصروفیت های شدید این فرصت را نمی داد، پس از تجاوز امریکا بر افغانستان و اعلان جهاد علیه اشغالگران به مبارزه سری وادار شدم، تحت تعقیب بودم، از سوی کوماندوهای امریکایی؛ مجهز با آخرین مادل وسائل، از زمین با کوماندوها و از بالا با سیتلایتها و طیاره های جاسوسی مجهز به کامره های حساس، وسائل ثبت مکالمات مخابروی و راکتهای رهبری شده. تلاشهای مکرر و مسلسلی برای ترور و دستگیری ام صورت گرفت، امریکایی ها نامم را به عنوان تروریست در فهرست سیاه شان درج و اعلان کردند که جائزه سرم چند ملیون دالر خواهد بود، از طیاره درون مورد حمله راکتی قرار گرفتم، دو بار کوماندوهای امریکایی در حالی به حول و حوش محل اقامتم رسیدند که من آنها را می دیدم و صدای شان را می شنیدم، مبارزه علنی برایم گران و دشوار گردید، مجبور شدم ملاقاتهای بالمواجه را محدود کنم، و استفاده از تیلفون و مخابره را ترك کنم، و ارتباطاتم را در ارسال نامه ها محدود نمایم، هر چند مصاحبه ها، اعلامیه ها، پیامها، نامه ها، نوشته های تحلیلی در رابطه به رودادها و وضعیت سیاسی، نظامی و اجتماعی کشور تا حدی زیاد مرا بخود مشغول کرده بود، اما در کنار تمامی این مصروفیتها شرائطی برایم فراهم گردید که برای مطالعه و نوشتن نیز وقت فارغ داشته باشم، در این مدت بیش از چهل کتاب نوشتم، که بایبل در روشنایی قرآن، حکمة البارئ (شرح بخاری)، روایات متضاد و اختلافات مذهبی، ساینس و اعجاز علمی قرآن، و تفسیر د قرآن پلوشی در هشت جلد ضخیم در ضمن آنها اند. گمان نمی کردم که فرصت و امکان تکمیل این تفسیر را خواهم داشت، در جریان دوازده سال گذشته هر لحظه آن را به گونه ای سپری کرده ام که نمی دانستم

ساعتی بعد تر با چه پیش آمدی روبرو خواهم شد، دشمن بر محل اقامتم حمله خواهد کرد، درگیری پیش خواهد آمد، این اطلاع را دریافت خواهم کرد که دشمن از موقعیتم مطلع شده و لازم است به محلی دیگر بروم؟!، . . . شاید از این بتوانید چگونگی وضعیتم را تا حدی درك کنید که من در این مدت چند سال در بیش از چهل محل جداگانه اقامت کرده ام، در برخی چند روز، در برخی چند هفته، و در برخی چند ماه، باوجود تمامی این تهدیدها، مخاطرات و محدودیتها؛ پروردگارم مرا مورد فضل و رعایتش قرار داده و این سعادت و توفیق را عنایت کرد که تفسیر پلوشی را تکمیل کنم. باور کنید پس از تکمیل تفسیر هر سوره چنان احساس کرده ام که سینه ام از علم و ایمان مشحون و لبریز شده، روشنی ای به دلم راه یافته که سلول سلولش را روشن کرده، و به حقائقی بزرگ و سترگ دست یافته ام که از هیچ راهی دیگر نمی توانستم به آن نائل شوم. این را نیز قابل یادآوری می شمارم که من شصت و چهار سال قبل در ماه میزان سال ۱۳۲۷هـ ش متولد شدم، هنوز هژده سالم بود که وارد مبارزه شدم، از نخستین شب تأسیس نهضت جوانان مسلمان تا امروز در چهل و پنج سال گذشته؛ زندگی ام توأم با فراز و نشیبها، تهدیدها و خطرها، سختی ها و دشواری ها، زندان، هجرت، جهاد، . . . سپری شده، تمامی حکومت های چهار دهه اخیر کابل و حامیان بیرونی شان، در پی ترور و دستگیری ام بوده و تلاشهای زیادی پیدا و پنهان در این راستا داشته اند، هفت بار در چند متری ام راکتها اصابت کرده و بمها منفجر گردیده؛ یك بار پنج جنگنده جیت روسی بر محل اقامتم سی و دو راکت و بم فروریختند، در حالی که من در داخل خانه بودم، یکی از دیوارهای خانه ویران گردید، زمانی که از خانه بیرون رفتم در سمت راست و چپم راکتها و بمها اصابت کرد، اما پروردگارم مرا حفظ کرد، . . . در همین زندگی پر خم و

پیچ و با این همه دشواری ها؛ پروردگارم به من توفیق داد تا تمامی این سالهای را در پرتو قرآن سپری کنم، در این مدت هر روز حد اوسط بیش از پنجصد آیه قرآن را در نمازها و خارج از نماز تلاوت کنم، شاید در تمامی این سالهای طولانی چند روزی نیز چنان سپری نشده باشد که این مقدار را تلاوت نکرده باشم. دو ثلث قرآن (بیست جزء) را حفظ کرده ام، خیلی از بخشهایش را در اجتماعات درسی و تربیتی تفسیر کرده ام، و اینك در حالی به سعادت اکمال تفسیر پلوشی نائل شدم که سال شصت و پنجم عمرم را آغاز می کنم.

من در همه چیز زندگی ام مرهون این کتاب هادی و رهنمای انسان در تمامی ابعاد زندگی اش هستم، آن که به زندگی معنی می بخشد و به روح و روان جلا، و پرده ها را از دیده های انسان برمی دارد و شناخت خود، جهان و آفریدگارش را برایش مقدور می سازد، همه چیز را از قرآن آموخته ام، پروردگارم را در پرتو قرآن شناخته ام، پیامبرم را در آینه قرآن شناخته ام، و فهمیده ام که حامل این کتاب با عظمت تنها یك پیامبر اولوالعزم می تواند باشد، من در این کتاب مقدس الهی بیش از دو صد آیه را چنان یافته ام که هر یکی اعجاز بزرگ علمی و حیرت آورتر از تمامی معجزات بزرگ پیامبران گذشته است. اعجاز علمی که هر انسان عاقل و خردمند را به این اعتراف وامیدارد که این قرآن بدون هیچ شك و تردیدی کتاب خداست که بر پیامبرش محمد علیه السلام نازل کرده، من انسان را در روشنایی قرآن شناخته ام، فطرتش، ساختار روحی اش، مشخصاتش و امتیازش از دیگران، آغاز و انجامش، عوامل شقاوت و سعادتش، و اسباب عروج و زوالش را قرآن به من آموخته است، هیچ کسی از هیچ طریقی نمی تواند انسان را به گونه ای دقیقاً معرفی کند که قرآن معرفی کرده است. من این عالم گسترده را در روشنایی قرآن شناخته ام، از قرآن

آموخته ام که آسمانها و زمین چگونه آفریده شده اند، آغازش چگونه بود و پایانش چه خواهد شد، تنها کسی می تواند زیبایی، نظم و هدفمندی موجود در هر سمت و سوی عالم و تنسیق و وحدت و همآهنگی دقیق میان پدیده هایش را به گونه درست و صحیح توجیه و تعبیر کند که در پرتو قرآن به آن بنگرد، از طریقی دیگر؛ تعبیر دقیق این زیبایی های دل انگیز، این نظم و هدفمندی دقیق، این وحدت، تنسیق و همآهنگی میان تمامی پدیده های عالم برای احدی مقدور و ممکن نیست."

هفتاد بار مغالطه و هفتاد من دروغ، آغازش مربوط توزیع میراث

یکی دیگر از قماش این ناقدان بی مایه ادعاء کرده که در قرآن هفتاد مورد قابل نقد و اعتراض وجود دارد!! وقتی فهرست اعتراضاتش را مطالعه کردم دیدم که او هفتاد بار و هفتاد من دروغ گفته و مرتکب مغالطه ها و تحریف های خیلی قبیح و نفرت انگیز شده. او در سر فهرست اعتراضاتش به نقد توزیع میراث از دیدگاه قرآن پرداخته، با کمی دقت در اعتراضش متوجه می شوید که چون ناقد ناآگاه از قرآن و بی خبر از آداب و مقتضیات نقد یاوه سرایی کرده، تمامی اعتراضاتش چنان اند که از یك سو عدم درکش را از قرآن و از سوی دیگر عدم دقتش را در ارائه نقد به نمایش می گذارند، می نویسد:

(سوره ٤ آیه ١١-١٢) و (سوره ٤ آیه ١٧٦) در مورد قوانین وراثت صحبت میکند. اگر یک مرد فوت شود، و از او سه دختر و دو والد و یک همسر باقی بماند؛ دختران ٣/٢ سهم، والد ها ٣/١ سهم (هردو بر اساس سوره ٤ آیه ١١) و همسر ٨/١

سهم (بر اساس سوره ٤ آیه ١٢) از ارث را دریافت میکند که از میزان ارث بیشتر میشود.

مثال دوم، مردی فوت میشود و از او یک مادر و یک همسر و دو خواهر باقی میماند، مادر ٣/١ سهم (سوره ٤ آیه ١١) همسر ٤/١ (سوره ٤ آیه ١٢) و خواهران ٣/٢ (سوره ٤ آیه ١٧٦) که مجموع آنها ١٢/١٥ کل ارث است.

در پاسخ به این اعتراض بیهوده باید گفت: بیایید قبل از همه آیات مورد بحث را از نظر بگذرانیم تا دیده شود اعتراض ناقد وارد است یا غیر وارد و آیا آیات همان چیزی را افاده می کند که ناقد ادعاء کرده یا او حقیقت را تحریف کرده، مرتکب مغالطه فاحش شده و یا مطلب وارونه از آن گرفته، آیات اینها اند:

يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۚ فَإِن كُنَّ نِسَآءَ فَوۡقَ ٱثۡنَتَيۡنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَۖ وَإِن كَانَتۡ وَٰحِدَةٗ فَلَهَا ٱلنِّصۡفُۚ وَلِأَبَوَيۡهِ لِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُۥ وَلَدٞۚ فَإِن لَّمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلَدٞ وَوَرِثَهُۥٓ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ ٱلثُّلُثُۚ فَإِن كَانَ لَهُۥٓ إِخۡوَةٞ فَلِأُمِّهِ ٱلسُّدُسُۚ مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصِي بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍۗ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ لَا تَدۡرُونَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ لَكُمۡ نَفۡعٗاۚ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا *

النساء: ١١

خداوند درباره فرزندان تان به شما توصیه می کند که بهره مرد چون بهره دو زن باشد، اگر آنان همه دختر و (دو و یا) بیشتر از دو بودند، دو سوم ترکه بهره شان باشد، و اگر یك دختر بود؛ نصف ترکه از آن او باشد، و برای هر یکی از پدر و مادرش یك ششم ترکه باشد؛ اگر دارای فرزند بود، و اگر فرزند نداشت و پدر و مادرش وارثان او بودند؛ یك سوم ترکه از آن مادر باشد، و اگر دارای برادران (و خواهران) بود؛ یك ششم از آن مادرش باشد، البته پس از انجام وصیّتی که سفارش داده و بعد

از اداء قرض، شما نمی دانید که کدام یکی از لحاظ منفعت به شما نزدیك تر است؛ پدران و مادران تان یا فرزندان تان، این فریضه الهی است و خداوند دانای باحکمت است.

رهنمودهای این آیه مبارکه در رابطه به توزیع میراث اینها اند:

- **سهم پسر به اندازه سهم دو دختر است.**
- **اگر پسر نداشت و تنها دختران از او مانده بود؛ دو باشند یا بیشتر از دو؛ دو سوم ترکه از آنان می باشد.**
- **اگر یك دختر باشد نصف میراث از او می باشد.**
- **در موجودیت اولاد به هر یکی از مادر و پدر یك ششم میراث می رسد.**
- **و اگر اولاد نداشت و تنها مادر و پدر وارثانش بودند؛ یك سوم میراث به مادر و بقیه به پدرش می رسد.**
- **و اگر برادران داشت یك ششم میراث به مادرش می رسد و بقیه همه به پدر تعلق می گیرد، در موجودیت پدر به برادران و خواهران سهمی نمی رسد. چون پدر خود متکفل اولاد است و پس از وفاتش تمامی دارایی اش به ورثه اش به شمول خواهران و برادران میت می رسد.**
- **قبل از توزیع میراث وصیت میت انجام و قرضه هایش تأدیه می گردد.**
- **تذکر وصیت و آن هم به گونه مکرر نشان می دهد که وصیت در توزیع میراث از اهمیتی خاص برخوردار است، با وصیت مشکل آن عده اقارب میت حل می گردد که از لحاظ قانونی سهمی مشخص در میراث ندارند، صاحب مال می تواند در یك سوم مالش در ابطه به اقارب مستمند و نیازمندش وصیت کند.**
- **اگر توزیع میراث به صوابدید شما گذاشته شود، خود سهم هر یکی از اقارب**

دور و نزدیك تان را تعیین کنید؛ بگویید سهم هر یکی را چگونه تعیین می کنید؟ در تعیین اسهام چه چیزی را ملاك و معیار می گیرید؟ قرابت یا منفعت؟ پدر را قریبتر و مفیدتر می گیرید یا پسر را؟ سهم کدام یکی را بیشتر و از کی را کمتر تعیین می کنید؟ برای تان مقدور و ممکن نیست که در این رابطه قضاوت حکیمانه و عالمانه داشته باشید.

- این اسهام از سوی پروردگاری مقرر شده که دانای با حکمت است و هر حکم و فیصله اش مبتنی بر حکمت و علم.

مغالطه عمدی یا اشتباه ناشی از عدم فهم ناقد در این است که او سهم دو سوم را در حالی به حساب دختران گرفته که در کنار شان پدر و مادر نیز وجود دارند، در حالی که این سهم در صورتی به دختران تعلق می گیرد که تنها آنان وارث باشند، اگر میت در کنار فرزندان؛ پدر و مادر نیز داشته باشد در آن صورت سهم هر یك مادر و پدر یك ششم است و بقیه مربوط فرزندان. بناءً این ادعاء ناقد یك مغالطه است که می گوید: "اگر یک مرد فوت شود، و از او سه دختر و دو والد و یک همسر باقی بماند؛ دختران ۳/۲ سهم، والد ها ۳/۱ سهم (هردو بر اساس سوره ٤ آیه ۱۱) و همسر ۸/۱ سهم (بر اساس سوره ٤ آیه ۱۲) از ارث را دریافت میکند که از میزان ارث بیشتر میشود"، در حالی که سهم دختران در این صورت ۳/۲ نه بلکه ۲٤/۱۳ می شود، توزیع میراث در این صورت این گونه است: پدر یك ششم، مادر یك ششم، همسر یك هشتم، بقیه از سه دختر. که این بقیه ۲٤/۱۳ می شود، یعنی مجموع مال میراث به ۲٤ سهم توزیع گردیده، چهار سهم به مادر، چهار سهم به پدر، سه سهم به همسر و بقیه سیزده سهم به دختران تعلق می گیرد.

چرا سهم پسر دو برابر سهم دختر است؟

برخی از نقادان کم مایه و نافهم این اعتراض را نیز دارند که چرا در میراث؛ سهم پسر دو برابر سهم دختر است، عده مکار و فریبکار که خود را مدعی خودخوانده دفاع از حقوق زنان جلوه می دهند؛ بر این توزیع اعتراض می کنند؛ بدون توجه به این که توزیع میراث بخشی کوچك از نظام کامل و جامع اقتصادی در اسلام است، بحث در این رابطه باید در إطار و نطاق تمامی نظام صورت گیرد، نه به گونه مستقل و جدا از سائر بخشها. در نظام اقتصادی اسلام زن از مکلفیت های اقتصادی فارغ است، و این در حالی است که مدارك مختلف کسب سرمایه را در اختیار دارد، از شوهر و اقاربش میراث می برد، مهر دلخواهش را بدست می آورد، سرمایه هایش را به کار می اندازد، حق کسب و کار را دارد، و می تواند از این طریق عوائد داشته باشد، باوجود آن هم در خانه پدرش و هم در منزل شوهرش تمامی مصارفش بر دوش دیگران است!! پدر و شوهر ذمه وار مصارف مالی و اعاشه و اباته اوست!! مگر تمامی اینها امتیاز خاص و فوق العاده به زن نیست؟!! تنها انسان نافهم و بی عقل این را تبعیض در حق زن خواهد خواند!! لازم بود بگویند: سهم مرد اندك و بارش سنگین تر است، باید زن در حمل این بار سنگین او را یاری کند و برخی از مکلفیت های مالی را به عهده بگیرد!! کم از کم باید نسبت به مرد دلسوزی داشته و به طیب خاطر از بار او بکاهد!! ولی خدای حکیم و علیم همین را مناسب دیده، تقاضای بازوان نیرومند مرد همین است که بارش نسبت به زن سنگینتر باشد.

ناقد در رابطه به آیه ۱۲نیز مرتکب مغالطه و اشتباه شده، بیایید در برابر این آیه نیز کمی درنگ کنیم:

۞وَلَكُمۡ نِصۡفُ مَا تَرَكَ أَزۡوَٰجُكُمۡ إِن لَّمۡ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٞۚ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٞ فَلَكُمُ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكۡنَۚ مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصِينَ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٖۚ وَلَهُنَّ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكۡتُمۡ إِن لَّمۡ يَكُن لَّكُمۡ وَلَدٞۚ فَإِن كَانَ لَكُمۡ وَلَدٞ فَلَهُنَّ ٱلثُّمُنُ مِمَّا تَرَكۡتُمۚ مِّنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ تُوصُونَ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٖۗ وَإِن كَانَ رَجُلٞ يُورَثُ كَلَٰلَةً أَوِ ٱمۡرَأَةٞ وَلَهُۥٓ أَخٌ أَوۡ أُخۡتٞ فَلِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُۚ فَإِن كَانُوٓاْ أَكۡثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمۡ شُرَكَآءُ فِي ٱلثُّلُثِۚ مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصَىٰ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍ غَيۡرَ مُضَآرّٖۚ وَصِيَّةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٞ * النساء: ۱۲

و برای شما نیمی از آن چیزی است که همسران تان به میراث گذاشته، اگر فرزندی نداشته باشند، اگر فرزندی داشتند؛ برای شما یك چهارم ترکه است، البته پس از انجام وصیّتی که سفارش داده و بعد از اداء قرض، برای زنان تان یك چهارم چیزی است که شما به میراث گذاشته اید؛ اگر فرزندی نداشتید و اگر فرزندی داشتید؛ برای آنان یك هشتم ترکه است، پس از انجام وصیّتی که سفارش می دهید و بعد از اداء قرض، و اگر مردی که از او ارث برده می شود کَلالَه باشد (پدر و فرزندی نداشت) و یا چنین زنی، و او برادر یا خواهری داشت؛ برای هر یکی از آنها یك ششم است، و اگر بیش از این باشند همه در یك سوم با هم شریکند، البته پس از انجام وصیّتی که سفارشش داده می شود و بعد از اداء قرض، وصیّت و وامی که زیانبار نباشد، وصیت و سفارشی از سوی خدا؛ و خداوند دانای شکیباست.

رهنمودهای این آیت اینها اند:

- **اگر زنی می میرد؛ در حالی که اولاد ندارد؛ نیمی از مالش به شوهرش می رسد. اگر اولاد داشت سهم او یك چهارم است.**
- **در نبود اولاد یك چهارم ترکه میت مرد به همسرش می رسد و در صورت داشتن اولاد سهم او یك هشتم است.**

- اگر میت مرد یا زن؛ نه پدر داشت و نه اولاد؛ تنها برادر و خواهر مادری داشت؛ به هر یکی یك ششم ترکه می رسد؛ اگر شمار برادران و خواهران بیش از این باشد به همه مشترکاً یك سوم ترکه می رسد. خواهر و برادر یا اعیانی (از پدر و مادر مشترك)، یا علاتی (تنها از پدر مشترك) و یا اخیافی (تنها از مادر مشترك) می باشد، از روایات فهمیده می شود که در این جا برادر و خواهر اخیافی مراد است.
- پس از تکفین میت نخست دیون او اداء می شوند، بعد وصیتش در یك سوم مالش، سپس به هر وارثی سهمش سپرده می شود.
- متوجه باشید که نه در وصیت به کسی زیان برسانید و نه در رابطه به وام و دَین، مبادا ورثه نیازمند و محتاج را نادیده گرفته و در باره کسی وصیت کنید که نیازمند نیست، مبادا در رابطه به قرضه ها اظهارات نادرست و خلاف واقع داشته باشید.

در احادیث رهنمایی های مزیدی در رابطه به میراث می یابیم که خلاصه آن چنین است:

- هر چه پس از تأیه اسهام تعیین شده باقی می ماند؛ باید به خویشاوندانی داده شود که سهم معینی در میراث ندارند، و در شریعت به نام (عصبه) یاد می شوند، به کسی که بیش از دیگران با میت قرابت دارد.
- کافر و مسلمان از همدیگر چیزی به میراث نمی برد.
- قاتل در مال مقتول مستحق میراث نمی باشد.

آیه دیگر مورد بحث ناقد این است:

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقَٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱلطَّٰغُوتِ فَقَٰتِلُوٓاْ أَوْلِيَآءَ ٱلشَّيْطَٰنِ ۖ إِنَّ كَيْدَ ٱلشَّيْطَٰنِ كَانَ ضَعِيفًا * النسا: ۷۶

از تو فتوی می طلبند؛ بگو: خداوند در باره کلاله (کسی که نه فرزند دارد و نه پدرش زنده است) به شما فتوی می دهد؛ اگر مردی مُرد و فرزندی نداشت و دارای خواهری بود (پدری و مادری، یا پدری)؛ برای او نصف ترکه است، و او تمامی ترکه خواهرش را به ارث می برد اگر فرزندی نداشت، و اگر آنها دو (خواهر) بودند؛ برای آنها دو سوم اموالی است که به میراث گذاشته؛ و اگر آنان برادران و خواهران باشند؛ برای مرد به اندازه سهم دو زن است، خداوند برای تان بیان می کند تا گمراه نشوید، و خداوند از هر چیزی به خوبی آگاه است.

چنانچه مشاهده می کنید در این جا چگونگی توزیع میراث کسی توضیح شده که نه فرزند دارد و نه پدرش زنده است، تنها برادران و خواهران دارد، اگر یك خواهر داشت نصف ترکه از اوست، و برادر؛ وارث تمامی میراث خواهرش می باشد، اگر میراث به دو خواهر مانده بود دو سوم از آن آنها می باشد، و اگر به بیش از یك برادر و خواهر به میراث مانده بود سهم مرد دو برابر سهم زن می باشد. در پایان آیه آمده است که این توزیع از سوی پروردگاری است که به خیر و مصلحت شما خوب آگاه است.

ناقد در رابطه به این آیات نیز مرتکب مغالطه شده و می نویسد: مثال دوم، مردی فوت میشود و از او یک مادر و یک همسر و دو خواهر باقی میماند، مادر ۳/۱ سهم (سوره ٤ آیه ۱۱) همسر ٤/۱ (سوره ٤ آیه ۱۲) و خواهران ۳/۲ (سوره ٤ آیه ۱۷٦) که مجموع آنها ۱۲/۱۵ کل ارث است.

ناقد مغالطه کار به تحریف و دروغ پناه برده و در محاسبه خود سهم خواهران را در موجویت مادر؛ دو سوم ترکه گرفته و بر آیه ۱۷٦ سوره النساء استناد کرده، در حالی که مطابق این آیه سهم خواهران در صورتی دو سوم است که میت کلاله بوده؛

نه فرزند دارد و نه پدرش زنده است، تنها برادران و خواهران دارد، اگر میراث به دو خواهر مانده بود؛ دو سوم از آن آنها می باشد و بقیه به سائر ورثه می رسد، بناءً اگر مردی وفات می کند و از او یک مادر و یک همسر و دو خواهر باقی میمانند، توزیع میراث مطابق محاسبه غلط ناقد نه بلکه این گونه صورت می گیرد: مادر یك سوم، همسر یك چهارم، بقیه از خواهران. یعنی میراث میت به دوازده سهم مساوی تقسیم گردیده؛ چهار سهم به مادر، سه سهم به همسر و پنج سهم به خواهران می رسد.

چند فرشته برای مریم فرستاده شده بودند؟

ناقد زیر این پرسش می نویسد: . . . قرآن در مورد باردار شدن مریم و میلاد مسیح در (سوره ۳ آیه ٤٢ و ٤٥) راجع به چندین فرشته صحبت میکند اما در (سوره ۱۹ آیه ۱۷-۲۱) تنها از یک فرشته صحبت میکند.

در پاسخش می گوییم: در همین آیات با وضاحت کافی آمده است که نخست چند فرشته؛ یکجا و یا جدا جدا و در وقفه های زمانی و غرض مژده تولد مسیح به مریم نزدش رفته اند و بار دیگر یك فرشته به نام روح (که معمولاً جبرئیل به این نام یاد شده و مأموریت او و فرشته های تحت فرمانش بخشیدن روح و جان به مخلوقات است). این فرشته در سیمای یك انسان نزد او رفته، به من بگو: چه غرضی را با طرح این پرسش بی مورد دنبال می کنی؟!! و در کجای این آیات تعارض و تناقضی را سراغ داشته ای؟!! آیا انگیزه ای جز مغالطه داری؟!!

چند باغ در بهشت وجود دارد؟

ناقد زیر این پرسش؛ بذله گویی نموده و چنان وانمود کرده که بیان قرآن در رابطه به تعداد باغهای بهشت متعارض است!! می نویسد: در (سوره ۳۹ آیه ۷۳، سوره ٤١ آیه ۳۰، سوره ٥٧ آیه ۲۱، سوره ۷۹ آیه ٤١) تعداد بهشت یك و در (سوره ۱۸ آیه ۳۱، سوره ۲۲ آیه ۲۳، سوره ۳٥ آیه ۳۳) زیادتر آمده!!

جناب ناقد! بیان قرآن در رابطه به جنت (بهشت) و تعداد آن به پیمانه ای واضح و روشن است که فقط افراد خیلی نافهم در رابطه به آن دچار سوء تفاهم و مغالطه خواهند شد!! جنت نام است، نام گاهی بر جنس و نوع اطلاق می شود و تمامی احاد یك نوع را احتوی می کند، مثل این که بگوییم: خداوند انسان را آفرید، انسان ناسپاس است، انسان عجول است. . . در تمامی این موارد نوع انسان مراد است نه انسان مشخص، پس جنت گاهی اسم جنس است و تمامی جنت ها را احتوی می کند نه یك جنت مشخص را، زمانی که موضوع بحث مراتب بهشت است قرآن آن را دارای هفت باب می خواند و هدف از آن مراتب بهشت است، که مرتبت و اهمیت آن متناسب به مقام و منزلت بهشتیان است، اما تعداد بهشت ها برابر به تعداد تمامی کسانی است که مستحق بهشت باشند، برای هر یکی بهشتی جداگانه و متناسب به مقام و منزلت معنوی او ساخته می شود. می پرسم: تو که از درك این موضوع خیلی بسیط و روشن عاجزی در رابطه به قضایایی که ایجاب ظرفیت فکری بیشتر و فهم و خرد بیشتر را دارد چه مسیری را خواهی پیمود و در چه وضعی قرار خواهی داشت؟!!! چه چیزی ترا به این مغالطه های نفرت انگیز واداشته؟ با این مستوی منحط فکری و علمی چگونه جسارت می کنی در باره کتابی باعظمت چون قرآن پر جلال اظهار رأی کنی؛ آن هم اظهار رأیی به این سخافت و تهافت؟!!

در روز قیامت مردم به چند گروه تقسیم می شوند؟

نقاد زیر این پرسش به واهمه اش رنگ اعتراض و انتقاد داده و می نویسد: در (سوره ٥٦ آیه ٧) ادعا میکند که در روز قیامت مردم سه دسته میشوند، اما در (سوره ٩٠ آیات ١٨-١٩، سوره ٩٩ آیات ٦-٧) تنها دو گروه را بر میشمرد!!

در رابطه به این موضوع نیز مثل ما قبل آن مرتکب خبط و خطأ شده، که برای تصحیح آن باید بگوییم:

قرآن در مواردی تمامی مردم را در دو دسته کافر و مؤمن؛ زمانی در سه گروه اصحاب الجنة، اصحاب النار و اصحاب الاعراف، زمانی در سه گروه اصحاب المشئمة، اصحاب المیمنة و السابقون؛ تقسیم نموده و زمانی نیز گفته است که هر گروهی در امامت امام و رهبرش در برابر خدا می ایستد؛ که به این ترتیب شمار این گروه ها خیلی زیاد خواهد بود، به اندازه تمامی رهبران خوب و بد و ائمه صالح و طالح، در تمامی تاریخ بشریت!! در این تقسیم بندی هیچ نوع تعارضی وجود ندارد، برای آن که مردم برویت ایمان و عقید و با توجه به انجام نهایی شان در قیامت یا (مؤمن و کافر) اند، یا (بهشتی و دوزخی)، ولی هم بهشتی ها مراتب مختلف دارند و هم دوزخی ها، پس در مورد آنان از یك زاویه عدد دو صدق می کند و از ناحیه دیگر عدد بیش از دو.

روح انسان را چه کسی قبض می کند؟

ناقد ادعاء می کند: در مورد اینکه چه کسی روح را در هنگام مرگ از انسان می

گیرد نیز تناقضی آشکار وجود دارد، فرشته مرگ (سوره ۳۲ آیه ۱۱)، فرشتگان (جمع) (سوره ٤٧ آیه ۲۷) و همچنین «این اللّه است که روح را از انسانها در هنگام مرگ می گیرد» (سوره ۳۹ آیه ٤۲)!!

جناب ناقد! فهم و برداشتت از این آیات خیلی ناقص و وارونه است، ادعایت کاملاً غلط و نادرست است که در این آیات تعارضی وجود دارد، بیا این آیات و ترجمه اش را باری دیگر و با دقت لازم به مداقه بگیر، آیات اینها اند:

۞ قُلْ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلْمَوْتِ ٱلَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ * السجده:۱۱

بگو: همان فرشته ای مرگ که بر شما گمارده شده شما را می میراند (روح تان را قبض می کند)، سپس بسوی پروردگار تان برگردانده می شوید.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَـٰرَهُمْ * محمد: ۲۷

پس چگونه باشد که فرشته ها روح شان را قبض می کنند و بر روها و پشتهای شان می کوبند؟!!

ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَٱلَّتِى لَمْ تَمُتْ فِى مَنَامِهَا ۖ فَيُمْسِكُ ٱلَّتِى قَضَىٰ عَلَيْهَا ٱلْمَوْتَ وَيُرْسِلُ ٱلْأُخْرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ *

الزمر: ۴۲

خداوند ارواح را به هنگام مرگ شان می ستاند و آن که نمرده در هنگام خوابش، پس آن یکی را نزد خود نگهمیدارد که فیصله مرگش صادر شده؛ و بقیه را تا موعد خاصی برمی گرداند، یقیناً که در این نشانه های روشنی است برای آنان که تفکر می کنند.

انتباهی که هر انسان خردمند و عاقل؛ به زودی و بدون تأخیر و تأنی از این

آیات می گیرد این است: برای هر انسانی ملك الموتی موظف شده که در زمان اجلش روح او را قبض می کند، ارواح تمامی انسان ها توسط همین فرشته ها و به حکم و إذن الهی گرفته می شود، فرمان مرگ از سوی وی صادر می شود و فرشته ها به تعمیل فرمان وی می پردازند.

جناب ناقد بی تأمل! به من بگو در کجای این آیات تعارضی سراغ می شود؟!! چرا این همه کج فهمی ها و مغالطه، چه کسی را با این حرفهای میان تهی فریب خواهی داد؟!!

بالهای فرشته ها

ناقد در این رابطه می نویسد: صحیح بخاری ادعا میکند که جبرئیل ٦٠٠ بال داشت (جلد چهارم بخش ٥٤ شماره ٤٥٥) در حالی که قرآن در (سوره ٣٥ آیه ١) می گوید فرشتگان ٢، ٣ یا ٤ بال دارند.

در پاسخ او باید گفت:

- اولاً: این که تعارض روایت با آیت است نه تعارض در متن قرآن و میان آیاتش!! آیا می دانی که قرار اتفاقی تمامی محققین و محدثین بر این است که روایت متعارض با قرآن هیچ اعتباری ندارد و لازم است آن را کنار گذاشت!!
- ثانیاً: این روایت از لحاظ سند غریب است و تنها یك راوی در طبقه دوم (تابعین) دارد که نامش زر بن حبیش است، در طبقه اول (صحابه) گاهی مستقیماً به عبدالله بن مسعود منسوب شده و گاهی از طریق عبدالله بن عمر به عبد الله بن مسعود.

- بال در رابطه به فرشته ها از زمره متشابهات است که معنی متبادر آن در چنین مواردی مطمح نظر نبوده و نمی توان آن را به معنی متداول آن گرفت، نه فرشته ها شبیه پرنده ها اند و نه بالهای شان شبیه بالهای پرنده ها. هدف از دو، سه و چهار بال افاده تفاوت ها در سرعت آنان است نه بیان چگونگی ساختار آنان و بالهای شان. این موضوع در رابطه به پیام رسانی فرشته ها آمده، که برخی سریعتر از دیگران به مأموریت شان می رسند.

عذاب قوم عاد یك روز دوام کرد یا بیش از آن؟

ناقد در رابطه به این پرسش با بذله گویی می نویسد: الله چند روز برای نابودی قوم عاد نیاز داشت؟ یک روز (سوره ٥٤ آیه ١٩) یا چندین روز (سوره ٤١ آیه ١٦، سوره ٦٩ آیات ٦-٧).

جناب ناقد! تو در این جا نیز اشتباه قبلی ات را تکرار کرده ای، و مرتکب مغالطه شده ای، در آیاتی که بر آن استناد کرده ای در یکی (ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ: هشت روز) آمده، در دیگری (أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ: روزهای نحس) و در دیگری (يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ: روز نحس دوامدار)، مطلب هر سه یکسان و یکی شرح دیگر است، یوم نحس مستمر همان مطلب را افاده می کند که ایام نحسات و ثمانیة ایام افاده می کند. مثال آن این است که بگوییم: با تهاجم امریکا بر افغانستان؛ افغان ها با روز دشواری روبرو شدند، این جمله دقیقاً با اینها یکسان است: با تهاجم امریکا بر افغانستان؛ افغان ها با روزهای دشوار روبرو شدند، با تهاجم امریکا بر افغانستان؛ افغان ها با روزگاری پر از مشقت روبرو شدند. زمانی که می گوییم: امروز ما چون دیروز ماست، هر انسان خردمند در این جمله نه از امروز یك روز را و نه از دیروز تنها یك روز

گذشته را اخذ می کند، بلکه امروز را به حال و دیروز را برماضی اطلاق می کند.

آفرینش سریع بود یا کُند؟

ناقد در رابطه به چگونگی آفرینش هستی و این که آفرینش مرحله وار بود یا فوری و آنی؛ ملاحظاتی بی پایه و بیهوده بر دو آیه قرآن دارد، می نویسد: در (سوره ۷ آیه ٥٤) چنین آمده: اللّه آسمانها و زمین را در ٦ روز آفریده است، اما (سوره ۲ آیه ۱۱۷) می گوید که "اللّه به صورت آنی خلق میکند" !!

آیات مربوط به آفرینش آسمانها و زمین در شش روز را قبلاً و به گونه مفصل بررسی کردیم، بیایید در برابر آیه ای که ناقد دیر فهم به معنی آفرینش فوری و آنی گرفته است؛ کمی درنگ کنیم؛ آیه چنین است:

بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَإِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ * البقره: ۱۱۷

نو آفریننده آسمانها و زمین، چون فرمان کاری را صادر کند، غیر از این نباشد که می‌گوید: شو! پس می شود.

مفهوم اصلی این آیه غیر از آن چیزی است که جناب ناقد اشتباهاً حدس زده یا عمداً مرتکب مغالطه شده، و آن را به معنی آفرینش آنی و فوری تعبیر کرده، معنی دقیق آیه این است که فرمان الهی و فیصله اش در باره هر کاری؛ بلامانع تحقق می یابد؛ هیچ چیزی نمی تواند در برابر آن مانع شود و از تحققش جلوگیری کند، هر کاری همانگونه انجام می یابد که وی فرمان داده. جناب ناقد توجه کافی ننموده و صیغه (فیکون: پس می شود) را که صیغه مضارع است و انجام کار در زمان مستقبل را افاده می کند؛ به معنی انجام آنی و فوری گرفته، در حالی که نه الفاظ این آیه ملهم این انتباه است و نه سنت الهی در آفرینش مخلوقات چنین است، عملاً مشاهده می کنیم که آفریدگار هستی همه چیز را طبق برنامه ای دقیق و

زمان بندی شده و به گونه تدریجی می آفریند، اگر از نطفه ای کوچك؛ انسان کامل می سازد و یا از خسته ای؛ درخت تنومند؛ همه را به گونه تدریجی به کمال می رساند.

آیا آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند؟

یکی دیگر از هفتاد من دروغ ناقد این است که ادعاء کرده در یکی از آیات قرآن گفته شده که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و خداوند آنها را از هم جدا کرد ولی در دیگری برعکس گفته شده که از هم جدا بودند و خداوند آنها را با هم یکجا کرد!!! زیر پرسش (به هم چسباندن یا از هم جدا کردن؟) می نویسد: در مورد روش ایجاد زمین و آسمان قرآن یکجا می گوید که آنها از هم جدا بودند و بعد به هم گرویدند (سوره ٤١ آیه ١١) اما در (سوره ٢١ آیه ٣٠) می گوید که آنها ابتداء یکی بودند و بعداً از یکدیگر جدا شدند.

ادعاء ناقد افتراء قبیح و دروغ شاخدار است، در هیچ آیه قرآن؛ نه به گونه صریح و نه به گونه تلویح و اشارتاً نیامده که آسمانها و زمین از هم جدا بودند و سپس به هم گرویدند!! بیایید آیاتی را که ناقد مستمسك خود گرفته از نظر بگذرانیم، آیات اینها اند:

أَوَ لَمۡ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ كَانَتَا رَتۡقٗا فَفَتَقۡنَٰهُمَاۖ وَجَعَلۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ كُلَّ شَيۡءٍ حَيٍّۚ أَفَلَا يُؤۡمِنُونَ * الانبياء:٣٠

آیا کافران به این توجه نکرده اند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از هم جدا کردیم، و هر جاندار را از آب آفریدیم، پس آیا ایمان نمی آورند.

این آیه مبارکه که یکی از اعجاز بزرگ قرآن را به نمایش می گذارد؛ با کمال صراحت و وضاحت می گوید که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از هم جدا کردیم. (شرح و تفسیر این آیه را در عنوان (قرآن می گوید: آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند) مطالعه کنید.

اما آیه دوم:

ثُمَّ ٱسْتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ٱئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَآ أَتَيْنَا طَآئِعِينَ * فصلت: ۱۱

سپس به سوی آسمان توجه کرد، در حالی که دود (گونه) بود، به او و زمین گفت: خواسته و ناخواسته جلو آیید (پدید آیید)، گفتند: به طیب خاطر (فرمانبردارانه) جلو آمدیم.

حال از ناقد می پرسم: در کجای این آیه آمده است و از کدام لفظ و فقره اش این انتباه را گرفته ای که آسمانها و زمین از هم جدا بودند سپس با هم یکی شده اند؟!! اشاره ای خفیفی نیز در هیچ لفظ این آیه سراغ نمی شود که مستمسکی برای جناب ناقد باشد و ادعاء بیهوده و بی بنیاد او را ثابت کند، در تمامی قرآن نیز چنین اشاره ای را نمی یابیم.

انسان از چه چیزی ساخته شده؟

ناقد زیر پرسش (انسان از چه ساخته شده بود؟) می نویسد: از لخته خون (سوره ٩٦ آیات ١-٢)، از آب (سوره ٢١ آیه ٣٠، سوره ٢٤ آیه ٤٥، سوره ٢٥ آیه ٥٤)، از چیزی مانند سفال (سوره ٣ آیه ٥٩، سوره ٣٠ آیه ٢٠، سوره ٣٥ آیه ١١).

در پاسخ جناب ناقد باید گفت:

نخست باید بدانی که قرآن دو مرحله مختلف پیدایش انسان را به بحث کشیده و جوانب و مراحل گوناگون آن را به نمایش گذاشته: پیدایش نخستین انسان در ابتداء خلقت و پیدایش معمول انسان پس از آن و تا امروز. اگر به بیان قرآن در رابطه به آفرینش کائنات در مجموع و پیدایش انسان به گونه خاص توجه کنیم؛ به زودی درك می کنیم که قرآن به تمامی قله های بارز گراف آفرینش اشاره های دقیق و روشن دارد، به مخاطبش می گوید: آسمانها و زمین کدام مراحل اساسی و بارز را سپری کرده تا به شکل کنونی اش درآمده، اولین انسان چگونه آفریده شد، ماده نخستین ترکیب بدن او چیست، این ماده چگونه در زمین این مهد پیدایش انسان ایجاد گردید، ادامه نسل او چگونه تأمین گردید، نطفه انسان چگونه و از چه چیزی ساخته می شود، چه مراحلی بر آن سپری می شود تا به شکل انسان کامل درآید؟!! کسانی که آیات مربوط به این مسائل را با کمی دقت و تمعن مطالعه کنند می دانند که هر آیه اش یك اعجاز بزرگ علمی است.

ثانیاً؛ باید بدانی زمانی که قرآن می گوید: خدا انسان را از سفال، تراب، گل و گل سیاه بوناك آفریده؛ طی این بیان به مراحلی اشاره می کند که زمین تا قبل از آماده شدن برای تولید حیات بر روی آن و در آغوشش بخود گرفته، نخست داغ و آتشین بود، سپس قشر بیرونی اش سنگ گونه و سفت شد، بعد خاك ایجاد شد، این خاك در یك مرحله به شکل سفال در آمد، در مرحله دیگر به شکل گِل، بعد به شکل گِل سیاه بوناك، در همین مرحله است که آغوش زمین برای پرورش حیات آماده گردیده و آفریدگار هستی نخست نباتات و سائر جانداران را آفرید و سپس و در پیشرفته ترین مرحله انسان را.

ثالثاً؛ باید بدانی که بیان قرآن در رابطه به پیدایش انسان از خاك، نطفه مختلط،

علقه، مضغه مخلقه و غیر مخلقه؛ به مراحل گوناگون پیدایش انسان اشاره دارد، و این مراحل دقیقاً همانگونه است که علم و ساینس امروز به ماهیت آن پی برده.

رابعاً در تمامی این آیات اعجازهای بزرگ علمی به نمایش گذاشته شده، اگر انسان حقجو با ذهن شفاف در پای این آیات متبرکه بنشیند و ندای آن را با گوش دل و جان بشنود به سجده خواهد رفت و بی درنگ به عظمت قرآن اعتراف خواهد کرد.

اگر خواسته ای ابعاد گسترده آموزه های این آیات را درك کنی بیا شرح آن را در مبحث (معنی این سخن چیست که انسان از علقه آفریده شده؟) مطالعه کن و آنگاه سخافت اعتراض و عدم آگاهی ات از قرآن را به قضاوت بنشین.

آیا قرآن کامل و جامع و تفصیل همه چیز است؟

ناقد می نویسد: قرآن در جاهایی ادعاء میکند که کامل است و تمامی جزئیات را دارا می باشد و هیچ چیز باقی نمانده است که در آن نباشد (سوره ٦ آیه ٣٨، سوره ٦ آیه ١١٤، سوره ١٦ آیه ٨٩ ، سوره ١٢ آیه ١١، (مدرك را نادرست گرفته، مطلب مورد نظر ناقد در سوره ١٧آیه ١٢آمده)، و...) اما چیزهای بسیاری هستند که قرآن آنها را ناتمام باقی می گذارد. . . .

بیایید یکی از این حواله ها را به بررسی بگیریم تا در روشنایی آن پاسخ شایسته را در جلو ناقد بگذاریم، قرآن می فرماید:

وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٞ مِّن رَّبِّهِۦۖ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يُنَزِّلَ ءَايَةٗ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ * وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٖ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ

أَمْثَالُكُمۚ مَّا فَرَّطْنَا فِي ٱلْكِتَٰبِ مِن شَيْءٍۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ *الأنعام: ۳۷- ۳۸

و گفتند: چرا از سوی پروردگارش نشانه ای بر او نازل نمی شود، بگو: یقیناً که خداوند بر این قادر است که آیه ای نازل کند؛ ولی اکثر شان نمی دانند، و در زمین نه هیچ جنبنده ای وجود دارد و نه هیچ پرنده ای که با دو بالش می پرد؛ مگر این که چون شما گروه گروه اند، در این کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده ایم، سپس به سوی پروردگار شان گرد آورده می شوند.

برخی از رهنمودهای این آیات متبرکه این ها اند: منکرین معجزه ای می خواهند که انکار از آن ممکن نباشد و هر بیننده را وادار به باور و ایمان می کند، در جواب آنان گفته شده:

- اللّٰه متعال قادر است چنین معجزه ای نشان دهد، مگر چنین کاری مطابق سنت وی نیست.
- خداوند متعال هر مخلوق را با خصوصیات و امتیازاتی لازمه فطرت آن آفریده، اصناف گوناگون جانداران را دارای مواصفات و ویژگی های خاصی ساخته، چنانچه حیوانات بر زمین می خزند و می روند، و پرندگان با بالهای شان در فضاء پرواز می کنند، انسان را نیز با ویژگی های خاصی آفریده، ویژگی بارز او این است که استعداد انتخاب کردن را دارد، می تواند از میان چند بدیل یکی را به اختیار خو انتخاب کند، اگر این ویژگی از او گرفته شود، مجال انتخاب از او سلب شود و وادار به انتخاب بدیل خاص شود؛ در این صورت امتیاز او نسبت به سائر مخلوقات از میان می رود و شبیه بقیه جانداران بی اختیار می شود، آفریدگار حکیم نمی خواهد با انسان چنین معامله ای صورت گیرد، ارائه معجزه وادار کننده و سلب کننده اختیار؛ منافی مشیت الهی و خلاف سنت اوست.

- **قرآن تمامی دلائلی را که برای انسان خردمند و حقجو کفایت می کند؛ در برابر مخاطب خود می گذارد.**

آری قرآن مکمل است، مفصل است، کافی و شافی است، هیچ چیز مورد نیاز انسان را فروگذار نکرده، تمامی آن چه که انسان باید بداند، در باره خدا، در باره هستی، در باره خود، اسباب سعادت و شقاوت خود، عوامل عروج و زوال خود. . . . همه را برایش بیان کرده. با مطالعه قرآن هر انسان دیده ور؛ این حقیت را درك می کند؛ اما انسانی که چشم دلش کور است نه تنها از درك آن عاجز می ماند بلکه به مخالفت آن می پردازد، "ذهن احمق مانند مردمک چشم است: هرچه نور بیشتری به آن بتابانید تنگ تر می شود".

شاید برخی بگویند: مگر در قرآن ذکری از هواپیما نیز آمده؟ آیا از میوه هایی نیز یادآوری شده که در سرزمین عرب های آن زمان وجود نداشت؟ در پاسخ آنان عرض می کنم: هر چند از کتابی که هادی و رهنمای انسان است و امور فردی و اجتماعی اش در ابعاد فکری، اخلاقی، حقوقی، مالی، سیاسی و اجتماعی را تنظیم می کند و حیثیت قانون را دارد؛ نباید انتظار آن را داشت که به این امور نیز بپردازد، اما قرآن به عنوان کتاب جامع و شامل تمامی ابعاد زندگی انسان؛ به این امور نیز یا به گونه اجمالی و یا تفصیلی پرداخته، به طور مثال در رابطه به پرسش بالا این آیات را در برابر خود قرار دهید:

وَءَايَةٌ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِى ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ * وَخَلَقْنَا لَهُم مِّن مِّثْلِهِۦ مَا يَرْكَبُونَ* یس: ۴۱-۴۲

و نشانه روشن (دیگر) برای شان این است که اولاد شان را در کشتی مملوّ حمل می کنیم، و برای شان چیزهای شبیه آن را آفریده‌ایم که بر آنها سوار می شوند.

در این آیات مبارك این رهنمایی ها را می یابیم:

- اللّٰه متعال به انسان استعداد ساختن کشتی را عنایت کرد، ضوابط و سننی را در طبیعت به ودیعت گذاشت که انسان را در کار ساختن کشتی یاری می کند، و اشیایی را آفریده که انسان بتواند با استفاده از آن کشتی بسازد، آب را چنان بار آورده که برخی از مواد را بر سینه خود حمل می کند و از غرق کردنش خودداری می ورزد، به انسان استعداد و توفیق ساختن کشتی هایی را عنایت کرد که دل بحر ها را می شکافد و در آب آن جلو می رود، و با استفاده از این کشتی ها از سر زمینی به سرزمین دیگر می رود، اموال تجارتی اش را انتقال می دهد، چنانچه امروز در سده بیست و یکم؛ مهمترین، مصون ترین و ارزان ترین وسیله حمل و نقل انسان همین کشتی ها اند. یقیناً که اللّٰه متعال از این طریق فضل عمیم خود را شامل حال انسان کرده است.
- اللّٰه متعال برای انسان استعداد و توفیق ساختن وسائل دیگر شبیه کشتی را عنایت کرده، تا رفتنش از محلی به محل دیگر را برایش آسان و مقدور کند. تمامی وسائلی که انسان برای حمل و نقل تا اکنون ساخته یا پس از این خواهد ساخت مظهر و مصداق این آیت شمرده می شود.

شاید جناب ناقد پاسخ اعتراض و پرسشش را در رابطه به هوا پیما در این مقدمه یافته باشد، هوا پیما نیز مظهر و مصداق این آیه است.

در رابطه به میوه ها باید گفت: قرآن نام برخی از میوه های مشهور و معروف میان اعراب زمان نزول قرآن را یاد آور شده، از بقیه میوه ها (چه آنهایی که در آن وقت و آن سرزمین وجود داشت و چه نداشت) به صیغه عام یاد کرده، و این نه تنها محلی برای اعتراض ندارد بلکه ذکر نام آنها غیر ضروری و حتی باعث اعتراض

بود. به این آیات توجه کنید:

يُنۢبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرۡعَ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلنَّخِيلَ وَٱلۡأَعۡنَٰبَ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ * النحل: ۱۱

با آن (آب) زراعت و (درختان) زیتون و خرما و انگور و انواع میوه‌ها را برای تان می رویاند، بی گمان که در این نشانه ای روشن برای کسانی است که تفکر می کنند (و می اندیشند).

۞وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَ جَنَّٰتٖ مَّعۡرُوشَٰتٖ وَغَيۡرَ مَعۡرُوشَٰتٖ وَٱلنَّخۡلَ وَٱلزَّرۡعَ مُخۡتَلِفًا أُكُلُهُۥ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُتَشَٰبِهٗا وَغَيۡرَ مُتَشَٰبِهٖۚ كُلُواْ مِن ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثۡمَرَ وَءَاتُواْ حَقَّهُۥ يَوۡمَ حَصَادِهِۦۖ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ * الأنعام: ۱۴۱

و او همان است که باغ های گوناگونی آفرید، برافراشته شده (بر پایه ها و چیله ها چون انگور) و نابرافراشته (ایستاده بر تنه های خود)، خرمابنها، و کشتزارها که خوردنی ها (حاصلات و میوه های) آنها از هم متفاوت اند، زیتون، انار، (در رنگ و شکل) مشابه هم و (در ذائقه) از هم متفاوت، آنگاه که به بار نشستند از میوه اش بخورید و در اثنای جمع آوری حاصلاتش حق آن را (که خداوند بر شما لازم کرده) بدهید، و اسراف مکنید، یقیناً که خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.

تمامی میوه های روی زمین مظهر و مصداق این آیات اند.

آیا خدای ما و معبود دیگران یکی است؟

ناقد در رابطه به این موضوع نیز انتقادی دارد که در برخی از آیات؛ معبود قریش غیر از معبود مسلمانان خوانده شده و در برخی دیگر گفته شده که آنان نیز به خدا باور داشتند، می نویسد: در (سوره ۱۰۹ آیه ۳) به محمد (ص) دستور داده

شده که به ناباوران بگوید، شما چیزی را نمی پرستید که من می پرستم. هرچند سوره های دیگر در قرآن بطور مشخص اشاره میکند که آن ناباوران در واقع خدایی را پرستش میکنند که همان اللّه است.

در حالی که ناقد نتوانسته آیه ای را نشاندهی کند که در آن چنین مطلبی آمده باشد (آن ناباوران در واقع خدایی را پرستش میکنند که همان اللّه است)، اصلاً چنین آیه ای در تمامی قرآن وجود ندارد. بیایید آیه ای را که ناقد به آن استناد کرده در برابر خود بگذاریم؛ آیات اینها اند:

قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْكَـٰفِرُونَ * لَآ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَآ أَنتُمْ عَٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ *

الکافرون: ۱- ۳

بگو : آی، های، ای کافران. آنچه را می پرستید نمی پرستم. و نه شمائید پرستنده آنچه می پرستم.

- در آیه اول تمامی کافران با چند ندا مخاطب قرار گرفته، با یا: نداء دور و غائب، ای: نداء نزدیك و حاضر، ها! انگیزنده و هشدار دهنده.
- مراد از کافران همه کسانی اند که از دین اسلام انکار می کنند، قرآن کفار مکه را مشرك می خواند و یهود و نصاری را اهل کتاب و لفظ (کافر) را برای هردو بکار می برد.
- هرچند مخاطب اولی این سوره، پیامبر علیه السلام است، ولی حکم آن متوجه هرفرد مؤمن است، هر مسلمانی مکلف است در برخورد با (کافران) همین موضع را داشته باشد.

به چند نکته خاص در آیه دوم متوجه باشید:

الف: از الفاظ فهمیده می شود که قریش پیامبر علیه السلام را به یك نوع

سازش و تلفیق میان معبود او و معبودان قریش دعوت کرده. روایات زیادی در باره پیشنهادات قریش در این خصوص وارد شده، برخی گفته اند که قریش پیشنهاد کردند: ما خدای ترا می پذیریم و تو بتهای ما را، گاهی این را می پرستیم و گاهی آنرا. برخی گفته اند: پیشنهاد قریش این بود که یکی از اصنام و بت های آنانرا ببوسد و احترام کند تا در مقابل، آنان نیز معبود او را بپذیرند، از اشاره های که در قرآن می یابیم به این نتیجه می رسیم که پیشنهاد قریش احتمالاً چنین بوده: از او خواسته اند که از هتك حرمت به معبودان قریش خودداری کند، آنانرا باطل نخواند، به بت ها ناسزا نگوید، آنها را وسیله تقرب به خدا بشمارد، که در این صورت قریش نیز بالمقابل معبود او را می پذیرند و از مخالفت با او خودداری می ورزند.

ب: پیامبر علیه السلام و از طریق او هر مسلمانی مکلف شده تا در برابر این نوع پیشنهادها جوابش قاطع و صریح بوده بگوید: هرآنچه را شما به پرستش گرفته اید هرگز نمی پرستم.

این سوال پیش می آید که بت پرستان و مشرکان مکه از خدا انکار نمی کردند، بت ها را وسیله تقرب به خدا می پنداشتند، گمان می کردند که میان خـدا و بنده واسطه ای ضروریست، هر انسانی نمی تواند مستقیماً بخدا برسد و فریادهایش شنیده شود و دعاهایش پذیرفته، بت ها سمبول اند، مجسمه های شخصیت های صالح و نیك و مقرب بارگاه الهی، با پرستش بت ها، ارواح ملکوتی این شخصیت های مقدس را ارضاء می کنیم، توجه آنها را جلب می نمائیم، مورد عنایت آنان قرار می گیریم، به خواسته های ما جواب می گویند، دعاهای ما را اجابت می کنند، اگر قادر به اجابت دعاهای ما نبودند به بارگاه خدا تقدیم می کنند، واسطه ما می شوند، سفارش های آنان زمینه اجابت دعا های ما را در بارگاه الهی فراهم می کند.

همچنان یهود و نصاری؛ به خدا باور داشتند، اگر یکی عزیر علیه السلام را پسر خدا می خواند و دیگری مسیح علیه السلام را، آنها را در کنار خدا به کمك می خواندند، وسیله تقرب به خدا می شمردند، واسطه میان خود و خدا، پس معنی این حرف چیست که به کافران بگوئیم: از هر معبودی که شما می پرستید منکریم و آنرا نمی پرستیم. خدا نیز یکی از معبودان آنان و حتی معبود اصلی شان است. در جواب این سوال باید گفت که: خدا یکی از معبودان نیست، بلکه معبود یگانه است، خدا از شریك بی نیاز است، کسیکه با خدا چیزی دیگر و یا کسی دیگر را شریك بگیرد، در دعاء و عبادت و در پرستش و نیایش؛ جز خدا؛ یا قبل از خدا و یا در کنار خدا به دیگری رجوع کند، مشرك است، خدا را نشناخته، معبودی را که او در ذهن خود ترسیم کرده، معبود ناقص است، محتاج شریك، عاجز از اداره هستی به تنهائی، فریادهای بنده ها فقط از طریق وسیط به او می رسد، این همان خدای مالك الملك و پروردگار یکتا نیست که تو می پرستی، پس به آنان بگو: من کسی را نمی پرستم که شما می پرستید، شما بی جهت گمان می کنید که من خدایی را می پرستم که شما نیز به آن باور دارید!! چنین نیست، شما بی جهت امیدوار شده اید که شاید کنار بیایم و تن به سازش بدهم، و معبودان شما را بپذیرم و از مخالفت با آنها خود داری ورزم.

از آیه سوم چند مطلب را می توان گرفت:

الف: این تصور شما درست نیست که شما به همان خدایی باور دارید که من می پرستم، پرستنده خدایی نیستید که من می پرستم، نه باور و تصور ما و شما در باره خدا باهم برابر است و نه عبادت و پرستش ما.

ب: پیشنهاد شما را مبنی بر این که معبودان شما را بپذیرم و از مخالفت با آنها

خود داری ورزم، هرگز نمی پذیرم. امیدی به آن نداشته باشید.

استعمال کلمه (ما) به جای (من) در این ترکیب ها نشان می دهد که در این جا (صفات) معبود مطمح نظر است، اگر تنها ذات معبود مطمح نظر بود باید کلمه (من) بکار می رفت. (ما: چه) و (من: کی)، (من) برای ذوی العقول و (ما) برای غیرذوی العقول بکار می رود، استعمال (ما) برای ذوی العقول چنان است که بگوئیم: او چیست؟، بجای آنکه بگوئیم او کیست؟ در ترکیب (او چیست؟) مطمح نظر ما صفات اوست، می خواهیم بدانیم او چه کاره است؟ چه خصوصیاتی دارد؟ وظیفه و مقام و درجه او چیست؟ نویسنده است؟ عالم است؟ مأمور است یا افسر؟

البته در قرآن آیاتی را نیز می یابیم که می فرماید: اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؛ خواهند گفت: اللّه؛ اگر بپرسی چه کسی خورشید و ماه را مسخر کرده؛ خواهند گفت: اللّه . . . . میان این آیات و آیات قبلی نه تنها هیچ تعارضی وجود ندارد بلکه از لحاظ محتوی و مضمون به دو قضیه متفاوت و جداگانه اشاره دارند، در یکی خدا به عنوان معبود مطرح است و در دیگری به عنوان خالق، قریش نیز خدا را در خیلی از موارد خالق یگانه می خواندند، اما آنجا که خدا به عنوان معبود یگانه و مستعان یگانه مطرح می شد قریش موضع مشرکانه و کافرانه داشتند، در کنار خدا معبودان جعلی و ساخته و پرداخته دست و ذهن خود را می پرستیدند، اعتقاد و باور شان نسبت به خدا از این منظر مغایر توحید و یکتاپرستی و متصادم با آموزه های دینی بود.

حال جناب ناقد اعتراضش را در روشنایی این شرح به قضاوت بنشیند، و ببیند که در کجای این آیات تعارضی را سراغ دارد، اگر معنی دقیق تعارض را می داند؟!! تعارض یعنی این که در یکی در رابطه به موضوعی خاص؛ قضاوتی صورت گرفته که

در دیگری در رابطه به همین موضوع قضاوت متفاوت و متصادم با قبلی به عمل آمده.

آیا در آخرت شفاعتی وجود دارد یا نه؟

ناقد می نویسد: قرآن در مورد اینکه آیا در روز آخرت شفاعتی وجود خواهد داشت یا نه دچار تناقض میشود، آیات (سوره ۲ آیه ۱۲۲-۱۲۳، سوره ۲۵٤ آیه ٦-۵۱، سوره ۸۲ آیات ۱۸-۱۹ و...) می گویند شفاعتی وجود ندارد و آیات (سوره ۵۳ آیه ۲٦، سوره ٤۳ آیه ۸٦، سوره ۳٤ آیه ۲۳، سوره ۲۰ آیه ۱۰۹) عکس آن را می گوید و البته هر دو این پاسخ ها را می توان با احادیث مختلف پشتیبانی کرد.

جناب ناقد! تو در این جا نیز طبق عادتت دچار مغالطه شده ای، نمی دانی یا نخواسته ای این حقیقت را بگویی که از دو نوع مختلف شفاعت؛ یکی در قیامت وجود دارد و دیگری ندارد. از نظر قرآن شفاعت دو گونه است: شفاعت حسنه و شفاعت سیئه، خداوند شفاعت حسنه را هم در دنیا ارج می گذارد و می پذیرد و هم در آخرت. قرآن اگر از جانبی شفاعت مزعوم مشرکین را نفی کرده؛ از جانبی دیگر شفاعت قابل قبول را صحه گذاشته، مشرکین به این باور بودند که معبودان جعلی آنان در دنیا نیز و در آخرت نیز در بارگاه الهی از آنان شفاعت می کنند، و این شفاعت کافیست که آنان را از محاسبه الهی و مجازات نجات دهد، همان گونه که می پنداشتند بت ها (این مجسمه های شخصیت های صالح و بزرگ) و قبرهای شان واسطه ای میان خدا و آنان اند، از طریق آنان دعاهای شان به محضر خدا می رسد و پذیرفته می شود، در روز آخرت نیز شفاعت و سفارش شان حتماً پذیرفته می

شود و شفعاء مزعوم شان دست آنان را گرفته و وارد بهشت می کنند. قرآن این تصور مشرکانه شفاعت را طی آیات زیادی نفی کرده، ولی در جانب دیگر بر وجود شفاعت جائز صحه می گذارد، شفاعت جائز این است که یك انسان خوب در باره انسان خوب دیگر که مرتکب اشتباهات شده ولی سزاوار بخشش است؛ شفاعت کند، قرآن می فرماید که این نوع شفاعت وجود دارد، اما در رابطه به این شفاعت نیز می فرماید که هم شفاعت شونده از سوی خدا نشاندهی می شود و هم شفاعت کننده از سوی خدا اجازه شفاعت می یابد. برای درك بهتر موضوع در برابر آیاتی درنگ می کنیم که چگونگی شفاعت در آن بیان گردیده:

مَّن يَشۡفَعۡ شَفَٰعَةً حَسَنَةً يَكُن لَّهُۥ نَصِيبٞ مِّنۡهَاۖ وَمَن يَشۡفَعۡ شَفَٰعَةً سَيِّئَةً يَكُن لَّهُۥ كِفۡلٞ مِّنۡهَاۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقِيتًا * النساء: ۸۵

کسی که سفارشی نیك را سفارش دهد؛ برای او بهره ای از آن باشد، و هر کی سفارشی بد را سفارش دهد برای او پادافراهی از آن باشد، و خداوند بر هر چیزی نگهبانی چیره است.

یعنی سفارش دو گونه است: سفارش نیك و سفارش بد، سفارش نیك ارجمند است و سفارش کننده اش مستحق پاداش متناسب، و سفارش زشت نکوهنده است و سفارش کننده اش سزاوار جزای زشت.

وَلَا يَمۡلِكُ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِهِ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ * الزخرف: ۸۶

و آنانی توان شفاعت را ندارند که (مشرکین) جز خدا به کمك می طلبند، مگر آن که به گونه حقیقی گواهی دهد؛ در حالی که می دانند.

رهنمودهای این آیه مبارکه اینها اند:

معبودانی جعلی که مشرکین طمع و امید شفاعت شان را دارند و گمان می کنند اینها می توانند در محضر خدا از آنان شفاعت کنند، از طریق سفارش و شفاعت به بارگاه الهی حاجتها و نیازمندی های شان را در دنیا برآورده سازند و در آخرت از محاسبه و مؤاخذه الهی نجات دهند، بدانند که اینها توان، صلاحیت و مجال هیچ شفاعتی را ندارند، تنها کسی می تواند در محضر الهی از انسانی شفاعت کند که دارای دو ویژگی باشد: ۱- راست بگوید، در باره کسی شفاعت کند که مستحق و سزاوار شفاعت باشد، در باره انسان غیرمستحق و نااهل شفاعت نکند. ۲- آگاه و دانا باشد و کسی را که به شفاعت او می پردازد به خوبی بشناسد، نه این که با چشم بسته و نادانسته از کسی شفاعت کند که از شخصیت، باورها و عملکردهایش اطلاع دقیق ندارد. این شرائط به حدی گران و سخت است که امکان شفاعت را به پیمانه زیادی از میان می برد. قرآن علاوه بر این؛ شرائطی دیگر نیز برای شفاعت مقبول وضع کرده؛ مثل این که شفاعت به إذن خدا و در باره کسی خواهد بود که خداوند او را مستحق و سزاوار چنین شفاعتی قرار داده، در باره او شفاعت کسی را می پذیرد که خداوند خود به او اجازه شفاعت را بدهد.

وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا لَّا تَجۡزِي نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٖ شَيۡـٔٗا وَلَا يُقۡبَلُ مِنۡهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا يُؤۡخَذُ مِنۡهَا عَدۡلٞ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ * البقره: ۴۸

و از روزی بترسید که نه کسی مجازات دیگری را به عهده بگیرد، نه شفاعتی در باره او پذیرفته شود، نه معاوضه ای از او گرفته شود و نه به کمکش پرداخته شود.

این آیه مبارکه ما را به این حقائق رهنمایی می کند:

در دنیا اکثراً اتفاق می افتد که مجرمین یا به این دلیل از مجازات می رهند که دیگری مسئولیت جرم را به عهده می گیرد، یا فرد زورمند و باوجاهت از او شفاعت

می کند، یا جریمه مالی تأدیه می کند، و یا فرد قدرتمند به کمك او می شتابد و از مجازات نجات می دهد. در این آیه مبارکه به دینداران منحرف هوشدار داده شده که در روز قیامت نه معبودان جعلی تان، نه پیر، شیخ و مرشد تان، آنان که شما دامن شان را گرفته اید و طمع شفاعت شان را دارید و نه مال و دولت تان شما را از محاسبه و مجازات الهی نجات می دهد و نه زور و قدرت خود تان و نه زورمندی و قدرتمندی کسانی که شما آنان را متکأ و حامی خود گرفته اید، باعث نجات تان خواهد شد. مسیحیان به این باور اند که عیسی علیه السلام بار گناه تمامی محبان و پیروان خود را به عهده گرفته، از این رو به صلیب کشیده شد، در روز قیامت بنابر همین قربانی؛ امتش بدون محاسبه و محاکمه به بهشت می رود، اقوام و افراد بی خبر از حقیقت دین و مذهبی های جاهل همواره و در هر مقطع تاریخ چنین اند، گمان می کنند که در روز قیامت و در بارگاه محاسبه الهی؛ مرشد، شیخ، پیر و رهبران مذهبی شان آنان را از هر گونه محاسبه و مجازات نگهمیدارند، دامن کسی را گرفته اند که ذمه وار رساندن شان به بهشت است و شفاعتش در بارگاه الهی کافی و شافی و رد نشدنی، میان بنی اسرائیل همین انحرافات و کج باوری ها ظهور کرد، از این رو قرآن به آنان می گوید: در روز قیامت نه چنین شفاعتی وجود دارد، نه معاوضه ای و نه مناصره ای که شما را از محاسبه و مؤاخذه الهی نجات دهد.

الله کجاست و عرشش در کجا؟

ناقد می پرسد: الله و تخت او کجاست؟ سپس به آیاتی حواله می دهد و ترجمه رکیك آن را در برابر مخاطب می گذارد که در برخی خدا قریب و نزدیك به انسان و در برخی دور و بر عرشش معرفی گردیده: الله از رگ گردن به انسان نزدیکتر است

(سوره ۵۰ آیه ١٦) و در عین حال او بر روی تختش نشسته است (سوره ۵۷ آیه ٤) تختی که روی آب بنا شده است (سوره ۱۱ آیه ۷) و در عین حال بقدری دور است که رسیدن به او بین ۱۰۰۰ و ۵۰۰۰۰ سال طول میکشد (سوره ۳۲ آیه ۵، سوره ۷۰ آیه ٤).

به این ناقد بی باك و بی اعتناء به راست و دروغ خودش می گوییم: در این جا نیز طبق عادت بد خود از میان هفتاد من دروغ به چند دروغ قبیح پناه برده ای: قرآن نمی گوید که عرش خدا بر روی آب قرار دارد، بلکه گفته است: در ابتداء آفرینش زمین؛ نخستین مرکب روی زمین آب بود، که در ملك زیر سلطه عرش خدا قرار داشت، تفصیلات آن را در (معنی حقیقی عرش خدا و یوم الهی) مطالعه کنید.

قرآن نه گفته که میان خدا و انسان فاصله ای ۱۰۰۰ یا ۵۰۰۰۰ ساله وجود دارد، بلکه می گوید: برخی از فرشته ها در هر هزار سال به محضر خدا شرف یاب می شوند و برخی در هر پنجاه هزار سال، یعنی برنامه های طویل المدت هزار ساله و پنجاه هزار ساله به این فرشته ها داده می شود و در پایان مأموریت شان به محضر خدا می رسند. تفصیل این مبحث را در (روزهای خدا ۱۰۰۰ سال است یا ۵۰۰۰۰ سال؟) مطالعه کنید.

خدا به انسان نزدیك است، نزدیکتر از رگ گردنش به او، در عین حال بر عرش که بالاتر از هفت آسمان است استوی کرده، باور کردن به این موضوع برای کسی که خدا را به مخلوق قیاس می کند دشوار است، چون او تمامی مخلوقات را چنان یافته که نمی تواند در زمان واحد در دو مکان باشد، برای او همچنان باور کردن به این موضوع دشوار است که کسی به ماضی و حال و مستقبل همزمان علم داشته، از قید زمان و مکان بالاتر باشد، چون تمامی مخلوقات را چنان یافته که مقید به قید زمان

و مکان اند، اما خدا نه مقید به زمان است و نه محدود به مکان، برای کسی که خدا را به مخلوق قیاس می کند این نیز نپذیرفتنی است که کسی به پیدا و پنهان یکسان علم داشته باشد، اما خدا عالم الغیب و الشهاده (دانای پیدا و پنهان) است. برای اقناع این افراد تنگ نظر و سطحی نگر می گوییم: اگر ماده به اندازه مربع سرعت نور حرکت کند به انرژی تبدیل گردیده، کتله اش لایتناهی شده و از قید مکان و زمان بیرون می رود، دیگر نه محدود به مکان است و نه مقید به زمان، فورمول $E = MC^2$ همین مطلب را بازگو می کند. اگر میان مخلوقات شاهد این پدیده هستیم، و رأی انشتین را می پذیریم که می گوید: اگر سرعت ماده برابر به مربع سرعت نور شود کتله اش لایتناهی می شود و از قید مکان و زمان بیرون می رود، در آن واحد هم نزد ما خواهد بود و هم در انتهای این عالم. چرا در رابطه به خدا؛ برتر بودن از قید مکان و زمان را مستحیل می خوانید؟!!!

بیایید در برابر این آیه مبارکه درنگ کنیم که به این موضوع پرداخته:

هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ یَعۡلَمُ مَا یَلِجُ فِی ٱلۡأَرۡضِ وَمَا یَخۡرُجُ مِنۡهَا وَمَا یَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَاۤءِ وَمَا یَعۡرُجُ فِیهَاۖ وَهُوَ مَعَكُمۡ أَیۡنَ مَا كُنتُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِیرٌ * الحدید: ۴

او همان است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و سپس بر عرش استوی کرد. می داند چه چیزی به زمین فرو می رود و چه چیزی از آن بیرون می شود، و چه چیزی از آسمان فرو می آید و چه چیزی در آن بالا می رود و در هر جایی که باشید با شماست. و خدا به هر چه می کنید بیناست.

رهنمودهای اساسی این آیات متبرکه اینها اند:

- خدا آسمانها و زمین را در شش مرحله تکوینی آفرید، سپس بر عرش قرار

گرفت، یعنی الله متعال هم خالق آسمانها و زمین است و هم فرمانروا و مالك و حاکم آنها، هر چیز هستی را او آفریده و تمامی کائنات تحت سلطه و فرمانروایی اوست، هستی ملك اوست و وی مالك آن.

- آن چه در زمین فرو می رود، و یا از آن بیرون می آید، از آسمان پایین می آید یا در آن بالا می رود، همه را می داند، یعنی الله متعال نه تنها تمامی عالم را آفریده، بلکه ذره ذره آن تحت رعایت وی بوده، هر دانه ای ریز که در دل زمین فرو می رود، هر بته ای نازکی که از دل زمین بیرون می آید، هر قطره کوچك باران که از آسمان می بارد و هر بخار آب که بالا می رود و به ابر تبدیل می شود، همه به حکم الله متعال، اراده و رعایت وی انجام می یابد.
- در هر جایی با شماست.
- همه چیز تحت نظر وی و مشمول رعایت او اند، تمامی عملکردهای تان را می نگرد.

در بخش اخیر این آیه مبارکه با وضاحت تمام گفته شده که الله متعال با شماست هر جا که باشید، این در حالیست که در آغاز آیت گفته شده که الله متعال متصل پیدایش آسمانها و زمین بر عرش استوی کرد، معنی این حرف روشن است وآن اینکه استوی بر عرش؛ منافی معیت همواره خدا با انسان نیست، در همان حالی که بر عرش قرار دارد؛ در معیت ما در هر جایی نیز است، ذکر هر دو مطلب در یك آیت همین مطلب را افاده می کند، یعنی خدای متعال چون مخلوق نیست که محدود به مکان خاص باشد، چنانچه در یك وقت یك جا باشد و در همان وقت در جای دیگر نباشد، این از ویژگی های مخلوق است که نمی تواند در زمان واحد در دو مکان باشد.

آیا مصیبتها از سوی خداست یا منشأ آن انسان و شیطان؟

ناقد می پرسد: ریشه بیچارگی کجاست؟ آیا شر و مصیبت از طرف شیطان است؟ از خود ماست؟ یا از طرف اللّٰه؟ سپس به این آیات استناد کرده و آنها را متعارض خوانده: (سوره ۳۸ آیه ٤١)، (سوره ٤ آیه ۷۹) و (سوره ٤ آیه ۷۸)؟

برای آن که کج فهمی و وارونه نمایی ناقد را به تماشا بنشینید بیایید این آیات را از نظر بگذرانیم: آیات اینها اند:

أَيْنَمَا تَكُونُواْ يُدْرِككُّمُ ٱلْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِى بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ ۗ وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُواْ هَٰذِهِۦ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ۖ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُواْ هَٰذِهِۦ مِنْ عِندِكَ ۚ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ ۖ فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا * مَّآ أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ ۖ وَمَآ أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ ۚ وَأَرْسَلْنَٰكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا* النساء: ۷۸- ۷۹

در هر جایی که باشید؛ مرگ شما را در می یابد؛ گرچه در برجهای استوار باشید. اگر خیر و خوبی ای به آنان برسد؛ می گویند: این از سوی خدا است؛ و اگر گزند و مصیبتی به آنان رسد؛ می گویند: این از سوی تو است! بگو: همه از سوی خدا اند، این مردمان را چه شده که نزدیك اند هیچ سخنی را نفهمند؟ هر چه از خیر و خوبی به تو رسیده؛ از سوی خداست؛ و هر چه از گزند و مصیبت به تو رسیده از سوی خود تو است، و تو را چون پیامبری برای مردم فرستاده ایم، و خدا به حیث گواه کافی است.

این آیات متبرکه شامل بحث جامع در باره جهاد و موضع منافقانه افراد ترسو و

جبون و مخالف جهاد است، در ارتباط به آیات قبلی این رهنمودهای مهم و اساسی را در جلو ما می گذارد:

- برخی از مردم چنان اند که قبل از فرارسیدن موعد مناسب درگیری مسلحانه با دشمن؛ بر آغاز جنگ اصرار می ورزند و می گویند: باید دست به سلاح برد و با یك جنگ قاطع و فیصله کن کار را به پایان برد و مشکل را برای همیش حل کرد، اما این اصرار نه از ایمان قوی به خدا مایه گرفته و نه از احساس و عزم نیرومند قربانی در راه خدا، بلکه از ضمیر بیمار و ریاکاری و فریبکاری مایه گرفته، با این اصرار قبل از وقت می خواهند خود را مخلص و انقلابی جلوه دهند و از این طریق بر عملکرها و موضعگیری های غلط و منافقانه شان پرده بیندازند، و به مسلمانان وانمود کنند که اگر امروز و قبل از فرارسیدن روزهای سخت؛ قصور و کمبودی هایی دارند و در عمل از دیگران عقب اند و در اداء وجائب دینی شان کوتاهی می کنند؛ در روزهای سخت و پر آزمون صداقت خود را ثابت خواهند کرد، در جنگ با دشمن و دفاع از اسلام ما را بیش از همه مخلص و صادق و آماده قربانی خواهید یافت!! زمانی عمق اخلاص و صداقت ما را درك خواهید کرد که در خط اول و شمشیر در کف علیه دشمن می جنگیم و جلوتر از همه قرار داریم!! اما با فرارسیدن زمان جنگ و پس از آن که حکم صریح توسل به سلاح صادر شود؛ هر چند این حکم از سوی خدا و پیامبرش باشد؛ اینها را چنان خواهی یافت که حالت ترس و بیم در چهر های شان نمایان است، دیده های خیره و امید باخته، چون کسی که از هیبت مرگ بیهوشی بر او طاری شده، ترس شان از مردم به پیمانه ترس از خدا و حتی بیشتر از آن!!
- می گویند: اکنون وقت مناسب جنگ نیست، وسائل ضروری جنگ فراهم نشده، به فرصت بیشتر ضرورت داریم، لازم است جنگ را به وقت دیگر مؤخر کرد!!

- آنها جنگ و مواجه شدن با دشمن مسلح را مترادف رفتن به کام مرگ می پندارند، می گویند: چرا خدا فرصت چند روزی دیگر زنده ماندن را نداد و به این زودی ما را با آزمون جنگ نابرابر و قبل از وقت مواجه کرد؟!!
- به اینها فقط یك پاسخ باید داد؛ و آن این که: علاقه افراطی به زندگی؛ شما را از مرگ می ترساند، آخرت را فراموش کرده اید، خدا را از یاد برده اید، از این رو از مرگ می ترسید و از جنگ اجتناب می ورزید. به عدالت الهی باور ندارید، گمان می کنید خدای متعال مساعی و قربانی های مسلمانان را ضائع خواهد کرد، در حالی که خداوند به اندازه ذره ای بر بنده اش ظلم نمی کند و عملکردهایش را بی پاداش نمی گذارد.
- بدانید که با نشستن در خانه ها، پناه بردن به سنگرهای مصون و قلعه های مستحکم نمی توانید مرگ تان را به تأخیر بیندازید، در هر صورتی داعی مرگ را لبیك خواهید گفت.
- اینها چنان اند که اگر در کنار شما به متاعی دست یافتند؛ این را نتیجه همراهی با شما نه بلکه عنایت خدا بر خود می خوانند، ولی اگر با مصیبت و مشکلی برخوردند آن را از سوی شما و نتیجه اشتباهات شما می گیرند!! به آنها بگویید: خوب و بد همه از سوی خداست، فیصله خوب و بد، خیر و شر، سود و زیان از سوی خدا و به رویت عملکردهای ما صورت می گیرد.
- هر خیر و خوبی؛ در حقیقت فضل و عنایت الهی است، نباید آن را نتیجه عمل خود بخوانیم، چون توفیق عمل نیك را نیز او عنایت کرده.
- هر مشکل و مصیبت نتیجه عمل بد و گناه تو است، جز خود کسی دیگر را ملامت مکن.

- پیامبر علیه السلام نیز مالك خیر و شر نیست، بلکه تنها یك پیام رسان است، اللّه متعال شهادت می دهد که خیر و شر تنها از سوی او و مرتبط به عمل توست، پیامبرش تنها وظیفه پیام رسان امین را انجام می دهد، فیصله خیر و شر در اختیار او نیست.

این آیات متبرکه حقیقت خیر و شری را نمایان می کند که شامل حال انسان می شود؛ همه از سوی خدا و به رویت عملکردهای انسان است، تقاضای ایمان به خدا و ادب ساحت مقدس ذات باریٔ تعالی ایجاب می کند که تمامی نعمت ها را عنایت و فضل وی بخوانیم و سپاسگزار باشیم و نقمت ها و مصیبت ها را نتیجه عادلانه عملکرهای خود بگیریم و انگشت اعتراض به سوی دیگری جز خود دراز نکنیم. اما این که در یکی از آیت ها؛ شیطان در ظاهر امر؛ سبب دشواری و مصیبت خوانده شده و ناقد سطحی نگر آن را به اعتراض گرفته، باید آیت و مطلبی را که افاده می کند به بحث بگیریم؛ آیت این است:

وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَآ أَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِنُصۡبٖ وَعَذَابٍ * ص: ۴۱

بنده ام ایوب را به یاد آور؛ آنگاه که پروردگارش را با فریاد خواند و گفت: شیطان مرا دچار رنج و درد کرده است.

در این آیه مبارکه در باره ایوب علیه السلام گفته شده:

به بارگاه پروردگارش دعاء کرد و به صدای بلند گفت: شیطان مرا دچار رنج و درد کرده است. یعنی بنابر وسوسه شیطان کاری کرده ام که به سببش دچار این درد و رنج شده ام، معنی دقیق اعتراف ایوب علیه السلام این است که او شیطان و وسوسه

اش را سبب عذاب و رنج خوانده، نه این که شیطان خودش و مستقیماً او را با

این درد و رنج مبتلا کرده!! شیطان نمی تواند کسی را به درد و رنج مبتلا کند، ولی می تواند به ارتکاب گناه تشویق نموده و باعث درد و رنج انسان شود. معنی سخن ایوب علیه السلام این است که او به اشتباه خود اعتراف نموده و از گفتن چیزی بیش از این امتناع ورزیده، در آیت ۸۳ سوره الانبیاء اعتراف و دعاء او به این الفاظ آمده:

۞وَأَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ * الانبیاء: ۸۳

و ایّوب را (به یاد آور) آن گاه که پروردگارش را با فریاد خواند و گفت: پروردگارم! رنجی به من رسیده و تو مهربانترین مهربانانی.

مشاهده می کنید که در این جا نیز همان دعاء قبلی ایوب علیه السلام با الفاظ دیگر آمده است، اگر این آیه را در محل خودش به ارزیابی بگیرید به زودی متوجه خواهید شد که در ضمن اعترافات عده ای از پیامبران به اشتباهات شان آمده، کاملاً شبیه اعتراف ایوب علیه السلام، با یقین کامل می توان گفت که تعبیر دقیق و درست دعاء ایوب علیه السلام اعتراف به اشتباه و طلب رحمت الهی است.

از ناقد می پرسم: این آیات و شرح آن را در جلو خود بگذار و بعد قضاوت کن که در کجای آنها تعارض و تضاربی وجود دارد؟!!

آیا خداوند انسان سزاوار هدایت را از رحمت و هدایت محروم می کند؟

ناقد می پرسد: رحمت اللّٰه چقدر است؟؛ در (سوره ٦ آیه ١٢) آمده است که اللّٰه رحمت را بر خود مقرر کرده است، ولی می بینیم که بعضی از اشخاص را هرچند

که می تواند؛ هدایت نمیکند (سوره ٦ آیه ٣٥، سوره ١٤ آیه ٤).

اعتراض ناقد در رابطه به این موضوع و این آیات؛ نهایت نافهمی و کج فهمی او را نمایان می سازد، نمی داند که خداوند جل شأنه در رابطه به هدایت انسان سنن خاصی دارد، به رویت این سنن کسی را که شایسته و سزاوار هدایت است؛ توفیق هدایت می دهد و آن دیگری را که این شایستگی را در خود ایجاد نکرده و در جستجوی هدایت نیست؛ از آن محروم می سازد. با در نظرداشت استقلال و آزادی انسان در انتخاب یکی از دو بدیل خوب و بد؛ به هر کی قصد و اراده رفتن به راه راست را دارد توفیق رفتن به راه راست را عنایت می کند و کسی را که قصد رفتن به راه کج را دارد مانع او نمی شود و او را مجبور به ترك آن راه نمی کند. نه این را مجبور به انتخاب راه راست می کند و نه آن را وادار به همراهی با شیطان. بیایید آیات مذکور را به مطالعه بگیریم:

قُل لِّمَن مَّا فِی ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ قُل لِلَّهِۚ كَتَبَ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَۚ لَيَجۡمَعَنَّكُمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا رَيۡبَ فِيهِۚ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ * الأنعام: ١٢

بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ بگو: از آن خدا، بر خود رحمت و مهربانی را لازم کرده، حتماً شما را برای روزی جمع خواهد کرد که در آن شکی نیست، آنان که خویشتن را زیانمند کرده اند؛ ایمان نمی آورند.

در این آیه مبارکه سه مطلب مهم و اساسی در برابر ما متجلی شده:

- اللّٰه متعال مَلِك آسمانها و زمین و مالك همه چیز آن است. با بیان این مطلب به مؤمنان اطمئنان داده شده که احساس ضعف، ناتوانی و تنهایی نکنند، اگر خداوند بخواهد و آن را به خیر شان ببیند هر چیزی را که خواسته اند در اختیار شان خواهد گذاشت.

- **اللّٰه متعال رحمت و مهربانی بر بندگانش را چه کافر و چه مؤمن بر خود لازم کرده؛ چگونه بندگان مؤمن، مخلص و صالح را تنها و بی یار و یاور خواهد گذاشت؟**
- **خداوند متعال برای آن روز قیامت و محاسبه و مکافات و مجازاتش را قرار داده است که تقاضای رحمت و مهربانی اش همین است، خیلی از بندگان صالح و مخلصش با دشواری ها مواجه می شوند، مورد ظلم و تعدی قرار می گیرند، در راه حق شکنجه و تعذیب می شوند، به شهادت می رسند، به زندانها کشانده می شوند، پروردگار مهربان چگونه آنان را بی مکافات خواهد گذاشت؟! عده ای زیاد ظلم و ستمگری می کنند، بدون آن که جزای کامل ستمگری های شان را بچشند از دنیا می روند، خیلی از مظلومان و ستمکشیده ها در حالی دنیا را ترك می گویند که مورد تعدی قرار گرفته اند و حقوق شان از سوی ستمگران غصب گردیده و نتوانسته اند حقوق شان را بدست آرند، پروردگار مهربان برای آن روز قیامت را برپا می کند تا به هر یکی پاداش و پادافراه عملش به گونه کامل داده شود، خدای دادگر در دنیا نیز پاداش مناسب اعمال را عنایت می کند اما پاداش مکمل و بدون کم و کاست را به روز قیامت محول کرده است. آزادی، و امکان اختیار و انتخابی که به انسان داده شده تقاضا می کند تا مکافات و مجازات کامل انسان تا پایان زندگی اش به تأخیر انداخته شود، مجازات فوری؛ منافی آزادی و اختیار است.**
- **کسی از ایمان به اللّٰه و آخرت اجتناب می ورزد که خیلی خاسر و زیانمند است، با ارتکاب فساد، ظلم، بدکاری و گناه؛ دنیا و آخرتش را تباه می کند، گناهانش مانع می شود تا ایمان بیاورد.**

وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيۡكَ إِعۡرَاضُهُمۡ فَإِنِ ٱسۡتَطَعۡتَ أَن تَبۡتَغِيَ نَفَقٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ أَوۡ سُلَّمٗا فِي ٱلسَّمَآءِ فَتَأۡتِيَهُم بِـَٔايَةٖۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَمَعَهُمۡ عَلَى ٱلۡهُدَىٰۚ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ*

و اگر روگردانی شان (از قبول حق) بر تو گران و دشوار است؛ پس اگر می توانی نقبی در زمین جستجو کن یا نردبانی در آسمان تا دلیل و نشانه ای برای شان بیاوری، و اگر خدا می خواست آنان را (قهراً و جبراً) بر هدایت جمع می کرد پس از زمره جاهلان مباش.

در این آیات مبارکه چند رهنمود جلی را در برابر خود می یابیم:

- اعراض و روگردانی مخالفین را تحمل کن، این باید تو را مأیوس و مشوش نکند.
- دلائل و نشانه های هدایت که از سوی خدا و در کتاب بلیغ و جامع الهی در برابر مخاطبین قرار گرفته آن را کافی و شافی بشمار، در آسمانها و زمین نمی توان دلیل و نشانه ای یافت که مؤثرتر و قانع کننده تر از آن باشد، بی موجب خود را دچار این تشویش و پریشانی مکن که شاید در بالا یا پایین دلیل و نشانه ای خواهی یافت که موجب قناعت مخالفین شود، کسی که با استدلال قرآن و دلائلش قانع نشود با هیچ دلیل و برهانی نمی توان او را قناعت داد و از مخالفت و لجاجت بازداشت.
- سنت الهی چنین نیست که مردم را مجبور کند تا حتماً ایمان بیاورند، نشانه هایی را در جلو شان بگذارد که تمامی راههای مخالفت و اعراض را بر روی شان ببندد، انتظار فرو آمدن چنین آیه و نشانه ای را نداشته باشید، اگر خداوند متعال می خواست با قدرت قاهره خود همه را به ایمان آوردن وامی داشت.
- ناشکیبایی و بی صبری در برابر اعراض و مخالفت آنان و انتظار دریافت نشانه ها و دلائلی که موجب اقناع حتمی آنان گردد؛ نشانه جهل و نادانی است، جهل نسبت به سنن الهی و فطرت انسانی، از آن خودداری کنید، گمان مکنید تمامی

مخالفت ها را می توان با استدلال و ارائه دلائل از میان برداشت، دلیل مخالفت برخی از مردم این نیست که دلائل قانع کننده ای در اختیار شان قرار نگرفته، بلکه انگیزه ها و موجبات دیگر دارد، چاره آن نیز استدلال نیست؛ باید در جستجوی چاره های دیگر رفت.

وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ لِيُبَيِّنَ لَهُمۡۖ فَيُضِلُّ ٱللَّهُ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ * إبراهيم: ۴

و هیچ پیامبری را جز به زبان قوم خودش به گونه ای دیگر نفرستاده‌ایم، تا برای آنان به روشنی بیان کند، و خداوند هر کی را خواهد گمراه می کند و هر کی را خواهد هدایت می کند، و او عزتمند با حکمت است.

برخی از رهنمودهای حکیمانه این آیه متبرکه اینها اند:

- پیام هر پیامبری به زبان قومش بوده، و این برای آن که قومش پیام او را بدون زحمت درك کند.
- در رابطه به پیامبران علیهم السلام عده ای اعتراض کرده اند که چون ما اند، به زبان ما تکلم می کنند، هیچ تفاوتی با سائر انسانها ندارند، پیامبر خدا نباید چنین می بود، باید در هر چیزی با انسانهای عادی تفاوت می داشت، برخی گفته اند: این پیامبر؛ رهبر و رهنمای قوم خود است، قومی که او از لحاظ نسلی و نسبی به آن وابسته است و به زبان آنان تکلم می کند، نه رهبری برای سائر اقوام، علیه آنان تعصبات قومی، نژادی و لسانی دیگران را برانگیخته اند، در این آیه متبرکه در جواب این معترضین گفته شده: هر پیامبری از میان قوم خودش انتخاب گردیده، هم زبانش زبان قوم خودش بوده و هم پیامش به زبان قوم خودش، به دلیل این که نخستین مخاطبینش؛ محتوی و مطلب پیامش را به درستی و آسانی درك کنند. ای

نصارا و ای یهودی ها! آیا موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام به زبان قوم شان تکلم نمی کردند، آیا تورات و انجیل به زبان قوم شان نازل نگردیده؟ چرا به این اعتراض دارید که محمد صلی اللّٰه علیه و سلم عرب است و قرآن به زبان عربی، نه او را پیام آوری برای سائر اقوام می خوانید و نه قرآن را رهنمای اقوام دیگر؟!! چرا علیه پیامبر خدا محمد علیه السلام تعصبات قومی و نژادی یهودی ها و مسیحیان را تحریك می کنید؟!!

- دلیل مخالفت آنها این است که استعداد و ظرفیت هدایت را از دست داده اند، درهای دل و دماغ شان را بر روی روشنایی هدایت بسته اند، با گناه صفحه ضمیر شان را زنگ آلود کرده اند، این اهلیت و شایستگی را از دست داده اند که حقیقت را درك کنند و به آن ایمان بیاورند، از این رو گاهی یك چیز و گاهی چیزی دیگر راه شان را سد نموده از پذیرفتن حق بازمی دارد، گاهی شیطان آنان را به یك سمت و گاهی به سمتی دیگر به بی راهه می برد.
- خداوند جل شأنه در رابطه به هدایت انسان سنن خاصی دارد، برویت این سنن فیصله می کند که چه کسی را مشمول هدایتش سازد و چه کسی را محروم از آن، چه کسی سزاوار هدایت است و چه کسی نیست، در چه کسی اهلیت و ظرفیت هدایت سراغ می شود و در چه کسی نه، به روی یکی درب هدایت باز می شود و در برابر دیگری بسته می ماند. خداوند جل شأنه ظالم، فاسق، کافر و منافق را هدایت نمی کند مگر این که از ظلم، فسق، کفر و نفاق دست بکشد، کسی را هدایت می کند که در جستجوی هدایت و تشنه آن باشد، به سوی خدا رجوع کند (یهدی الیه من ینیب: کسی را به سوی خود هدایت می کند که به سوی خدا رجوع و انابت می کند).

در تتمه آیت به دو صفت اللّه متعال اشاره شده: (عزیز) و (حکیم) که ارتباطش با مطالب قبلی این گونه است: فرستادن پیامبر به هر قوم و به زبان همان قوم کاریست حکیمانه نه قابل اعتراض، در آن حکمت بزرگ الهی مضمر است، اعتراض شما بی بنیاد و بیهوده است، خداوند متعال عزیز و عزتمند است، می تواند همه مردم را به قوت قاهره خود وادار و مجبور به ایمان کند و از مخالفت با پیامبران باز دارد، اما سنت خدای حکیم چنین نیست که آزادی انسان را سلب کند و او را وادار به قبول حق نماید، مقتضای سنت وی در رابطه به هدایت انسان چنان است که او را آزاد می گذارد و اختیار انتخاب یکی از چند بدیل را به او می دهد تا به خواست خودش یا راه راست را انتخاب کند یا راه کج و معوج را، یا خدا را بپرستد یا شیطان را همراهی کند. به رویت این سنن است که به عده ای توفیق هدایت می دهد و عده ای را از آن محروم می کند.

معنی یضل من یشاء و یهدی من یشاء این است نه آن گونه که ناقد ادعاء کرده.

آیا در بهشت بازجویی خواهد بود یا نه؟

جناب ناقد؛ همینکه در یك آیه قرآن (یتسائلون) را و در دیگری (لایتسائلون) را مشاهده کرده؛ فوراً و بدون توجه به ماقبل و مابعد آن پنداشته است که به تعارضی در قرآن دست یافته و برای بیان آن این عنوان بی معنی و بی ربط به موضوع را برگزیده است!! زیر این عنوان بی معنی حرف هایی دارد که نهایت کج فهمی او را نمایش می دهد، او نمی داند معنی بازجویی چیست و معنی از همدیگر پرسیدن

چه!! بازجویی یعنی تحقیق، استجواب، استنطاق، که با (یتسائلون: از همدیگر پرسیدن) تفاوت دارد و نباید یکی را به جای دیگری به کار برد. به این جناب می گوییم: نه در بهشت بازجویی وجود دارد و نه در دوزخ، کار بازجویی قبل از وارد شدن بهشتی ها به بهشت و دوزخی ها به دوزخ پایان می یابد، اما از همدیگر پرسیدن هم میان بهشتی ها وجود خواهد داشت و هم میان دوزخی ها و هم میان هر دو از همدیگر. بیا در پای آیاتی بایست که به آن استناد کرده ای و پس از درك معنی حقیقی آن در باره ادعاء بی محتوی و نادرست خود به قضاوت بنشین، آیات مورد نظر تو این ها اند:

فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ * المؤمنون:۱۰۱

هنگامی که در صور دمیده شود، پس در آن روز نه میان شان هیچ گونه خویشاوندی ای باشد و نه همدیگر را بپرسند.

یعنی پس از بر پایی قیامت؛ تمامی رشته های خویشاوندی رنگ می بازد و پرس و پال از همدیگر پایان می یابد. نه کسی به داد خویشاوندش می رسد و نه در پی جستجوی حال و احوال او.

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَآءَلُونَ * قَالُوٓاْ إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِيٓ أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ * فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَىٰنَا عَذَابَ ٱلسَّمُومِ * إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ ۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْبَرُّ ٱلرَّحِيمُ *

الطور: ۲۵-۲۸

برخی به برخی دیگر رو کنند؛ در حالی که همدیگر را می پرسند (احوال پرسی می کنند)، می گویند: یقیناً که ما قبل از این میان اهل خود (از پروردگار مان) هراسان بودیم، که بنابر این خدا بر ما منت گذاشت و ما را از عذاب سوزنده دوزخ نگهداشت، یقیناً که ما قبل از این چنان بودیم که او را می پرستیدیم، بدون شك که

او احسانگر مهربان است.

در این آیات متبرکه صحبت های بهشتی ها میان هم این گونه به تصویر کشیده شده:

- برخی از آنان به دیگران رو کرده و در حالی که یکی از وضعیت دیگری می پرسد می گویند: ما قبل از این میان اهل خود هراسان بودیم که پروردگار مان چه معامله ای با ما خواهد داشت، عفو خواهد کرد یا مؤاخذه، که بنابر همین ترس و هراس از آن چه دیگران را به دوزخ رساند اجتناب ورزیدیم، و بنابر همین بیم و هراس خدا بر ما منت گذاشت و ما را از عذاب سوزنده دوزخ نگهداشت.
- ما در دنیا چنان بودیم که خدا را می پرستیدیم و او را به کمك می طلبیدیم. یقیناً که او احسانگر مهربان است.

و این هم تصویری از مجادله و مخاصمه اهل دوزخ که پیروان رهبران شان را محکوم می کنند و باعث گمراهی خود و سقوط شان در آتش دوزخ می خوانند و رهبران آنان را سرزنش می کنند و مسئولیت گمراهی را بدوش خود آنان می اندازند، تصویری که به گونه مکرر و با الفاظ گوناگون در قرآن به نمایش گذاشته شده:

وَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَسَآءَلُونَ * قَالُوٓاْ إِنَّكُمۡ كُنتُمۡ تَأۡتُونَنَا عَنِ ٱلۡيَمِينِ * قَالُواْ بَل لَّمۡ تَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ * وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيۡكُم مِّن سُلۡطَٰنٖۖ بَلۡ كُنتُمۡ قَوۡمٗا طَٰغِينَ * فَحَقَّ عَلَيۡنَا قَوۡلُ رَبِّنَآۖ إِنَّا لَذَآئِقُونَ * فَأَغۡوَيۡنَٰكُمۡ إِنَّا كُنَّا غَٰوِينَ * الصافات: ۲۷-۳۲

برخی به برخی دیگر رو کنند؛ در حالی که از همدیگر می پرسند، می گویند: یقیناً این شما بودید که از یمین نزد ما می آمدید، گویند: نه؛ بلکه شما خود باور کننده نبودید، و ما هیچ سلطه ای بر شما نداشتیم، بلکه شما خود گروه سرکش و باغی بودید، از این رو قول پروردگار ما بر همه ما محقق شد، یقیناً که ما چشنده آن

هستیم، بدون شك كه شما را همانگونه گمراه كردیم كه خودگمراه بودیم!!!

این آیات متبركه حالت دوزخی ها را این گونه به تصویر كشیده:

برخی به سوی برخی دیگر پرخاشگرانه رو می كنند و می گویند: این شما بودید كه از یمین نزد ما می آمدید، با توجه به معانی گوناگون یمین مراد آنان یا این خواهد بود كه شما زورمند و قدرتمند بودید و از موضع زورمندی تان با ما برخورد می كردید و ما را وادار به كجروی و انحراف از راه راست می كردید، یا این كه نزد ما می آمدید و سوگند یاد می كردید كه حرف های تان درست و راست است، یا این كه به نحوی نزد ما می آمدید كه گویا خواهان خیر و سعادت ما هستید، نسبت به ما دلسوزی دارید و ما را به راه راست می برید!! یا این كه از سمت راست ما مكرر آمده و ما را به كجروی ها تشویق و ترغیب می كردید. رهبران شان می گویند: نه؛ چنین نبود، بلكه شما خود باور كننده نبودید، ما هیچ سلطه ای بر شما نداشتیم، شما خود گروه سركش و باغی بودید، طبق فیصله الهی همه ما سزاوار عذاب شمرده شدیم، حال لذتش را حتماً می چشیم، بدون شك كه شما را همانگونه گمراه كردیم كه خودگمراه بودیم، چنان نبود كه ما به راهی می رفتیم و شما را به راهی دیگر می بردیم، نه؛ بلكه این راه بغاوت را با هم یكجا پیموده ایم!!!

جناب ناقد بگوید كه در كجای این آیات تعارضی سراغ می شود؟!!!

آیا فرشتگان محافظ هستند؟

ناقد دیر فهم معنی (ولی و اولیاء) را نفهمیده و آن را به معنی محافظ گرفته و همین كه در برخی از آیات دیده كه خدا را ولی یگانه خوانده و در برخی فرشته ها نیز اولیاء مؤمنان معرفی شده؛ فوراً و بدون دقت در معنی اصلی این صیغه و

ارتباطش با ماقبل و مابعد آن پنداشته است که به تعارضی در قرآن دست یافته و برای این کشف نادرش عنوان بالا را برای آن برگزیده و زیر آن می نویسد: هیچ حافظی بجز اللّه وجود ندارد (سوره ۲ آیه ۱۰۷، سوره ۲۹ آیه ۲۲)، اما در (سوره ٤١ آیه ۳۱) فرشتگان خود می گویند «ما محافظان شما در اینجا و در آن دنیا هستیم»، همچنین در سوره های دیگر نقش آنها بعنوان نگاهبان آمده است (سوره ۱۳ آیه ۱۱ و سوره ۵۰ آیه ۱۷-۱۸) و (سوره ۸۲ آیه ۱۰).

گمان نمی کنم ناقد تا این پیمانه نافهم و بی خبر باشد که از فهم درست این آیات عاجز باشد، شاید فقط خواسته است شمار نقدهایش را به هفتاد برساند، هرچند از طریق مغالطه و استمداد از دروغ و تحریف باشد، پنداشته است مخاطبانش کسانی اند که می تواند با چنین مغالطه ها و دروغ پردازی ها آنان را بفریبد و ایمان شان را نسبت به قرآن پرجلال متزلزل کند. کسی که از الف باء قرآن واقف باشد می داند که صیغه ولی و اولیاء در آیات زیادی به کار رفته، در همه به معنی دوست آمده. گاهی گفته شده که مؤمنان اولیاء همدیگر اند، گاهی کافران را اولیاء همدیگر خوانده، گاهی به مؤمنان دستور داده که چه کسی را ولی خود بگیرند و با چه کسی پیوند ولایت برقرار نکنند، گاهی کافران را مورد خطاب قرار داده و گفته است: معبودانی را که جز خدا می پرستید و طمع حمایت و تأیید شان را دارید؛ نه به داد تان خواهند رسید و نه به کمك تان خواهند شتافت، جز خدا ولی و نصیر حقیقی نخواهید یافت. بیایید برخی از این آیات را به بحث بگیریم:

أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ* البقره: ۱۰۷

آیا نمی دانی که ملك و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست؟ و جز خدا نه هیچ

یاری دارید و نه هیچ یاوری.

وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِۖ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ* العنکبوت: ۲۲

و شما نه در زمین عاجز کننده و غالب شونده اید و نه در آسمان؛ و جز خدا نه هیچ یاری دارید و نه هیچ یاوری.

یعنی آن چه را یار و یاور خود پنداشته اید و گمان می برید شما را در مسیر کفر و بغاوت از خدا یاری و کمك خواهد کرد؛ و به کمك و حمایت آن چیره و غالب خواهید شد، هرگز قادر به یاری و کمك تان نخواهد شد، چون مالك حقیقی آسمانها و زمین و هر چه در آن هاست؛ خداست و هیچ چیزی در ملك او نمی تواند بدون إذنش یار و یاور کسی شود.

إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ * نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ * فصلت: ۳۰- ۳۱

یقیناً آنان که گفتند: پروردگار ما تنها خدا است، سپس (بر این گفته خود) استوار ماندند، فرشتگان به پیش آنان فرو می آیند (و به آنان مژده می دهند) که نه بیمی داشته باشید و نه اندوهگین شوید و به بهشتی شادمان باشید که وعده اش به شما داده می شد، ما در زندگی دنیا نیز یاران و یاوران شما هستیم، و برای شما در آن هرچه دل تان خواسته؛ میسر خواهد بود و برای تان در آن هرچه بخواهید فراهم خواهد شد.

آیا همه چیز مطیع الله اند؟

ناقد زیر این عنوان نیز مغالطه ها و کج بحثی هایی دارد و به گونه کاملاً نادرست بر آیاتی استناد کرده که در برخی همه چیز عالم مقهور، محکوم و مطیع اراده الهی خوانده شده و در برخی عدم اطاعت و عصیان و بغاوت عده ای از انس و جن را بازگو می کند. می نویسد: در (سوره ۳۰ آیه ۲٦) اعلام شده که همه چیز مطیع الله است، اما در چندین جای دیگر در مورد عدم اطاعت مغرورانه شیطان از الله خبر می دهد از جمله (سوره ۷ آیه ۱۱، سوره ۱۵ آیه ۲۸-۳۱، سوره ۱۷ آیه ٦۱، سوره ۲۰ آیه ۱۱٦، سوره ۲۸ آیه ۷۱-۷٤، سوره ۱۸ آیه ۵۰)، همچنین در جاهای دیگری در مورد بسیاری از موجودات که از فرمان الله سرپیچی میکنند.

در پاسخ این اعتراض بی پایه و ناشی از عدم درك صحیح آیات قرآن عرض می کنم:

آری همه چیز مطیع الله است؛ درك این مطلب برای کسی که از فرهنگ قرآن آگاهی دارد؛ سهل است، اما برای کسانی چون ناقد؛ دشوار!! قرآن به ما می آموزد که فرامین و احکام الهی دو گونه اند: احکام تکوینی و احکام تشریعی، احکام تکوینی خدا مطلق، غیر قابل تبدیل و تحویل و غیر قابل نقض اند، این احکام؛ سنن، ضوابط و قوانینی را احتوی می کند که در تمامی انحاء عالم به گونه مطلق و فراگیر حکمفرماست، هیچ چیزی، هیچ کاری و هیچ حادثه ای در این عالم بدون اطاعت کامل از سنن و ضوابط حاکم بر آن انجام نمی شود. از لحاظ تکوینی و فطری هر انسانی چه کافر و چه مؤمن، چه مخلص و چه منافق، چه مطیع و فرمانبردار و چه

باغی و عاصی؛ مطیع و فرمانبردار است، مطابق این سنن به دنیا می آید، رشد می کند، به کمال می رسد، زوالش آغاز می شود و در پایان به مرگ محکوم می شود، نمی تواند از این مسیر ترسیم شده ذره ای به راست و چپ عدول کند، دل و دماغش مطابق این سنن تکوینی عمل می کنند، دست و پا و تمامی اعضاء بدنش مطابق این سنن مصروف کار و انجام وظائف محوله خویش اند، قرآن می فرماید: (فَلَوْلَآ إِن كُنتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ * تَرْجِعُونَهَآ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ *): اگر محکوم و مقهور (اراده خدای تان) نیستید؛ (آنگاه که روح تان به حلقوم برسد) آن را برگردانید اگر راستگو اید!!! چرا نمی توانید موعد مرگ تان را تغییر دهید؟ چرا چار و ناچار به فرمان پروردگار تان در رابطه به مرگ تان سر خم می کنید و چاره ای جز تسلیم شدن ندارید؟ آیا این نشان نمی دهد که از لحاظ تکوینی همه چیز مطیع اللّٰه اند؟!!

اما احکام تشریعی؛ دساتیری را در بر می گیرد که در رابطه به انس و جن، این دو مخلوق دارای آزادی و استقلال نسبی؛ در محدوده اختیار و استقلال شان و برای تنظیم زندگی شان وضع گردیده، به هر دو؛ این اختیار تفویض شده که می توانند در برابر این احکام مطیع باشند و یا راه بغاوت و عصیان در پیش گیرند. آیاتی که اطاعت تمامی مخلوقات در برابر خدا را افاده می کند مربوط به احکام تکوینی است و آیاتی که به عصیان و بغاوت انس و جن اشاره می کند مربوط به احکام تشریعی اند، غرض درك درست این موضوع به این آیات توجه کنید:

وَلَهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ كُلٌّ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ * الروم: ۲۶

و آن چه در آسمانها و زمین است از آن او اند همه برایش منقاد اند.

مشاهده می کنید که در این آیه متبرکه به تمامی اشیاء موجود در آسمانها و زمین اشاره شده که از جانبی از آن خدا اند و از جانبی مقهور فرمان وی و منقاد و

فرمانبردار.

وَلَقَدۡ خَلَقۡنَٰكُمۡ ثُمَّ صَوَّرۡنَٰكُمۡ ثُمَّ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ لَمۡ يَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ * الاعراف: ۱۱

و یقیناً که شما را آفریدیم، سپس صورتی خاص به شما بخشیدیم، بعد به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید؛ پس همه سجده کردند؛ مگر ابلیس که در زمره سجده کنندگان نبود.

در این آیه و امثال آن مشاهده می کنید که عدم اطاعت از فرمان خدا مربوط به امور تشریعی و در محدوده ای است که خداوند اختیار مراعات و عدم مراعات آن را به جن و انس داده؟

آیا اللّٰه شرک را می بخشد؟

ناقد بذله گو و مغالطه گر زیر این عنوان نیز سفسطه گفته و استدلال مضحك و خنده آوری دارد، می نویسد: شرک بدترین گناهان شمرده میشود، اما به نظر میرسد نویسنده قرآن نتوانسته است در مورد اینکه اللّٰه شرک را میبخشد یا نمیبخشد تصمیم قاطعی بگیرد. در (سوره ٤ آیه ٤٨، ١١٦) می گوید نمیبخشد و در سوره (٤ آیه ١٥٣) می گوید میبخشد، ابراهیم با پرستش ماه و خورشید و ستاره به عنوان خدایش دچار شرک میشود (سوره ٦ آیه ٧٦-٧٨) اما مسلمانان فکر میکنند که پیامبران گناه نمیکنند.

عرائضی در باره این این نقد مضحك ناقد دارم:

آری قرآن شرك را ظلم عظیم خوانده، خدای بخشاینده مهربان جز شرك هر گناهی را می بخشد، اما ناقد نمی داند که معنی این بخشش و عدم بخشش

چیست!! شرك را نمی بخشد یعنی اگر کسی از شرك توبه نکرد، در حالت شرك جان داد؛ خداوند او را نمی بخشد، ولی اگر همین مشرك در زندگی اش از شرك برگردد، توبه کند و مسلمان شود، خداوند مهربان شرك قبلی اش را می بخشد. بقیه گناهان را به مسلمان می بخشد، حتی اگر مجال توبه را نیز نیافته باشد، مشروط به این که دامنش از شرك و تجاوز به حق دیگران پاك باشد. خداوند نه تنها مشرکین قریش را بخشید بلکه از هر یکی شخصیتهای موحدی ساخت که در قرآن از آنان ستایش کرد و رضامندی اش را از آنان ابلاغ کرد. آیاتی که در آن به بخشش شرك اشاره شده شامل کسانی می شود که در زندگی شان از شرك برگشته اند، نه شامل آنان که در حالت شرك دنیا را ترك گفته اند!!!

ادعاء ناقد در رابطه به ابراهیم علیه السلام کمال سفاهت و مغالطه گری او را نشان می دهد!! در حالی که قرآن ابراهیم بت شکن را طی چندین آیه؛ چنان معرفی می کند که از آوان جوانی اش از معبودان جعلی پدر و قومش اظهار برائت و بی زاری کرد، در باره بت ها گفت: چگونه بت هایی را می پرستید که محصول دست و ذهن خود تان اند، نه قادر به رساندن سود اند و نه قادر به دفع زیان؟!! چگونه خورشید و ماه و ستارگان را می پرستید؛ در حالی که غائب شونده اند، طلوع و غروب دارند، به قومش در جریان استدلال های محکم و قاطع خود گفت: من غائب شوندگان (آفلین) را دوست ندارم: قَالَ لا أُحِبُّ الآفِلِينَ!!

به این آیات توجه کنید:

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِيٓ إِبْرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ ۖ إِذْ قَالُواْ لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُاْ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ٱلْعَدَٰوَةُ وَٱلْبَغْضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُواْ بِٱللَّهِ وَحْدَهُۥٓ ۖ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَآ

أَمۡلِكُ لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖۖ رَّبَّنَا عَلَيۡكَ تَوَكَّلۡنَا وَإِلَيۡكَ أَنَبۡنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ *

الممتحنه: ۴

یقیناً که در (روش و منش) ابراهیم و کسانی که با او بودند؛ الگوی نیکویی برای تان است، آنگاه که به قوم خود گفتند: از هر آن چه جز خدا می پرستید بی زاریم، از شما (و روشهای تان) منکریم، و میان ما و شما تا زمانی عداوت و کینه پدیدار خواهد بود که به خدای یگانه ایمان بیاورید. مگر این سخن ابراهیم به پدرش که: حتماً برایت طلب آمرزش خواهم کرد، در حالی که هیچ چیزی از جانب خدا را برایت مالك نیستم، پروردگارا! به تو توکل کردیم، به تو روی آوریم و بازگشت به سوی تو است.

در این آیه مبارکه اگر از جانبی برائت و بی زاری ابراهیم علیه السلام و همراهان مؤمنش از شرك و گروه مشرك به تصویر کشیده شده و به مؤمنان دستور داده شده که روش آنان را الگوی خود بگیرند؛ از سوی دیگر به آنان هدایت داده شده که در این گفتار ابراهیم علیه السلام از او تقلید نه کنند که به پدرش گفت: حتماً برایت طلب آمرزش خواهم کرد!!

ماجرای پرستش گوساله طلایی

ناقد زیر این عنوان مغالطه و دروغگویی اش را به نهایت آن رسانده، چیزی گفته که هیچ انسان شریفی در اثنای نقد رأی مخالف خود جسارت گفتن چنین دروغ و افتراء را نخواهد کرد، می نویسد: اسرائیلیان قبل از اینکه موسی از کوه بازگردد آغاز به پرستش گوساله طلایی کردند (سوره ۷ آیه ۱۴۹)، اما تا زمانی که

موسی بازنگشته بود از توبه کردن سر باز زدند و به ستایش گوساله ادامه دادند (سوره ۲۰ آیه ۹۱). آیا هارون نیز در گناه آنان شریک بود؟ نه (سوره ۲۰ آیه ۸۵-۹۰)، آری (سوره ۲۰ آیه ۹۲، سوره ۷ آیه ۱۵۱).

از جناب ناقد می پرسم: میان این دو گفته ات از لحاظ معنی و محتوی؛ نه الفاظ و ترکیب آنها؛ چه تفاوتی وجود دارد: (اسرائیلیان قبل از اینکه موسی از کوه بازگردد آغاز به پرستش گوساله طلایی کردند) و (اما تا زمانی که موسی بازنگشته بود از توبه کردن سر باز زدند و به ستایش گوساله ادامه دادند)؟!! هر دو مطلب واحد را؛ نه متعارض را؛ افاده می کند و آن این که بنی اسرائیل پس از رفتن موسی علیه السلام به میقات؛ به پرستش گوساله طلایی پرداختند و تا آنگاه به آن ادامه دادند که موسی علیه السلام پس از چهل روز غیابت برگشت. کجاست تعارض مزعوم تو؟!!

اما در مورد این که آیا هارون علیه السلام در گناه آنان شریك بود یا نه، بیا پاسخت را در آینه این آیه مشاهده کن:

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَٰرُونُ مِن قَبْلُ يَٰقَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِۦ ۖ وَإِنَّ رَبَّكُمُ ٱلرَّحْمَٰنُ فَٱتَّبِعُونِى وَأَطِيعُوٓاْ أَمْرِى * طه: ۹۰

و یقیناً که هارون قبلاً به آنان گفته بود: ای قومم! با این (گوساله) دچار آزمون شده اید، و یقیناً که پروردگار تان همان خدای رحمن است، پس از من متابعت کنید و از فرمانم اطاعت نمایید.

آیاتی که تو آن را متعارض این آیه گرفته ای نه تنها هیچ تعارضی با این آیت ندارد بلکه در آنها جلال موسی علیه السلام و چگونگی عکس العمل جدی اش در برابر انحراف و کجروی امتش به نمایش گذاشته شده، او حتی برادرش هارون علیه السلام را به این دلیل سرزنش کرد که چرا گذاشت قوم به بی راهه برود و مانع

آنان نشد، هارون علیه السلام در پاسخ می گوید: تا آن جا که توان داشتم مانع آنان شدم، دست به هم دادند و مرا از مقاله مزید ناتوان ساختند، نزدیك بود مرا به قتل برسانند، ...

یونس به بیابان رسید یا نرسید؟

ناقد این پرسش بیهوده و غیر وارد را نیز در زمره پرسشها و اعتراضات خود آورده، در حالی که نه در آیات مورد نظر او و نه در هیچ آیه دیگر قرآن چنین مطلبی که رسیدن و نرسیدن یونس علیه السلام به صحرا را افاده کند؛ وجود ندارد، ناقد بنابر این که از درك مطلب این آیات عاجز است؛ تعبیر و انتباه نادرست و کاملاً وارونه از آن دارد. دو آیت مورد نظر ناقد بر این نکته تأکید دارند که یونس علیه السلام در حالی از شکم ماهی به کناره برهنه بحر انداخته شد که بیمار بود، و اگر عنایت الهی شامل حالش نمی شد در حالی به صحرای برهنه (بی گیاه و درخت) انداخته می شد که نکوهیده می بود. یعنی خداوند به دادش نمی رسید و از آن حالت نجات نمی داد.

نمی دانم جناب ناقد از کدام لفظ این آیات رسیدن و نه رسیدن به صحرا را اخذ کرده؟!! او می نویسد: ما در حالی که ناخوش بود، او را به بیابان رساندیم (سوره ۳۷ آیه ۱٤٥)؛ اگر نعمت پروردگارش نبود، در حین بد حالی به صحرایی بی آب و گیاه می افتاد (سوره ٦۸، آیه ٤۹.

بیایید معنی اصلی آیات مورد نظر ناقد را در جلو او بگذاریم:

لَّوۡلَآ أَن تَدَٰرَكَهُۥ نِعۡمَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ لَنُبِذَ بِٱلۡعَرَآءِ وَهُوَ مَذۡمُومٞ * القلم: ۴۹

اگر عنایت الهی شامل حالش نمی شد در حالی به صحرای برهنه (بی گیاه و درخت)

انداخته می شد که نکوهیده می بود.

فَلَوْلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِى بَطْنِهِۦٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ * ۞فَنَبَذْنَٰهُ بِٱلْعَرَآءِ وَهُوَ سَقِيمٌ * وَأَنۢبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّن يَقْطِينٍ * الصافات: ۱۴۳- ۱۴۶

پس اگر او از زمره تسبیح گویندگان نمی بود تا روزی در شکمش (شکم ماهی) می ماند که (مردم) برانگیخته می شوند، پس او را به صحرای برهنه (از گیاه و درخت) افگندیم؛ در حالی که بیمار بود و درختی از کدو را بالای او رویانیدیم.

هر دو آیه بر مطلب واحد تأکید دارند؛ و آن این که: اگر یونس علیه السلام از زمره مسبحین نبود و نعمت الهی شامل حالش نمی شد؛ یا برای همیش در شکم ماهی می ماند و یا به کناره بی گیاه و درخت بحر افکنده می شد. اما او تسبیح گفت و بر اشتباه و قصور خود اعتراف کرد، بناءً به کناره ساحل افکنده شد و بته کدو با برگهای پهن خود بر او سایه افگند و از گزند اشعه خورشید در امان ماند!!

جناب ناقد! حال که شاید به معنی حقیقی آیات مورد نظرت پی برده ای؛ بگو: در کجای آن تعارضی را سراغ داری؟!!

موسی علیه السلام و انجیل؟

ناقد می نویسد: مسیح بیش از ۱۰۰۰ سال بعد از موسی به دنیا آمد اما در (سوره ۷ آیه ۱۵۷) الله در مورد انجیلی که به مسیح داده شده است با موسی صحبت میکند.

جناب ناقد! همانگونه که در تورات بشارت آخرین پیامبر داده شده، و بنی اسرائیل به رویت همین بشارت منتظر بعثت مسیح موعود بودند؛ و تا هنوز

هستند، ولی بعد از بعثت این مسیح موعود ایمان نیاوردند، در رابطه به ذکر نام و مواصفات این پیامبر در انجیل نیز به موسی علیه السلام اطلاع داده شده، اگر چنین نبود چرا بنی اسرائیل منتظر مسیح موعود بودند و هستند، منشأ این انتظار چیست؟ چرا رهبران مذهبی یهود از عیسی علیه السلام می پرسیدند: آیا ادعاء می کنی که تو همان مسیح موعود هستی؟! اینها همه شهادت می دهند که به موسی علیه السلام هم در باره عیسی علیه السلام و کتابش انجیل و هم در باره محمد علیه السلام و مأموریت پیامبرانه اش هدایاتی داده شده. اگر تورات و انجیل به حال خود می ماند و تحریف گسترده ای در آن نمی کردند، بدون شك که در هردو کتاب الهی شاهد آن می بودیم، اکنون نیز با وجود تمامی این تحریفها؛ اشاره هایی را در تورات و انجیل می یابیم که مصداقش فقط محمد علیه السلام است.

آیا کسانی که به زنان تهمت ناپاکی میزنند بخشیده میشوند؟

ناقد زیر این عنوان نیز حرفهای بیهوده دارد، عنوانش که از ناحیه محتوی نادرست و از ناحیه ادبی رکیك است مطلب اصلی او را افاده نمی کند؛ او خواسته است آیاتی را به نقد بکشد که در آن جزای کسانی بیان گردیده که زنان پاکدامن مؤمن را به بداخلاقی (زنا) متهم می کنند، اما او که در ترجمه به دری نیز مشکلات دارد؛ این عنوان را برگزیده و متعاقب آن ادعاء می کند که گویا (سوره ٢٤ آیه ٥) به عفو آنان اشاره دارد و (سوره ٢٤ آیه ٢٣) عکس آن و عدم عفو برای آنان!! آیات این ها اند:

وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ * إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ

وَأَصۡلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ * النور: ۴-۵

و آنان که به زنان پاکدامن تهمت می زنند؛ بعد نتواستند چهار شاهد و گواه پیش کنند؛ آنان را هشتاد دره بزنید و گواهی شان را هرگز نپذیرید، همینها فاسق اند، مگر آنان که پس از چنین کاری توبه کردند و به اصلاح (خود و اتهام شان) پرداختند، پس یقیناً که الله بخشاینده مهربان است.

مشاهده می کنید که به حکم این آیات متبرکه جزای این تهمتگران چنین است:

- هر کی به زنان پاکدامن تهمت زنا وارد کند و برای اثبات ادعاء خود نتواند چهار شاهد پیش کند باید هشتاد دره زده شود و پس از این شهادت او در هیچ مورد دیگر پذیرفته نشود.
- در معیارهای الهی چنین شخصی فاسق تلقی می شود.
- اما اگر پس از ارتکاب این جرم توبه کند، خود را اصلاح نماید، و زیانی را که با این افتراء به آن زن عفیف به گونه خاص و به مجموع جامه به گونه عام رسانده جبران کند، امید است در این صورت الله متعال به او عفو کند، چون خداوند توبه پذیر مهربان است.
- تأمین دو شرط توبه و اصلاح نه از مجازات او می کاهد و نه باعث می شود گواهی اش معتبر شمرده شود.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡغَٰفِلَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ لُعِنُواْ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ * النور: ۲۳

یقیناً آنان که زنان پاك دامن، غافل (صاف دل) مؤمن را متهم می کنند؛ در دنیا و آخرت مورد لعنت قرار گرفته اند و برای شان عذاب بزرگ است.

جناب ناقد! آیا معنی این آیات را دانستی؟ آیا فهمیدی که نقد تو خیلی قبیح و

ناوارد بود، و هیچ تعارضی در این آیات وجود ندارد؟!!

در روز آخرت کارنامه خود را چگونه دریافت میکنیم؟

این هم پرسش دیگر جناب ناقد است که در پای آن می نویسد: در روز جزا، زیانکاران کارنامه اعمال بدشان را از کجا می گیرند؟ از پشتشان (سوره ٨٤ آیه ١٠) یا از دست چپشان (سوره ٦٩ آیه ٢٥)؟

بررسی رکاکت های جملات بدترکیب او را کنار می گذاریم، در پاسخ پرسش ناوارد و ناشی از فهم ناقص او می گوییم: نامه اعمال زیانکاران در دست چپ شان گذاشته می شود؛ اما از پشت سر شان، چون آنان روی مواجه شدن با خدا را ندارند!!

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ وَرَآءَ ظَهْرِهِۦ * فَسَوْفَ يَدْعُواْ ثُبُورًا * وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا * إِنَّهُۥ كَانَ فِيٓ أَهْلِهِۦ مَسْرُورًا * إِنَّهُۥ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ * بَلَىٰٓ ۚ إِنَّ رَبَّهُۥ كَانَ بِهِۦ بَصِيرًا *

الانشقاق: ١٠- ١٥

و اما آنکه نامه اش از آنسوی پشتش به او داده شود. حتماً طلب کند مرگی. و درآید در شعله وری. بگمان که او در خانواده اش بود شادمان. می پنداشت که برنگردد هیچگاهی.

این آیات متبرکه به مخاطب خود می گوید: و اما کسیکه نامه اعمالش را از عقبش به او دادند، کسیکه نمی تواند با خدا رو برو شود، مجرم، خائن، عاصی، بدکار، سرکش، مشرك و منکر از خدا و نعمتهایش است، روی مواجه شدن با خدا را ندارد و خداوند جل شأنه نیز نمی خواهد روی ناپاك او را ببیند، نامه اعمالش را از عقب و

در دست چپ او می گذارند، تمنای مرگ می کند و می گوید: کاش مرگ به سراغم برسد، ای کاش خاك می بودم و هرگز زنده نمی شدم و این صحنه را نمی دیدم. در آتش شعله ور جهنم فرو رود. او در دنیا باکمال بیباکی زندگی کرد، شادمان و مسرور، نه تشویشی از محاسبه الهی و نه ترس و بیمی از عذاب دوزخ. گمانش این بود که همه چیز در همین زندگانی دنیا خلاصه می شود، برگشتی بسوی خدا و رستاخیزی در میان نیست. برعکس گمان واهی اش حتماً بسوی خدا برمی گردد، چون خدا شاهد و ناظر اعمال اوست، حتماً پاداش عملکردهایش را می دهد. ماکه مخلوقیم و همه استعدادهای ما ودیعه و امانتهای الهی اند، وقتی خوب و بد کسی را مشاهده کنیم حتماً پاداش می دهیم، خوب را می ستاییم، بد را نکوهش می کنیم، می خواهیم به خوب پاداش دهیم و بد را سرزنش کنیم، آیا ممکن است خدای بصیر و بینا که ملکه قضاوت در مورد عملکردهای خوب و بد دیگران را او در ما بودیعت گذاشته است، رستاخیزی برپا نکند و درباره عملکردهای ما قضاوت نکند؟!

جناب ناقد! آیا فهمیدی که نامه اعمال مجرمین و زیانکاران در دست چپ شان گذاشته می شود؛ اما از پشت سر شان؟

آیا فرشته ها می توانند نامطیع باشند؟

ناقد در این جا نیز طبق عادت بد خود مرتکب مغالطه شده، ادعاء می کند که قرآن در رابطه به عدم سرکشی فرشته ها از فرمان خدا و اطاعت مطلق شان آیات متناقض دارد، می نویسد: در (سوره ١٦ آیات ٤٩-٥٠)، آمده است: هیچ فرشته ای

متکبر نیست، همه الله را اطاعت میکنند اما «هان به فرشتگان گفتیم، آدم را سجده کنید» و همه آنها به آدم سجده کردند مگر ابلیس، ابلیس نافرمانی کرد و او بسیار متکبر است (سوره ۲ آیه ۳٤).

رکاکت های ادبی ترجمه او را کنار می گذاریم، در باره پرسش و نقد او می گوییم: جناب ناقد! فرشته ها چنان آفریده شده اند که سرکشی و عصیان از فرمان خدا برای شان مقدور و ممکن نیست، چون انسان و جن دارای استقلال و اختیار نیستند، جن از زمره فرشتگان نیست، قرآن می فرماید: در تمامی مخلوق خدا تنها ابلیس از سجده و اظهار انقیاد در برابر آدم خودداری ورزید، او از طائفه جن بود: کان من الجن. تفصیلات موضوع را در این عنوان (آیا ابلیس از زمره فرشته هاست؟) مطالعه کنید.

چه کسی قرآن را به محمد وحی میکند؟

این یکی دیگر از اعتراضات سست و مبنی بر مغالطه ناقد است که از نهایت نافهمی او حکایت دارد، می نویسد: چرا در قرآن در یك آیه؛ حامل وحی به سوی پیامبر علیه السلام جبرئیل و در دیگری روح القدس خوانده شده؟ به این آیات استناد می کند: (سوره ١٦ آیه ١٠٢) یا (سوره ۲ آیه ۹۷)؟.

ناقد نمی داند که روح القدس همان جبرئیل است، نه روح القدس بایبل که می گوید: خدا از سه اقانیم ساخته شده: خدای پدر، خدای پسر (مسیح) و خدای روح القدس، یعنی هم پدر خداست، هم پسرش مسیح خداست و هم روح القدس خداست، و هر سه یکجا خدای واحد، سه یك است و یك سه!!!

از اعتراض ناقد به وضوح تمام پیداست که او اعتراضش را از نوشتار کدام

مستشرق یهودی و مسیحی نسخه برداری کرده، چون آنها تعبیر دیگری از روح القدس دارند، از نظر هر قرآن فهم مسلمان روح القدس نام دیگر جبرئیل است که در چندین آیه قرآن به این نام و صفت یاد شده، دو آیه مورد نظر ناقد اینها اند:

قُلۡ مَن كَانَ عَدُوّٗا لِّجِبۡرِيلَ فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلۡبِكَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَهُدٗى وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ * البقره: ۹۷

بگو: هر کی دشمن جبرئیل باشد؛ بداند که او به حکم خدا این (قرآن) را که تصدیق کننده ماقبل خود و هدایت و بشارت برای مؤمنان است؛ بر قلب تو نازل کرد.

قُلۡ نَزَّلَهُۥ رُوحُ ٱلۡقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِٱلۡحَقِّ لِيُثَبِّتَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهُدٗى وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ * النحل: ۱۰۲

بگو: روح القدس (جبرئیل) آن را از سوی پروردگارت نازل کرد تا کسانی را استوار سازد که ایمان آورده اند و هدایت و بشارت برای مسلمین.

جناب ناقد! به اتفاق تمامی مفسرین روح القدس نام دیگر جبرئیل است که امور مربوط روح به او سپرده شده. حال بگو: در کجای این آیات تعارضی وجود دارد؟!!

آیا وحی جدید وحی قدیم را تصدیق می کند یا تعویض؟

ناقد ادعاء می کند که برخی از آیات قرآن مشعر بر آن اند که این کتاب کتب قبلی را تصدیق می کند اما در برخی دیگر مشاهده می کنیم که تبدیل و تغییر در آنها را بازگو می کند، به زعم او میان (سوره ۲ آیه ۹۷) و (سوره ۱۶ آیه ۱۰۱) تعارضی وجود دارد، گویا در یکی گفته شده که (وحی های جدید وحی های قدیم را

تصدیق میکنند) و در دیگری گفته شده که (جایگزین آنها هستند)!! (جمله ها با ترکیب رکیك از ناقد است).

به جناب ناقد می گوییم: قرآن بر تمامی مطالب اصلی کتب قبلی احاطه کرده و همه را تصدیق می کند، اما با چند استثناء: زبان قرآن غیر از زبانهای کتب قبلی است، مطالبی که به زمان، مکان و حالت مخاطب و ظروف و شرائط خاص او مربوط است؛ در کتب قبلی به گونه ای و در قرآن به گونه ای دیگر آمده. قرآن در توجیه این تفاوت می فرماید:

وَإِذَا بَدَّلْنَآ ءَايَةً مَّكَانَ ءَايَةٍ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مُفْتَرٍۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * قُلْ نَزَّلَهُۥ رُوحُ ٱلْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِٱلْحَقِّ لِيُثَبِّتَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ * النحل: ۱۰۱- ۱۰۲

و چون آیه ای را به جای آیه ای دیگر عوض کنیم؛ در حالی که خداوند به آن چه نازل می کند خوب داناست؛ می گویند: تو کسی جز افتراء کننده ای نیستی، بلکه اکثر شان نمی دانند، بگو: روح القدس (جبرئیل) آن را از سوی پروردگارت نازل کرد تا کسانی را استوار سازد که ایمان آورده اند و هدایت و بشارت برای مسلمین.

در رابطه به این آیات مطالب آتی را در نظر داشته باشید:

- در این آیات در باره آیات ناسخ و منسوخ در قرآن نه؛ بلکه به تفاوت های لفظی و ترکیب های متفاوت الفاظ در آیات شبیه هم اشاره شده، آیاتی که در آن در رابطه به یك موضوع با الفاظ گوناگون بحث شده، در برخی به گونه مجمل و در برخی به گونه مفصلتر، برای آن که این سوره در مکه نازل شده و در آن زمان آیات مربوط به احکام نازل نگردیده بود، ناسخ و منسوخی وجود نداشت، و قضیه اعتراض مشرکین به آیات ناسخ و منسوخ زمینه نداشت، در واقع آیت مذکور به آن

اعتراض مشرکین پاسخ می گوید که می گفتند: اگر این آیات از سوی اللّه متعال می بود نه در آن شاهد تکرار مطلب با الفاظ گوناگون می بودیم، نه شاهد تفاوت ها در ترکیب آیات، و نه شاهد این که در رابطه به یك موضوع در برخی از آیات به گونه مجمل و در برخی به گونه مفصلتر بحث شده!! در جواب آنان گفته شده: این اعتراض ناشی از نافهمی آنان است، اللّه متعال خوب می داند که قبلاً چه ارشادی نموده و بعداً چه چیزی نازل می کند، این تکرار و بیان مطلب با الفاظ گوناگون برای آن است تا مؤمنان آن را خوبتر درك کنند، به سلول سلول دل و دماغ شان راه باز کند، بیشتر مطمئن شوند، خم و پیچ های راه ایمان را خوبتر بشناسند، و هیچ ابهامی برای شان نماند، این قرآن مجموعه ای از رهنمودها و بشارت های الهی به مؤمنان است، بشارتهایی در باره آینده روشن و امیدبخش، گاهی به یك صیغه ای قابل فهم برای عده ای و گاهی به صیغه ای دیگر و آسان تر برای دیگران. قرآن کلام شخصی محمد علیه السلام نیست؛ پیامیست الهی که توسط روح القدس (جبرئیل علیه السلام) به او رسیده است. کار برد صفت روح القدس (روح پاك) برای جبرئیل علیه السلام به نکته ای ظریف اشاره دارد و آن این که: هر جزء این پیام الهی و هر فقره و آموزه آن نشان می دهد که حامل آن شخصیتی پاکیزه و دارای روح پاك است، پاك و منزه از هر گونه تمایلات آلوده و ناپاك، مصون از غرض و مرض، برئ از خواسته های منحط نفس و هوس و وسوسه های شیطانی، بگویید: آیا در این پیام مقدس الهی چیزی را سراغ دارید که از هوی و هوس و تمایلات نفسی کدام انسانی نشأت کرده؟!!

آیا قرآن عربی خالص است؟

ناقد به استناد (آیه ۱۰۳سوره ١٦)؛ که در آن به عربی بودن قرآن تأکید شده؛ ادعاء می کند (تعداد بسیار زیادی کلمات غیر عربی در آن یافت میشود)؛ گویا مطلب این آیه خلاف واقع است و قرآن عربی خالص نیست!!

به جناب ناقد می گوییم: قرآن به زبان عربی است، تعداد کلمات غیر عربی در آن خلاف ادعاء مبالغه آمیز تو (بسیار زیاد) نه بلکه خیلی کم و انگشت شمار است، و این نیز به دلیل آن که برای افاده درست مطلب؛ لفظ غیر عربی مناسبتر و جامع تر از معادلش در عربی بوده، به گونه مثال: سجیل معرب سنگ گل است، یعنی لفظ فارسی سنگ گل به عربی برگردانده شده و از آن سجیل ساخته اند، در عربی معادل مناسبتر برای این گونه سنگها یافت نمی شود، از این رو قرآن برای بیان دقیقتر مطلب؛ لفظ سجیل را به کار برده. علاوه بر این به جناب ناقد می گوییم: آیا می دانی که تمامی زبانهای انسانی دارای ریشه های مشترك اند؟ آیا می دانی که زبانها از همدیگر رنگ می گیرند و یکی از دیگری الفاظ و اسماء را به عاریت گرفته و این الفاظ عاریتی را چنان در خود مدغم می کند که دیگر جزء آن شمرده می شود، نه بیگانه؟!! اگر برایت بگویم: اعداد یك، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه و ده همه در اصل اعداد پشتو اند که تغییر اندکی در آن آورده شده و به اعداد فارسی موجود تبدیل گردیده، اصلش چنین است: یو، دوه، دری، څلور، پنځه، شپږ، اوه، اته، نه، لس، آیا این حرفها برایت حیرت آور و حتی حساسیت برانگیز نخواهد بود؟!! تقریباً بیش از هفتاد در صد کلمات فارسی و پشتو ریشه های واحد دارند، اما باوجود آن شاعر درباری؛ فردوسی و هوادارانش شاهنامه اش را فارسی خالص می خواند!!! آیا بر او نیز اعتراضی داری؟!! در حالی که می توانم ثابت کنم هفتاد در صد

کلمات شاهنامه ریشه هایی در پشتو دارند: به گونه مثال: زبان، زنخ، زانو، ران، سر، دست، گوش، نوك، بد، نیك، گل، بن، . . . . . ریشه هایش در پشتو اینها اند: زبه، زنې، زنگون، ورون، لاس، غوږ، نوك، بد، نیك، گل، ونه. . . .

حلقه بینهایت (تسلسل)

جناب ناقد؛ زیر این عنوان بی معنی و بی ربط به بحث مورد نظرش می نویسد: (سوره ٢٦ آیه ١٩٢-١٩٥-١٩٦) می گوید «این (قرآن) وحیست از طرف خداوند... به زبان عربی و این (قرآن) در نوشته های (پیامبران) قبلی نیز هست. حال با دانستن اینکه انجیل و تورات به زبان عبری و یونانی نوشته شده است. چطور یک کتاب عربی می تواند در آن کتابهای غیر عربی آمده باشد؟ علاوه بر این اگر این قرآن در آن کتابها گنجانده شده است، همین (سوره ٢٦ آیه ١٩٢-١٩٥-١٩٦) نیز باید در آن کتابها باشد، بنابر این آن کتابها نیز باید در کتابهای قبلی همین سوره را داشته باشند و همینگونه به یک حلقه بینهایت و تسلسل میرسیم.

جناب ناقد! تمامی کتب الهی از ناحیه مطالب اساسی کاملاً یکسان اند، در رابطه به خدا و صفات ذاتی و فعلی اش، در باره انسان و فطرتش و اسباب عروج و زوال و عوامل سعادت و شقاوتش، در باره عالم و هدف آفرینشش، موقعیت انسان در این عالم، وظائف و مسئولیتهایش و این که چه برایش مفید و است چه مضر. . . رهنمودهای کاملاً یکسان دارند، از این بابت قرآن بر تمامی کتب قبلی احاطه نموده و تمامی مطالب اساسی آن را در خود دارد و این قرآن در تمامی کتب قبلی وجود داشت. این تسلسل که از نظر ناقد سطحی نگر؛ محال یا قابل اعتراض جلوه می کند؛

يك حقيقت مسلم و انكار ناپذير است.

بياييد شرح و تفسير دقيق اين آيات متبركه را در جلو خود بگذاريم و بعد در مورد اعتراض ناقد به قضاوت بنشينيم:

وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ * نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلْأَمِينُ * عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيّ مُّبِينٍ * وَإِنَّهُۥ لَفِى زُبُرِ ٱلْأَوَّلِينَ * الشعراء: ۱۹۲-۱۹۶

و يقيناً كه اين (قرآن) فروفرستاده پروردگار عالميان است، روح الامين آن را فروآورده، بر قلب تو؛ تا از زمره منذرين باشى، به زبان واضح عربى، و يقيناً كه اين (قرآن) در كتب نخستين (آمده) است.

رهنمود های اين آيات مباركه اينها اند:

- هيچ شكى در اين نيست كه قرآن از سوى رب العالمين نازل شده.
- روح الامين (جبرئيل) بر قلب رسول الله صلى الله عليه و سلم نازل كرده، براى آن كه او نيز چون سائر پيامبران امتش را از عواقب بد كفر و حق ستيزى انذار كند. در اين جا جبرئيل عليه السلام به نام روح الامين ياد شده كه دو مطلب را به مخاطب إلقاء مى كند: ۱- حامل اين پيام امين است، پيام الهى را بدون كم و كاست و با كمال امانتدارى رسانده است، نه چيزى بر آن افزوده شده و نه كاسته، ۲- چنانچه حامل اين پيام (روح الامين) است و مأموريتش اين كه به إذن خدا در مخلوقات خدا روح و زندگى مى دمد، اين پيام نيز زندگى بخش است، كسى كه از چشمه زلال اين پيام جامى بنوشد به زندگى واقعى دست مى يابد!!
- قرآن به زبان مبين و روش عربى نازل شده.
- قرآن تمامى مطالب اساسى سائر كتب الهى را احتوى مى كند، و تمامى مطالب اساسى اين قرآن در كتب قبلى آمده، به گونه اى كه گويا اين قرآن در درون آنها جا

گرفته!!

در آیات بعدی این سلسله این رهنمودها را می یابیم:

- علماء بنی اسرائیل به خوبی می دانند که قرآن همان چیزی را می گوید که کتب قبلی گفته است. از همین رو علماء حقیقی، خدا پرست و حقجو به آن ایمان آوردند.
- مخالفینی که می گویند: محمد (علیه السلام) عرب است، قرآن هم کتاب عربی، پس شاید او خود این کتاب را ساخته، و آنان که می گویند: چرا الله متعال کتابش را به زبان دیگری نفرستاد، در جواب آنان گفته شده: اگر خدای متعال این قرآن را به زبان غیرعربی و بر پیامبری غیر عرب می فرستاد، باز هم ایمان نمی آوردند، مگر به هر پیامبری کتابی به زبان او و قومش داده نشده؟ آیا خیلی از افراد قومش از ایمان آوردن به او اجتناب نه ورزیدند؟! وجه اختلاف و عدم ایمان شان به قرآن این نیست که این کتاب به عربی نازل شده، وجه آن این است که دست و دامن آنان به جرم، گناه و فساد آلوده است، همواره مجرمین غرق در گناه و فساد از ایمان به کتب الهی إباء می ورزند، قصد گناه و دل آلوده به گناه نمی گذارد ایمان بیاورند، و مانع شان می شود تا طریقه زندگی، اخلاق، اطوار و چگونگی روابط و مناسبات شان را در روشنایی رهنمودهای الهی تنظیم کنند. مگر در طول تاریخ همواره همین مجرمین نبودند که با پیامبران علیهم السلام و رهنمودها و روشهای شان به مخالفت و دشمنی پرداخته اند؟!!
- در آیه ۱۹٦ می خوانیم: یقیناً که این قرآن در کتب قبلی بود (وَإِنَّهُۥ لَفِي زُبُرِ ٱلۡأَوَّلِينَ) ؛ کاملاً واضح است که الفاظ عربی قرآن در کتب سابقه نیامده، در آیه قبلی گفته شده که این قرآن به زبان عربی است، هر کس می داند که کتب قبلی به زبانهای غیرعربی بودند، پس معنی واضح و روشن آیه این است که مطالب قرآن در

کتب سابقه آمده، در واقع مطالب اساسی این کتاب به نام قرآن یاد گردیده، و از این به وضوح فهمیده می شود که بنیاد و اساس یك کتاب مطالب اساسی آن است، نه قالب و ترکیب الفاظ آن، قالب و ترکیب الفاظ از پیامبری تا پیامبری دیگر و از کتابی تا کتابی دیگر فرق می کند، و معنی این سخن این است که اگر کسی معنی الفاظ عربی قرآن را نداند و یا از تلفظ به آن عاجز باشد و ترجمه اش را به زبان خود بخواند؛ چنان است که قرآن را خوانده، اگر کسی ترجمه بایبل را بخواند و ادعاء کند که بایبل را خوانده است؛ راست گفته، هر چند خود بایبل به زبان عبری را نخوانده. امام ابو حنیفه رحمة الله علیه و شاگردانش (امام محمد و امام ابو یوسف) با توجه به همین آیه می گویند: اگر کسی نتواند به الفاظ عربی قرآن را تلفظ کند و ترجمه آن را در نمازش بخواند نمازش صحیح است، گر چه عده ای بر این رأی ایراد و اعتراض دارند؛ ولی این اعتراض ناوارد و ضعیف است، زیرا نماز نه مجموعه حرکات شکلی است و نه تلفظ به الفاظی که بدون فهم و اعتناء به مفهوم و معنی آن گفته می شود، قرآن می فرماید: در نماز باید حالت تان به گونه ای باشد که معنی و مفهوم الفاظ تان را درك کنید، اگر چنین نباشد باید نماز مان را به تأخیر بیندازیم: يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَـٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ. . . . النساء: ٤٣ : ای مؤمنان! در حالتی به نماز نزدیك مشوید که مست و مدهوش هستید؛ تا آن که بدانید چه می گویید. . . یعنی زمانی که مست یا مدهوش هستید و نمی دانید چه می گویید، به نماز نپردازید، چون نماز لحظات راز و نیاز با پروردگار تان است، با وی تکلم می کنید، نیازهای تان را به محضرش تقدیم می کنید، سخنان برخاسته از صمیم دل تان را به او می شنوانید، پس زمانی به نماز بایستید و در حالتی که به حرفهای تان توجه دارید و معنی آن را می دانید. از این آیه به وضوح فهمیده می

شود که توجه به الفاظ خود و درك معنی آن در نماز ضروری است، چنانچه نماز مست و مدهوش و نماز انسان خواب الود درست و صحیح نیست، نماز کسی که معنی الفاظ نماز و مقصد و انگیزه حرکاتش را نمی داند درست نیست. این درست است که نماز کامل نمازیست که انسان با خشوع و خضوع اداء کند، فاتحه و چند آیه قرآن را در آن تلاوت کند، اذکار و تسبیحات نمازش مأثوره و مطابق حدیث باشد، حرکاتش شعوری بوده و بداند چه می گوید و چه می کند، بالا بردن دستها، دست بر سینه ایستادن، رکوع و سجده اش چه معنی دارد، رو به سوی کعبه ایستادن برای چه و هدف و انگیزه اش چه، ولی اگر کسی از تلفظ به الفاظ عربی و درك معنی آن عاجز و ناتوان باشد برای او نه تنها جائز است معنی الفاظ نمازش را به زبان مادری اش اداء کند، بلکه این برایش مناسبتر است، مشروط به این که سعی فهمیدن الفاظ عربی قرآن و نمازش را متوقف نکند. چون قرآن مجموعه الفاظ عربیست که از سوی الله متعال و از طریق وحی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل گردیده، به پیمانه ای که محتوی و مفهوم قرآن مقدس و ارزشمند است الفاظ عربی اش نیز مقدس و ارشمند است، مسلمانان مکلف اند همین الفاظ عربی قرآن را بخوانند و مطلب آن را درك کنند. فقط در صورت عجز و مجبوریت برای انسان مسلمان جائز است که ترجمه اش را بخواند، برای او همین ترجمه چنان است که قرآن را تلاوت کرده. برای وضاحت مزید باید گفت: اگر کسی به فارسی بگوید: معبودی جز خدای واحد وجود ندارد و محمد پیامبر خداست، آیا می توان گوینده این سخن را مسلمان خواند؟ آیا این گفتارش معادل آن نیست که بگوید: لا اله الا الله محمد رسول الله؟ جواب روشن است، یقیناً که او مسلمان است و با این الفاظش چیزی گفته که در متن عربی آمده. همچنان اگر کسی لا اله الا الله محمد رسول الله بگوید ولی نه معنی

آن را بداند و نه به مفهوم آن باور داشته باشد؛ آیا می توان او را مسلمان خواند؟ باز هم جواب روشن است و آن این که نمی توان چنین شخصی را مسلمان خواند.

جناب ناقد! معنی دقیق آیات مورد نظر تو این است نه آن چه تو پنداشته ای یا انگاشته ای یا بنابر مأموریتت نوشته ای!!!

مجازات زناکار چیست؟

ناقد زیر این پرسش می نویسد: ۱۰۰ ضربه شلاق (زن و مرد) (سوره ۲۴ آیه ۲)، آنقدر آنها را در خانه نگاه دارید تا بمیرند (برای زنان) (سوره ٤ آیه ۱۵). اگر توبه کردند و اصلاح یافتند آنها را رها کنید (در مورد مرد) (سوره ٤ آیه ١٦). سپس ادعاء می کند که (سوره ۲۴ آیه ۲) با دو آیه بعدی در تناقض است و مجازات برای زنان و مردان در (سوره ٤ آیه ۱۵-١٦) متفاوت است، در حالی که در سوره ۲۴ آیه ۲ برای هردو یکسان است.

در پاسخ این ادعای ناشی از بدفهمی باید گفت: قرآن در رابطه به زنا و چگونکی مجازات مرد و زن زناکار نیز رهنمودهای حکیمانه دارد، توضیح مطلب ایجاب می کند تا آیات مورد نظر ناقد را در جلو خود بگذاریم و قضیه را در روشنایی آن ارزیابی کنیم، آیات اینها اند:

وَٱلَّٰتِي يَأۡتِينَ ٱلۡفَٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمۡ فَٱسۡتَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِنَّ أَرۡبَعَةٗ مِّنكُمۡۖ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمۡسِكُوهُنَّ فِي ٱلۡبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلۡمَوۡتُ أَوۡ يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلٗا * وَٱلَّذَانِ يَأۡتِيَٰنِهَا مِنكُمۡ فَـَٔاذُوهُمَاۖ فَإِن تَابَا وَأَصۡلَحَا فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ تَوَّابٗا رَّحِيمًا*

النساء: ۱۵- ۱۶

و آن زنانی از شما که به این کار فحش (زنا) می پردازند، پس چهار تن تان را برای

گواهی بر آنان بطلبید، پس اگر شهادت دادند آنان را تا زمانی در خانه ها نگهدارید که یا مرگ کار شان را به پایان رساند و یا خدا راهی برای شان مقرر کند، و اگر دو مرد از میان تان به آن مبادرت ورزند آنان را شکنجه کنید، پس اگر توبه کردند و خود را اصلاح کردند از آنان اعراض کنید؛ یقیناً که خدا توبه پذیر مهربان است.

در رابطه به این آیات مطالب آتی نیازمند توجه است:

- این حکم قبل از تعیین حد زنا صادر شده و حکم ابتدائی است.
- زنا به نام فحش (بی حیائی) یاد شده، در لفظ فحش مفهوم آشکار بودن و پیدا بودن هم مضمر است.
- برای مجازات زنا کننده حضور و شهادت چهار شاهد مسلمان ضروری خوانده شده. از این شرط معلوم می شود که اسلام در رابطه به مجازات یك انسان تا چه پیمانه ای دقت و احتیاط را لازم کرده است!!! اگر کسی دیگری را به زنا متهم کند ولی برای اثبات ادعاء خود نتواند چهار شاهد حاضر کند؛ از نظر اسلام مفتری و فاسق شمرده می شود، جزای افتراء و اتهامش هشتاد دره است و این که پس از این در هیچ موردی شهادت او پذیرفته نمی شود. و اگر این اتهام از سوی شوهر زن باشد؛ یا باید چهار شاهد بیاورد و یا چهار بار به نام خدا سوگند یاد کند که راست می گوید و بار پنجم بگوید که اگر دروغ گفته باشد لعنت خدا بر او، و اگر زن اعتراف نکند باید مثل شوهرش چهار بار به نام خدا سوگند یاد کند که شوهرش دروغ می گوید و بار پنجم بگوید که اگر او راست گفته باشد لعنت خدا بر او، در این صورت برئ الذمه خوانده می شود. شهادت شاهدان تنها در صورتی اعتبار دارد که عمل زنا را به چشم خود دیده باشند. شهادت مبتنی بر شك و گمان پذیرفته نمی شود. تمامی این تدابیر احتیاطی برای آن است تا هیچ کسی بنابر شك و گمان

مجازات نشود و عزتش صدمه نبیند، جلو قتلهای ناروا و خودسرانه گرفته شود، قضایا به محکمه شرعی راجع گردد و قاضی پس از غور و دقت کافی و شواهد معتبر و با کمال احتیاط فیصله اش را صادر کند.

- در این آیت تنها از زنان نام برده شده، از الفاظ آیت چنان معلوم می شود که اگر دو زن با هم مرتکب این کار فحش شوند، مجازات شان این است، با توجه به ترکیب الفاظ؛ برخی از مفسرین عزیز همین مطلب را از آن گرفته اند و آن را مربوط به همجنس بازی میان زنان خوانده، هر چند عده ای دیگر می گویند: مرادش زنا (میان مرد و زن) است و گویا در این جا تنها مجازات زنان بیان شده، بعداً با تعیین حد زنا و چگونگی مجازات مرد و زن زنا کار این حکم منسوخ گردیده. اما اگر به الفاظ آیت دقت کنیم و آن را در کنار آیت بعدی بگذاریم و قضاوت کنیم به وضاحت معلوم می شود که در این آیت هم به زنا اشاره شده و هم به همجنس بازی میان زنان، در این جا تنها چگونگی مجازات زنان بیان شده و در آیت بعدی همجنس بازی میان مردان و جزای آن بیان گردیده.

آیت صراحت دارد که الله متعال در رابطه به این موضوع بعداً وضاحت مزید و رهنمایی لازم خواهد داشت و جزای مناسبی برای آنان تعیین خواهد کرد. این جزاء در آیه دوم سوره النور مشخص گردید. البته در آن جا نیز تنها حد و جزای زنا مشخص شد، در آن جا در باره جزای همجنس بازان چیزی گفته نشده، از این معلوم می شود که جزای ذکر شده در این آیات به حال خود مانده و این صلاحیت به قاضی داده شده که برای تعزیر آنها جزای قید یا مجازات به گونه ای دیگر را حکم دهد.

در رابطه به تفسیر آیه ١٦ عده ای از مفسرین رأی نخستین را ارجح خوانده و

گفته اند: این آیه به همجنس بازی میان مردها اشاره دارد، ترکیب الفاظ آیه نیز همین مطلب را افاده می کند، اما برخی دیگر این را نیز مربوط زنا خوانده و می گویند: در این جا چگونگی مجازات مردان زناکار بیان شده.

آیه ۲ سوره النور این است:

ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ وَلۡيَشۡهَدۡ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ *

النور: ۲

هر یکی از زن و مرد زناکار را صد دره بزنید، و در دین الهی شما را در رابطه به آنان دلسوزی فرانگیرد، اگر بر خدا و روز آخرت باورد دارید، عذاب اینها را گروهی از مؤمنان مشاهده کنند.

تمامی مفسرین و فقهاء متفق اند که در این آیه حکم مربوط به مرد و زن زناکاری که مجرد اند بیان شده، اما در این خصوص میان آنان شاهد اختلاف رأی هستیم که دلیل این اختصاص چیست، کدام آیه قرآن منشأ اختصاص است یا کدام روایت از قول و عمل رسول الله صلی الله علیه و سلم؟ آیا در این رابطه وحی جداگانه و مشخصی به رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده یا از رهنمایی های قرآن حکم آن را استنباط کرده؟ اما اگر به ترکیب همین آیت و الفاظ آیت بعدی توجه کنیم به آسانی پی می بریم که منشأ این اختصاص خود همین آیت ها است، از فحوی آیت اول معلوم می شود که قبل از نزول این حکم قضیه زنا به محضر رسول الله صلی الله علیه و سلم راجع شده، وی قضاوت و فیصله را به نزول وحی منوط و مؤخر کرده، چون صیغه های (الزاني) و (الزانية) صیغه های معرفه بوده و

بر کسی اطلاق می شود که در باره اش قبلاً بحثی و اشاره ای صورت گرفته، اگر چنین نبود حتماً گفته می شد: اگر کسی زنا کرد مجازاتش چنین می باشد. در آیت بعدی در رابطه به همین (الزاني) گفته شده که او تنها زن زنکار و مشرك را به نکاح می گیرد. و این (الزانية) تنها با مرد زناکار و مشرك نکاح می کند. از این الفاظ به وضوح بیشتر معلوم می شود که در این آیات در باره کسانی بحث شده که متأهل نیستند و تا هنوز ازدواج نکرده اند. جزای چنین زناکاری چه مرد و چه زن صد دره است. دره چرمی، که زخمی بر جا نگذارد، و بر قسمتهای نازك بدن کوبیده نشود. این پرسش پیش می آید که پس جزای زناکار متأهل چیست و آیا منشأ حکم در باره آنان کدام آیه قرآن است یا کدام روایت و یا این که پیامبر صلی الله علیه و سلم با توجه به احکام مندرج در کتب قبلی این فتوی را داده اند؟!! مفسرین و فقهاء در این رابطه نیز متفق اند که جزای آنان رجم (سنگسار) است. اما در این زمینه اختلاف دارند که منشأ حکم چیست. رأی دقیق این است که رسول الله صلی الله علیه و سلم با توجه به جزای زناکار مجرد دریافته است که جزای زناکار متأهل باید بیش از آن باشد، و این جزا همان است که در شریعت قبلی آمده و قرآن آن را منسوخ نکرده، همان گونه که جزای زن آزاد و کنیز تفاوت دارد، جزای کنیز به این دلیل نصف جزای زن آزاد تعیین گردیده که او محدودیت هایی داشت و نمی توانست نکاح دلخواه خود را داشته باشد. پس جزای زناکار متأهل و مجرد نیز باید تفاوتهایی داشته باشد.

جناب ناقد! اگر اکنون معنی دقیق این آیات را فهمیده ای؛ به من بگو: چه تعارضی را میان آنها مشاهده می کنی؟!! این را نیز بگو که چرا مثل معترضین دیگر؛ این اعتراض را وارد نکرده ای که قرآن جزای سخت (و غیر متمدنانه!!) برای زناکار

تعیین کرده؟ جوابت را من می گویم: تو این مجموعه اعتراضات را از نوشتار مستشرق غربی ترجمه کرده ای، او در خدمت استعمار غربی و مبلغ کلیسا و مأمور تبلیغات خصمانه و دروغین علیه اسلام است، نمی تواند اعتراضی را وارد کند که به بایبل نیز بر می گردد، بایبل جزای زن زناکار را رجم قرار داده!!!

به حال کسانی تعجب و تأسف می کنیم که ارشادات قرآن در باره زنا را قابل اعتراض می خوانند!! به آنان می گوییم: اگر شما بنابر انگیزه های مذهبی تان اعتراض می کنید لطفاً مذهبی را در تمامی دنیا و در تمامی تاریخ بشری نشان دهید که زنا را جرم و گناه نخوانده و جزای آن را همین یا بیشتر از این نگرفته!! اگر شما مسیحی یا یهودی هستید یا شده اید؛ هر دوی این مذاهب به زنا به دیده جرم و گناه بزرگ می نگرند و جزای آن رجم می دانند!! هندو ها آن را گناه بزرگ نابخشودنی می خوانند و جزای آن را سوختاندن!! اما اگر شما غربگرای بی مذهب یا کمونیست و ملحد هستید و چنین جزایی را خلاف ترحم و عاطفه می خوانید؛ جواب ساده ما این است: نمونه های عملی ترحم شما کمونیستهای بی رحم و مزدور اتحاد شوری را در قبرهای دسته جمعی افغانستان، مخصوصاً پولیگون پلچرخی دیدیم، عاطفه شما غربگراها و باداران تان را در زندانهای بگرام، کندهار، ابوغریب و گوانتانامو دیدیم!!!

اما این که آیا از زاویه عقلی، علمی، اخلاقی و فطری می توان زنا را جرم خواند و زنکار را مستحق چنین جزایی؟ در پاسخ به این پرسش این عرائض را دارم:

- آیا به پرنده های کوچك توجه کرده اید که متصل جوانی و قادر شدن به پرواز و مستقل بودن از پدر و مادر، نر و ماده با هم جوره می شوند، در گوشه ای مصون لانه ای مشترکاً برای خود می سازند، تا پایان زندگی در کنار هم می باشند، میان

شان وفا و محبت، تمامی هم و غم شان این که چوچه هایی به دنیا بیاورند، آنها را بزرگ کنند، پریدن را به آنان یاد دهند، نه نر به ماده ای دیگر تمایلی نشان می دهد و نه ماده اش به نر دیگر، آیا زندگی پر از صفا، وفا و محبت این پرندگان کافی نیست که به استناد آن بگوییم: تقاضاء فطرت سالم همین است، تمایلات جنسی محرك زندگی مشترك، ساختن خانواده مشترك و هدفش تولید نسل و پرورش اولاد است.

- آیا خروسی را دیده اید که چند ماکیان را همزمان سرپرستی می کند، به نیازمندی های جنسی همه پاسخ می گوید، از آنان نگهداری می کند، با پنجه های نیرومندش زمین را برای آنان می کاود و برای جستجو دانه آماده می کند، اگر خروسی دیگر بر جوره های او قصد تجاوز کند به شدت با او می جنگد؛ به حدی که زخمی می شود، دلیل عمده جنگ میان آنها همین می باشد. بگویید: این صحنه چه پیامی را می رساند و از چه چیزی نمایندگی می کند؟!! آیا این پیام روشن را در جلو ما نمی گذارد که تجاوز بر حریم خانواده دیگران برای جانداران غیر قابل تحمل است، و عکس العمل در برابر آن تقضای فطرت و رمز بقای جانداران است؟!! اگر چنین نبود پروردگار ما این احساس را در فطرت جانداران به ودیعت نمی گذاشت که در برابر پدیده غیر فطری ریختن دو منی دو نر در رحم یك ماده حساسیت داشته باشند و از آن مانع شوند و عکس العمل جدی نشان دهند!!! آیا این عکس العمل فطری نشانه آن نیست که رمز بقاء جانداران و سلامت نسل شان در همین حساسیت و عکس العمل مضمر است و عدم مراعات این اصل فطری عواقب و پیآمدهای خطرناك دارد؟!!

ماهی ها را می بینیم که در اثنای جفت گیری با هم جوره جوره می شوند، به

محلی مصون می روند، نر با دم خود سنگهای محلی را کنار می زند، جای مناسبی برای تخمگذاری می سازد، ماده اش جلو می آید و در آن تخمگذاری می کند، در این اثناء جوره اش در حول و حوش ماده پاسبانی می کند و از نزدیك شدن ماهی های دیگر به محل مانع می شود، حرکاتش چنان که گویا مستی می کند، اگر کدام ماهی جسارت نزدیك شدن به جوره او را بکند به شدت بر او حمله ور می شود، ماده پس از فراغت کنار می رود و جا را برای نر تخلیه می کند و او جلو می آید و بر آن تخمها منی اش را می پاشد، سپس تخم ها را با سنگ ریزه ها و ریگ می پوشاند، شاید به این منظور که حیوانات و پرندگان آنها را نخورد و شاید هم به این منظور که ماهی دیگری کار خودش را با این تخمها نکند!!!

در فیلمی مشاهده می کردم که یك جوره ای از پرندگان جنگلی در شاخه درختی لانه ای برای خود ساختند، ماده اش در آن تخم گذاشت، اما قبل از این که بر تخمهایش بنشیند؛ جوره اش مرد، تنها ماند، خوشبخت بود و به زودی همسر جدید یافت، قرار شان بر آن شد تا در لانه قبلی ماده با هم زندگی کنند، زمانی که همسر جدیدش به لانه آمد و تخمها را دید، همه را از لانه پایین انداخت، و لانه را برای تخمهای جدید و از نسل خودش تخلیه کرد، برای آن که او تصمیم زندگی مشترك و جدید با جوره اش را به هدف داشتن چوچه های خودش گرفته بود، تا نسلش دوام کند و تقاضای فطرتش برآورده شود!!! به من بگویید: این صحنه چه درسی به ما می دهد؟! آیا برای انسانی سالم الفطرت همین درس کافی نیست که بگوید: آفریدگار هستی در فطرت و جبلت جانداران غریزه جنسی و لذت از آن را برای بقاء نسل آنان آفریده است، نه محض برای تلذذ، کسی که این غریزه را به گونه غیر فطری و فقط برای تلذذ جنسی و از طرق ناسالم و غیر طبیعی اشباع می کند،

یقیناً که به پیمانه ای جاهل اند که این پرندگان نسبت به آنان خیلی شرف دارند. اگر شما به زندگی جانداران توجه کنید برای تان هویدا خواهد شد که ارتباطات جنسی همه شان مطابق قوانین فطری و به هدف داشتن اولاد و ادامه نسل شان می باشد. قرآن کتاب خدای آفریدگار آسمانها و زمین و تمامی جانداران موجود در آن است، همانکه در فطرت هر یکی ویژگی های خاصی را گذاشته، در رابطه به غریزه جنسی انسان و چگونگی اشباع فطری آن رهنمودهای قرآن همانگونه است که مقتضای فطرت انسان است و ضامن بقاء و دوام نسلش.

به این نکته نیز باید توجه داشت که شریعت اسلامی به قضیه تنفیذ حدود چنان می نگرد که طبیب حاذقی به عمل جراحی، که تنها زمانی به عمل جراحی بیمار تحت معالجه اش مبادرت می ورزد که سفارش هایش در رابطه به پرهیز، استفاده از ادویه های لازم نتیجه مطلوب نداده و چاره ای جز عمل جراحی باقی نمانده.

دوستانی که می خواهند این موضوع را به گونه مفصلتر بررسی کنند آنان را به مطالعه تفسیر سوره النور در تفسیر د قرآن پلوشی دعوت می کنم.

در پایان از جناب ناقد می پرسم: با توجه به تفسیر و شرح آیات مورد نظرت آیا تعارضی را میان آنها سراغ داری؟!!

آیا یك انسان به گناه انسانی دیگر مؤاخذه می شود؟

ناقد خواسته است بگوید که قرآن از جانبی گناه و جرم را کار شخصی دانسته و می گوید که هیچکسی به گناه کسی دیگر مؤاخذه و مجازات نمی شود اما از جانبی

دیگر یهودی هایی را محکوم می کند که پدران شان ۲۰۰۰ سال قبل از بعثت محمد علیه السلام مرتکب گناه شده اند!! ادعاء ناقد صد صد دروغ و عکس حقیقت است، در هیچ آیه قرآن شائبه چنین حکم و محاکمه و قضاوت سراغ نمی شود!!! ادعاء ناقد مثل جملات غلطی که به کار برده غلط است، بیایید نخست جملات او را مشاهده کنید سپس کذب ادعاء اش را، او می نویسد: چه کسی زیان گناهان را (جزای گناه خود را) خواهد دید؟ قرآن می گوید هر کسی مسئولیت گناهان خود را بر عهده دارد (سوره ۱۷ آیه ۱۳-۱۵، سوره ۵۳ آیه ۳۸-۴۲)، اما قرآن یهودیان زمان محمد را برای گناهیی (گناهی) که اجدادشان ۲۰۰۰ سال پیش با ستایش (پرستش) گوساله طلاعی (طلایی) کرده اند محکوم میکند.

ناقد نتوانسته آیه ای را نشاندهی کند که سندی برای ادعاء کاذبانه او باشد، و در آن یهودی های زمان محمد علیه السلام به دلیل گناه اجداد شان قابل مؤاخذه و مجازات خوانده شده باشد. به این آیات و ترجمه آنها توجه کنید:

وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلْزَمْنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِى عُنُقِهِۦ ۖ وَنُخْرِجُ لَهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ كِتَٰبًا يَلْقَىٰهُ مَنشُورًا * ٱقْرَأْ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ ٱلْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا * مَّنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا * الاسراء: ۱۳-۱۵

و بختنامه هر انسانی را در گردنش گره زده ایم، و در روز قیامت چون کتاب گشوده ای برایش بیرون آریم که آن را دریافت خواهد کرد، (به او گفته شود) کتابت را بخوان؛ امروز نفس خودت چون حسابگری علیه خودت کفایت می کند، هر کی به راه راست رفت به سود خودش به راه راست می رود، و هرکی گمراه شود؛ به زیان خودش بی راهه می رود، و هیچ کسی بر دوش کشنده بارِ (گناه) دیگری نیست، و ما

تا آنگاه تعذیب کننده نیستیم که پیامبری برانگیزیم.

برخی از رهنمودهای این آیات متبارکه اینها اند:

- اعمال هر یکی ثبت می شود، سرنوشتش به رویت عملکردهایش تعیین می گردد، نیك بخت و بدبخت به استناد آن شناخته می شود، بختنامه هر انسانی در گردنش گره می خورد، در روز قیامت چون کتاب گشوده ای در اختیارش قرار می گیرد، خودش شاهد عملکردهایش در این کتاب خواهد بود، برایش گفته خواهد شد: کتابت را بخوان؛ امروز نفس خودت کافی است که حسابگری علیه خودت باشد، به ملامتگر، گواه، شاهد و محاسبی دیگر ضرورت نیست.
- هر کی به راه راست رفت به سود خودش به راه راست رفته و هر کی به بی راهه رفت به زیان خودش بی راهه رفته، هیچ کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد، اللّٰه متعال یکی را به گناه دیگری مؤاخذه و مجازات نمی کند، هر کسی بار گناه خودش را بر دوش خواهد کشید، نه پدر از بار پسرش می کاهد و نه فرزند از بار پدرش، نه روابط نسبی باعث نجات مجرم خواهد شد و نه سفارش و حمایت کسی او را کمك خواهد کرد.
- خدای دادگر تا آنگاه فیصله مجازات قومی را صادر نمی کند که پیامبری میان آنان مبعوث نکند و اتمام حجت ننماید. پس از فرستادن پیامبر حجت الهی به اتمام می رسد و زمان فیصله نهایی فرا می رسد، کسی را مجازات می کند که از این فرصت آخری استفاده نکرد و از کفر، شرك، ظلم و عصیان دست نکشید.

أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ * وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ * وَأَنَّ سَعْيَهُۥ سَوْفَ يُرَىٰ * ثُمَّ يُجْزَىٰهُ ٱلْجَزَآءَ ٱلْأَوْفَىٰ * النجم: ۳۸-۴۱

و این که هیچ (انسانی) بارکش؛ بار (گناهان) دیگری را بر دوش نمی کشد. و این که

برای انسان جز آن چیزی نیست که برایش سعی کرده، و این که سعی و کوشش او حتماً دیده خواهد شد، سپس پاداش و پادافراه کامل به او داده خواهد شد.

رهنمودهای این آیات متبرکه در باره مجازات؛ ضابطه ای عادلانه و قانون مبنی بر حق و انصاف در قبال مخاطب خود می گذارد و می گوید: جرم عمل شخصی است؛ جز مجرم هیچ کسی دیگر را نباید به استناد آن مؤاخذه و مجازات کرد. و این چیزی است که جهانیان امروز اهمیت و ارزش آن را درك نموده و در تمامی قوانین مدنی و قوانین اساسی کشورهای متمدن می درخشد!!!

به جناب ناقد می گویم: این نه تنها یکی از ضوابط اساسی قرآن است بلکه در همین آیات گفته شده که این ضابطه در تمامی کتب الهی درج شده!!، حال به ادعای تو بر می گردیم که نوشته ای: "اما قرآن یهودیان زمان محمد را برای گناهیی (گناهی) که اجدادشان ۲۰۰۰ سال پیش با ستایش (پرستش) گوساله طلاعی (طلایی) کرده اند محکوم میکند. "، تو یا عمداً دروغ گفته ای یا اشتباهاً مرتکب افتراء شده ای، قرآن نه تنها یهودی های زمان محمد علیه السلام را به دلیل گناه اجداد شان سرزنش نکرده و قابل مجازات نشمرده بلکه همان اجداد شان را که از مقام بلند خداپرستی به حضیض پست گوساله پرستی سقوط کردند مورد عفو الهی خوانده و می فرماید: . . . . ثُمَّ ٱتَّخَذُواْ ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ فَعَفَوۡنَا عَن ذَٰلِكَۚ وَءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ سُلۡطَٰنٗا مُّبِينٗا * النساء: ۱۵۳. . . . سپس گوساله را (چون معبود) گرفتند؛ (این هم) پس از آن که نشانه های روشنی (رهنمودهای الهی) به آنان آمد، از این هم گذشتیم و عفو کردیم، و به موسی برهان و حجت روشنی دادیم.

آیا مسیحیان به بهشت وارد خواهند شد؟

ناقد ادعاء می کند که در برخی از آیات قرآن گفته شده که مسیحیان وارد بهشت می شوند و در برخی دیگر عکس آن آمده و گفته شده که آنها وارد بهشت نخواهند شد!! می نویسد: (سوره ۲ آیه ٦۲) و (سوره ۵ آیه ٦۹) می گویند «آری» و (سوره ۵ آیه ۷۲، تنها بعد از ۳ آیه) و (سوره ۳ آیه ۸۵) می گوید «نه».

جناب ناقد! در این جا نیز مرتکب مغالطه شده ای، در آیات مورد نظرت نه تنها هیچ تعارضی وجود ندارد، بلکه بر این مطلب تأکید دارند که نجات هر انسانی به ایمان و عمل صالح او گره خورده، نه به این که منسوب به کدام گروه مذهبی است و نام آن گروه چیست، از میان کسانی که خود را مسلمان، یهودی، مسیحی و صابئی می خوانند کسانی به فلاح و رستگاری نائل خواهند شد و نه خوفی متوجه آنان خواهد بود و نه حزنی؛ که راه ایمان و عمل صالح را برگزیده اند. آیات صراحت دارد که مسیحیان کافر و مشرك به دوزخ خواهند رفت.

این هم آیات ٦۹ و ۷۲ که عینك های تو آن را متعارض نشان داده:

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِـُٔونَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * المائده: ۶۹

یقیناً آنان که ایمان آورده اند (مسلمانان)، و آنان که یهودی شده اند و صابئی ها و مسیحیان؛ (از میان آنان) هر کی به خدا و روز آخرت ایمان آورده و عمل نیك دارد؛ نه بیمی متوجه آنان است و نه اندوهگین خواهند شد.

لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ ۖ وَقَالَ ٱلْمَسِيحُ يَٰبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّى وَرَبَّكُمْ ۖ إِنَّهُۥ مَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ ٱلْجَنَّةَ وَمَأْوَىٰهُ ٱلنَّارُ ۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ * المائده: ۷۲

یقیناً آنانی کافر شده اند که گفتند: خدا همان مسیح پسر مریم است، در حالی که مسیح خودش گفت: ای بنی اسرائیل! اللّه را که پروردگار من و پروردگار شماست بپرستید، یقیناً هر کی در رابطه به خدا مرتکب شرك شد خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش دوزخ است و این ستمگران هیچ یاوری ندارند.

جناب! در کجای این آیات تعارضی را سراغ داری و چه کسی ادعاء پوچ تعارض میان آیات را خواهد پذیرفت؟

تعبیر نادرست از یك آیت متشابه

ناقد به نقد آنه ای پرداخته که نه تنها معنی دقیق آن را نمی داند بلکه تعبیر کاملاً وارونه و نادرست از آن دارد!! او می نویسد: تنها خدا میداند یا بعضی از انسانها هم میدانند؟ مشخص یا غیر قابل درک؟، . . . «قرآن به زبان عربی روشن است» (سوره ١٦ آیه ١٠٣) اما هیچ کس نمیداند تفسیر آن چیست جز اللّه (سوره ٣ آیه ٧). و انسانهای اهل فهم نیز میدانند (سوره ٣ آیه ٧).

جناب ناقد! قرآن واضح، مبین، روشنگر و برای هر انسان خردمند آسان و قابل درك است، هیچ لفظ مبهم و غیر قابل فهم در قرآن وجود ندارد، آیه مورد نظرت (آیه ٧ سوره ٣) به موضوع خاصی می پردازد، نه به مجموع قرآن؛ موضوع بحثش آیات متشابه است، آیاتی که در آن اشیاء غیبی غیرملموس و غیرمشهود به کمك کلمات و الفاظی معرفی گردیده که در اصل برای اشیاء مشهود و ملموس وضع گردیده. در مواردی که قرآن به قضایای آن طرف دید و درك انسان می پردازد، از غیب و امور و اشیاء مربوط به آن بحث می کند، پای قاموس انسان از دویدن در

این میدان لنگ است، الفاظ، کلمات و نامهایی در اختیار ندارد که از عهده معرفی دقیق امور و اشیاء عالم غیب برآید، چاره ای جز این وجود ندارد که از فن تشبیه استمداد جست و الفاظ وضع شده برای اشیاء مشهود را بکار گرفت، تا معلومات نسبی از اشیاء غیبی در اختیار مخاطب قرار گیرد. در آیاتی که این نوع تشبیه و این گونه الفاظ برای اشیاء غیبی به کار رفته قرآن آن را آیات متشابهات خوانده است، در باره این آیات می فرماید:

هُوَ ٱلَّذِیٓ أَنزَلَ عَلَیۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَایَٰتٌ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٌۖ فَأَمَّا ٱلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمۡ زَیۡغٞ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِیلِهِۦۖ وَمَا یَعۡلَمُ تَأۡوِیلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِی ٱلۡعِلۡمِ یَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا یَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ * آل عمران: ۷

او همان است که این کتاب را بر تو نازل کرد؛ که برخی از آیاتش محکم اند؛ اینها محور کتاب اند؛ و بقیه متشابه، اما آنان که در دلهای شان کجی است؛ در پی متشابه آن می افتند، در جستجوی فتنه و در جستجوی تأویل آن؛ در حالی که تأویلش را جز خدا کسی نمی داند، و افراد راسخ العلم می گویند: به آن ایمان داریم، همه از سوی پروردگار ما اند، و تنها خردمندان پند می پذیرند.

این آیات چند مطلب اساسی را بازگو می کند:

- کتاب خدا در مجموع شامل دو نوع آیات است: محکم و متشابه، برخی در باره اشیائی به بحث پرداخته که برای انسان قابل درك و مشاهده اند، و برای آن نامهای مشخص در قاموس خود دارد، برخی دیگر به اشیائی پرداخته که از نظر انسان غائب اند و انسان برای آنها نامی ندارد که تمامی مواصفات آنها را بازگو کند، نوع اول آیات را (آیات محکم) نامیده و نوع دوم را (متشابهات).

- **آیات مُحکم آنهایی اند که هم موضوع بحث شان اشیای مشهود و آشکار اند و هم الفاظ آنها الفاظی است که انسان برای این اشیاء وضع کرده و بکار می برد.**
- **آیات متشابه آنهایی اند که در آنها فن تشبیه به کار رفته، موضوع بحث آنها اشیاء پنهان از دیده های انسان اند، و غرض معرفی آنها الفاظی بکار رفته که اساساً برای اشیاء مشهود و ملموس وضع گردیده.**
- **مطالب اصلی و اساسی کتاب در آیاتی بیان گردیده که مُحکم اند و تشبیهی در آن بکار نرفته.**
- **آیات متشابه آیاتی اند که فهم مطالب آن به کمی غور و دقت ضرورت دارد؛ باید به همین آیات محکم راجع شوند و در روشنایی آن تفسیر و توضیح شوند، چون اینها (ام) کتاب یعنی اصل و محور آن است.**
- **کسانی که در دلهای شان کجی و آلودگی باشد به آیات محکم و مراد آیات متشابه اکتفاء ننموده برعکس آیات متشابه را موضوع بحث و نقاش خود می سازند.**
- **اینها یا قصد ایجاد فتنه ها و شکوك و شبهات در اذهان مردم را دارند و می خواهند مردم را از اهتمام و اکتفاء به آیات محکم باز دارند و مصروف بحث های جنجال برانگیز کنند، یا این که تلاش می ورزند به تأویل (کنه) الفاظ آیات متشابه پی ببرند؛ در حالی که تأویلش را جز خدا احدی نمی داند، معنی لغوی تأویل برگرداندن به اول یا اصل است، تأویل یعنی تلاش برای دانستن کُنه و ماهیت شی تشبیه شده در آیات متشابه، گویا آنان می خواهند بدانند که حالت و کیفیت اصلی و اولی شی تشبیه شده چگونه است!!**
- **علم تأویل آیات متشابه مختص به خداست، هیچ کسی دیگر نمی تواند تأویل**

آن را درك كند.

خوب است این مطلب را با مثالی توضیح دهم: قرآن می فرماید که خدا بر عرش استوی کرد؛ مراد این آیه واضح است و آن این که خدا زمام امور تمامی عالم را به حیث سلطان و مَلِك آن در اختیار خود گرفت، افراد فتنه جو که دلهای کج دارند و در پی ایجاد فتنه اند چگونگی عرش و چگونگی استوی خدا بر عرش را موضوع بحث می سازند و از این طریق از یك سو میان مؤمنان شکوك و شبهات ایجاد می کنند و از سوی دیگر جدالها و مناقشات بی حاصل و فتنه انگیز. احدی جز خدا نمی داند که عرش چگونه است و استوی خدا بر عرش چگونه.

جناب ناقد! آیا فهمیدی که در ابطه به معنی دقیق این آیات مرتکب خبط و خطأ شده ای؟!!

فرعون کی فرمان قتل پسرهای خردسال را داد؟

این نیز یکی دیگر از پرسشهای اعتراض آمیز ناقد ناآگاه از عظمت قرآن و رهنموهای انسانساز آن است، در نتجیه عدم دقت در آیات قرآن پنداشته است که شاید بیان قرآن در مورد فرمان قتل پسران بنی اسرائیل از سوی فرعون از یك آیه تا آیه ای دیگر تفاوتی داشته باشد!! می نویسد: (سوره ٤٠ آیه ٢٣-٢٥) می گوید: (این فرمان را زمانی داد که) موسی پیامبر بود و در مورد خدا برای فرعون صحبت کرد. و (سوره ٢٠ آیه ٣٨-٣٩) می گوید: وقتی موسی یک نوزاد بود!!

جناب ناقد! خبط و خطأ تو و مغالطه استادانت در این رابطه نیز عمیق تر و قبیح تر از موارد دیگر است!! متوجه نشده اید که این فرمان هم در زمان تولد موسی علیه السلام صادر شده و هم در زمانی که چون پیامبر خدا به مصر و غرض

مقابله با فرعون و هامان و قارون رفت. يك آيه به كشتار نوزادان بنى اسرائيل اشاره دارد و آيه ديگر به كشتار پسران جوان شان. تنها افراد ديرفهم و حقود اين آيات را متعارض همديگر خواهند خواند!! آيات اينها اند:

وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَا وَسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٍ * إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَهَٰمَٰنَ وَقَٰرُونَ فَقَالُواْ سَٰحِرٞ كَذَّابٞ * فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلۡحَقِّ مِنۡ عِندِنَا قَالُواْ ٱقۡتُلُوٓاْ أَبۡنَآءَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ وَٱسۡتَحۡيُواْ نِسَآءَهُمۡۚ وَمَا كَيۡدُ ٱلۡكَٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَٰلٖ * غافر: ٢٣-٢٥

و يقيناً كه موسى را با آيات خود و برهان روشن فرستاديم؛ به سوى فرعون، هامان و قارون، كه آنان گفتند: دروغگوى جادوگر است. و آنگاه كه از سوى ما دين حق را به آنان آورد؛ گفتند: پسران كسانى را بكشيد كه با او اند و ايمان آورده اند، و زنان شان را زنده بگذاريد، و اين در حالى كه تدبير كافران در چيزى جز ضلالت نبود.

رهنمودهاى روشنگر اين آيات متبركه اينها اند:

- موسى عليه السلام در حالى كه جز آيات و سلطان مبين هيچ چيزى ديگر در اختيار نداشت؛ به مقابله سردمداران سه نيروى مسلط بر مصر رفت، به مقابله زر و زور و تزوير، به مقابله فرعون، هامان و قارون، كه يكى فرمانروواى مصر و سمبول اقتدار و زعامت سياسى است، ديگرش مفتى و مفكر نظام و سمبول مذهبداران در خدمت فرعون، و سومى سمبول طبقه ثروتمند جامعه مصر، هر سه دست در دست هم گذاشته اند و مشتركاً بر مصر و مردمان ستمكشيده اش حكومت مى كنند. مأموريت موسى اين است كه نخست با فرعون، سپس با هامان و در پايان با قارون مبارزه كند، نخست بايد جمره بزرگتر را بكوبد؛ سپس جمره وسطى و در پايان جمره كوچك و حقير را، و زمانى نيز با همه در يك جبهه و همزمان مبارزه كند، موسى خواهان آزادى بنى اسرائيل است و آل فرعون در پى در اسارت داشتن آنان. دشمن

نخست جبهه جنگ سرد را علیه او باز می کند و به تبلیغات گمراه کن می پردازد، گاهی او را ساحر می خواند و گاهی کذاب و دروغگو، و چون دید که این تبلیغات مؤثر نیست و نمی توان با آن جلو پیشروی ها و گسترش دعوت موسی علیه السلام را گرفت؛ تصمیم گرفت تا جوانانی را یکی پی دیگر دستگیر و بکشد که در کنار موسی ایستاده اند و راه ایمان را برگزیده اند، اما این نیز نتیجه مطلوب تحویل نداد؛ بناءً تصمیم گرفت تا موسی را به قتل برساند و به این ترتیب منشأ این خطر را از میان بردارد.

- اللّٰه متعال موسی علیه السلام له با آیات خود و نشانه های روشنگر به سوی فرعون، هامان و قارون (در اصل سه طبقه حاکم بر مصر) فرستاد، توأم با این رهنمود که در مصر مقابله اش با کدام نیروها خواهد بود، و چگونه با آنها مقابله کند، نخست با کدام جبهه و در قدمهای بعدی با کدام کدام جبه، با همه ولی به تدریج و یکی پی دیگر. قرآن؛ خط مشی مبارزه پیامبران علیهم السلام را در داستان موسی علیه السلام و مقابله اش با سه نیروی حاکم بر مصر چنان ترسیم می کند که هم علیه فرعون ستمگر، هم هامان عوام فریب و مکار و هم قارون غارتگر و زراندوز مقابله می کنند، یکی ممثل زعامت ظالمانه، دیگرش ممثل رهبران مذهبی مکار و دین فروش و سومی ممثل زراندوزان حریص و غارتگر. قرآن می فرماید که همواره و در تمامی فراز و نشیب های تاریخ بشری این سه گروه به جنگ پیامبران علیهم السلام پرداخته اند.
- زمانی که موسی علیه السلام اهالی مصر را به سوی خدا و دین حق دعوت کرد و عِده ای از جوانان مصر به او ایمان آوردند؛ نیروهای زر، زور و تزویر جنگ سرد شان را به جنگ گرم تبدیل کردند و تصمیم گرفتند تا این جوانان مؤمن را از دم تیغ

بکشند، اما کاری به زنان نداشته باشند، باید بنگریم که معنی دقیق این تصمیم چیست. با توجه به آیات دیگر قرآن می فهمیم که آل فرعون (پیروان و حامیانش) هم قبل از تولد موسی علیه السلام به کشتار نوزادان بنی اسرائیل دست یازیده اند و هم بعد از بعثت او، هدف کشتار در نوبت اول این بود تا قوم بنی اسرائیل را در حالت ضعف و ناتوانی نگهدارد و از ازدیاد نفوس شان مانع شود، و زنان را زنده بگذارند تا چون کنیز و خادم در خدمت آنان باشند، اما در نوبت بعدی فیصله کشتار جوانانی را صادر کرده اند که بر موسی علیه السلام ایمان آوردند. در آیات ۳۸-۳۹ سوره طه به کشتار نخستین و در آیات ۲۳-۲۵سوره مؤمن به کشتار بعدی اشاره شده.

به جناب ناقد این را نیز باید گفت که فرعون زمان ما نیز همان کار فرعون زمان مو سی علیه السلام را تکرار می کند، این نیز هم نوزادان ما را می کشد و هم جوانان ما را، به ما و تمامی اتباع کشورهای جهان سوم که سرمایه ها و داشته های شان توسط استعمارگران غربی غارت و غصب شده و فقر و گرسنگی را بر این کشورها تحمیل کرده اند؛ می گویند: عامل فقر تان نه مائیم و نه نظام ظالمانه ای که ما بر کشورهای تان تحمیل کرده ایم؛ بلکه کثرت نفوس تان باعث این فقر است، از ازدیاد نفوس تان مانع شوید، نوزادان تان را در رحم مادر با زهر تابلیتهای شیرین بکشید، و در مقابل نسل مرغ و خوك را بیشتر کنید تا مشکلات اقتصادی تان حل گردد!!! قرآن با اشاره به کشتار فرزندان بنی اسرائیل به این حقیقت اشاره می کند که همواره سردمداران نظامهای ستمگر و غارتگر از ازدیاد نفوس بومی های مستعمرات شان و مردم ستمکشیده تحت سلطه ظالمانه شان می هراسند، نوزادان شان را در رحم مادر می کشند و جوانان شان را آنگاه که در برابر ستم قیام می

کنند!! امروز بزرگترین دغدغه غرب این است که از یك سو نفوس مسلمانان در حال ازدیاد است و از سوی دیگر نفوس سفیدپوستان چشم کبود مسلط بر دنیا در حال کاهش، یکی در حالت فقر نیز داشتن فرزندان بیشتر را دوست دارد و دشواری های آن را متحمل می شود و دیگری از داشتن اولاد خودداری می ورزد و در عوض آن سگ و پشك را به فرزندی می گیرد و عطش داشتن فرزند را با آن اشباع می کند!! و اما برخورد شان با جوانان را در حوادث لیبیا، مصر، عراق، افغانستان، سوریه، فلسطین، الجزائر، یمن، سودان، فلیپین، پاکستان، صومالیه، .... به قضاوت بگیرید، همین که گروهی از جوانان؛ با شعار آزادی؛ در گوشه ای از دنیا قیام می کند؛ تمامی نیروهای غربی دست به هم می دهند و از هزاران میل دورتر می آیند و با سلاحهای کشنده شان به کشتار بی رحمانه این جوانان می پردازند و به این ترتیب تجربه های فرعون در رابطه به کشتار نوزادان و جوانان بنی اسرائیل را تکرار می کنند.

جبر و اختیار

یکی از نقادان مقلد؛ گفته یکی از استادانش را در باره قرآن این گونه ترسیم می کند: ژول لابیوم J. Labeaume اسلام شناس قرن نوزدهم فرانسه در کتاب خود «تجزیه قرآن» می نویسد: در بیش از صد آیه قرآن می خوانیم که تمامی مسائل مربوط به انسان و جهان و کائنات از جمله اعمال و کردار انسان، تمامی سخنان و افکار، تولد و مرگ و بالطبع طول عمر، احساسات درونی و ریزترین فعل و انفعالات مجموعه طبیعت و کهکشانها و حتی کوچکترینشان؛ همه و همه؛ توسط خداوند از پیش مشخص و تعیین شده و بطور دقیق در «لوح محفوظ» ثبت و نگهداری می شود. نتیجه گیری ژول لابیوم از این مقدمه چنین است: پس بدینسان، انسان عاری

از قدرت تشخیص و انتخاب است. اما در سوی دیگر، همین خداوند متعال در آیاتی چند شدیداً تهدید و تأکید می کند که "انسان مسئول مستقیم اعمال خویش است و برای آنانی که به راهی غیر از آنچه مقرر کرده ایم می روند آتشی سخت مهیا کرده ایم" (۱۰٤ انعام، ۱۵ جاثیه، ٦۷ توبه، ۵۱ اعراف، النجم ۳۸ و ۳۹)، و باز در کنار این تناقض آشکار می بینیم که در جای دیگر خداوند در اقدامی غیر مترقبه اعلام می کند که «شیطان را مأمور گمراهی انسانها قرار داده است» (سبا؛ ۲۱)، در همین رابطه دکتر شجاع الدین شفا چنین متذکر می شود: «البته با همه گذشت قرون، هنوز بدین دو پرسش پاسخ قانع کننده ای داده نشده است که اگر خدا خودش به شیطان اجازه داده بود که مردمان را گمراه کند، گناه آدم و حوا که فریب این شیطان را خوردند چه بود؟ و به فرضِ آن هم که این دو گناهکار بودند چرا باید فرزندان نسل های بعدی آن ها بابت گناه این پدر و مادر ساده لوح جواب پس بدهند؟».

در پاسخ این مستشرق فرانسوی که دیدگاهایش نسبت به اسلام منبعث از درك و تشخیص و ارزیابی های خودش نه بلکه جزء مأموریتی است که بر عهده اش گذاشته شده؛ او در مقدم سپاه جنگ فکری غرب علیه اسلام یك مبلغ است، اسلام شناسی برای او یك حرفه است، اگر او مبانی اسلامی را به نقد نکشد مأموریتش را انجام نداده است، در پاسخ او و کسانی که افکار زهرآگین او را ترجمه و تبلیغ می کنند؛ عرائضی به خوانندگان عزیز این رساله دارم:

- نوشته های مندرج در لوح محفوظ نه تنها اختیار انسان را سلب نمی کند؛ بلکه بر اختیار انسان صحه می گذارد، این نیز در آن درج است که انسان یك موجود بااختیار است، می تواند از میان چند بدیل یکی را انتخاب کند، او می تواند سمت و

سوی حرکت خود را خود انتخاب کند و به اختیار خود در آن حرکت نماید. این نوشته و این اختیار شبیه آن است که کسی بگوید: انسان می تواند از آکسیجن و هایروجن آب بسازد؛ مشروط به این که فورمولها و ضوابط و سنن حاکم بر طبیعت را مراعات کند، یعنی انسان در ساختن آب از جانبی صاحب اختیار است و از جانبی دیگر مقید به ضوابط، وجود این ضوابط اختیار او را سلب نمی کند بلکه محدود می سازد، او می تواند کارهای زیادی را به انتخاب و اختیار خودش انجام دهد اما در صورت التزام به قواعد مربوطه، انجام هیچ کاری در این عالم بدون مراعات ضوابط و سنن حاکم بر طبیعت برای او ممکن و مقدور نیست، پس او هم دارای اختیار است و هم مقید به محدودیت ها. نوشته های لوح محفوظ شبیه ضوابط حاکم بر طبیعت است، انسان می تواند کارهای زیادی را به اختیار و انتخاب خود انجام دهد اما در محدوده ای از قبل وضع و تعیین شده، او نه مختار مطلق است و نه بی اختیار مطلق. خداوند متعال قبل از آفرینش عالم؛ تمامی آن چه در کائنات رخ می دهد؛ چه مربوط به جمادات و اشیاء بی اختیار و صد در صد محکوم و مقهور است و چه مربوط به انسان دارای اختیار؛ همه را در لوح محفوظ درج کرده، ثبت و درج آنها در لوح محفوظ منافی اختیار انسان نیست، و از او موجود محکوم و بی اختیار نمی سازد، لوح محفوظ نشانگر علم غیب خداست؛ نه فیصله نامه محکومیت و بی اختیار بودن انسان، خداوند عالم الغیب می داند که در کائنات و مطابق سنن و ضوابطی که وضع کرده چه کارهایی انجام خواهد شد، تمامی اینها را از قبل نوشته، چنین کاری برای انسان محال و ناممکن است اما برای خدا سهل و آسان؛ چون خدا عالم الغیب است و انسان از درك غیب عاجز و ناتوان. کتابت در لوح محفوظ؛ در مواردی کتابت بالحکم است و در مواردی کتابت بالوصف.

- قرآن در رابطه به استقلال و اختیار انسان صراحتهایی دارد که مجال هر نوع شك و شبه را از میان می برد. ادعای ژول لابیوم نادرست است که بیش از صد آیه قرآن بی اختیار بودن انسان را افاده می کند، قضیه کاملاً خلاف ادعاء او است، صدها آیه قرآن به گونه مستقیم و غیرمستقیم این مطلب را افاده می کند که انسان در انتخاب راه خوب و بد آزاد و دارای اختیار است، فقط چند آیه انگشت شمار چنان اند که افراد سطحی نگر؛ بی اختیار بودن انسان از آن خواهند فهمید!! از ژول لابیوم می پرسم: آیا همین کافی نیست که بگویی: رأی قطعی و نهایی قرآن همین است که انسان در انتخاب راه خود آزاد و بااختیار است؟!! چرا آیاتی را که از درك درست آن عاجز بوده ای در روشنایی همین آیات صریح به بحث نگرفته ای و از تعبیری خودداری نه ورزیده ای که با تمامی این آیات تصادم می کنند؟!!! تو این کار را که تقاضای ارزیابی های علمی است نکرده ای؛ بگذار من یکی از این آیات و تفسیر دقیق آن را در جلوت قرار دهم و بعد قضاوتت را در باره تعبیر و انتباه نادرست خودت خواستار شوم، آیات اینها اند:

إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ * لِمَن شَآءَ مِنكُمۡ أَن يَسۡتَقِيمَ * وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ * التكوير: ٢٧-٢٩

این جز پندی برای عالمیان نیست، برای هر آنکس تان که خواهد راست رو شود. و نخواهید مگر اینکه بخواهد خدا: پروردگار عالمیان.

در این آیات از جانبی به استقلال و مشیت آزاد انسان اشاره شده و از جانبی دیگر به این که مشیت انسان تابع مشیت الهی است!! در یکی گفته شده که قرآن برای کسی مایه پند و ذکر است که بخواهد راه راست را بشناسد و در آن جلو رود، و در دیگری گفته شده که: تا خدای پروردگار هستی چیزی را نخواسته است شما

نمی توانید آنرا بخواهید. این موضوع برای کسانیکه فهم عمیقی از رهنمودهای قرآنی ندارند، سؤالاتی را ایجاد کرده است، گمان می کنند که معنی این آیه این است که: خواست ما به نحوی تابع خواست خدا است که تا او نخواسته است خواهشی در ما ایجاد نمی شود، بخواست او خواهشی در ما نطفه می بندد و "اراده" و "عزم" کاری در ما ایجاد می شود!! می گویند: اگر قضیه چنین است که هرچه را ما می خواهیم و اراده و عزم انجام آنرا می کنیم خدا آنرا در دل ما برانگیخته است و ما را به انجام آن واداشته است، پس چرا ما در باره چنین کاری مورد پرسش قرار گیریم و مستحق مکافات و مجازات شمرده شویم؟! تا خدا نخواسته باشد ما نمی توانیم چیزی را بخواهیم، تا اراده خدا بر انجام کاری نرفته باشد ما نمی توانیم کاری را انجام دهیم، خواهش هرچیزی و اراده انجام هرکاری را خدا در دل ما القاء می کند، پس به چه دلیلی باید در مورد گناهان مان مؤاخذه شویم؟ این موضوع یکی از مباحث مربوط به "قضا و قدر" است که یکی از مبادی مهم اعتقادی مسلمانان را تشکیل می دهد و به این سؤال جواب می گوید که آیا انسان آزاد و مختار آفریده شده و یا "مجبور" و "محکوم"؟ آیا درعملکردهایش از استقلال و حریت برخوردار است یا محکوم مقدراتیست که او را در حصار خود گرفته و مجال مخالفت با آنرا از او سلب کرده است؟ ویا حالتی میان این دو: آزادی و اختیار نسبی و محکومیت و مجبوریت نسبی؟ برای درك بهتر این موضوع باید نخست معانی مفاهیم مربوط به این مبحث را شناخت و سپس به چگونگی ارتباط فمابین آنها پی برد، این مفاهیم عبارت اند از:

قضاء: ما در این هستی سنن و ضوابطی را مشاهده می کنیم که همه چیز مقهور و محکوم آن بوده و هیچ پدیده ای را مجال سرکشی و نافرمانی از آن نیست،

هرکاری مطابق این سنن و ضوابط صورت می گیرد، هیچ عمل خرد و بزرگی و هیچ حرکت بسیط و پیچیده ای بدون پابندی و التزام صد درصد به این ضوابط انجام نمی یابد، هرچه پدید می آید، ارتقاء نموده، به حد معین قوت و کمال می رسد، از آنجا روبه پائین بسوی ضعف وناتوانی می رود، به زوال محکوم می شود، عمرش پایان می یابد و جایش را به پدیده جوان، پرتوان و نشیط دیگری می گذارد، همه مطابق سنن و ضوابط حاکم بر این هستی انجام می یابند، در قاموس قرآن این سنن و ضوابط به صیغه "قضاء" یاد شده است که دارای دوبخش است:

الف: قضای تکوینی شامل سنن و ضوابط حاکم بر کائنات.

ب: قضای تشریعی شامل قوانین و مقرراتی که برای تنظیم زندگی فردی و اجتماعی انسان وضع شده.

خدا جل شأنه در معامله خود با بنده سننی ثابت دارد که برکردار و افعال او مطابق این سنن پاداش و پادافراه مرتب می کند. همچنان برای انجام هرکاری موعد ثابتی وضع شده که تغییر نمی کند و پس و پیش نمی شود.

انسان امروز به این حقیقت پی برده که همه چیز این کائنات گسترده و فراخ؛ منقاد ضوابط و سنن ثابت بوده، حرکت، سرعت، شتاب، انداخت، سقوط، نحوه ترکیب عناصر، چگونگی پیدایش مواد و مرکبات، رشد و نموی موجودات، کهولت و تخریب و تجزیه و بالآخره نابودی آن همه مطابق این سنن ثابت که ساینس آنرا "فورمول" و "قوانین فزیکی" می نامد، صورت می گیرد.

قدر: که معنی لغوی آن اندازه و حد و توان است و در مبحث قضاء و قدر بمعنی اندازه به بحث گرفته می شود و این مفهوم را افاده می کند که آفریدگار هستی هرچیزی را به اندازه ثابت و معینی آفریده، برای مقدار آن حد مشخص وضع

کرده، میان اندازه و مقدار همه آفریده ها تناسب و تعادل دقیقی ایجاد کرده، نمی گذارد این تعادل و توازن از میان رفته، مقدار ضروری اشیاء کم و زیاد گردد، برای حرکت هر پدیده ای در این هستی مسیر ثابتی وضع کرده، برای پیدایش، دوام و فنای آن اجل معینی تعیین کرده، هرپیش آمدی باید در موعد ثابت خود بوقوع بپیوندد.

امروز ساینس به این اذعان دارد که هر چیز این کائنات مقدار و اندازه ثابت و معینی دارد، با وجود تحولات و دگرگونی های مسلسل در هستی و تحول پدیده ای به پدیده ای دیگر و تغییر شکل ماده ای به ماده ای دیگر؛ این مقادیر؛ ثابت و تعادل و توازن میان اشیاء به حال خود مانده، تغییر و دگرگونی در آن ایجاد نمی شود، اگر اندکترین تغییری در این تناسب بوجود آید و توازن و تعادل مذکور صدمه ای ببیند، امکان زندگی در روی زمین از میان خواهد رفت و نظام موجود هستی متلاشی خواهد شد، ساینس اعتراف می کند که هر پدیده ای از آغاز پیدایشش، تا کهولت و تجزیه ونابودی خود مسیر معین و مدار ثابتی را طی می کند و دارای عمر ثابتیست. امروز ساینس با توجه به عمر ثابت برخی از عناصر؛ عمر زمین و خورشید را تعیین می کند!!

اراده: بمعنی عزم و تصمیم انجام کاری بوده و این مطلب را افاده می کند که هرکاری در این هستی، مطابق "قضاء و قدر" و به اراده پروردگار این هستی انجام می یابد، نباید تصور کرد که پس از پیدایش این کائنات و تعیین مقدار ثابت هرچیزی درآن و وضع سنن و ضوابط حاکم برآن، هستی را به حال خود گذاشته، و اکنون حوادث خودبخود، مطابق این فورمول ها و ضوابط و بشکل جریان طبیعی رونما می شوند، برعکس هرچند انجام هرکاری و انجام هرتحولی مطابق سنن ثابت و

تغییر ناپذیر الهی است، ولی آغاز و انجام آن مطابق اراده خدای پروردگار هستی بوده و اوست که لحظه به لحظه آنرا اداره می کند، توجیه می نماید و نتائجی خاص برآن مرتب می کند. حال باید بنگریم که با وجود باور به اینکه اندازه ها و مقادیر و مقدرات از قبل تعیین شده، سنن ثابت و تغییر ناپذیری برهمه هستی حکومت می کند و هر کاری به اراده خدا انجام می یابد، مجالی برای این باور باقی می ماند که انسان دارای استقلال و اختیار نسبی بوده در انتخاب یکی از دو بدیل مجبور نبوده، می تواند با آزادی و بدون اکراه و اجبار یکی را به انتخاب خود برگزیند؟

بر چند آیه در این رابطه ترکیز می کنیم تا بفهمیم که از دیدگاه قرآن انسان به نحوی آفریده شده که در دائره ای معین، اختیار انتخاب یکی از دو راه و آزادی گزینش میان خوب و بد به او داده شده است و با توجه به همین آزادی و اختیار است که در برابر عملکردهایش مؤاخذه می شود و پاداش آنرا می یابد، چنانچه می فرماید:

وَقُلِ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡۚ إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمۡ سُرَادِقُهَاۚ وَإِن يَسۡتَغِيثُواْ يُغَاثُواْ بِمَآءٖ كَٱلۡمُهۡلِ يَشۡوِي ٱلۡوُجُوهَۚ بِئۡسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتۡ مُرۡتَفَقًا * إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ مَنۡ أَحۡسَنَ عَمَلًا * الكهف: ٢٩ ـ ٣٠

وبگو: این حقیقتی است از سوی پروردگار تان، پس هرکی خواهد ایمان آرد و هرکی خواهد کافر شود، بی گمان که ما آتشی را برای ستمگران مهیا کرده ایم که چون خیمه آنانرا فراگیرد و هرگاه استغاثه کنند باگداخته چرکین معدن؛ که روها را بریان می کند؛ فریادرسی شان خواهد شد، چه بد آشامیدنی ای و چه بد آرامگاهی؟ و بدون شك آنانکه ایمان آوردند و عملکرد شایسته داشتند، پاداش کسی را که عملکرد

نیکو دارد هرگز ضایع نکنیم.

از این آیات به وضوح تمام فهمیده می شود که به انسان این اختیار و آزادی اعطاء شده که طبق دلخواه خود یا راه ایمان و عمل صالح را انتخاب نماید و یا راه کفر و ستم را، باتوجه بهمین قدرت انتخاب و آزادی و اختیار، جزای شدید ظلم و کفر و پاداش نیکوی ایمان و عمل صالحش را می چشد، همچنان می فرماید:

ذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمُ ٱلۡحَقُّۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ مَـَٔابًا * النباء : ۳۹

این است همان روز حق، پس هرکی خواسته است جایگاهی نزد پروردگارش برای خود فراهم کند.

یعنی این هم به انتخاب و دلخواه او مربوط است که راه رسیدن به خدا را اختیار کند و در نتیجه عمل صالح؛ جایگاه و منـزلت شایسته ای نزد پروردگارش بدست آرد.

اما اینکه قرآن می فرماید: و ماتشاءون الا ان یشاء اللّٰه: و خواسته نتوانید مگر اینکه خدا بخواهد ... این مطلب را چگونه می توان با آزادی و اختیار نسبی تلفیق کرد و از تصادم میان آنها مانع شد؟ باید گفت:

عناصر بادی الرأی و دارای دیدکوتاه و سطحی، از تلفیق این دو مفهوم احساس عجز نموده، گمان می کنند میان آنها تضاد و تباینی وجود دارد و احیاناً در این رابطه مرتکب مغالطه ای می شوند که بیرون رفت از آن برای شان محال جلوه می کند. در حالیکه اگر این آیه را بطور جداگانه و مستقل از مفاهیم قبلی مطالعه نکنند و در رابطه با این آیه در روشنایی مفاد آیاتی که قضاء و قدر و اراده و اختیار و آزادی نسبی انسان را توضیح می دهد به بحث بنشینند و مفهوم آنرا در إطار آیات مذکور

جستجو کنند، با هیچ نوع اشکالی مواجه نخواهند شد. باید به این مطلب توجه داشت که قرآن در پهلوی اذعان بر این مطلب که آفریدگار هستی "قضاء" و"قدری" وضع کرده وهرکاری مطابق به مقتضیات این قضاء و قدر و بامراعات سنن و ضوابط حاکم براین هستی و در محدوده مقدرات الهی و بحکم و اذن و اراده خداوند صورت می گیرد، اعطای اختیار نسبی به انسان و صلاحیت و قدرت انتخاب یکی از دو بدیل به او نیز جزء همین "قضاء" و "قدر" بوده، خدا این سنت را وضع کرده که انسان می تواند در برخی از ابعاد زندگی خود، طبق دلخواه خود تصرف کند، اگر این سنت جزء "قضاء" و "قدر" نمی بود و به انسان چنین اختیاری اعطاء نمی شد او نیز مثل جمادات؛ محکوم مطلق می بود و توان انجام هیچ کار دلخواه خودش را نمی داشت. مشیت الهی چنین رفته، خدا چنین اراده کرده، خدا چنان خواسته است که انسان دارای اختیار نسبی باشد. بنابر همین اصل می گوییم که انسان هرچه می کند، به اراده خدا و به إذن و اجازه او می کند، خداوند عزم فیصله ای و توفیق عملی را به او عنایت می کند، بهتر است این مطلب را با مثالی توضیح کنیم:

شما مالك باغی هستید که دیوار های بلند و دربی محکم دارد، بخوبی از آن نگهداری می شود، احدی نمی تواند بدون اجازه شما وارد باغ شود. به یکی از دوستان تان اجازه می دهید تا وارد باغ شود و از میوه اش استفاده کند، کلید درب باغ را در اختیارش می گذارید و به او می گویید: می توانی به باغ درآیی و از میوه اش استفاده کنی، ولی متوجه باش که درسمت چپ باغ، درگوشه ای برخی از درخت ها چنان اند که رنگ میوه اش جالب و زیبا و طعمش لذیذ، ولی بجای آنکه سود و منفعتی از خوردنش عایدت شود، برعکس برای صحت و سلامت تو مضر است. اگر به این درختها قریب نروی و از میوه اش استفاده نکنی به سود تو خواهد بود و

موجب رضایت خاطر بنده. خوشنودی من در این است که از بقیه میوه ها که برای تو مفید است و موجب رضایت خاطر من می شود، استفاده کنی و سالم و تندرست از باغ بیرون آیی. دوست تو به اجازه ات وارد باغ می شود، هرچه در آن باغ انجام دهد و از هر میوه ای که استفاده کند در واقع به اراده و اذن تو و با استفاده از اختیار و صلاحیتی که تو به او داده ای عمل کرده، اگر از میوه مضر و زیانمند برای صحت و سلامت خود و مایه ناخرسندی تو می خورد و کاری را که خلاف رضایت و خوشنودی توست انجام می دهد و یا از میوه مفید استفاده می کند و موجب خوشنودی تو می شود؛ هر دو کار را به موافقه تو و پس از اذن و اراده تو انجام داده، مسئولیت متوجه اوست که در انتخاب خود مرتکب اشتباه شده، از اختیار و صلاحیتی که به او داده ای استفاده غلط نموده و به میوه ای دست دراز کرده و از آن تناول نموده که برای خودش مضر و موجب ناخوشنودی مالك باغ شده است.

در این مثال، حصار باغ، درب و کلید، اجازه مالك، اختیار انتخاب میوه به دوست، ضرر میوه شجره ممنوعه، خوشنودی و ناخوشنودی مالك باغ در صورت استفاده دوستش از میوه مفید و مضر، "قضاء"، "قدر"، "اراده خدا"، "رضایت و عدم رضایت از بنده" و "حدود اختیارات بنده در چهارچوبه حصار قضاءو قدر" را بخوبی توضیح می کند، ولی از تمثیل یك بخش مهم قضیه عاجز است و آن این که: زمانیکه دوست تو کلید درب باغ را بدست می آورد و وارد باغ می شود، از اداره و کنترول تو بیرون می رود، پس از آن هیچ نوع سلطه و سیطره ای بر او نداری، درحالیکه معامله خدا با بنده اش چنین نیست، هیچ لحظه ای از حفاظت و اداره او بیرون نمی رود، هرگامی را که به جلو می گذارد، به توفیق اوست و توان کار خوب و بد را او عنایت می کند.

حال از جناب ژول لابیوم و شاگردانش می پرسم: آیا شائبه ای از تعارض میان این آیات وجود دارد؟ آیا بیان قرآن در رابطه به چگونگی اختیار انسان صد در صد منطبق با واقعیت ملموس و مشهود نیست؟!!

شراب در بهشت

ناقد زیر پرسش (شراب، خوب یا بد؟ می نویسد: در (سوره ۵ آیه ۹۰) گفته شده که شراب و... از کارهای شیطان هستند. . . ولی در (سوره ٤٧ آیه ۱۵ و سوره ۸۳ آیه ۲۲ و ۲۵) آمده است که در بهشت جوی هایی از شراب جاری هستند. چگونه کارهای شیطان به بهشت راه یافته اند؟

در پاسخ او می گوییم: آری قرآن می فرماید:

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ * المائده: ۹۰

ای مؤمنان! شراب، قمار، بت ها و تیرهای (فال بینی) پلید و نجس اند و از اعمال شیطانی، پس از آن دوری جویید تا رستگار شوید.

و قرآن این را نیز فرموده که در بهشت نهرهای شراب لذیذ وجود دارد، اما این شراب؛ بر عکس شراب دنیا؛ پاکیزه و طهور است که نه انسان را مست و مخمور می کند و نه به لغو و بیهودگی می کشاند. مژده شراب بهشت برای آن است تا انسان را از می خوارگی ها و بدمستی ها در دنیا باز دارد.

آیا مسلمانان به دوزخ میروند؟

جناب ناقد نوشته است که برخی از آیات قرآن در رابطه به این که مسلمانان به دوزخ می روند یا نه با هم متعارض اند، می نویسد: (سوره ۱۹ آیه ۷۱) می گوید تمامی مسلمانان به جهنم خواهند رفت (حد اقل برای مدتی) اما در جاهای دیگر ادعا میکند کسانی که در جهاد کشته میشوند مستقیم به بهشت میروند.

ناقد در این جا نیز در موردی دچار مغالطه شده و در موردی دیگر حرفهایش را ناسنجیده گفته، در هیچ آیه قرآن نیامده که شهید راه خدا (مستقیم) به بهشت می رود، ولی او نوشته است: "اما در جاهای دیگر ادعا میکند کسانی که در جهاد کشته میشوند مستقیم به بهشت میروند."، در حالی که از نظر قرآن ورود مستقیم به بهشت پس از برپایی قیامت و محاسبه الهی صورت می گیرد.

اما ورود تمامی مسلمانان به دوزخ آن گونه نیست که ناقد پنداشته است، تمامی انسانها چه مسلمان و چه نامسلمان از بالای دوزخ می گذرند، برخی به آن فرو می افتند، برخی را شعله های آن اذیت می کند و برخی بدون هیچ آسیبی از روی آن رد می شوند. این راه بالای دوزخ در روایات به پلی تشبیه شده که برای عده ای هموار و فراخ خواهد بود و برای عده ای تنگ و دشوار گذر، عدای از آن عبور خواهند کرد و عده ای از آن پرت خواهند شد و به دوزخ خواهند افتاد. قرآن می فرماید:

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِٱلَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا * وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا ۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّى ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا * مریم: ۷۱- ۷۲

و یقیناً همه شما (انسانها بدون استثناء) به آن (دوزخ) وارد می شوید، کار حتمی و فیصله شده بر ذمه پروردگارت، سپس کسانی را نجات می دهیم که تقوی پیشه کردند و ستمگران را به حالتی در آن می گذاریم که به زانو افتاده اند.

آیا مسیح به جهنم خواهد رفت؟

ناقد ادعاء می کند که آیات قرآن در رابطه به این که مسیح به جهنم خواهد رفت یا نه؛ با هم متعارض اند!! می نویسد: در (سوره ٤ آیه ١٥٨) آمده است که مسیح به سوی الله برخاسته است، در (سوره ٣ آیه ٤٥) آمده است که در کنار خدا قرار گرفته، اما با توجه به اینکه میلیونها مسیحی خدا را میپرستند، قرآن می گوید تمام آنهایی که در کنار الله کسی را میپرستند به اضافه کسی که مورد پرستش قرار می گیرد در جهنم خواهد سوخت (سوره ٢١ آیه ٩٨).

در پاسخ به ادعاء بی محتوی ناقد باید عرض کنم که: اولاً این تعبیر ناقد نادرست و غیرعلمی است که می نویسد: مسیح به سوی الله برخاسته است!! بیان قرآن غیر از این و چنین است: نه یهودی ها او را کشته اند و نه به دار کشیده اند بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد. ثانیاً این سخن او یك مغالطه قبیح است که می نویسد: مسیح در کنار خدا قرار گرفته!! ادعاء ناقد مغایر بیان قرآن و تکرار حرفهای بیهوده نویسنده بایبل است که می نویسد: مسیح پسر خدا در کنار خدا بر عرش قرار گرفت... ، قرآن می فرماید که مسیح از زمره مقربین بارگاه الهی و یکی از آنان است، مقربین زیادی از فرشته ها و انسانها وجود دارند که مسیح علیه السلام نیز از زمره آنان می باشد. ثالثاً قرآن می فرماید که مشرکین با معبودان دروغین و جعلی شان یکجا در آتش دوزخ خواهند سوخت، مراد از این معبودان؛ بت های شان و آنهایی اند که بر این شرك و این عبادت غیرخدا رضایت داده اند، نه مسیح علیه السلام در زمره چنین معبودان است و نه شخصیتهای صالح دیگر که مشرکین آنان را

پس از مرگ شان چون معبود گرفته اند.

جن و انس برای پرستش آفریده شده اند یا برای دوزخ؟

ناقد می پرسد: اجنه و انسانها برای پرستش بوجود آمدند یا برای دوزخ؟ متصل آن می نویسد: "فقط برای خدمت و پرسیتش (پرستش) خدا بوجود آمده اند (سوره ۵۱، آیه ٥٦) اما بسیاری از آنها برای جهنم ساخته شده اند (سوره ۷ آیه ۱۷۹)"

در پاسخ ناقد باید گفت: آفریدگار هستی تمامی مخلوقات به شمول انسان و جن را آفریده است تا مطیع فرمان وی بوده و مطابق سنن تکوینی و تشریعی وی عمل کنند. اما از میان تمامی این مخلوقات تنها برخی از جنها و انسانها راه بغاوت در پیش می گیرند و سزاوار آتش جهنم می شوند. خدا بر آنان ستم نمی کند، نمی خواهد آنان وارد آتش جهنم شوند، آنها خود از اختیار شان سوء استفاده می کنند و مسیری را برمی گزینند که به دوزخ منتهی می شود. ادعای جناب ناقد مغایر آیه مورد نظر اوست، آیه چنین است:

فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَٰقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّى وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ ٱلنَّٰصِحِينَ * الاعراف: ۷۹

و یقیناً که برای جهنم بسیاری از جنّیان و آدمیان را آفریده ایم که آنان دلهایی دارند که برای فهمیدن به کار نمی گیرند، چشمهایی دارند که با آنها دیدن نمی کنند، و گوشهایی دارند که بدانها شنیدن نمی کنند. آنها چون چهارپایانند؛ بلکه گمراه تر؛ همینها غافل و بی خبر اند.

مشاهده می کنید که افراد سزاوار آتش دوزخ چه کسانی اند، و چرا باید در آتش بسوزند، افرادی که بدتر و گمراه تر از چهارپایان اند، دل و دیده و گوش شان

را مهمل گذاشته اند و استفاده لازم را از آنها نکرده اند، اگر از این موهبتها و نعمات الهی استفاده می کردند وارد دوزخ نمی شدند. خدا هیچ کسی را بی موجب به دوزخ نمی برد، هیچ انسانی را برای سوختن در آتش دوزخ نیافریده، اگر چنین می بود دل و دیده و گوش به آنان نمی داد و پیامبران را با پیامها و رهنمودهایش به سوی آنان نمی فرستاد.

این آیت به ما نشان می دهد که فقط کسی به دوزخ می رود که درب دلش را در برابر نور حقیقت بسته است، از نشانه های پراکنده در گستره عالم عبرت نمی گیرد، برای شنیدن سخن حق آماده نیست، دل، دیده و گوش دارد اما از آن استفاده درست نمی کند، چون چهارپایان و حتی در فهم و بصیرت منحط تر از آنها.

آیا الله می توانست فرزند داشته باشد؟

ناقد بدفهم زیر این عنوان نیز مغالطه قبیحی نموده و ادعاء صد در صد دروغین دارد. می نویسد: در "سوره (۳۹ آیه ٤) تایید میکند و (سوره ٦ آیه ۱۰۱) احتمال این کار را رد میکند" که خدا می توانست يك فرزند داشته باشد!!!

در حالی که هر دو آیه مورد نظر او به گونه کامل و قطعی امکان فرزند برای خدا را رد می کند. آیات اینها اند:

لَّوۡ أَرَادَ ٱللَّهُ أَن يَتَّخِذَ وَلَدٗا لَّٱصۡطَفَىٰ مِمَّا يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ سُبۡحَٰنَهُۥۖ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ* الزمر: ۴

اگر خدا می خواست فرزندی بگیرد از میان آنچه آفریده است کسی را بخواست خود بر می گزید؛ منزه است (از این عیب) و او خدای یگانه چیره است.

بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُۥ وَلَدٞ وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ صَٰحِبَةٗۖ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ * الانعام: ۱۰۱

نو پدید آورنده آسمانها و زمین؛ چگونه برایش فرزندی باشد در حالی که همسری ندارد؛ و همه چیز را آفریده و او دانای هر چیز است.

مشاهده می کنید که هر دو آیه با الفاظ خیلی واضح، قاطع و تأویل ناپذیر امکان وجود فرزند برای خدا را نفی می کنند؛ اما ناقد بد فهم؛ آیات کاملاً همسان و هممطلب را متعارض همدیگر خوانده است!!!

آیا مسیح مرده بود؟

ناقد در باره این پرسش می نویسد: (سوره ۳ آیه ۱٤٤) می گوید تمام پیامبران قبل از محمد مرده اند، اما (سوره ٤ آیه ۱۵۸) می گوید مسیح به سوی خدا برخاست.

جناب ناقد! یا عمداً دروغ گفته ای یا مرتکب مغالطه و اشتباه شده ای، نه آیه ۱٤٤ سوره ۳ به مرگ تمامی پیامبران قبل از محمد علیه السلام؛ به شمول عیسی علیه السلام اشاره ای دارد و نه ترجمه آیه ۱۵۸ سوره ٤ آن است که تو نوشته ای!!! آیات و ترجمه دقیق آنها چنین است:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡـٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ *

آل عمران: ۱۴۴

و محمّد جز پیامبری نیست که پیش از او پیامبرانی (بوده و) رفته اند؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود؛ آیا بر پاشنه های تان بر می گردید؟ و هر کی بر پاشنه هایش بازگردد

هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند؛ و خدا حتماً به سپاسگزاران پاداش خواهد داد.

وَقَوۡلِهِمۡ إِنَّا قَتَلۡنَا ٱلۡمَسِيحَ عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ رَسُولَ ٱللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمۡۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُۚ مَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينَۢا * بَل رَّفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيۡهِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمَا *

النساء: ۱۵۷-۱۵۸

و این گفته شان که ما پیامبر خدا مسیح عیسی پسر مریم را کشتیم، در حالی که نه او را کشته اند و نه بر دار کشیده اند، لیکن کار بر آنان مشتبه شده و آنان که در باره او اختلاف کردند در این رابطه در اشتباه اند، هیچ علمی به آن ندارند، مگر پیروی از گمان و حدس، و او را به یقین نه کشته اند، بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد، یقیناً که خدا عزتمند با حکمت است.

جناب ناقد؛ کلمه (خلت) را به معنی مردن ترجمه و تعبیر کرده است، و فقره (قد خلت من قبله الرسل) را چنان ترجمه کرده که (پیامبرانی قبل از او مرده اند)؛ در حالی که نه معنی دقیق خلت مردن است، و نه ترجمه دقیق این فقره آن چیزی که ناقد پنداشته یا عمداً غلط نوشته، ترجمه دقیق آن چنین است: پیش از او پیامبرانی رفته اند یا گذشته اند، این فقره نه تنها مؤید ادعای نادرست ناقد نیست بلکه کمال دقت قرآن را در انتخاب الفاظ و کلمات و ترکیب آن به نمایش می گذارد!!! اگر در این آیه صیغه ای به کار می رفت که مردن را افاده می کرد؛ تبر ناقدان دسته می یافت و پاسخ پرسش و اعتراض شان دشوار می شد!!!

یک خالق یا چند خالق؟

ناقد می نویسد: قرآن در دوجا اعلام میکند که «الله بهترین خالق هاست»

(سوره ۲۳ آیه ١٤ و سوره ۳۷ آیه ۱۲۵) و این به این معنی است که غیر از الله خالق های دیگری نیز وجود دارند اما در عین حال خیلی جاها ادعا میکند «الله خالق همه چیز است» (سوره ۳۹ آیه ٦٢)، اگر خالق همه چیز الله است آنگاه دیگر خالق دیگری نمی تواند وجود داشته باشد.

جناب ناقد! قرآن اگر از جانبی بر این تأکید دارد که الله متعال بهترین خالق است، و تمامی مخلوقات را آفریده، از جانبی دیگر در مورد عیسی علیه السلام می فرماید که به مردم گفت: "من از گل هیئت و صورت پرنده ای را خلق می کنم و سپس در آن می دمم که در نتیجه به إذن خدا پرنده ای (زنده) می شود."، و خداوند

جل شأنه به عیسی علیه السلام می فرماید که از گل هیئت پرنده ای خلق می کردی. و این نشان می دهد که کار برد کلمه (خلق) برای ساختن چیزی از سوی انسان مانعی ندارد. معنی سخن عیسی علیه السلام این است که: از گل؛ صورت و شکل پرنده ای می سازم.

خلق دو صورت دارد: از عدم آفریدن و از شکلی به شکلی دیگر در آوردن، قرآن یکی را مختص برای خدا خوانده و دیگری را به انسان نیز منسوب کرده، از یك بابت خداوند جل شأنه یگانه خالق است و از بابت دیگر احس الخالقین. بناءً محلی برای اعتراض ناوارد تو وجود ندارد!!

آیا پیامبران تنها از میان ذریه ابراهیم علیه السلام برگزیده شده اند؟

ناقد در این رابطه نیز مرتکب مغالطه شده، می نویسد: (سوره ۲۹ آیه ۲۷) اشاره میکند که تمام پیامبران از تخم و ترکه ابراهیم بوده اند. اما (سوره ١٦ آیه ٣٦) می گوید الله از میان همه ملتها مردمانی را به پیامبری برانگیخته است.

جناب ناقد! تعبیر و ترجمه ات از (سوره ۲۹ آیه ۲۷) کاملاً نادرست و غلط است، در این آیه گفته نشده که تمام پیامبران از تخم و ترکه ابراهیم بوده اند!! این الفاظ را تو از خود جعل و اختراع کرده ای، در آیت گفته شده: اسحاق و یعقوب را به او عنایت کردیم و نبوت و کتاب را میان اولاد او قرار دادیم، یعنی برخی از اولادش را به مقام نبوت نائل کردیم و حامل کتاب قرار دادیم، این بیان از هیچ بابتی اختصاص را افاده نمی کند، اگر به معنی اختصاص گرفته شود باید بگوییم که تمامی اولاد او به مقام نبوت نائل شده اند!!! در حالی که قطعاً چنین نیست!!

ناقد زیر این پرسش (آیا پیامبری برانگیخته نشده مگر از نژاد قومش؟)؛ می نویسد: قرآن می گوید برای هر مردمی پیامبری از میان خودشان برانگیخته ایم (سوره ١٤ آیه ٤) و (سوره ۳۰ آیه ٤٧)، اما هم منابع اسلامی هم منابع دیگر سامی (مسیحی و یهودی) هردو بر سر این که یونس از قومی دیگر بود توافق نظر دارند.

جناب ناقد!! متأسفانه در این جا نیز تعبیر و تفسیرت از آیات مورد نظرت مغالطه آمیز است، آیه ١٤سوره ٤ می گوید: "هر پیامبری به لسان قوم خودش فرستاده شده" اما تو پنداشته ای که گویا هر پیامبر از میان قوم خودش برگزیده

شده و دعوتش مختص و محدود به قومش بوده!! در حالی که چنین نیست، لوط علیه السلام در میان قومی به دعوت مأمور شده که پیوند نسبی با آنان نداشت؛ البته زبان شان مشترك بود. آیه ٤٧ سوره الروم نیز نمی گوید که تمامی پیامبران میان اقوام خودشان مبعوث گردیده اند؛ بلکه می گوید: برخی از پیامبران (رسلاً: پیامبرانی) به سوی اقوام خود شان فرستاده شده اند.

چند شرق و چند غرب؟

یکی دیگر از اعتراضات بی پایه و بی مایه ناقد این است که می گوید: (سوره ٢٦ آیه ٢٨) بر وجود یک شرق و یک غرب صراحت دارد و (سوره ٥٥ آیه ١٧) بر دو شرق و دو غرب و (سوره ٧٠ آیه ٤٠) بر چندین شرق و چندین غرب.

در پاسخ این جناب باید عرض کنم: خورشید برابر روزهای سال مشارق (زمانها و مکانهای طلوع) و مغارب (زمانها و مکانهای غروب) دارد، هر روز زمان و محل طلوع و غروب آن نسبت به روز بعدی و قبلی تفاوت می کند، این گراف متحول دو انتهاء در شمال و جنوب دارد که آنها را می توان دو مشرق و مغرب خاص خورشید خواند، علاوه بر این ما به تعداد تمامی ستاره های درخشان آسمان مشارق و مغارب داریم، تمامی این اجرام درخشان را می بینیم که در لحظه ای خاص و مکان خاص نمایان می شوند (طلوع می کنند) و در لحظه ای خاص و مکانی خاص پنهان می شوند (غروب می کنند)، قرآن در آیه ١٧سوره ٥٥ و آیه ٤٠ سوره ٧٠ به همین واقعیت ملموس و مشهود اشاره می کند و در آیه ٢٨ سوره ٢٦ به مشرق و مغرب خورشید به گونه عام و غیر مشخص اشاره می کند، میان این آیات نه تنها هیچ تعارضی وجود ندارد بلکه کمال دقت قرآن را در بیان مطالب و معرفی عالم به نمایش

می گذارد. اهمیت این بیان علمی قرآن را کسی به خوبی درك می کند که موضوع طلوع و غروب خورشید را به گونه دقیق و علمی بررسی نموده و برویت آن تقویم سال را مشخص می کند. متأسفانه آن چه از نظر یك انسان خردمند و حقجو؛ اعجاز علمی جلوه می کند؛ افراد بدفهم و بدسلیقه آن را قابل اعتراض می خواند!!!

یکی دیگر از نقادان و معترضان غربگرا به نام ساجیه؛ هرزه گویی هایی در باره بیان قرآن در مورد جن داشت که پسرم حبیب الرحمن به استناد تفسیر (د قرآن پلوشی) پاسخی به او داده و قبل از نشر به من فرستاده بود که بعد از تصرفات لازم با نشر آن موافقت کردم، نقل آن را در این کتاب مفید خواندم و در محضر خوانندگان می گذارم:

انکار از آیات قرآن، اهانت به علماء دین؛
و رسانه های تصویری بیگانه پرست و دین ستیز

در این اواخر تلویزیون بیگانه پرست و دین ستیز آریانا که در اشاعه فساد اخلاقی و دین ستیزی از خط سرخ نیز پافراتر گذاشته؛ حرفهای مبتذل زنی غرب زده به نام (ساجیه) را در رابطه به رد صحبتهای یکی از علماء افغان به نام استاد عبدالظاهر داعی به نشر سپرد، که می گفت: "ملا های که در افغانستان هست یک چتیات می گویند. . . یک ملا هست به نام ملا ظاهر داعی و بعضی شب ها که من بیکار می باشم برنامه اش را برای این که صرفا بخندم نگاه می کنم . که یک چتیاتی در مورد دین می گوید که اصلا غیر قابل قبول هست. بطور مثال گفت که سلیمان که بسیار پیسه دار و پول دار بود خداوند گفت که تمام عسکرش باید جن باشد و

تمام عساکرش جن بود (در اینجا تبسمی برسم استهزاء بر لب می زند)، روز آخری که خداوند فیصله کرد که سلیمان فوت کند وقتی وارد اتاق خود شد، عصایش در دستش بود و در جایش ایستاد شد (ایستاده ماند) و تمام جن ها از در و دیوار نگاه می کردند که چرا سلیمان به مدت یک ساعت و دو ساعت و سه ساعت همینگونه مانده است، بلاخره این آدم (ملا) می گوید که مورچه (موریانه) آهسته آهسته به تعداد هزار ها آمدند و عصای سلیمان را خوردند و فرسوده کردند تا این که چوب سلیمان افتاد و سلیمان نیز افتاد و تمام عساکر جن . . . یعنی شما . این صحبت ها بسیار مزخرف هست، این صحبت ها بسیار دیموده هست، در این قرن ۲۱ همچنین صحبت ها را نکنید، در کله هر انسان خداوند یک چیزی به نام عقل داده، من از تمام کارکنان تلویزیون نور خواهش می کنم که شما باید با این گونه صحبت ها مبارزه کنید و نگذارید که ملاها. . . . و اینهایی که می گویند زن ها ناقص العقل هستند. . .

قبل از این که به ارزیابی سخنان مبتذل این خانم غرب زده، بذله گو و گستاخ بپردازم لازم است چند مطلب را با دوستانم در میان بگذارم:

- من صحبتهای استاد عبدالظاهر داعی را در رابطه به داستان سلیمان علیه السلام نشنیده ام؛ ولی پس از شنیدن حرفهای پوچ این خانم؛ سعی کردم سخنرانی اش در رابطه به این موضوع را بشنوم، موفق نشدم، بالآخره یکی از صحبتهایش را در مورد شرك شنیدم، او را مرد آگاه و دین فهم یافتم، معتقدم که صحبت او در مورد داستان سلیمان علیه السلام نیز درست و در روشنایی آیات قرآن خواهد بود.
- داستان سلیمان علیه السلام و پدر بزرگوارش داؤد علیه السلام در قرآن به گونه مشرح آمده است، اما به نحوی که در اکثر موارد ادعاهای بایبل را تکذیب نموده و

تمامی اتهاماتی را رد می کند که در بایبل نسبت به این شخصیتهای بزرگ و تاریخ ساز وارد شده، قرآن طی این داستان مطالب خیلی مهم و رهنمود های خیلی ارزشمند و اساسی را در برابر مخاطب خود می گذارد، از آن جمله چگونگی دستیابی و نیل داؤد علیه السلام به رهبری مردم، پیروزی در جنگ بزرگی که قائد نیروهای دشمن به دست او کشته شد، کشف آهن و استفاده از آن در تهیه زره جنگی، کشف معدن مس و استفاده از آن در تهیه ظروف، اختراع کشتی بادی برای نخستین بار، تربیه پرنده ها غرض انتقال نامه ها، استفاده از شیشه در ساختمان های بزرگ، همچنان عدالت آنان در حل و فصل منازعات مردم چند نمونه بارز این رهنمود های سودمند است، به چند معجزه ایشان نیز اشاره می کند: قرائت خیلی جذاب که حتی پرنده ها را به وجد می آورد و با او همصدا می ساخت، گروهی از جن برایش مسخر شده بود و کارهایی را برایش انجام می داد، خداوند این فهم و بصیرت را به سلیمان علیه السلام عنایت کرده بود که با هدهد تکلم کند، از طریق او نامه ای به ملکه سبأ بفرستد، و صدای ملکه مورچه ها را درك کند که به رعیتش دستور داد تا وارد خانه های خود شوند تا پامال لشکر سلیمان نشوند، غرض مطالعه تفصیلی این داستان و رهنمودهای انسان ساز آن؛ شما دوستان عزیز را به مطالعه تفسیر سوره سبإ در تفسیر (د قرآن پلوشی) دعوت می کنم.

- یکی از مطالب مهم این بخش رد باورهای خرافی در باره جن است، حتماً می دانید که عده ای عوام فریب و مکار غرض فریب مردم ساده لوح ادعاء می کنند که جن را تسخیر کرده اند، از طریق آنان به امور غیبی پی می برند، از آینده مطلع می شوند، حاضر اند در برابر شکرانه دلخواه مراجعین شان را آگاه سازند که چه حوادث و پیشآمدهای خوب و بدی در انتظار شان است، قادر اند مقدرات شان را تغییر

دهند، جن زده ها را شفا دهند و از شر جن برهانند، و خرافات زیاد دیگر، قرآن بر تمامی این خرافات خط بطلان می کشد و می فرماید: جن موجود غیر مرئی است، انسان قادر به دیدن آن نیست، نام جن را برای آن انتخاب کرده که معنی آن غیرقابل رؤیت و پنهان از دیده ها می باشد، نه او هیچ سلطه ای بر انسان دارد و نه انسان قادر است او را مسخر کند و کار های دلخواهش را توسط او انجام دهد، نمی تواند زیانی به انسان برساند، همانگونه که هیچ انسانی از غیب اطلاعی ندارد جن نیز علم غیب ندارد، قادر نیست تا آن جا به سوی آسمان بالا برود که از اسرار غیبی اطلاع حاصل کند. در داستان سلیمان علیه السلام یکی از محورهای بحث ترکیز بر این مطلب است که جن علم غیب ندارد، مسخر بودن گروهی از جن در برابر سلیمان علیه السلام را به عنوان معجزه او و به إذن پروردگارش می خواند، این معجزه مختص سلیمان علیه السلام است و جز او به هیچ پیامبری دیگر داده نشده. از بحث تفصیلی در باره تمامی بخشهای این داستان منصرف می شویم، به یك بخش آن که مربوط به جن است و مورد اعتراض خانم ساجیه قرار گرفته می پردازیم، در پاسخ به اعتراض او عرائضی دارم:

- سه مذهب بزرگ دنیا؛ اسلام، مسیحت و یهودیت، که پیروان آن دو ثلث نفوس جهان را احتوی می کند؛ به جن باور دارند، از خانم ساجیه می پرسیم: به کدام یکی از این ادیان اعتقاد و التزامی دارد؟ اگر او مرتکب ارتداد شده و به مسیحیت گرویده، باید بداند که بایبل این مجموعه کتب مذهبی یهودی ها و مسیحیان نه تنها به وجود جن باور دارد بلکه ادعاء می کند که مسیح علیه السلام و حواریون او جن زده ها را شفا می بخشیدند و جن ها را از آنان می راندند!! این هم چند سطری از بایبل:

- مَرقُس می نویسد: یك زن اهل كنعان نزد عیسی آمد به او التماس كرد كه دخترم را جن گرفته، شدیداً او را آزار می دهد، بر من رحم كن! اما ایشان هیچ جوابی نداد، تا زمانیكه شاگردانش از او خواستند پاسخی به او بدهد، فریاد هایش سرمان را به درد آورده، عیسی گفت: مرا خداوند فرستاده تا با یهودان كمک كنم نه با غیر یهودان، زیرا یهودان گوسفند های گم شده خدا اند!! زن در پاهایش افتاد و گفت: بادار! التماس می كنم به من كمک كنید، عیسی فرمود: این كار درستی نیست كه من نان را از دست فرزندانم بگیرم و به سگ بیندازم!! زن پاسخ داد: گفته شما درست است، اما به سگ هم طعامی برای خوراک به دست می رسد كه از دسترخان مالک او به زمین می ریزد!! عیسی فرمود: ای زن! ایمان تو بسیار قوی است، برو آرزوی تو به سر رسید، در همان لحظه دخترش صحت یافت!!
- به پیروان بایبل به نام خدای شان سوگند می دهم كه پیامبری چون عیسی علیه اسلام را در جای خود بگذارید آیا یك انسان شریف عادی چنین پاسخی را به كسی خواهد داد؟! آیا امكان دارد كه عیسی علیه اسلام آن زن ناتوان و محتاج را به سگ تشبیه كرده باشد؟! و آن هم به خاطر این كه یهودی نه بلكه از اهل كنعان بود؟ آیا این شایسته شأن یك پیامبر هست كه غیر یهودان را به سگ تشبه كند و یهودان را فرزندان خود بخواند؟!! آیا برای دور انداختن این انجیل همین اتهام نفرت انگیز كافی نیست؟
- بایبل از مریم مجدلیه یاد آوری می كند، این همان زنی است كه مسیحیان حالا او را در كنار عكس عیسی علیه السلام نشان می دهند، این همان خانمی هست كه می گویند به اندازه دیوانه و جنی بود كه عیسی هفت ارواح پلید را از او رانده بود!! آیا این خیلی خیلی تعجب آور نیست كه یك مذهب و پیروانش سخن بیهوده

زنی دیوانه و به اصطلاح بایبل جن زده (مجنون) را بنیاد عقیده خود بگردانند!!

- بایبل در جای دیگر می نویسد: مسیح در کفرناحوم در حالت خطبه از یك جن زده که فریاد می زد، روح پلید (جن ها) را دور کرد. . . مردم حیران بودند که در سخنان این فرد چقدر اثر وجود دارد که حتی روح پلید نیز از او اطاعت می کند!! باز از او خواستند تا مادر شمعون را شفا دهد و نزدش رفت و به تب اش امر اتمام داد، در همان لحظه تب اش از بین رفت و برخاست. . . مغرب تمام مردم بیماران خود را نزد او آوردند و وی به هر یك شفاء داد، ارواح پلید (جن ها) نیز به فرمان او از دیوانه ها دور می شدند!! و می گفتند: تو فرزند خدا هستی، اما ایشان ارواح پلید را خاموش می کرد و اجازه گفتن چیزی دیگری را به آنان نمی داد، زیرا آنان می دانستند که ایشان مسیح موعود هست!!

- خانم ساجیه! در باره این حرفهای بایبل چه می گویی؟ می خندی؟ آن را مزخرفات و چتیات می خوانی؟ مخالف عقل قرن بیست و یك خود می پنداری؟ یا این جسارت را نداری چون با چنین حرکتی حق الزحمه ات قطع می شود و مجال مستی ها را از دست می دهی و از ظاهر شدن در صفحه تلویزیون محروم می شوی؟ اما تا جایی که به ما و اسلام مربوط است ما تمامی این حرفهایی بایبل را به دیوار می کوبیم و آن را خرافات، مغایر دین و خلاف عقل و واقع می خوانیم.

- خانم ساجیه! آیا گاهی که قصد گناه می کنی، متوجه شده ای که چیزی تو را تحریك کرده و به گناه واداشته، و تمایلی به گناه را در دلت باعث شده و به گونه مستمر تو را وسوسه می کند و به ارتکاب گناه وامی دارد و تا آنگاه تو را رها نمی کند که مرتکب گناه شوی؟، ولی متصل ارتکاب گناه احساس دیگری به تو دست می دهد و پشیمانی و ندامتی در خود احساس می کنی، چنان که ناصحی به سراغت

آمده و عقل تو را مخاطب قرار داده و قباحت این عمل زشت و نتائج بدش را به رخت کشیده؟ به من بگو این وسوسه کننده و انگیزنده به گناه را چه نام گذاشته ای؟ و آن ناصح نامرئی را به چه نامی یاد می کنی؟ عقل قرن بیست و یك تو چه نامی برای آنها برگزیده است؟ تو می دانی و نام گذاری ات، ولی ما این وسوسه کننده را شیطان می نامیم، که او نیز جن است، و کارش ایجاد وسوسه و تحریك انسان به گناه، مخالف آن ناصح که ما او را فرشته می خوانیم که انسان را به نیکی و عمل صالح ترغیب می کند، ما همزمان این دو محرك را در درون خود احساس می کنیم، یکی ما را به سوی خدا و ترس از محاسبه او فرامی خواند و دیگری به سوی بغاوت از خدا و ارتکاب گناه، برای اثبات فرشته و شیطان همین کافی است، ما هر لحظه وجود و اثر این دو را در قلب خود احساس می کنیم.

- اما در مورد اعتراض تو بر این که سلیمان علیه السلام گروهی از جن را در تسخیر خود داشت، باید عرض کنم: قرآن که حرف حرفش حق است و محتوی بلند و باعظمتش گواهی می دهد که از سوی پروردگار علیم و خبیر فرستاده شده، و ما خود را، خدا را، جهان را، خوب و بد را، مفید و مضر را، دوست و دشمن را، راه حق و راه ضلالت را، در روشنایی رهنمودهایش شناخته ایم، صدها نمونه حقائقی را در آن یافته ایم که علم و ساینس امروز و در قرن بیست و یك به حقیقت آن پی برده، هر یکی از اعجاز های بزرگ علمی قرآن، مهمتر و مؤثر تر از تمامی معجزه های پیامبران بزرگوار قبلی، در همین قرآن آمده است که گروهی از جن به حکم و إذن الهی در خدمت سلیمان علیه السلام قرار داشت، تابع و مقهور حکم او، زمانی که سلیمان علیه السلام وفات کرد اینها از مرگ او اطلاع نیافتند، زیرا علم غیب نداشتند، تا آنگاه در وضعیت قبلی خود ماندند که مرگ سلیمان علیه السلام هویدا شد،

جریان به نحوی بود که سلیمان علیه السلام هر روز در ساعت معینی در قصری که محل کارش بود حاضر می شد، بر کرسی اش می نشست، و عِده ای را به ملاقات می پذیرفت، در یکی از این روزها و در محل کارش و در حالیکه بر کرسی اش نشسته بود و بر چوب دستی تکیه کرده بود؛ داعی اجل به سراغش آمد و وفات کرد، دوستان نزدیکش از چگونگی ماجرا اطلاع یافتند، خواستند خبر وفات او را تا فرصتی مناسب افشاء نکنند، پس از اتخاذ تدابیر لازم و جلوگیری از خطرات احتمالی به اطلاع مردم برسانند، او را در همین حالت گذاشتند، تا در همان ساعت معین ملاقاتها؛ درب را بگشایند و پرده را کنار بزنند و به عِده ای نشان دهند که او زنده است و طبق معمول بکارش می پردازد، اما تدبیر آنان نتیجه ای دلخواه نداشت، عصایی که سلیمان علیه السلام بر آن تکیه کرده بود توسط موریانه ها از درون کاواك شده بود، شکست و جسد وی فرو افتاد، همه به شمول گروه مقهور جن از حادثه اطلاع یافتند و قرآن در همین جا قول گروه جن را آورده است که گفتند: اگر از غیب اطلاعی می داشتند در اسارت باقی نمی ماندند. این بیان واضح قرآن برای خانم ساجیه قابل درك نیست و بر آن اعتراض دارد و آن را مغایر عقل قرن بیست و یك خود می خواند، در حالیکه صدها نمونه داستانهای شبیه این را در تاریخ و حتی در قرن بیست و یك داریم که زعیمی کشته شده و یا به مرگ طبیعی اش مرده ولی حواریونش مدتها خبر مرگ او را افشاء نکرده اند، و حتی تدابیری گرفته اند که نشان دهند او تا هنوز زنده است و افواه مرگ او حقیقت ندارد!!! خانم ساجیه بقیه حوادث تاریخی و آن چه را از طریق رسانه های خبری غربی شنیده است صد در صد و بدون هیچ شك و شبه ای باور می کند اما در رابطه به مرگ سلیمان علیه السلام دهن کجی نموده و چنان وانمود می کند که گویا این حرفها خلاف عقل است، از مود

افتاده و ملاها آن را از خود ساخته اند، می گوید: ملا های که در افغانستان هست یک چتیات می گویند. . . این صحبت ها بسیار مزخرف هست، این صحبت ها بسیار دیموده هست، در این قرن ۲۱ همچنین صحبت ها را نکنید، در کله هر انسان خداوند یک چیزی به نام عقل داده، من از تمام کارکنان تلویزیون نور خواهش می کنم که شما باید با این گونه صحبت ها مبارزه کنید!!!

- به خانم ساجیه می گویم: تو و امثال تو از دستآوردهای محیر العقول انسان در قرن بیست و یك چه بهره ای دارید؟ آیا جز آرایش و به اصطلاح تو میك اپ مبتذل و مضحك و بازی طفلانه با زیبایی های طبیعی که آفریدگار احسن الخالقین در انسان و مجموع طبیعت به ودیعت گذاشته و تغییر زشت در این زیبایی طبیعی و خداداد؛ کمال دیگری دارید؟!!!

خوب است لحظه ای در برابر آیاتی از کلام الله مجید درنگ کنیم که به این موضوع اختصاص یافته، آن جا که می فرماید:

وَلِسُلَيْمَٰنَ ٱلرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ ۖ وَأَسَلْنَا لَهُۥ عَيْنَ ٱلْقِطْرِ ۖ وَمِنَ ٱلْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِۦ ۖ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ * يَعْمَلُونَ لَهُۥ مَا يَشَآءُ مِن مَّحَٰرِيبَ وَتَمَٰثِيلَ وَجِفَانٍ كَٱلْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَٰتٍ ۚ ٱعْمَلُوٓاْ ءَالَ دَاوُۥدَ شُكْرًا ۚ وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِىَ ٱلشَّكُورُ * فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ ٱلْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِۦٓ إِلَّا دَآبَّةُ ٱلْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُۥ ۖ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ ٱلْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ ٱلْغَيْبَ مَا لَبِثُواْ فِى ٱلْعَذَابِ ٱلْمُهِينِ * سبأ: ۱۲-۱۴

بادی را مسخّر سلیمان کردیم که مسیر صبحگاهانش یك ماهه بود، و مسیر شامگاهانش یك ماهه. و چشمه مس مذاب را برای او روان ساختیم، و پروردگارش گروهی از جنّیان را رام او کرده و برایش کار می کردند و اگر یکی از آنها از فرمان ما

سرپیچی می کرد (و به سخن سلیمان گوش نمی داد، کیفرش می دادیم و) از آتش سوزان بدو می چشاندیم. آنان هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند، از قبیل: قلعه های مستحکم و بلند جنگی، تماثیل، طشتهای بزرگ همانند حوضها، و دیگهای ثابت (که از بزرگی قابل جابه جائی نبود. به دودمان داؤد گفتیم:) ای دودمان داود! سپاسگزاری (این همه نعمت را) بکنید، و (بدانید که) اندکی از بندگانم سپاسگزارند (و خدای را به هنگام خوشی و نعمت یاد می آرند. پس کاری کنید که از زمره این گروه گزیده شکرگزار باشید)، زمانی که بر سلیمان؛ مرگ مقرّر داشتیم، جنّیان را از مرگ او نیاگاهانید مگر موریانه هایی که عصاء وی را می خوردند. هنگامی که سلیمان فرو افتاد، فهمیدند که اگر آنان از غیب مطّلع می بودند، در عذاب خوار کننده (اسارت) باقی نمی ماندند .

در این آیات مبارک در مورد سلیمان علیه السلام مطالب زیر آمده:

- خداوند متعال بادی را برای او مسخر کرده بود که مسیر صبحگاهانش یك ماه و مسیر شامگاهانش یك ماه بود، یعنی این سلیمان علیه السلام بود که به فضل خداوند متعال قبل از همه کشتی ای ساخت که توسط باد حرکت می کرد، سرعت آن به اندازه ای بود که از صبح تا چاشت مسیر یك ماهه را طی می کرد و از چاشت تا شام نیز مسیر یك ماه را می پیمود.
- معدن مس را کشف کرد و ذوب کردن مس و ساختن وسایل مورد ضرورت و ظروف از آن را به او آموخت.
- جن هایی را برایش مسخر کرده بود که به حکم خداوند متعال به انجام کارهای مختلف برای او مصروف بودند، اگر یکی از آنان سرکشی و انحراف می کرد سزایش شعله آتش بود، آن چیزی را می ساختند که ایشان می خواست، چون قلعه

های مستحکم و بلند جنگی، تماثیل و منظره ها، طشت های بزرگ بزرگ شبیه حوضها، دیگ های بزرگ ثابت و پا برجا.

- **از طرف خداوند متعال به ایشان و اهل و پیروان اش رهنمایی شده بود که همچون بندگان شاکر عمل کنید، شکرنعمت های خداوند متعال را بجا آرید و به گونه ای در آن تصرف کنید که منعم حقیقی شما برای تان می پسندد.**
- **زمانی که خداوند متعال تصمیم مرگ او را گرفت در حالتی روح اش قبض شد که بر عصایش تکیه کرده بود، ناظرین گمان می کردند که ایشان زنده اند، تا زمانی در این حالت باقی بود که خزنده ای از زمین (موریانه) عصایش را به گونه خورد که بشکند و جسدش بیفتد، چیزی دیگری آنها را به مرگ وی مطلع نکرد، جن ها بعد از این فهمیدند که وی وفات کرده، گفتند: اگر ما بر غیب آگاهی می داشتیم پس تا امروز در این عذاب ذلت بار باقی نمی ماندیم.**
- **در این رابطه چند مطلب را باید در نظر داشته باشیم:**
- **این معجزه سلیمان علیه السلام بود که گروهی از جن به او مسخر و تسلیم بوده و کارهای مورد پسندش را انجام می دادند، نه این معجزه به غیر از او به پیامبری دیگری داده شده و نه جن ها جز او برای کسی دیگری مسخره بوده. می دانید که عده ای فریبکار برای فریب مردم می گویند که جن ها را مسخر کرده اند و از غیب آگاه شان می کنند!! اینان برای فریب دادن مردم می گویند: ما به کمک چیزی جن ها را مسخر کرده ایم که سلیمان علیه السلام مسخر کرده بود، از طریق جن ها ازغیب آگاهی پیدا می کنیم، می توانیم به مردم بگوییم که در آینده با چه سرنوشتی روبه رو خواهند شد!! هر کس که این ادعاء را می کند فریبکار است و خلاف سخن قرآن حرف می گوید، قرآن در اینجا از قول جن ها می گوید: اگر ما از**

غیب آگاه می بودیم تا امروز در عذاب ذلتبار نمی ماندیم ، اینان از این هم عاجز بودند که از وفات سلیمان علیه السلام باخبر شوند ، از امور غیبی دیگر چگونه باخبر خواهند شد؟!!

- این که سلیمان علیه السلام در حالت نشسته بر زمین وفات یافته، یا در حالت نشسته برکسی و یا ایستاده، و این که به چه مدتی در همین حالت باقی مانده، در اینجا و در آیات دیگر قرآن وضاحت آن نشده است، در روایات صحیح نیز چیزی نمی یابیم، به احتمال غالب سلیمان علیه السلام بر همان کرسی در حالت نشسته وفات کرده که هر روز برای انجام کارهای خود بر آن به مدتی می نشست. اعضاء خانواده و مقربین او فهمیده اند که وی وفات کرده است، ولی خواسته اند برای مدتی از پخش افواه مرگ او مانع شوند، به این دلیل او را در همین حالت مانده اند، و ترتیبی گرفته اند تا هر روز در اتاق را بگشایند و پرده را کنار بزنند تا مانع آنانی شوند که افواه مرگ او باعث بغاوت شان خواهد شد، اما تدبیر شان کارگر نیفتاده و این حالت زیاد دوام نکرده، عصایی که او برآن تکیه کرده بود؛ می شکند و جسد او فرومی افتد، بارها دیده شده که خبر مرگ حاکمان و رهبران گروهها مخصوصاً در حالت جنگ تا مدتی پنهان نگهداشته شده است.
- در اینجا ضمن کارهای که جن ها برای سلیمان علیه السلام انجام می دادند ساختن(تماثیل) نیز آمده است، تمثال به آن تصویر و نقش گفته می شود که انسان. حیوان، گیاه ، یا چیز دیگری را تمثیل می کند، لسان العرب در مورد تمثال می نویسد: التمثال اسم للشئ المصنوع مشبهأ بخلق من خلق اللّٰه: تمثال نام آن مصنوع است که شبیه یکی از مخلوقات خداوند متعال باشد، تفسیر کشاف می گوید:کل ما صور علی صورة غیره من حیوان و غیر حیوان: تمثال به هرآن تصوریری گفته می شود

که بشکل تصویر حیوان یا غیر حیوان رسم شده باشد. متأسفانه عده از این به عنوان مجسمه تعبیر می کنند و می گویند: در ادیان گذشته ساخت مجسمه جائز بود، و گویا جن ها برای سلیمان علیه السلام مجسمه ها می ساختند، این رأی را تحت تأثیر ادعاء های غلط بایبل پیش کرده اند، اما این یك اشتباه بزرگ و رأی غلط است، ساخت مجسمه در تمامی ادیان الهی تحریم شده، منسوب کردن گفته نادرست بایبل در داشتن مجسمه ها به سلیمان علیه السلام کار کسی است که ادعاء های بایبل را با چشمان بسته پذیرفته اند، و این در حالیست که در جاهای زیاد دیگر بایبل از ساخت مجسمه ها ممانعت جدی به چشم می خورد، بایبل می گوید: خداوند از ساختن هرنوع مجسمه و عبادت در مقابل آن ممانعت کرده و فرموده است: بت نسازید و عبادت بت ها را مکنید، مجسمه و سنگ های تراشیده برای عبادت نسازید. . . همینطور می گوید: پس خداوند از موسی خواست که به بنی اسرائیل بگو: شما دیدید که جگونه از آسمان با شما صحبت کردم!!! پس منبعد برای خود از زر و نقره بت ها مسازید و آن را عبادت مکنید. . .

- خانم ساجیه و امثال او را که در رابطه به داستان سلیمان علیه السلام شکوکی در دل و واهمه هایی در دماغ دارند دعوت می کنم که تفسیر سوره سبأ را در تفسیر (د قرآن پلوشی) را مطالعه کنند، مطمئنم که پاسخ مقنع تمامی پرسشها و واهمه های شان را خواهند یافت.

در پایان پاسخ به این نقادان پر رو و مغالطه گر می گویم: شما از مراعات آداب انتقاد و پاس حرمت زبان و کلام و نزاکت مشاجره و منازعه خیلی فاصله دارید، از درك زشتی الفاظ تان نیز عاجزید، شما که گفته های ملاهای افغانستان را از مد افتاده می خوانید و خود را فرزندان قرن ۲۱ و حتی جلوتر از آن، با دشنام

های رکیك و مغایر اخلاق بر آنان می تازید، عقل قرن ۲۱ تان چگونه این دشنام های زشت را توصیه کرده و شما را به اهانت به مقدسات دیگران واداشته؟!!

خانم ساجیه! تو به قرآن عظیم الشأن این مقدس ترین و باعظمت ترین کتاب الهی اهانت کرده ای، کتابی که یك و نیم ملیارد پیرو دارد، از روز نزولش تا امروز صدها ملیون انسان حرف حرف آن را حفظ کرده و در سینه اش محفوظ داشته، و تو بر یکی از آیات این کتاب مقدس بی باکانه اعتراض نموده و ادعاء کرده ای که مدعای آن مناسب با قرن ۲۱ نیست!! خوب است برای فهماندنت آیه ای از همان سوره قرآن را در برابرت بگذارم که انسان در قرن ۲۰ به حقیقتش پی برد، در سوره سبأ در باره مورچه ها آمده است که تحت فرمان ملکه اند، یعنی زعیم و فرمانروای شان ملکه (مورچه مؤنث) است، انسان در قرن ۲۰ و پس از تحقیقات عمیق در باره زندگی مورچه ها دانست که واقعاً خانواده مورچه ها توسط ملکه اداره می شود، آن چه برای تو و امثالت حرف عادی و بی اهمیت جلوه می کند برای انسان حقجو و مؤمن؛ اعجاز بزرگ علمی است که به ایمانش جلا و پختگی می بخشد و باورش را نسبت به این حقیقت استوارتر می سازد که قرآن بدون شك کتاب الهی است. نمونه دیگر را نیز در جلو چشمانت می گذارم: قرآن می فرماید که خانواده زنبور عسل نیز دارای فرمانروای مؤنث (ملکه) است، و این حقیقتی است که ما اکنون و فقط چند سال قبل و پس از تحقیقات عمیق در باره زنبور عسل به آن پی بردیم، قرآن کریم در مورد آسمانها، زمین، ستاره ها، آفتاب، مهتاب، کوهها، دره ها، دریاها، پیدایش انسان بر روی زمین، حتی سیاه چالها، انفجار بزرگ که به پیدایش ماده و اجرام آسمانی و کهکشانها منتج شد و . . . و صد ها مورد دیگر بیاناتی دارد که هر یکی اعجاز بزرگ علمی بوده و ساینس امروز و در این قرن همان حرفی را دارد که قرآن

هزار و چهار صد سال قبل گفته بود!!!

خانم پیشرفته و مترقی مال قرن ۲۱! چرا با استفاده از تلویزیون؛ اشغال افغانستان را نکوهش نمی کنی؟ آیا اشغال در ذات خود زشت نیست؟ آیا هیچ انسان آزاده اشغال کشورش را می پذیرد؟ چرا کشتار بی رحمانه افغانها به دست امریکایی های وحشی را محکوم نمی کنی که در آن جان زنان، نوزادان و پیرسالان هموطن تو به دست جلادان امریکایی گرفته می شود، بر خانه های شان در اثنای شب و آنگاه که به خواب عمیق رفته اند راکت و بم می ریزند!!

این خانم در کشوری که زندگی می کند از وضعیت زنان آنجا خبری ندارد، نمی داند زن به وسیله ای برای تحریك شهوت مردان و تحمیق آنان تبدیل شده، در اعلانات تجارتی از زنهای برهنه استفاده می شود، فاحشه خانه های رسمی وجود دارد که حکومت از آنان مالیات می گیرد، زن به یك موجودی تبدیل شده که صرفاً برای بازار یابی کالا از آن استفاده می شود، اگر این ها هزار مرتبه بگویند که ما مدافع حقوق زنان هستیم دروغ می گویند، امثال تو را فریب می دهند، متأسفانه شما از توجه به تمامی این فجائع عاجزید، ساکت اید، نه اعتراضی بر آن دارید و نه حرفی بر زبان!!

لازم بود شما در رابطه به عقل کشی که از طریق ساز و رقص و سرود های مبتذل و منافی عفت و اخلاق و عامل فساد اخلاقی و لاابالی گری روی دست گرفته شده، نیز اعتراضی می داشتید و با آن مخالفت می کردید، همین ها اند که جوانان و نیروی پر شور یك ملت را از پای در می آورند و توانمندی ها و استعدادهای شان را ذوب می کنند و به هدر می دهند، چرا با عاملین و تقویت کننده های اینها مخالفت نمی کنید، اینان هستند که فیلم های مبتذل و گنده، منافی انسانیت و

شرافت و پاکدامنی ها را به پیمانه وسیع و در سراسر دنبا پخش می کنند، سایت های انترنتی بداخلاقی و ناموس فروشی بوجود آورده اند، به گونه ای که از حمایت حکومت برخوردار اند و به دولت کمیشن می پردازند، هر انسان باشعور به آسانی درك می کند که اثرات منفی این برنامه ها در متلاشی ساختن خانواده ها، ذوب شدن انرژی جوانان، تشویق و ترغیب شان به فساد، بی بندو باری و بدمعاشی ها تا چه پیمانه است، یك نوجوان به جای این که به حال دنیا و وضعیت نابسامان مردم و کشور خود، و ظلم و بی عدالتی ها بیندیشد و به جای این که در فکر خودسازی باشد و سعی کند عضو مفید برای جامعه اش باشد، در مرداب فساد اخلاقی و بی بندوباری ها فرومی رود، و در گودال سیاه شراب، قمار، شهوت رانی بی مهار، رقص و ساز و سرود. . . گیر می کند، و به انسان جانی و مضر به جامعه انسانیت تبدیل می شود، در عقب تمامی این انحرافات؛ کشوری قرار دارد که در نظر تو و امثالت مترقی و پیشرفته جلوه می کند ولی در حقیقت عامل تمامی فتنه ها و فسادها در دنیا است.

به نظر ما راه نجات انسان فقط راهی است که قرآن ارائه کرده، در پناه قرآن می توان به قله های بلند سعادت و ترقی رسید، هر رهنمود قرآن شفابخش دردهای انسان و حلال مشکلات او است، هر آیه اش بیانگر یك حقیقت مسلم، و مایه پند و اندرز، هر کی با ذهن شفاف به قرآن رجوع کند پاسخ تمامی پرسشهایش و درمان تمامی دردهایش را در آن خواهد یافت، ولی کسی که ذهن بیمار دارد و قلب سیاه و شیطان را رهنمای خود گرفته از اندرزهایش بی بهره خواهد بود و رهنمودهایش را مخالف سلیقه شیطانی خود خواهد یافت و راه مخالفت درپیش خواهد گرفت.

آیا طریقه انتخاب و تعیین زعیم در اسلام مشخص نیست؟

یکی از غربگرایان شیعه مذهب ایرانی الاصل مقیم امریکا؛ در چینل تلویزیونی مستقر در امریکا؛ در سخنرانی که در رابطه به مودل نظام در اسلام داشت ادعاء کرد که اسلام مودل خاصی برای تعیین زعیم ارائه نکرده، چهار زعیم نخستین اسلام بعد از رحلت پیامبر علیه السلام به چهار طریقه مختلف تعیین گردیدند، در ضمن این که اعتراف می کرد باور شیعه ها در مورد غصب امارت توسط ابوبکر و عمر و عثمان نادرست بوده و او با آن که شیعه است این ادعاء را نپذیرفته و آن را خلاف عقل و منطق می شمارد، تأکید می ورزید که چگونگی انتخاب زعیم و مودل نظام به مردم واگذار شده است... در پاسخ او و کسانی که چنین باوری دارند؛ عرائضی دارم:

اگر به قضیه تعیین زعیم در اسلام از دیدگاه یك تاریخ نگار بنگریم نه از دیدگاه یك محقق امور سیاسی و مذهبی و در اثنای نگرش خود تمامی سلیقه های شخصی و مذهبی را کنار بگذاریم به این نتائج می رسیم:

- پیامبر علیه السلام در باره جانشین خود هیچ سفارشی نکرده بود، مردم به اختیار و انتخاب خود کسی را انتخاب کردند که شایسته این مقام و سزاوارتر از دیگران می پنداشتند.
- پس از رحلت پیامبر علیه السلام چهار خلیفه مسلمانان در مسجد و از سوی مردم، در نتیجه بیعت معلن و غیر اجباری انتخاب گردیدند.
- اولین و دومین و سومین زعیم رابطه نسبی با پیامر نداشتند.

- همانگونه که زعامت از پیامبر علیه السلام به گونه موروثی به اقارب نزدیك او انتقال نیافت از آنان نیز به گونه موروثی به اولاد و اعضاء خانواده شان انتقال نشد.
- بیعت مردم شرط اساسی مشروعیت زعامت بود، تنها کسی زعیم قانونی شمرده می شد که مردم با او بیعت می کردند.
- زعیم منتخب مستقیماً در رأس مجموع نظام قرار داشت.
- قانون بالاتر از هر چیز بود، مردم اوامر زعیم را فقط در صورتی می پذیرفتند که مغایرتی با قانون نداشت.
- در اموری که متعلق به همه بود و در إطار قانون قرار نداشت همه به مشوره انجام می شد، این مشوره گاهی عام بود و در مسجد صورت می گرفت و گاهی خاص بود و افرادی دارای ویژگی های خاصی در آن شرکت می کردند، چنانچه پیامبر علیه السلام از هر قوم و قبیله ای نماینده ای خواست تا در امور مربوط به عامه مردم با آنان مشوره کند.
- اولین خلیفه در یك جلسه نسبتاً عام و در مستوی محدود به عنوان نامزد زعامت تعیین گردید، رقیب نداشت، در مسجد و از طریق بیعت مستقیم و بالمواجه به اتفاق آراء انتخاب شد.
- دومین خلیفه از سوی سلفش و در نتیجه مشوره با اهل الرأی به عنوان نامزد پیشنهاد گردید، رقیب نداشت، پس از انجام مراسم بیعت در مسجد به عنوان خلیفه احراز مقام کرد.
- در اثنای تعیین سومین خلیفه در ابتداء شش نامزد پیشنهاد گردیدند، در آخر دو نامزد در میدان ماندند، از میان آن ها یکی در نتیجه استفتاء عام (رأی خواهی عامه) توسط فردی امین و مورد اعتماد دو نامزد به عنوان نامزد دارای هواداران و

حامیان بیشر اعلان گردید، از مردم در جلسه عام داخل مسجد خواسته شد به او رأی بدهند، مردم توافق کردند، مراسم بیعت انجام شد و به این ترتیب او به عنوان زعیم مورد حمایت همه احراز مقام کرد.

- چهارمین خلیفه نیز در مسجد و پس از توافق مردم و اجرای مراسم بیعت به زعامت رسید.

حال اگر با در نظرداشت همین حقائق تاریخی در باره مودل نظام و چگونگی انتخاب زعیم در اسلام به قضاوت بپردازیم نتیجه جز این نخواهد بود که تمامی زعمای چهارگانه بعد از رحلت پیامبر علیه السلام از سوی مردم، در جلسه عام و در نتیجه بیعت معلن و مستقیم انتخاب گردیده اند، هر چند طریقه نامزدی از یکی تا دیگری تفاوت داشت اما آن چه قدر مشترك پنداشته می شود انتخاب زعیم توسط مردم و از طریق مراجعه به آراء آنان است. برای معرفی مودل نظام در اسلام و چگونگی انتخاب زعیم همین اصول و مبانی فوق کافی است، هر انسان خردمند می تواند در روشنایی آن به ماهیت این نظام و تفاوتهایش با نظامهای دیگر پی ببرد.

طبیعیست که این رودادها از رهنمودهای اسلامی مایه گرفته و حوادث غیر مترقبه و تصادفی نیستند، اگر چنین نبود و مردم ذهناً و به حکم باورهای شان آماده پذیرش آن نبودند انتخاب زعیم به این سادگی و بدون ایجاد نزاع انجام نمی شد. حقیقت امر این است که پیامبر علیه السلام مبانی نظام اسلامی را ارائه کرد، به رویت آن حکومت، دولت و نظام ساخت، این نظام کشور بزرگی را اداره کرد که نظیر آن را در تاریخ کمتر می توان یافت، نظامی که در آن قانون حاکم بود و فرد فرد امت بزرگ؛ از فرمانروا در پایتخت تا فرد عادی در دورترین نقطه کشور پهناور اسلامی و مشتمل بر ملتهای مختلف، در برابر قانون خاضع و فرمانبردار بودند،

وجود نظام و ضوابط مربوط به آن باعث شد تا پس از رحلت پیامبر علیه السلام خلأ قدرت ایجاد نشود و قضیه جانشین پیامبر به نزاع و جنگ منتج نشود، اولین زعیم در مسجد و به رأی معلن و آزاد مردم انتخاب گردید، در تاریخ کمتر دیده شده که زعامت به جای انتقال از پدر به پسر و یا فردی دیگر از خانواده رهبر و زعیم فقید، به شخصیتی انتقال شود که اکثریت مردم (حتی همه) او را سزاوار و شایسته این مقام خوانده اند، با توجه به اهلیت و فضیلت او نه پیوندهای نسبی و خانوادگی اش با رهبر!!.

قرآن مفرماید:

۞إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعَۢا بَصِيرَا * النساء: ۵۸

یقیناً خداوند به شما امر می کند که امانتها را به اهلش بسپارید. "به اتفاق همه مفسرین هدف از امانت در اینجا قیادت، زعامت، رهبری، امامت و امارت است" و زمانیکه بین مردم حکم می کنید (این منصب به شما سپرده شد شما امام، امیر، زعیم و رهبر مردم شدید، خداوند به شما امر می کند که در آنصورت) به عدل حکم کنید.

دو موضوع قابل توجه است:

اول: مردم مکلف شده اند که زعیم شانرا انتخاب کنند و امانت را به اهلش بسپارند.

دوم: زعیم یا حاکم مکلف است در اثنای قضاوت میان مردم به عدل حکم و قضات کند.

در این آیه مبارکه به چند مطلب اساسی و بنیادی در رابطه با انتخاب زعیم و

رهبر ارشاره شده است:

- نخست اینکه خطاب عام است، متوجه همه امت است. خداوند جل شأنه همه امت را به صیغه یأمرکم مخاطب می سازد، مخاطب این امر همه اند نه عده ای محدودی، نه نخبه ها نه برگزیده ها در اجتماع و نه هم اهل رأی جامعه، بلکه خطاب متوجه همه است، چنانچه مفرماید: إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا ... پس این مسؤلیت همه است و خداوند جل شأنه تمامی امت و همه مسلمانان را مکلف به این می سازد تا امانت منصب امارت، زعامت و رهبری و قیادت اجتماع را بکسی که اهلش است بسپارند.
- دومین مطلب اساسی که در این آیه به آن اشاره شده این است که تشخیص اهل این منصب نیز کار امت است. اینها باید ببینند که چه کسی واجد شرائطی است که برای امارت ضروری است.

بناءً از یك سو اعطای این منصب، وظیفه و واجب امت است و از سوی دیگر تشخیص اهل این منصب مسئولیت آنان، باید مردم خودشان ببینند که چه کسی واجد شرائط امارت و زعامت است تا این امانت را به او بسپارند.

همچنان در این آیه شاهدیم که این نه تنها حق مردم است بلکه واجب شان است. این مسؤلیت و مکلفیت است زیرا به صیغه امر ذکر شده است. بهمین خاطر است که پیامبر علیه السلام می فرماید:

اگر شما دو نفر هم باشید یکی را از میان خود امیر انتخاب کنید... برای هیچ مسلمانی جائز نیست که در کدام گوشه دنیا به گونه ای زندگی کند که بدست امیری بیعت نکرده باشد..... کسی که بمیرد در حالیکه بدست کسی بیعت نکرده مرگ او مرگ جاهلیت است.

چون خداوند جل شأنه امر کرده پس شما حتماً باید کسی را از میان خود برای زعامت، رهبری و قیادت انتخاب کنید و این امانت را به او بسپارید. این که قرآن وظیفه تشخیص شخصیت واجد شرائط را به تمامی مسلمانان سپرده؛ این دستور احتمال هر نوع شك و شبه ای را از میان برده و این حقیقت را ثابت می نماید که انتخاب امیر حق و واجب امت است.

عمر رضي الله عنه جراحت برداشت، صحابه آمدند و گفتند کسی را باید جانشین خود انتخاب کنی، فرمود: اگر من کسی را جانشین خود انتخاب نکنم و این دنیا را ترك بگویم به سنت کسی عمل کرده ام که نسبت به من بهتر بود، یعنی پیامبر علیه السلام، چون پیامبر علیه السلام رحلت کرد بدون اینکه کسی را بعنوان خلیفه نامزد کند و یا به صحابه درباره کسی توصیه ای کند، او خواست به این سنت عمل کند و کسی راجانشین خود انتخاب نکند، صحابه فشار آوردند و او را وادار کردند که باید کسی را نامزد کند او گفت که اگر من کسی را نامزد کنم به سنت کسی عمل کرده ام که نسبت به من بهتر بود، یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه. نمی خواست کسی را نامزد و تعیین کند ولی فشار زیاد صحابه او را وادار ساخت تا بالاخره از شش نفر نام ببرد و آنها را مؤظف بسازد که بعد از وفاتش به شوری بنشینند و کسی را از میان خود بعنوان خلیفه نامزد کنند. به پسر خود گفت: در این جلسه می تواند شرکت کند ولی حق ندارد که بعنوان امیر انتخاب شود، گفت: از خانواده عمر یکی کافیست، اگر کار خوبی کرده برایش کفایت می کند و اگر گناهی مرتکب شده خداوند جل شأنه برای او عفو کند. بالآخره بعد از مشوره های طولانی سه نفر به نفع دیگران از نامزدی دست کشیدند، از میان سه نفر باقیمانده عبدالرحمن بن عوف نیز استعفاء کرد، بعد اخیتار فیصله میان عثمان رضی الله عنه

و علی کرم الله وجه به عبدالرحمن بن عوف سپرده شد و او سه شبانه روز میان اهالی مدینه منوره به استفتاء پرداخت، از فرد فرد پرسید، ازمرد و زن؛ و هر جایی که برایش میسر بود رفت و با هر کسی که می توانست مشوره کرد، تا ببیند که اکثریت اهالی مدینه منوره به خلافت کدام یکی از این دو کاندید و نامزد خلافت رضایت می دهند، بعد از سه روز مشوره و استفتاء و رأی گیری از اهالی مدینه درك کرد که اکثریت اهالی مدینه به خلافت عثمان رضی الله عنه رضایت می دهند. در روایات آمده که در این سه شبانه روز عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه به خواب نرفت؛ مگر ساعاتی محدود، بالآخره مردم در مسجد جمع می شوند و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه یکبار دیگر از این دو نفر تعهد می گیرد که با فیصله او موافقه می کنند، او در مسجد اعلان کرد که اکثریت اهالی مدینه منوره به خلافت عثمان رضی الله عنه رضایت می دهند، به این خاطر من او را بعنوان خلیفه اعلان می کنم، بعد مردم همه با عثمان رضی الله عنه بیعت می کنند و او بعنوان خلیفه مسلمین پذیرفته می شود.

انتخاب عثمان رضی الله عنه در نتیجه استفتاء و به اصطلاح امروزی ما انتخابات و رأی گیری، (اینکه رأی فرد فرد پرسیده شود و از هر یکی فتوی بگیرد) صورت گرفت. استفتاء در مورد عثمان رضی الله عنه دلیل واضح و بارزی است برای اینکه انتخاب امیر باید توسط مردم صورت بگیرد. این جریان چند مطلب اساسی را نشان می دهد:

اول اینکه اگر مسلمانان در یك مقطعی از زمان با معضله انتخاب یك امیر از میان چند نامزد مواجه شوند، می توانند در این مورد استفتاء کنند و از مردم بپرسند و بر هر کی اکثریت مردم رضایت بدهند او را بعنوان خلیفه و امیر انتخاب کنند، اگر

کسی می خواهد مشکل انتخاب یك امیر از میان چندین نامزد را مطابق منهج صحابه حل کند باید با استفتاء از مردم موافقه کند.

دومین مطلب اساسی که این جریان نشان می دهد اینست که اگر استفتاء شفاهی و علنی جائز است، استفتاء سری و تحریری هم اشکالی ندارد، بلکه اولی تر است، زیرا احتمال شك و شبه را بیشتر منتفی می سازد.

همچنان اگر رأی گیری و استفتاء توسط یك فرد جائز باشد، انتخابات توسط یك کمیسیون و یك گروپ چندین نفری اولی تر است.

اظهار رأی در رابطه با انتخاب امیر از دو طریق ممکن است: بشکل مستقیم، مردم همه در رابطه با امیر خود مستقیماً بدون اینکه واسطه یی در میان باشد رأی می دهند، همانگونه که امروز در اکثر کشورها معمول است؛ رئیس دولت در نتیجه انتخابات مستقیم از میان مردم و در نتیجه مراجعه به آرای عامه انتخاب می شود. و یا اینکه توسط نمایندگان مردم انتخاب شود. مردم نماینده های خود را انتخاب می کنند بعد این نماینده ها در مورد امیر و زعیم تصمیم می گیرند.

تجارب تعداد زیادی ازکشورها ثابت کرده که انتخاب زعیم و رئیس دولت به شکل مستقیم و در نتیجه مراجعه به آرای مردم منتج به یك نظام قوی و نیرومند مرکزی می شود.

زعیمی که بطور مستقیم از طرف مردم انتخاب شده نیرومندتر است و عزل او هم مربوط به مردم است. ولی زعیمی که توسط نماینده های مردم ذریعه یك پارلمان و توسط تعدادی محدود انتخاب می شود، به چند دلیل ضعیف است:

- **اولاً اینکه او مجبور می باشد تا وکلاء و نماینده هایی را با دادن امتیازات ارضاء کند که او را به این مقام رسانده، اگر لحظه ای عده یی از وکلاء از امیر ناراض شدند،**

طبعاً از او سلب اعتماد می کنند، او مجبور است در مورد تقرر افراد، تصرف در امکانات، همیشه رضایت این وکلاء و نماینده ها را حاصل کند، کاری نکند که وکلاء ناراض شوند، به این ترتیب صلاحیت های او محدود می شود و باعث عدم استقرار و ثبات در نظام می شود. اگر تاریخ تعداد زیادی از کشورها را مطالعه کنیم می بینیم که در جائیکه انتخاب صدر اعظم و یا رئیس جمهور به پارلمان مربوط است، در آنجا حالت عدم ثبات و استقرار حاکم است. می بینیم صدر اعظمی یکسال خود را پوره نکرده که سلب اعتماد می شود، بعد کسی دیگر می آید که معارض و مخالف اوست، حزب مخالف می تواند وکلاء را تطمیع و ارضاء کند، سلسله خرید و فروش در پارلمان ادامه می یابد و دوباره او را مجبور به استعفاء می کند و از او سلب اعتماد صورت می گیرد. انتخاب زعیم از طریق نماینده ها و به شکل غیر مستقیم این مشکل و نقص را دارد. این کار با روح اسلام نیز نمی سازد. چون می بینیم که اسلام اصل بیعت را برای امارت شرط اساسی قرار داده است. امیر کسی است که مردم بدون جبر و اکراه به طیب خاطر و رضایت کامل به دست او بیعت کنند، او را به عنوان رهبر و زعیم خود می پذیرند، هر چند او را یك اجتماع کوچکی ازخبره ها معرفی کرده و یا امیر بر حال نامزد کرده باشد و به هر طریقی که نامزدی او صورت بگیرد، تا زمانیکه مردم با او در جلسه عام مسجد به شکل معلن بیعت نکرده؛ امارت اومسلم نیست؛ بیعت با امیر یك جریان شکلی و تشریفاتی نیست که بعد از انتخاب امیر مردم الزاماً باید به دست او به شکل مراسم تشریفاتی بیعت کنند.

عده ای به می پندارند که بیعت چیزی بیش از مراسم تشریفاتی نیست، گویا نخست امیر از طریقی دیگر انتخاب می شود بعد مردم می آیند و به دست او

بیعت می کنند!!! و او بعد از انجام این مراسم؛ رسماً به کار آغاز می کند!! در حالی که مسئله قطعاً به این ترتیب نیست، بلکه بیعت مردم برای جواز و مشروعیت امارت امیر امریست لازمی و شرطی است اساسی. امارت هیچ کسی بدون انجام بیعت با او مسلم نیست.

ممکن است که بیعت به شکل علنی و دست به دست، در مسجد و به شکل مستقیم نباشد بلکه مردم از ولایات و مناطق دور دست، به امارت کسی رضایت نشان بدهند و به او پیام بفرستند که با امارتش توافق دارند. در واقع بیعت یعنی اظهار رضایت به امارت کسی و اطاعت و انقیاد در برابر اوست. بعد از برگزاری و اجرای

این بیعت است که او به عنوان خلیفه پذیرفته می شود و خلافت او مسلم می شود.

پس از نظر اسلام وظیفه انتخاب زعیم و امیر به مردم سپرده شده، خداوند این حق را به مردم داده و این حق مردم، و واجب و مکلفیت مردم است. آنها باید شخصیت واجد شرائط زعامت و رهبری را تشخیص بدهند و این امانت را به او تفویض کنند. آیات قرآن صریحاً به این حکم می کند و جریان انتخاب عثمان رضی الله عنه از طریق استفتای اهل مدینه، این جریان را ثابت می کند که انتخاب امارت کار عده محدودی نیست که پشت درهای بسته، توسط عده یی نخبه و اهل حل و عقد انتخاب شود و بعد مردم مکلف باشند او را بعنوان امیر بپذیرند، بلکه این حق فرد فرد امت است که در مورد امیر اظهار رأی کند، کسی را که شایسته این منصب می شمارند، این امانت را به او بسپارند.

آیا عائشه رضی اللّٰه عنها در نه سالگی به نکاح پیامبر درآمد؟

قبل از آن که به این پرسش جواب ارائه شود باید بنگریم که قرآن در مورد سن ازدواج چه رهنمودی دارد، آیا نکاح دختر و پسر نابالغ را جائز می شمارد یا نه، و اختیار این نکاح را به پسر و دختر داده یا کسی دیگر نیز می تواند بدون موافقه دختر و پسر این عقد را ببندد؟

بیایید پاسخ این پرسشها را در قرآن بجوییم؛ به این آیه توجه کنید:

وَٱبۡتَلُواْ ٱلۡيَتَٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنۡ ءَانَسۡتُم مِّنۡهُمۡ رُشۡدٗا فَٱدۡفَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ أَمۡوَٰلَهُمۡۖ وَلَا تَأۡكُلُوهَآ إِسۡرَافٗا وَبِدَارًا أَن يَكۡبَرُواْۚ وَمَن كَانَ غَنِيّٗا فَلۡيَسۡتَعۡفِفۡۖ وَمَن كَانَ فَقِيرٗا فَلۡيَأۡكُلۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ فَإِذَا دَفَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ أَمۡوَٰلَهُمۡ فَأَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِمۡۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا * النساء: ۶

یتیمان را تا آنگاه بیازمایید که به نکاح برسند (به بلوغ و سن ازدواج برسند)؛ پس اگر از آنان رشد و هوشیاری شان را احساس کردید مالهای شان را به آنان بسپارید، و آن را با اسراف و با عجله و شتاب نخورید، از بیم این که بزرگ خواهند شد، و هر کی ثروتمند است (از مصرف اموال آنان) خودداری کند، و هر کی نیازمند باشد به طرز شایسته و مناسبی (و به اندازه حقّالزحمه خود از آن) مصرف کند، و هنگامی که اموالشان را به آنان (بعد از بلوغ و رشد) بازپس دادید، بر آنان شاهد بگیرید، و خدا چون حسابرس و مراقب کافی است.

در این آیه متبرکه به اولیاء یتیم در باره چگونگی اهتمام به آنان؛ رهنمودهایی متوجه شده؛ در ضمن آن در رابطه به سن نکاح می گوید که حد خاصی دارد و آن را به این صیغه مشخص کرده است: یتیمان را تا آنگاه بیازمایید که به نکاح (به بلوغ و سن ازدواج) برسند؛ یعنی تا زمانی یتیمان را بیازمایید که به بلوغ و سن ازدواج

برسند؛ اگر در جریان این آزمایش ها در آنان رشد و هوشیاری لازم را احساس کردید مالهای شان را به آنان بسپارید، در امور مالی آنان را بیآزمایید، گاهی یك کار و گاهی کاری دیگر به آنان بسپارید، به خرید و فروش چیزهای دارای ارزش کم آنان را امتحان کنید اگر دیدید شایستگی های لازم را دارند و قادر به حفظ و کارگیری اموال شان هستند تمامی اموال شان را به آنان مسترد کنید.

حال اگر در امر مسترد کردن اموال شان به آنان؛ بلوغ و رسیدن به سن ازدواج از یك سو و رشد و هوشیاری از سوی دیگر شرط باشد؛ در رابطه به ازدواج و نکاح هدایت قرآن و تقاضاء آموزه های آن چه خواهد بود، و چه چیزی باعث رضایت و خوشنودی الله متعال خواهد بود؟! یقیناً که اهمیت ازدواج خیلی بیشتر از سپردن اموال شان بوده و ایجاب اهتمام و اعتناء بیشتر را دارد، در این هیچ شکی نیست که بلوغ و رشد از شرائط لازمی نکاح است، چون هدف از نکاح تشکیل خانواده و ادامه نسل است، نه فقط اشباع غریزه جنسی. رابطه جنسی با طفلی که به بلوغ نرسیده خلاف آموزه های دینی و مغایر فطرت است.

در روشنایی این رهنمود الهی و با استناد به آن به آسانی می توان قضاوت کرد که نکاح عائشه رضی الله عنها باید در کدام سنش صورت گرفته است!! به آنان که در این رابطه پرسشها و اعتراضاتی دارند و سعی می کنند شکوك و شبهاتی را میان افراد بی خبر از حقائق ایجاد کنند پاسخ این آیه کاملاً روش و کافی است.

باید واضح کرد که خِطبه عائشه رضی الله عنها در مکه و نکاح او در مدینه و پس از سه سال انجام شده، در باره عمر او روایات از هم متفاوت و با هم متعارض اند، برخی چیزی و برخی خلاف آن چیزی دیگر گفته، دلیل و شاهدی نیز سراغ نمی شود که با استناد به آن یکی را بر دیگری ترجیح داد. رأی اتفاقی محققین و محدثین

در چنین مواردی و در رابطه به روایات متعارض این است که در ترجیح یکی بر دیگر احتیاط صورت گیرد و از استناد بر آن خودداری شود، مخصوصاً اگر این روایات متعارض در باره احکام باشد، در رابطه به متن و محتوی شاهدی در قرآن برایش سراغ نشود، و از ناحیه سند ضعیف و غریب باشد.

گر چه یکی از روایات بخاری که هفت بار تکراراً آورده است، غریب است و در دو طبقه تنها یك یك راوی دارد، می گوید که نکاح عائشه رضی الله عنها در نه سالگی انجام شده، برخی برای توجیه این روایت می گویند که نوجوانان در مناطق گرمسیر به مقایسه با مناطق سردسیر زود تر به سن بلوغ می رسند، و احتمال می دهند که در این مناطق دختری در نه سالگی به بلوغ برسد، اینها نیز بلوغ را شرط نکاح گرفته اند. اما از یك سو خِطبه عائشه رضی الله عنها در مکه نشان می دهد که او حتی در مکه به سن جوانی رسیده بود، از سوی دیگر روایاتی وجود دارد که نشان می دهند پدرش ابوبکر رضی الله عنه می خواست در مکه و قبل از خِطبه پیامبر علیه السلام او را به کسی دیگر به نکاح بدهد، اما او از ایمان آوردن اباء ورزید و به همین دلیل این نکاح صورت نگرفت. روایت دیگر می گوید: علی رضی الله عنه در رابطه به دخترش کلثوم رضی الله عنها به خِطبه عمر رضی الله عنه به این دلیل جواب منفی داد که او صغیر است و به سن جوانی نرسیده!!! و آنگاه با این خطبه توافق کرد که به سن جوانی رسید!! از این آیات و روایات صریح به وضوح تمام معلوم می شود که بلوغ شرط اساسی صحت نکاح است.

تعدد زوجات در اسلام

این نیز یکی از اعتراضاتی است که معاندین ناآگاه وارد می کنند و جواز تعدد

زوجات را مغایر برابری میان مرد و زن و تبعیض علیه زنان عنوان می کنند، این اعتراض اگر از سوی افراد حقجو عنوان شود نه قابل نکوهش است و نه نفرت انگیز، اما زمانی نکوهیده و نفرت انگیز است که از سوی کسانی عنوان شود که نه به مساوات میان انسانها باور و التزامی دارند و نه اعتقادی به قانونمند شدن روابط جنسی و اکتفاء به یك همسر قانونی و خودداری از روابط جنسی آزاد، ناپاك و غیرقانونی!!

قبل از این که به این اعتراض پاسخ مشرح ارائه کنیم از معترضین می پرسیم: اگر احیاناً تعداد زنان در یك جامعه (به گونه طبیعی و یا در نتیجه حوادث غیر مترقبه) بیشتر شود؛ مشکل نیاز جنسی این زنان چگونه حل خواهد شد؟!! چه پیشنهادی دارید و از کدام راه حل حمایت خواهید کرد؟!! نمی توان از کنار این پرسش با بی اعتنائی گذشت و جواب علمی و مقنع برای آن نداشت. قرآن به این پرسش؛ جواب دقیق و علمی ارائه کرده و موضوع جواز تعدد زوجات را زمانی و در محلی به بحث گرفته که مسلمانان با مشکل ایتام و بیوه ها مواجه شدند، درست بعد از آغاز جنگها و شهادت عده ای زیادی از مسلمانان. باید راه حلی برای این معضله ارائه نموده و برای رفع نیازمندی های مالی و جنسی بیوه ها و سرپرستی مطمئن از ایتام برنامه ای وضع می کرد. در چنین مرحله ای بود که جواز تعدد زوجات صادر گردید. بیایید در برابر آیاتی درنگ کنیم و رهنمودهایش را به بحث بگیریم که به این موضوع پرداخته، آیات مربوط این جواز اینها اند:

وَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِي ٱلۡيَتَٰمَىٰ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ مَثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۖ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تَعۡدِلُواْ فَوَٰحِدَةً أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَلَّا تَعُولُواْ *

و اگر از عدم عدالت تان در باره یتیمان ترسیدید؛ از میان زنانی که مورد پسندتان هستند با دو دو، سه سه و چهار چهار ازدواج کنید. و اگر از این ترسیدید که عدالت را مراعات نخواهید کرد؛ پس یکی باشد و یا آنچه مالکش هستید (از زمره کنیزان)، این (کار) به آن نزدیکتر است که کجروی و ستم نکنید.

چنانچه مشاهده می کنید در این رهنمود قرآن؛ هم ازدواج با بیش از یك زن به (عدالت) مشروط شده و هم اکتفاء بر یك زن، بیم از عدم مراعات عدالت نیز به صیغه عام آمده و تنها به مراعات عدالت میان زنان محدود نگردیده، به صیغه عام گفته شده: اگر از این ترسیدید که عدالت نخواهید کرد... باید بنگریم که معنی دقیق این رهنمود قرآنی چیست. چه زمانی نکاح با بیش از یك زن جائز است و چه زمانی اکتفاء بر یك زن مقتضای این رهنمود و مسئولیت یك مسلمان و مبتنی بر عدالت. پاسخ دقیق به این پرسشها ایجاب می کند که این آیه مبارکه را با تمعن و تأمل هر چه بیشتر به بحث بگیریم.

رهنمودهای ظاهر و صریح این آیه مبارکه اینها اند:

- اگر ایتام به سرپرستی ولی و کفیلی مانده اند که نکاح میان شان جائز باشد؛ چون فرزند عم و عمه، در این صورت ولی یتیم زمانی می تواند او را به نکاح خود درآورد که مصلحت یتیم مطمح نظرش بوده، مرتکب بی عدالتی نشود و قصدش تصرف اموال یتیم نباشد.
- اگر از بی عدالتی بیم داشت و چنین نکاح موجب اتلاف حقوق یتیم می شد باید از آن خودداری کند و در عوض از میان دیگر زنان همسری برای خود انتخاب نماید.

- اما این زنان دیگر کدام ها اند؟ با یتیم رابطه و تعلقی دارند یا نه؟ ذکر هر دو در کنار هم و در یك آیه نشان می دهد میان این ایتام و این زنان حتماً پیوند و ارتباطی وجود دارد. می دانید که اساسی ترین و مهمترین کمك به ایتام این است که خود و مادران شان کفیل و متولی داشته و بی سرپرست نمانند، کسی مادر بیوه اش را نکاح کند؛ با این نکاح از جانبی خلأی پر خواهد شد که یتیم با از دست دادن پدرش با آن مواجه است، از جانبی دیگر مشکل بیوه ها حل خواهد شد. بدون شك که این ظلم و بی عدالتی است که پدر یتیمی در راه اسلام به شهادت برسد و یا به مرگ طبیعی بمیرد؛ در نتیجه هم فرزندان او بی سرپرست بمانند و هم همسرش، نه کسی در قبال ایتام احساس مسئولیت کند و نه در برابر بیوه ها، راه حل مناسب و عادلانه مشکلات ایتام و بیوه ها این است که بیوه ها به نکاح درآورده شوند. ذکر جواز تعدد زوجات در ضمن بحث در باره ایتام همین مطلب را افاده می کند که این جواز در اصل غرض حل این مشکل بوده است. از سنت پیامبر علیه السلام و عمل صحابه همین را می آموزیم، که پس از هر جنگ؛ نخستین موضوعی که به آن اهتمام نموده اند؛ حل مشکل بیوه ها و ایتام همرزمان شهید شان بوده، به پیمانه ای که حتی در میدان جنگ این تصمیم گرفته می شد که چه کسی مسئولیت سرپرستی ایتام و بیوه کدام شهید را به عهده می گیرد. همسران پیامبر علیه السلام جز عائشه رضی الله عنها همه بیوه اند.
- می دانیم که تعداد زنان در هر کشور و هر جامعه ای بیش از مردان است، عادتاً تولد دختران بیش از پسران است، در جنگها اکثراً مردها کشته می شوند، همواره کشورهای دخیل در جنگ با مشکل بیوه ها و عدم توازن و تعادل در شمار مردان و زنان و بیشتر شدن تعداد زنان مواجه می گردند، در سالهای تجاوز نیروهای

شوروی بر افغانستان حدود یك و نیم ملیون افغان به شهادت رسیدند، که اکثریت شان مردها بودند، در جنگ ایران و عراق تقریباً یك ملیون ایرانی کشته شدند که اکثریت شان مردها بودند. از آنان که بر جواز تعدد زوجات در اسلام اعتراض دارند می پرسیم: این مشکل بزرگ اجتماعی در این دو کشور چگونه و با چه نسخه ای حل خواهد شد؟ از طریق نسخه غربی و جواز زنا و روابط آزاد جنسی؟ یا با نسخه شیعی و جواز متعه و نکاح موقت؟! یا از طریق جواز تعدد زوجات؟ عواقب وخیم و پیامدهای خطرناك روابط آزاد جنسی امروز از هیچکسی پنهان نیست، همه می دانند که این پدیده شوم و مخالف فطرت انسانی چه مصیبتها و آفتهایی را برای جامعه انسانی باعث شده است!! بیماری خطرناك ایدز زاده همین بیماری است، امروز محققین علوم اجتماعی و دکتوران و طبیبان امراض جسمی و روانی، روابط آزاد جنسی را مایه ناهنجاری های بزرگ اجتماعی و منشأ بیماری های علاج ناپذیر انسانی می خوانند، معتقد اند که اکثر جانیان خطرناك همانهایی اند که از پرورش در آغوش مادر مهربان محروم مانده اند، دست ترحم پدر بر سرش کشیده نشده، کسی را نیافته که عاطفه و ترحم صادقانه، دلسوزی و محبت راستین را از او آموخته باشد، متلاشی شدن بنیاد خانواده و فرار غربی ها از تشکیل خانواده؛ با تمامی عواقب بد و وخیمی که با خود دارد، از همین جا نشأت کرده است. ایران نتوانست مشکل ناشی از ازدیاد شمار زنان نسبت به مردان را از راه نکاح موقت و متعه و صیغه حل کند، هر چند بیش از صد هزار زن ایرانی از سوی افغانهای مقیم ایران به نکاح گرفته شدند؛ اما مشکل تا هنوز به حال خود مانده. راه حل یگانه این مشکل همان است که شریعت اسلامی ارائه کرده و در این آیه مبارکه انعکاس یافته است. اسلام نه تنها در چنین شرائطی این نکاح را جائز خوانده بلکه آن را نشانه همت و مروت و

احساس مسئولیت در برابر بیوه ها و دلسوزی نسبت به ایتام خوانده. اما در کنار آن می گوید: نکاح با بیش از یك زن باید مطابق تقاضای عدل باشد و اکتفاء به یك همسر نیز برخاسته از عدالت خواهی و اجتناب از ظلم و بی عدالتی.

در حالی که اسلام حق انتخاب همسر را به زن داده و موافقه زن را شرط اساسی نکاح می خواند؛ چه مجالی برای اعتراض بر جواز تعدد زوجات باقی می ماند؟!!، اگر زنی نمی خواهد به نکاح کسی در آید که همسر دیگر نیز دارد هیچ کسی نمی تواند او را وادار به این کار کند.

آیا کسانی که در کنار یك همسر قانونی؛ ده ها رابطه غیر مشروع و غیر قانونی جنسی را مباح و غیر قابل اعتراض می خوانند؛ حق این را دارند که بر جواز تعدد همسران قانونی در اسلام اعتراض کنند؟!! آیا کمونیستها حق چنین اعتراضی را دارند در حالی که آنها تشکیل خانواده را از بقایای جامعه غیرکمونیستی و مردود می خوانند و آن را شبیه (ملکیت فردی) می گیرند و باور دارند که بساط تمامی ملکیتهای فردی به شمول (خانواده و ملحقات آن) باید برچیده شود، باید خانواده منحل گردیده و جای آن به روابط آزاد جنسی تخلیه شود، اولاد (مال) خانواده نه بلکه (مال) جامعه تلقی شوند، مسئولیت پرورش آنان به دوش دولت باشد نه پدر و مادر، به جای آغوش خانواده باید در کودکستان پرورش یابند، پرورش شان در خانواده احساسات و افکار غلط و غیر کمونیستی (ملکیت فردی) را در آنان باعث می شود؟!!!

اما در رابطه به تعدد زواجات پیامبر علیه السلام باید عرض کنم: به همه هویداست که رسول الله صلی الله علیه و سلم در بیست و پنج سالگی خدیجه رضی الله عنها را که بیوه بود و سنش چهل سال به نکاح گرفت، تا وفات او همسری

دیگر نداشت، تا پنجاه سالگی به یك همسر اکتفاء کرد، پس از وفات خدیجه رضی الله عنها؛ سوده رضی الله عنها را که او نیز بیوه نکاح کرد، سوده در زمره نخستین کسانی بود که بر پیامبر علیه السلام ایمان آوردند، یکجا با همسر قبلی اش به حبشه حجرت نمود، و دشواری های جانکاه حجرت را تحمل کرد، نه مال داشت و نه جمال، امتیازش ایمان قوی و قربانی در راه ایمان بود. پیامبر علیه السلام تنها یك همسر غیر بیوه داشت، بقیه همه بیوه بودند، در هر یکی از این ازدواج ها مصلحت بزرگ اجتماعی مطمح نظرش بود، شاید چگونگی نکاح حفصه رضی الله عنها اهداف و انگیزه های یقیه ازدواجها را برای تان روشن کند:

حفصه رضی الله عنها دختر عمر رضی الله عنه بود، شوهر قبلی اش در جنگ بدر شرکت داشت، به مرگ طبیعی وفات کرد، عمر رضی الله عنه؛ نزد رفقایش ابوبکر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه رفت و از هر یکی جدا جدا خواست که حفصه را به نکاح بگیرد، اما بنابر معاذیر شان نتوانستند او را در حل این مشکل یاری کنند، عمر رضی الله عنه مشکل را با پیامبر علیه السلام در میان گذاشت و او به این دلیل با نکاح حفصه رضی الله عنها توافق کرد تا از این طریق یکی از همراهان مخلصش را در حل مشکلی کمك کند که دیگران حل نکردند.

همچنان زینب رضی الله عنها که شوهرش در جنگ بدر به شهادت رسید، بیوه کلان سن بود، در انجام کارهای خیریه به حدی مشهور بود که همه او را به نام (مادر محتاجان) یاد می کرد، پیامبر علیه السلام به این خاطر او را به نکاح خود پذیرفت که از جانبی همدردی اش با یکی از مجاهدان مخلص را نشان داده و چگونگی وفا داری مؤمنان به همدیگر را به نمایش بگذارد و از سوی دیگر مشکل انسان صالح، خییر و مؤمنی چون زینب رضی الله عنها را حل کرده باشد. این مادر

نیکوکار مؤمنان و محتاجان فقط دو سال دیگر زنده بود.

همچنان ام سلمه رضی الله عنها از زمره اینها بود، ٦ اولاد داشت، شوهرش در جنگ احد زخم برداشت، در جنگ دیگر زخمش باز و به مرگش منتج شد، پیامبر علیه السلام از خبر مرگ او به پیمانه ای اندوهگین شد که اشکش ریخت، چهار ماه بعد از وفات او کسی را نزد ام سلمه فرستاد و از او خواستگاری کرد، او عذرش را این گونه پیش کشید: من کلان سنم، اولاد زیاد دارم، نمی خواهم باعث اذیتت شوم. اما پیامبر علیه السلام می خواست با این نکاح؛ اسوه فراموش ناشدنی از چگونگی وفاداری نسبت به برادران همرزم و همسنگر شان و سرپرستی از بیوه ها و ایتام را در جلو پیروان خود بگذارد. ام سلمه را قناعت داد و این نکاح انجام شد!! تمامی ازدواجهای پیامبر علیه السلام از این نوع و با چنین انگیزه هایی انجام یافته.

در این ازدواجها یکی دیگر از مصلحت های بزرگ مضمر بود، و آن اینکه از طریق ازواج مطهرات پیامبر علیه السلام خیلی از بخشهای دین؛ مخصوصاً بخشهای مربوط به امور خانوادگی؛ به سائر مسلمانان رسیده، هر یکی از آنان حیثیت معلم و مدرس را برای دیگران داشت. اگر شما به کتب روایات مراجعه کنید؛ در هر صفحه این کتب روایاتی را خواهید یافت که از این معلمین و مدرسین روایت شده، در زمره آنان عائشه رضی الله عنها را در بلندترین قله مشاهده خواهید کرد، از او شخصیتی ساخته شد که تاریخ بشریت نظیر او را کمتر بخود دیده.

چرا اسلام بردگی را لغو نکرد؟

این نیز یکی دیگر از اعتراضات است که قرآن چرا بردگی را چون سود، شراب و قمار با الفاظ قاطع و واضح تحریم نکرد، بردگی خلاف عدالت و مغایر برابری و مساوات میان انسانها و نشانه نظام های ظالمانه طبقاتی است، اسلام از جانبی بر عدالت و برابری میان انسانها تأکید دارد و از سوی دیگر داشتن برده و کنیز را جائز شمرد؟!!

در پاسخ این اعتراض باید گفت: دینی که قبل از همه و برای نخستین بار در تاریخ بشریت؛ بردگی را از میان برد اسلام است، اسلام در مدت زمانی کمتر از نیم قرن نه تنها بساط بردگی را در قلمرو گسترده خلافت اسلامی؛ از ملیزیا تا اسپانیا؛ به گونه کامل برچید، بلکه در دامنش از همین نسل برده ها؛ تعداد زیادی از بردگان دیروز؛ به شخصیتهای نامور تاریخ تبدیل و جایگاه فرمانروایان سرزمین های فراخ و فرماندهان سپاههای فاتح و سربلند را گرفت؛ اسلام زمانی شعار لغو بردگی و ندای برابری انسانها را بلند کرد که غرب در مجموع به شمول امریکای امروزی شاهد بدترین برده داری بودند، امریکا و اروپا در حدود سه قرن قبل از امروز و بیش از هزار و دو صد سال بعد از اسلام؛ به لغو بردگی پرداختند!! قبل از این غربی ها از تصور آن نیز عاجز بودند و به خیال شان خطور نمی کرد که بردگی مردود است و انسانها با هم برابر اند!! در امریکا؛ در زمان رئیس جمهور ابرهام لینکلن بردگی لغو گردید، اما آزادی برده ها چیزی بیش از جملات سیاه بر ورقه ای سفید نبود، با وجود این اعلان؛ بردگی تا سالهای متمادی ادامه داشت، حتی تعداد زیاد برده ها پس از آزادی به بادران قبلی شان برگشتند و بردگی را بر آزادی ترجیح دادند، برای

آنکه نه ذهناً برای زندگی آزاد آماده بودند و نه لوازم و شرائط زندگی آزاد برای آنان در جامعه آن وقت امریکا فراهم شده بود. اگر حقائق تاریخی را در جلو خود بگذاریم؛ خواهیم دید که برده های جامعه امریکایی نخست به بزرگران وابسته به زمین و در خدمت زمینداران و فیودالان تبدیل شدند؛ که یکجا با زمین خریده و فروخته می شدند و از یك دست به دست دیگر انتقال می یافتند و سپس با تغییر شکل نظام فیودالی به سرمایه داری (بورژوازی) این برده های وابسته به زمین به کارگرانی تبدیل شدند که حاصل عرق ریزی ها و آبله های دست شان در کیسه صاحبان فابریکه ها می ریخت. کسی شعار آزادی برده ها، برزگران و کارگران در نظام های سرمایه داری را عنوان خواهد کرد و به آزادی آنان باور خواهد کرد که نه معنی و مفهوم آزادی را درك می کند و نه ذائقه آزادی حقیقی را چشیده.

باید متوجه باشیم که بردگی دو منشأ عمده و اساسی داشت: ۱- بردگی موروثی که ریشه در دل تاریخ داشت، از نسلی به نسلی دیگر انتقال یافته، نسلی که به نام برده ها شناخته می شد و بردگی از ذاتیات این نسل؛ حقیرتر و پست تر از دیگران و سزاوار بهره کشی. ۲- بردگی ناشی از حوادثی چون جنگ و قحطی، در نتیجه جنگها عده ای به اسارت می رفتند و از همینجا به بردگی کشانده می شدند، عده ای دیگر را فقر و گرسنگی و ترس از مرگ وامیداشت تا به بردگی تن دهند.

اسلام در رابطه به لغو بردگی موروثی از همان ابتدای دعوت و با الفاظ قاطع و صریح گفت: انسانها همه باهم برابر و برادر اند، از یك نسل و نژاد، هیچ انسانی برتر یا حقیر تر از انسانی دیگر نیست، برده را برده نخوانید بلکه دوست و برادر خود خطاب کنید، هیچ کسی حق ندارد انسان آزاد را به بردگی بکشد. اسلام برای برچیدن بساط این نوع بردگی این رهنمودهای سازنده و حکیمانه را داشت:

- به برده ها و برده داران گفت: شما با هم برابر و برادر اید، اعضاء یك خانواده و فرزندان یك جد و جده.
- به مسلمانان امر کرد تا برده را به نام برده یاد نکنند، بلکه برادر خود بخوانند، او را به کاری بالاتر از توانش مکلف نکنند، او را شریك سفره خود بگیرند و از غذای خود به او بدهند.
- کنیزها را به نکاح خود درآورید، از چنین نکاحی عار نداشته باشید، بدون نکاح نیز می توانید با آنان مباشرت جنسی داشته باشید، چون از این راه به یکی از نیازمندی های طبیعی و انسانی شان جواب گفته می شود، اما اگر آنان علاقه ای به این مباشرت نداشتند؛ مزاحم شان نشوید و مجبور شان نکنید.
- این دستور را داد که پس از این هیچ کسی حق ندارد انسان آزاد را به بردگی بکشد. این دستور در حقیقت اعلان لغو بردگی و گام نخست و اساسی در جهت برچیدن بساط بردگی بود!!
- برای آزادی برده های موجود در جامعه از جانبی به گونه عام به مردم گفت: آزاد ساختن برده ها بزرگترین کار ثواب و باعث خوشنودی پروردگار تان است و از سوی دیگر و به گونه خاص فرمود: هر کی مرتکب این و آن گناه شد کفاره اش آزادی غلام و برده است.
- به باداران برده ها هدایت داد: اگر کدام برده تان خواستار آزادی بود؛ یا او را مجانی و بدون معاوضه و محض برای کسب رضاء پروردگار تان آزاد کنید و یا در برابر معاوضه مناسب و کار و خدمت خاصی؛ چون آموزش حرفه و فن خاصی به عده ای از مسلمانان.
- حکومت اسلامی را مکلف کرد که بخشی از ثروت و سرمایه بیت المال را به

آزادی برده ها اختصاص دهد.

همین تدابیر حکیمانه باعث شد که نه تنها در مدت کوتاهی؛ در تمامی سرزمینهای تحت سلطه خلافت اسلامی؛ ریشه خبیثه بردگی بخشکد بلکه از برده های مظلوم دیروز شخصیتهای بزرگ و تاریخ ساز ساخته شود، که هر یکی زمامدار و فرمانروای کشورهای بزرگی شد. و این همه در حالی که بازار بردگی در تمامی اروپا، امریکا و بقیه کشورهای غیر اسلامی گرم بود و برای هیچ کسی؛ حتی علمبرداران حقوق انسانی؛ شعار های برابری میان انسانها و آزادی برده ها باورکردنی و پذیرفتنی نبود!!

اما این که چرا اسلام پس از پیروزی های چشمگیر و تسلط بر تمامی حجاز بردگی را تحریم ننمود و آزادی تمامی برده ها را اعلان نکرد، جواب این پرسش را باید نخست در ظروف و شرائط اجتماعی آن وقت و سپس در چگونگی روش خاص اسلام در معالجه معضلات اجتماعی و حل مشکلات انسانی جستجو کرد. اسلام برای حل برخی از این معضلات؛ این روش را برگزیده است که به گونه تدریجی و مرحله وار به حل و معالجه آن می پردازد، نخست ذهنیتها را برای تغییر و دگرگونی آماده می نماید، شرائط لازم را در جامعه فراهم می کند، کارهای مقدماتی را انجام می دهد، ریشه ها را یکی پی دیگر قطع می کند، منشأ آن را از میان می برد و در پایان شجره خبیثه این بیماری و فتنه را از بیخ و بن می کشد. در رابطه به شراب و قمار همین اسلوب را بکار گرفت، بساط آن را به گونه تدریجی جمع کرد، در مورد بردگی همین اسلوب را اختیار کرد، و موفقیتهایی داشت که تا حال هیچ ایدیولوژی، دین و مذهبی به آن نائل نشده. اسارتها و بردگی های ناشی از جنگ را باید زمانی لغو کند که بساط منشأ آن (جنگها) برچیده شود، چنین کاری به خاتمه جنگ وابسته است و

به توافق جهانی نیاز دارد، قطعاً درست نیست و اسلام نمی توانست و نباید به طور یك جانبه و قبل از توافق طرف های درگیر با اسلام به لغو آن می پرداخت.

سُبْحَانَكَ اللّٰهمَّ وَبِحَمْدِكَ، أشهد أن لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ